بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان

[illegible] و [illegible]

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین و منقوش جهان شد

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب موجود ہیں شائقین کو فہرست مطول بھی جو علیحدہ ہو دیکھا اور درخواست کرنے سے مل سکتی ہے معلوم ہو سکتا ہے لہذا فہرست اس رسالہ میں بخیال اختصار صرف کتب طب زبان فارسی و عربی و کتب طب زبان اردو و مجربات مسلم وغیرہ کتب نایاب زمانہ کی چند کتب اس میں ذیل میں درج کرتے ہیں —

کتب طب زبان فارسی و عربی

اکسیر الحکمت — [illegible] کتاب فن طب میں علاج [illegible] و معالجات [illegible] الطب [illegible] کتب فن [illegible] مجربات [illegible] مستطاب ہے —

خلاصۃ التجارب — طب مجربات حکیم [illegible] ذخیرہ [illegible] ناظر الاذہان [illegible] کی کتاب ہے —

ایضاً — [illegible]

مجربات اکبری — محشی تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی عرف حکیم ارزانی —

تکمیلیت الحکمت — حکیم [illegible] کی تصنیف ہے بے قدر دانی [illegible] سے طبع ہوئی —

کفایہ منصوری — مشہور کتاب [illegible] صحیح میں ہر [illegible]

ضیاء الابصار — فن طب میں تصنیف حکیم [illegible] صاحب کی —

مجربات رضائی — [illegible] مجربات ہر ایک مرض کے [illegible] لکھی ہیں —

دستور العلاج — نہایت صحت کے ساتھ طبع ہوا ہے

میزان الطب — مع رسائل دیگر یہ مشہور اور [illegible] کی کتاب ہے [illegible] تمام مطبع [illegible] حاجی محمد حسین مرحوم میں طبع ہوا [illegible] کتابت [illegible] طبع ہوئی —

طب اکبر — تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی اعلم طب میں مستند کتاب ہے —

طب علی خان — مسمی مجربات علی خان کہ ہر امراض کے لیے منتخب ہیں —

تلخیص فصول بقراطی — مشہور کتاب علامہ نفیس [illegible] تلخیص و تالیف حکیم مولوی غلام حسنین صاحب ہے جنہوں نے شرح اعجاز خسروی تصنیف فرمائی ہے اور وہ اس مطبع میں [illegible] طبع ہو چکی ہے —

مفرح القلوب — فارسی — تصنیف حکیم محمد اکبر عرف محمد ارزانی —

معیار الحکمہ — تصنیف حکیم نامی محمد شریف خان [illegible] دہلوی

صاحب تصنیف علاج الامراض

رمز العلاج — رسالہ عجیب و غریب [illegible] ایک اور دو طب تصنیف حکیم [illegible] صاحب شاہجہان عہد دولت نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی یہ کتاب خاص طریقہ آسان معالجہ پر ہر مرض میں مستند ہے —

طب یوسفی — مشتمل بر رسالجات رسالہ [illegible] رسالہ [illegible] مطلقات یوسفی — رسالہ ماکول و مشروب — [illegible] صحت بدن رسالہ [illegible] مشہور کتاب ہے —

سدن اکسفا اسکندر شاہی — یہ ایک کتاب ہم قالب طب یونانی و بیدک ہر [illegible] طبیب حاذق ہمہ دان حکیم [illegible] خان بن خواص خان مقرب بارگاہ دولت پناہ سکندر شاہ نے بحکم شاہ [illegible] تالیف فرمایا کتب طب ہندی بیدک مثل سرت چرک [illegible] وغیرہ فراہم کرکے فارسی زبان میں ترجمہ کیا اور جو لغات مصطلح فارسی زبان [illegible] کتاب [illegible] تلاش بہم پہنچانے جناب حکیم [illegible] صاحب [illegible] ہمچو [illegible] دوسرے نسخہ [illegible] سے مطابقت کرکے تصحیح کامل بہ خوش خط طبع ہوئی —

زاد غریب — تصنیف حکیم صادق علیخان ابن حکیم محمد شریف خان دہلوی مسافروں کے لیے تدابیر معالجہ ہر موسم کو ضروری لکھی گئی ہیں —

مخزن الادویہ مع تحفۃ المومنین — فارسی طب میں مشہور کتاب ہے —

قرابادین قادری — فارسی تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی مصنف طب اکبر و میزان الطب وغیرہ سے مشہور کتاب ہے —

علاج الابدان — یہ کتاب فن طب میں نایاب ہے تالیف حضرت حکیم عبد الحق صاحب کی علاج امراض انسانی [illegible] نسخے تمثیل عبارت کتب مستند ثابت کیا ہے —

کنز الاسرار — تصنیف حکیم ہادی حسن صاحب [illegible]

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

لغات حسرت

و

رساله جواب

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خالقی را که خلقت انسان و دقائق حکمت او بی پایانست و حمد بیحد و ثنای بیقیاس مر بادشاهی
را که بدایع احسان او در حق ایشان بیرون از حد بیانست گواه بر کمال قدرت او طبایع اصول و امزجه
صور ارکانست و دلیل بر رحمت و رافت او احوال امزجه ابدانست قادری که از کمال خاصیت قوی
و ارواح و اعضا جاری گردانید و صحت و مرض را با اسباب مقرره مقدر داشت و از فضل بی انتها
خود و بیمن حفظ صحت ارشاد فرمود و خلعت کریمانه صورکم فاحسن صورکم بر قامت زیبای انسان انداخت
و بساط و رزقکم من الطیبات جهت نزول ایشان مرتب ساخت ذالکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین
و تحفه تحیات و صلوات مر خلقی را که منهاج ادب اسباب قانون نجات اشارات او و ذخیره اغراض کلیات
و ارکان خمسه او چون سته ضروری زبده مغنی و منی ست و چون سبعه طبیعی جامع سنی و حاوی شفاست اعنی
سید کونین و خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک نگین خاتم و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین مکرم نبی محمد مصطفی علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اصحاب و اتباع
او باد که رهروان جاده یقین و راه نمایان شارع دین متین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر
اصحاب البصیرت و بصر ارباب بصیرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشا اجرام علوی و ابداع اجسام
سفلی آفرینش آدمیست که در صدف وجود زبده موجودات است و قادر علیم و عالم حکیم تقدست اسماؤه از ابتدای فطرت
خلقت و نقد گرانمایه آدم را از اختلاط و ترکیب عناصر مختلفه و کیفیات متضاده آراسته و او را بدلایل و سیاست طاعت
و عبادت مامور فرموده ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این افعال بی وجود

صحت بدن که سبب اعتدال و موضوع کاملست متصور نمی شود پس بر هر شخص لازم است
که محافظت صحت حاصله و استرداد و زائله آن کوشد از سعادت دارین و کمال نشأتین محروم نماند و چون
مزاج انسان بنابر اختلاف فصول و ازمان و تغیر و تبدل ماکول و مشروب فی کل الاوان بر یک
حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دینوی و اخروی باز می ماند لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی
و تقدس بر مضمون چنین نیز از حکمت بالغه تنبیه فرموده و در هر ادویه فوائد نامحصوره درج کرده هر دوی را
دوائی آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی علیه السلام در حالت عرض التفات
بید دوائی فرمودیا و ندا کردند که ای موسی نخواهی که ابطال حکمت ما کنی و عجائب اسرار ما از خلق پوشیده داری
بعد از ان موسی علیه السلام بست خود را بمعرفت ادویه دلالت فرمود و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود العلم علمان علم الابدان ثم علم الادیان پس علم ابدان را که اعلا رتبه و اسنا درجه
است مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوف است بصحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان
بنابرین مقدمه حکمای عهد و علمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم مساعی نموده اند و در بیان ادویه مفرده و مرکبه
انظار شافی و تامل کافی کرده اند چون ضعیف نحیف واثق بالله و افقر الناس منصور بن محمد بن یوسف بن احمد بن الیاس
فقیه الناس احسن الله عواقب داریه و غفر لهم و لوالدیه بدین علم و مطالعه کتب این قسم استعمال و اشتغال نموده
بحکم فضل العلم من اجزاء اعمال و در فوائد و غیره از اساتید استاد و ان این فن می ربود و متوجه شد با قصور فکر
و خمول ذکر و تو ربع خاطر تفرقه باطن و ظاهر با مختصری جامع که در هر باب اشارتی رفته باشد و نتیجه
نافع که مفید فوائد عام و مطلوب طوائف انام گردد تالیف کند بعد از استخاره من الله العلیم در آن شروع نموده
و آن را بوجیزه که آیت کشته و بکفایه مجاهدیه موسوم گردانیدم و دیباچه آنرا مزین کرد بالقاب همایون
حضرت سکندر ثانی واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد ظلم و بدعت ابیات
آنکه از دیده فلک هنوز کفوی نظیر دوران او ست آیت اقبال و نصرت و انما و نشان اوست کشف
اسرار قضا مر قوم و خبر بیان اوست عقل کل طفل دبیرستان ابجد خوان اوست جام جم عکسی
فیض خاطر رخشان اوست گوی دولت از قضا اندر خم چوگان اوست السلطان الاعظم

الاعدل الاکرم افتخار سلاطین العرب والعجم المبعوث فی عالم الملکوت لغوث الامم المؤید من السماء المنصور
علی الاعداء داعی بلاد الشرق والغرب والی ممالک العزل والنصب ظل الله تعالی فی الارض
مالک ازمة البسط والقبض مجاهدة السلطنة والدین سلطان زین العابدین فلک مقدار چینش هیبت
و زحل سهیل مکان * شهاب رمح و سها ناوک هلال کمان * بزرگ همت و قدر و بلند اختر تخت
خجسته رایت و رای برگزیده نام و نشان * لازال فی عرصة الممالک مرفوع اللواء خلد الله ملکه و سلطانه
مظفر علی الاعداء که خورشید رافتش بر مشارق و مغارب عالم درخشانست و سایه همای همتش بر جنوب
و شمال جهان تابان * کوس دولتش بر کنگرهٔ قصر سعادت در شش جهت و هفت اقلیم نواخته و صیت سعادت
و آوازهٔ حشمتش در اطراف و اکناف ربع مسکون انداخته و جناب سلطنت آیینش با شواغل جهانداری
و دواعی کامگاری پیوسته اوقات شریف بر تربیت اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلاء معالم دین
و احیای قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی یقین و افاضت سجال نوال و اشاعت
آیات افضال مصروف گردانیده لاجرم السنهٔ ادانی و اقاصی و ناطقهٔ مطیع و عاصی به ثنای فالح این
جاه و دعای صالح این درگاه جاری گشته و امداد فتح و نصرت و اعداد بخت و دولت لحظه فلحظه از حضرت
صمدیت فائض شده بنده نیز دست در فتراک سعادت زده این بضاعت مزجات را وسیلهٔ ترقیات
ساخته متوجه بارگاه کیوان رفعت شده تا منظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار خبرت
و نقاد ارباب فطنت است مشرف گشته بشرف قبول تمکن گردد مامول از کمال عاطفت اصحاب منیش
آنکه چون به سهو و زلل و نسیان و خلل این مقالت بی عبارت اطلاع افتد اشارت رود تا برقم اصلاح
مزین فرموده بدین کمینه مواخذه نفرمایند و ذیل اغماض بر فرازل اقدام اقلام اندازی فرمایند فانی
للخطایا معترف و بالتقصیر مقر و عیون الکرام عن المعائب محفوظة مغموضة و السنتهم عن المعاصی مخفوضة و المدد فی
التوفیق و منه الهدایة و التحقیق و صلی الله علی محمد و آله الطیبین و اصحابه الطاهرین فهرست این کتاب مبنی
بر دو فن است فن اول در دو قسم طب یعنی نظری و عملی قسم اول مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله المقالة الاولی در اسباب
مادی صحت مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان باب دوم در ارواح باب سوم در اخلاط

باب ۱۱ چهارم در اعضا مقاله ۱۹ دوم در اسباب ضروری صحت مشتمل بر دو باب باب ۱۹ اول در مزاج
باب ۲۰ دوم در قوی مقاله ۲۳ سوم در اسباب فاعلی صحت مشتمل بر دو باب باب ۲۳ اول در اسباب
ستهٔ ضروریه مشتمل بر شش فصل فصل اول ۲۳ در هوا فصل ۲۶ دوم در حرکات نفسانی
فصل سوم ۲۶ در حرکت و سکون بدنی فصل چهارم ۲۶ در خواب و بیداری فصل پنجم ۲۷ در مأکول
و مشروب فصل ششم ۲۹ در احتباس و استفراغ باب ۳۰ دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو
فصل فصل اول ۳۰ در اسباب ملحقه بسته ضروری فصل دوم ۳۲ در اسباب جزئیه مقاله ۳۳ چهارم
در احوال و امراض و علامات مشتمل بر دو باب باب اول ۳۴ در احوال و امراض باب ۳۶ دوم در علامات
مشتمل بر هشت فصل فصل اول ۳۶ در علامات مزاج فصل ۳۷ دوم در علامات امتلا فصل ۳۷ سوم
در نبض فصل ۴۱ چهارم در نبض اشیاء اجناس فصل پنجم ۴۱ در قاروره فصل ششم ۴۴ در براز فصل
هفتم در بحران ۴۵ فصل هشتم ۴۶ در علامات محموده و ردیه قسم دوم در باب کلی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول ۴۷
در حفظ الصحت و معالجات کلی مشتمل بر دو باب باب اول ۴۸ در حفظ الصحت مشتمل بر [illegible] فصل فصل اول ۴۸ در تدبیر
سن و حبالی فصل ۵۱ دوم در تدبیر فصول فصل سوم ۵۲ در تدبیر مأکول و مشروب فصل چهارم ۵۳ در تدبیر نوم
و یقظه فصل پنجم ۵۶ در تدبیر استفراغ و احتباس فصل ششم ۵۶ در تدبیر جماع فصل هفتم ۵۷ در تدبیر حمام فصل
هشتم در تدبیر حرکت و سکون فصل نهم ۵۸ در تدبیر [illegible] فصل دهم ۵۸ در تدبیر مسافر باب ۵۹ دوم در معالجات
کلی مشتمل بر [illegible] فصل فصل اول ۶۱ در معالجات سوء المزاج فصل ۶۱ دوم در تدبیر مسهل و قی و حقنه فصل
سوم ۶۳ در فصد و حجامت مقاله ۶۴ سوم در امراضی که حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب
باب اول ۶۶ در امراض سر و دماغ باب ۸۱ دوم در امراض چشم باب ۸۶ سوم در امراض گوش باب چهارم ۸۹
در امراض بینی باب پنجم ۹۰ در امراض دهان و لب و زبان باب ششم ۹۴ در امراض لثه و دندان باب هفتم
در امراض حلق باب هشتم ۹۶ در امراض سینه و آلات نفس باب ۹۹ نهم در امراض قلب و ثدی باب ۱۰۳ دهم ۱۰۶
در امراض معده باب یازدهم ۱۱۵ در امراض جگر باب ۱۲۲ دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم ۱۲۵ در امراض
امعا باب چهاردهم ۱۳۰ در انواع اسهال باب ۱۳۲ پانزدهم در امراض کلیه و مثانه باب شانزدهم ۱۳۱ در امراض [illegible]

و تغییب باب هفتدهم در امراض رحم باب هیجدهم در امراض مقعده باب نوزدهم در امراض پشت
باب بیستم در اوجاع نقرس و دوالی و داء الفیل و عرق المدینی و مفاصل مقالهٔ سوم در حمیات مشتمل
بر سه باب باب اول در حمی یوم باب دوم در حمی دق باب سوم در حمیات عفنیه مقالهٔ چهارم در
امراض که بر ظاهر بدن حادث شود و معالجات او مشتمل بر هفت باب باب اول در اورام باب دوم
در بثور باب سوم در جراحات و قروح و آبله باب چهارم در کسر و خلع و مانند آن باب پنجم در
جذام و امراض جلد باب ششم در امراضی که به مو تعلق دارد باب هفتم در آنچه تعلق به زینت دارد
مقالهٔ پنجم در زهرها و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و علامات
و تدبیر آن باب دوم در گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سوم در گزیدن آدمی و چهارپایان باب
چهارم در دفع هوام و طیور و حشرات و این آخر فن اول است والله اعلم فن دوم در ذکر ادویهٔ مفرده
و مرکبه مشتمل بر دو مقاله مقالهٔ اول در ذکر بعضی ادویهٔ مفرده مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع
و تاثیرات ادویه باب دوم در حبوب باب سوم در لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم
در بقولات باب ششم در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب مقالهٔ دوم در ادویهٔ مرکبه مشتمل بر
بیست باب باب اول در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق باب دوم در تریاقها باب
سوم در مفرحات و بیان قوت هر یک باب چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه و مربیات و اعجونات
باب ششم در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهله و غیره باب نهم
در حبهای مسهله و غیره باب دهم در ایارجات باب یازدهم در لعوقات و نقوعات باب دوازدهم در ضمادها
باب سیزدهم در شیافات و فرزجات باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات و سفوفات
و غرغرها باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات باب هفدهم در ادویهٔ معین باب هجدهم در ادویهٔ ذرورات
باب نوزدهم در علاوات و مسهلات باب بیستم در متفرقات فن اول در تعریف طب علمی و نظری و عملی
چون قبل از شروع در شیء لابد است از معرفت مفهوم آن شیء از وجهی که اشاره به تعریف این
علم می‌رود بدانکه طب علمیست که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض

علم طب علمیست که از مزاج و احوال بدن انسان از آن جهت که حاصل شود تا بدین علم حفظ صحت کنند چون حاصل
باشد و اعادهٔ آن چون زائل شود و این علم منقسم بدو قسم است از برای آنکه یا مفید اعتقاد است با موری چند
که مجرد است از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانچه علم بارکان که چهار است و امزجه که نه است و اگر مفید
اعتقاد است با موری چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه تصرف در اورام مثلاً باعتبار زمان و وقت
از جهت تنقیه و تحلیل چنانچه گفته شود پس این علم منقسم بدو قسم میشود نظری و عملی و چون معرفت موضوع
هر علمی بعد از علم ماهیت او سبب زیادتی شعور است بدان علم و موجب امتیاز مسائل این علم میشود از غیر آن
و علما را عادت بدان جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از وجه است شعور
بدان حاصل شود پس از آنجهت موضوع هر یک ازین دو قسم اینجا ذکر میشود و معلوم شده که موضوع هر علمی آنست
که بحث کنند از عوارض ذاتی او در آن علم پس هر چیز که بحث از او کنند از آنجهت که منسوب بصحت است حفظاً
او اعادةً او تا متوقف است تحصیله آن چیز موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسانست
از جهت صحت و مرض و احوال و دلائل از برای آنکه طبیب بحث از عوارض ذاتی این امور میکند از آنجهت
که منسوب اند بصحتی که غایت مطلوب این علم است و موضوعات قسم عملی تصرف است و اسباب سته ضروری و تدبیر
آن و اعمال ید و علاج بادویه و هر یک ازین سبب احتیاج طبیب بدان گفته شود انشاء الله تعالی
چون تحصیل علم نظری مقدم است بر تحصیل علم عملی پس ما شروع کنیم در قسم نظری طالباً متوکلا علی الحکیم العلیم و قسم
نظری مشتمل است بر چهار مقاله **مقدمه** چون مقصود بالذات ازین علم محافظت صحت حاصله است و اعادهٔ
زائله است و معرفت شی بعد از علم بآن شی بود و علم باسباب او و معرفت در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون
معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن شی باشد حال اسباب او بیان کرده شود اما اولا از معرفت سبب
مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف عام آن چیز را گویند که بدان توسل
کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشی بود و اعم از آنکه توقف
بانی ماهیت بود یا از بانی وجود و این سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب و مسبب یا فعل بود یا غایت بود و اگر
داخل بود یا بالقوه آنرا سبب مادی گویند چون چوب نسبت بسریر و اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون

صورت سریر مربع باشد یا مستدیر و اگر خارج باشد از سبب اگر موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون
نجار و اگر ایجاد از برای آنست آنرا سبب غائی گویند چون جلوس بر سریر چون این معنی در ذهن متقرر گشت
بدانکه اسباب مادی صحت اسبابیست که صحت در آن متقرر میشود و این مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است
ارکان باشد و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اعضاست یا لطیف و آن ارواح ست و یا متوسط و
آن اخلاطست و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج ست و قوی که بعد از و حادث شود و التیام اعضا
که عبارت از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب و اسباب فاعلی صحت اسبابی ست که بر وجه مشاکلت
و اعتدال وارد گردد و حافظ و موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر در جمیع زمان محتاج الیه
بود و جمیع افراد بدان محتاج باشد آنرا سته ضروری گویند و اگر بعضی افراد بدان محتاج باشند غیر ضروری گویند
و اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج اند انسان و اگر بعضی افراد در بعضی زمان بدان محتاج اند
صناعات و عادات خوانند و اگر محتاج الیه نباشد و از ذات خارجی و اسباب غائی صحت سلامتی افعال
ست که از قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود و چون
غائی در ذهن مقدم بود و در وجود موخر **مقاله اول در اسباب مادی صحت** چون این اسباب چهار است
این مقاله منقسم میشود بر چهار باب **باب اول در ارکان** آنرا اصول و عناصر و اسطقسات گویند و آن اجسامی
چند بسیط است که اجزای اولی بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است زیرا که یا متوجه مرکز است
یا متوجه محیط و بتقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهت آنچه طالب غایت محیط بود آتش ست و طبع او
گرم و خشک و محل بالای دیگر ارکان بود چنانچه محیط کرهٔ آتش مماس مقعر فلک قمر باشد و فائده او در مرکبات
انضاج و تلطیف و کسر برودت عنصرین بارد و تفریق متفاوتات و جمع متماثلات بود و آنچه متوجه جهت محیط
ست نه غایت آن هواست و طبع او گرم و تر بود و فائده آن در مرکبات تخفیف و تخلخل ست و محل او زیر
کرهٔ آتش و آنچه متوجه جهت مرکز ست آب ست و طبع او سرد و تر ست و فائده او در مرکبات سهولت قبول اشکال
و تشکلات و محل او زیر کرهٔ هواست و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک ست و طبع او سرد و خشک ست و
فائده او در مرکبات حفظ اشکال و هیأت و استمساک بود با جمع و او را ارواح در عرف اطبا ...

لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بسبب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطهٔ شرائین باعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و آنرا روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قائم بود و ازین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیت دیگر پذیرد بواسطهٔ محل او را امتزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قائم بود و مراد بدین روح نه نفس ناطقه است چنانچه در کتب الهی مراد بروح نفس است و این روح مفید حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود و این را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قائم بود و او را تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد پس بتحقیق و بقول معلم اول و محققان حکما یک روح است که در سه محل و مظهر اند و اثری و صورتی پیدا شود و بحسب ظاهر و قول اطبا آنست که هر یک باستقلال روحی اند والله تعالی اعلم

باب سوم در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن می بود تا آنوقت که جزو تمام اعضا میگردد او را چهار استحاله لاحق میشود و هر یکی را ازان هضمی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز میشود و خلاصه جهت تغذیه مخصوص میماند و فضله بطریق اسهال مندفع شود و هضم اول از آن زمان است که در دهن او را مضغ میکنند تا در معده قرار گیرد و مشابه باکشک ثخین شود و آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق ماساریقا که عروق چند شعریست میان کبد و معده بکبد میرود و کثیف آن بطریق امعا مندفع شود و آنرا براز گویند و هضم دوم در کبد است و آنرا کیموس گویند و آن عبارتست از استحاله کیلوس باخلاط خلاصهٔ او باورده و فضله که ثانیه است بطریق کلیه و مثانه مندفع گردد و آنرا بول گویند هضم سوم در عروق است و آن عبارتست از استحاله اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضا است و آن عبارتست از استحاله رطوبت بماده که مشابه اعضا شود و باعتبار هیئت بصورت هر دو جزو منتهی میشود و بالفعل و هر یک از اعضا در قوام تام رسد و فضله این هضم هر دو بمثل عرق و وسخ مندفع گردد پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربع است و عمل هضم سوم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده معمول خود است و این رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول انچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نیفتد و اگر اخراج نکند متعفن میشود و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و انچه غیر فضول است چهار صنف است یکی آنکه در عروق صغار و عقاقی موجود است جهت سقایت اعضا

کرد مجاور آن باشد و در حال احتیاج دوم آنکه مستحیل شود بجوهر عضو بحسب مزاج سوم آنکه بمنزله طل و بر اعضا منتشر
شده است چهارم آنکه التیام و التصاق اعضا بواسطه آنست اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیال است که کیلوس
اول بدان مستحیل شود و آن چهار است زیرا که آنچه نضج تمام یافته است آنچه از وطاقی بود صفرا است و آنچه زیاده سوخته
شود سودا است و آنچه متوسط شود خون و آنچه نضج تمام یافته نباشد بلغم و هریک ازین اخلاط چهارگانه طبیعی بود و غیر
طبیعی بود اما خون طبیعی سرخ رنگ او سرخ و طعم او شیرین طبع او گرم و تر بود و تغذیه تمام بدن بدو باشد تنها یا با
از اخلاط دیگر و غیر طبیعی آن بود یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب آمیزش دیگر تغیر یافته بصفراویه یا سوداویه
یا بلغمیه مایل بود اما بلغم طبیعی رنگ او سفید و طعم او مایل بشیرینی و طبع او سرد و تر بود **فایده** او آنست که در جمیع
بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون گردد و غذای بدن شود و ازان جهت او را
مفرغه نیست و با خون در جمیع عروق جاریست فایده دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند و دیگر آنکه با خون ممتزج
گشته غذای دماغ شود و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر متفق القوام بود و بسیار رقیق بود آنرا مائی
گویند و یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در وی رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت بتحلیل رفته جصی
گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی بود و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار
طعم چهار است عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح احر اصناف بلغم است اما صفرای طبیعی لون او احمر ناصع طبع
او گرم و خشک است و او در کبد بدو قسم است قسمی با خون بعروق رود جهت ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ
ضیقه و تقطیع اخلاط لزج و دفع بلغم غلیظ کند و غذای بعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره رود جهت
غسل امعا و تنبیه بر دفع براز و صفرای غیر طبیعی آنچه بنفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره و موی گویند
و اگر در معده محترق شده باشد کراثی گویند و کراثی چون محترق شود زنگاری گویند و آن بمنزله سم باشد
آنچه بسبب در وی متغیر شده باشد و اگر در وی خون باشد آنرا مره حمرا گویند و اگر بلغم رقیق بود
مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود محی گویند و اگر سودا بود صفرا سوداوی گویند اما سودای
طبیعی دردی خون طبیعی بود طعم او بعفوصت و حموضت مایل باشد و طبع او سرد و خشک است و او در
جگر بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهت تمکین و تغلیظ دم و غذای بعضی اعضا شود مثل عظام

و قسمی باطل بود و جهت تنقیه بود و غیر غذا ... و ریزد و غیر طبیعی از هر خلطی که باشد محترق شود و
اگرچه سودا طبیعی بود او را سیاه و مره سودا گویند باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه و دو فصل مقدمه
در تعریف اعضا و تقسیم او بسبیل اجمال بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی چند ثقیل که از امتزاج اخلاط
حاصل شود و ارسطو برآنست که اول عضوی که متکون میشود دل است و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند
که جگر و بعضی دیگر برآنند که چون ماده که منی است بقعر رحم رسید در وی غلیانی پیدا شود و چهار نقطه پدید آید
یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ قرار گیرد و یکی بر همه محتوی گردد و اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند
یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود چون دل بمذهب بعضی یا قابل مطلق همچون لحم یا معطی و قابل همچون کبد و یا
نه معطی و نه قابل همچون عظام وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرؤس یا نه رئیس بود و نه
مرؤس و نه خادم رئیس و رئیس بحسب بقاء شخص سه است دل و دماغ و جگر و بحسب نوع همین سه با انثیین
که بدان مخصوص است زیرا که اگر مبدا قوی است که محتاج الیه است از بقاء شخص یا نوع چون دل و دماغ
و کبد و انثیین آنرا رئیس گویند و اگر معد و متمم فعل عضو است آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا معین بود
چون ریه قلب را و معده کبد را و ماساریقا آلات غذا را و شبکه دماغ و آلات تنفس و اوعیه منی انثیین
را و یا موذی بود چون شرائین قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و احلیل انثیین را و اگر نه مبدا
قوت و نه معد او بود اگر قابل فعل رئیس بود آنرا مرؤس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد نه رئیس نه مرؤس
و نه خادم چون لحم غیر حساس و عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود آنرا اعضاء متشابه الاجزا گویند یا مرکب
بود آنرا اعضاء آلی خوانند و بیان هر یک در فصلی گفته شود ان شاء الله تعالی فصل اول در اعضای
مفرده و اقسام آن و در وی سه مبحث اول عظم است و آن اساس بدن و حامل حرکات بود و اقسام آن بسبیل اجمال
یاد کرده شود اما جمجمه مخلوق است از هفت عظم چهار بمنزله سطح که آنرا قحف دماغ گویند و دو بمنزله سقف که
آنرا قحف خوانند و فک اعلی مرکب است از چهارده عظم که عظام وجنتین و چشم و گوش است بیکدیگر متصل
شده و مفاصل آنرا درز گویند و انف از دو عظم مرکب است و در میان آن غضروفیست که او را [illegible] قسم
میکند و فک اسفل از دو عظم [illegible] و دندان مرکز است از فوق و [illegible] و [illegible] جهت قطع اشیا

و دو ناب جهت کسر و از هر جانبی پنج ضرس جهت طحن و در اسفل مثل این بود و عنق مرکب است از هفت

عظم که آنرا فقرات عنق گویند و بعد ازان دوازده فقرات ظهر و بیست چهار ضلع که از طرفین در ان

مرکوز است بعد ازان فقرات قطن و آن پنج فقره است و بعد از و سه فقرات عجز و بعد از و سه فقرات عصعص

است ترقوه دو عظم است و بعد ازان سینه هفت عظم که آنرا عظام قص گویند و در آخر آن محاذی فم معده

عظمی غضروفی است که آنرا عظم خنجری گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزء است جزء قدام

را عظم عانه گویند و جزء خلف را عظم ورک و جزء طرف وحشی را حافظ گویند و جزء فقه و جزء اسفل انسی را حق

ورک اما دست مرکب است از کتف و عضد که متصل بدو ست و بعد از و ساعد که مولف است از دو عظم

که او را زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از و هشت عظم است که در دو صف نهاده اند که آنرا رسغ گویند

و بعد از و چهار عظم است که آنرا مشط الکف گویند و پنج اصبع هر یکے را سه عظم و پای مرکب است از عظم فخذ که

بزرگترین عظام است و در حق ورک مرکوز و متصل بدو ساق است مؤلف از دو عظم که آنرا قصبه صغری

و قصبه کبری گویند و عظم رکبه که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکب است از کعب و عقب و عظم زورقی و اخمص که

آنرا زورقی گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکے سه عظم است الا ابهام که دو عظم است و بعد در قائله

فقط عدد عظم چو خواهی که بدانی بیقین هم ازین بدن آید از انجا که برون می آید عدد استخوان بوجه صحیح تا

از حرم صبی کن بیان تشریح دوم اعضا مفرده غضروف است و آن جسمی است شبیه بعظم اما از و نرم

تر است و فائده او منع صطکاک عظم لطیف بود و تدریج ترکیب اعضا صلبیه با لینه و قائم مقام عظم است

در عضو یکه عظم در او مفقود باشد سوم عصب است و این جسمی است ابیض لین در انعطاف و صلب در انفصال و

فائده بالذات افاضت حس و حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا و عصب دو نوع است نوعی از

دماغ رسته است و آن هفت زوج است که بجواس ظاهر و باطن حس و حرکت حالی اعضا بدان حاصلت و نوعی

از نخاع رسته است و آن سی و یک زوج است و فرو می حس و حرکت اعضا که دون عنق است بدان حاصل شود

چهارم عضل است و آن عضوی است مولف از لیفات عصب و تر و شظایا و رباطات بهم منسج گشته و فرج خلل آن

حشو لحم و غشا بر و محیط شده فائده او تحریک اعضاست بواسطه تشنج و استرخا و عضل اگرچه مرکب است اما در

در اعضای مفرده گفته اند پنجم وتر است و آن جسمی است که مشابه جوهر عصب است و با اطراف عصب و اعضا متصل
است جهت تحریک اعضا ششم رباط است و آن جسمیست شبیه بعصب اما بی حس است و فایده او ربط دیگر
عظم بعظم یا بعضوی دیگر بود و او را عصب نیز گویند هفتم شریانست و آن عروق متحرک بود مخلوق از لیف
عصبانی بود از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض تابع اوست و فایده او ایصال روح
حیوانیست بجمیع بدن جمیع شرایین دو طبقه است الا شریان وریدی که یک طبقه است و بریه میرود هشتم
ورید است و آن عروق ساکنه است که از محدب جگر رسته و روح طبیعی بجمیع بدن میرساند و تغذیه بقیه ارکان حاصل
میشود و جمیع اوردها یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است و بریه میرود نهم غشا است و آن جسمی
عصبانی از لیفهای منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و تشبیه و توثیق و اشتراک آن با دیگر اعضا
و افادت حس در اعضاء عدیم الحس مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون میشوند و چون منفصل گردند
التیام نپذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر ازین بود مثل لحم و شحم از خون متکون میشوند و چون منفصل
گردند التیام پذیرند دهم لحم است و آن عضویست از دم طبیعی متولد میشود و فرج خلل اعضا را مملو و محشو گرداند
و عاقد او حرارت بود و بعضی این اقسام شحم و سمین و شعر و ظفر ضم کرده اند و از مفرده شمرده اند و در این نظر است
زیرا که شحم و سمین دال لحم اند و شعر و ظفر از زوائد و فضلات اند و جلد مرکب است نه مفرد است و بیان هر یک گفته شود
اما شحم جسمی است ابیض که از ماده آبی دم در اعضای عصبانی مثل ثربها و امعا متولد میشود و بواسطه برودت منجمد
گردد و عاقد او برودت است و سمین مشابه شحم و از دم و سمی متولد میشود و او مرکب است از لحم و شحم و شعر جسمی است
از بخار دخانی متولد میشود و طبیعت بحسب فضل آن را دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود و بعضی را حاجت
و در بعضی زینت و فایده را همچون موی سر و غیره و ظفر جسمی است غضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات
انامل فایده آن از حکت لقمه [illegible] و مانند آن مخفی نیست و جلد عضویست منتسج از لیفات و شظایای عصب و خلل آن
بلحم محشو شده همچون غشا بود در جمیع بدن و فایده آن حفظ شکل و هیئات و افاده حس و ادراک
محسوسات بود **فصل دوم** در اعضاء مرکبه و او را اعضای آلی از آن جهت گویند که بعضی آلات
تنفس و بعضی آلات حلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اند اما اعضای حیات و

تشریح قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مؤلف است
از لحم صلب و اصناف لیفات و غشاء غلیظ بران محتوی که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او صنوبری است
و قاعده او از بالا است و آن غضروفیست برباطات وثیقه مربوط و محل دل میان سینه است و مایل بطرف
چپ و او را دو بطن است بطن ایمن محاذی کبد است و در و خون بیشتر از روح است و از کبد بدین
بطن متصل است جهت رسانیدن خون لطیف و بطن الیسر بزرگتر است و در و روح بیشتر از خون بود و
آنرا شغاف قلب گویند و از و دو شریان طالع شده است یکی شریان وریدی که بریه میرود و جهة جذب
نسیم از و و رسانیدن دم لطیف باو و دیگر شریان بزرگ است که اصل جمیع شرائین بود و آنرا ابهر و وطی
گویند و میان این دو بطن منفذی هست همچون فتحی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن به بطن الیسر رود
و آنرا دهلیز خوانند از هر دو جانب قلب قریب بقاعده او را موضع دخول هم خوانند و از موضع دخول
نسیم دو زائده است که آنرا اذنی القلب خوانند در حالت انقباض قلب مسترخی شوند و در حالت انبساط
کشیده شوند و این هر دو جذب دم و نسیم کنند و بقلب میرسانند حجاب عضویست مرکب از لحم و غشا
و عصب حساس و متحرک و محدب است و در انقباض و انبساط و حاجز است میان آلات غذا و آلات تنفس
و ریه مخلوق است از لحم وردی سخیف و از شعب شریان وریدی و شریانی و شعب قصبه ریه و غشاء [illegible]
مجموع کشیده و او به دو شق شده است شق طرف ایمن به سه شعبه منقسم شده است و شق طرف الیسر به دو
شعبه مجموع گرد قلب برآمده و فائده او ترویح قلب است بواسطه جذب نسیم و احاله آن با کیفیتی
مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبدء حیاتست آلات حلق اما حلق عبارتست از مجموع مجرئین که
آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری در اعضاء غذا کرده شود و قصبه ریه عضویست غضروفی
شکل مؤلف از غضاریف و غشا و بران کشیده و او را قدام مری نهاده است و فائده آن تنفس
است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای او حنجره است و آن عضوی غضروفی است که آلت
اتمام صوت و عضو نفس بود و او مرکب است از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا در
ترسی گویند و دوم دیگر از طرف خلف که مائل مری باشد و این دو کوچکتر از یکی با نام نیست

ویکی را لکمی گویند برای آنکه در حالت بلع غذا بران می افتد تا چیزی در قصبهٔ ریه نرود و انفتاح
و انغلاق حنجره بدو حاصل میشود و در جوف حنجره جسمی ست شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد
و صورت بدان حاصل شود و لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته و فائدهٔ او تصفیهٔ
هوا بود از دخان و غبار و جهد صوت باشد و لوزتین دو اعضا اند از لحم عصبانی شبیه بغده که از اصل زبان
رسته اند و فائدهٔ آن منع هوا است از آنکه دفعةً نفوذ نکند اما آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی و دماغ
عضو رئیس و محل روح نفسانی بود و او مرکب ست از مخ و اورده و شرائین و غشای رقیق که ملاقی نفس
اوست و غشای صلب که همچون بطانهٔ این غشاست و مماس قحف ست و شکل دماغ مثلثی مخروط بود
قاعدهٔ او مقدم راس ست و الین از موخر ست زیرا که منبت اعصاب حس ست و راس او موخر دماغ ست و او
اصلب بود زیرا که محل اعصاب حرکت ست و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر قسم میشود
و آنرا البطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن مقدم ست و در زیر بطن اوسط تجویفی ست که آنرا معصره
گویند فضلات دماغی آنجا جمع میشود و بحناک فرو می آید و غشای که مماس جوهر دماغ ست مانند تیزریه و
عصون بر هم افتاده و از ان عروقی هیچو کرمی پیدا شده بواسطهٔ حرکت انبساط و انقباض شرائین آن
نیز متحرک ست و نخاع مشابه جوهر دماغ ست و خلیفهٔ اوست و او راسهٔ غشا ست و او هیچو دنبالهٔ دماغ بود که در فقرات
منحدر شده بعصعص رسیده چشم از اعضاء شریفه ست و مرکب ست از سه رطوبت و هفت طبقه و دو اعصاب
و شرائین و اورده متفرق شده قطعه کرد آفریدگار تعالی بلطف خویش و چشم هفت پرده و سه آب
منقسم و صلبیه و مشیمه و شبکیه و زجاجی و بیضی جلیدی پس عنکبوت و بیضی و عنبیه و قرنیه ملتحم و طبقهٔ اول را که
مماس هوا بود ملتحمه گویند و جوهر آن لحم و شحم است و متصل ست بعضلات متحرکه و طبقهٔ دوم را قرنیه گویند و او
بعد از ملتحمه ست و طبقهٔ سوم را که بعد قرنیه ست عنبیه گویند و لون آن مختلف ست و در بعضی اشخاص سیاه
و در بعضی اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد ازین طبقه رطوبت بیضیه ست و آن رطوبتی سفید و شفاف بود و طبقهٔ
چهارم بعد از وست آنرا عنکبوتیه گویند و آن غشاء رقیق ست مانند نسج عنکبوت و بعد از وی رطوبت جلیدیه
بود و آن جسمیست مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر او همین ست جهة انطباع مرئیات و طرف

باطن او مجوف و راست تا و رقبه عصبیه مجوف که حس الابصار بدان اوست و هر گاه که گردد و بعید از آن رطوبت زجاجی
که شبیه با آبگینه گداخته باشد و طبقه پنجم را شبکیه گویند و او بعید از رطوبت زجاجی بود و طبقه ششم را مشیمیه
گویند و او چون غشائیست که بر جمیع محتوی شده است و طبقه هفتم را صلبیه گویند و آن غشای غلیظ است
که ملاقی عظم عین بود و بحقیقت ابصار به رطوبت جلیدی حاصل میشود و باقی آلات و منفذات او بند چه
رطوبت بیضی حافظ اوست تا بواسطه او شعاع و ضوء جلیدی منطبع نگردد که موجب افتراق شود و زجاجی
غذای اوست و طبقات از قدام و خلف مجوف و قایت او هستند فتبارک الله احسن الخالقین گوش عضوی عصبی است
هوای متموج و متصل میگردد و در ثقبه عظم حجری نفوذ میکند و چون مصادم عصبی شود که در صماخ
مفروش است مدرکه سامعه که در عصب است ادراک اصوات حاصل میگردد والقصه بدانکه منخرین چون سوراخ بینی
است به دو تجویف منقسم میشود یکی باقصای فم منتهی شود جهت تنفس و استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه
مصفات الشیء است منتهی گردد جهت دفع فضلات دماغ و ذائقه روایح کند بدان عصبه که شبیه به
پستان اند و ادراک روایح به پستان حاصل شود اما اعضا و آلات غذا اول مجری دهن است که فائده آن [illegible] است
و زبان جهت تحقق و طحن و دوران [illegible] و زبان مؤلف از لحم ابیض و شرائین و اورده و اعصاب است و در اصل
او غلیظ لحم غددی است جهت انسکاب لعاب بالحلقوم مختلط گردد و زبان در ساعت [illegible] و تقلب
مضغ و مضمضه است و حس ذوق و تکلم به او حاصل شود و لب مخلوقست از عصب و لحم و عضل و شریان [illegible]
و فائده او ستر دهن است و حفظ مضغ و حبس لعاب و اعانت تکلم مری مرکب است از لحم و غشاء [illegible]
طبقه است متصل به نهایت فم و بدایت معده و چون مساوی عظم حجری رسد فراخ تر گردد و منتها فم معده [illegible]
و سفل او نهایت او بود معده و طبقه است داخل آن عصبانی جهت حس و خارج آن لحمانی جهت [illegible] هضم
و تکون معده از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا نهایت او که نزدیک ناف است و شکل کدو [illegible]
و غذا او و تحلیل کیلوس شود و امعا مخلوقست از غشاء و اورده و شرائین و لیفات عصبانی و
[illegible] قسم است اعلی آن را اثنا عشری گویند متصل بقعر معده و بواب نیز گویند زیرا که در وقت
هضم مغلق بود [illegible] نام شود و متفتح گردد و دوم را صائم گویند و آن بعید از بواب است

و عروق ماساریقا از و نیز جذب با لطیف کند و صفرا از مره به و منشعب شود و سوم را دقاق گویند او لعابی انه
صائم بود و در و لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او همچون کیسی است
که مدخل و مخرج آن یکی است پنجم را قولون گویند و ششم را امعاء مستقیم گویند و او آخر [illegible] است
متصل است شریان از شعب عصب و اورده و شرائین نسج بود در طبقه و هم میان [illegible] شده و
بسبب [illegible] محل [illegible] گشته و از جمیع جوانب همچو پرده حاصل شود [illegible] می آید برای تکون
حرارت و معاونت هضم جگر عضوی رئیس است و جوهر آن لحمانی بود بجنس غشا و ذو الحس محلل او شده
و محل او طرف ایمن است و محدب او برباطات قویه با ضلاع مربوط است و مقعر او مماس طرف ایمن از
معده است و آنرا پنج زائده است بمنزلهٔ پنج اصبع بر معده محتوی است از مقعر کبد عرقی رسته است
که آنرا باب گویند و بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا او آنرا
ماساریقا گویند از معده و بعضی از امعا لطیف غذا جذب کند و در شعب داخل جمیع گرداند تا نضج یابد و
اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته که آنرا اجوف گویند و بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق
شده جهت جذب دم و آنچه از و خارج شده است اصل اورده است و بدو قسم منقسم شود قسمی صاعد شود به عالی
بدن منشعب گردد و قسمی هابط گردد و با سفل بدن متفرق شود مراره عضوی عصبانی است همچو کیسه و فم
آن بمقعر کبد متصل است جهت جذب صفرا از و رگی بیرون می آید و بدو قسم منقسم شود قسمی بجانب صائم متصل
شود جهت رسانیدن صفرا به و قسمی بمقعر معده متصل است جهت انصباب صفرا با و طحال عضوی
لحمانی است بشکل زبان و محل او جانب ایسر است و محدب او مماس اضلاع و مقعر آن مماس مقعر معده
و عروق و شرائین و غشای غلیظ حساس بر آن محتوی شده و او مانند همه دائره است و کلیه [illegible]
برباطات قویه بطرفین صلب مربوط است و کلیه یمنی بلند تر از یسری بود و فایدهٔ ایشان آنست که فضله
کیموسات بایشان ریزد و موضعی که در آن باشد جهت غذا [illegible] جذب کند و باقی بمثانه ریزد و مثانه
کیسی است بلوطی شکل مؤلف از لیفات و دو طبقه است و بول در و جمع میگردد و بقبل منافع میگردد و
اورا عنقی است که بول بدان طریق دفع شود اما اعضای تناسل انثیین و قضیب و رحم است انثیین

مرکب است از لحم سفید غددی و در و منافذ بسیار است و از وی رگها و شرائین و اعصاب که از آن [illegible]
لیفهات بسیار در آن پیدا شده و غشا بر وی کشیده و منی از فوهات این عروق [illegible]
نضج می یابد بواسطه بیاض جوهر انثیین سفید میگردد چنانکه در پستان دم طمث شیر میشود [illegible]
ربع متولد میشود و انثیین آید تا اعضا صلاحیت تولید یافتند از آن حاصل میشود [illegible] رجال [illegible] ظاهر
و مستدیر بوده و انثیین نسا صغیر بوده باشد و در طرفین فرج پنهان بود و قضیب مرکب است از اعصاب
و شرائین و اورده و خلل آن بلحم محشو شده است و در و مجری بول و منی که مجوف است [illegible]
و اصل او در باطن مجوف بوده [illegible] آنست که تجاویف او بروح ممتلی شود و شرائین او بروح [illegible] اورده او
و حس حشفه او لطافت بود تا انسان از مجامعت متلذذ شود و موجب بقاء نوع بود و فایده قضیب ایصال
ماده زرع است بمستقر خویش رحم عضویست مؤلف از لیفات عصبانی و در و طبقه است و آن [illegible]
است و موضع او ورای مثانه و قدام معاء مستقیم بود و فوهات عروق باو متصل شده است جهت [illegible]
[illegible] جنین او را مجری است مانند فم فرج برای خروج طمث جنین اند و وصول منی باو [illegible]
[illegible] که از آله مجامعت ازان کنند و رحم در حالت علوق منضم میشود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله
طمث در حال آبستن غذای جنین میشود و در حالت رضاع مستحیل بشیر میگردد و رحم با شوقی بجذب منی
است و از حیثیت در وقت مجامعت مائل میشود بطرف فرج و منفعت رحم آنست که منی در وی قرار گیرد
جنین از و متولد شود کیفیت تولید جنین بدانکه منی مرد و زن اگر باهم در رحم قرار گیرند و از جمیع سوء
المزاج خالی باشد و رحم صحیح و نقی بود و از آفات خارجی و اسباب مادی هیچ مانعی نباشد تا از قوت
عاقده که در منی مرد است و از قوت منعقده که در منی زن است در ان انعقادی پیدا شود و در [illegible] نقطه
مانند حباب در و پیدا [illegible] یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر [illegible] میشود و [illegible]
[illegible] و باقی اعضا بود و فوهات عروق بدو متصل شود تا ازان مجری غذا بجای طفل رساند و این را حالت اولی
گویند و بهفت تمام شود و بعد ازان ظهور نقطهای سرخ در ان پیدا شوند و منافذ عروق [illegible] تبره جنین
خون طمث جاری گردد و این را حالت ثانیه گویند بچهار روز تمام شود و بعد ازان علقه شود و آنرا حالت

را علقه گویند و شش روز تمام شود و بعد از آن مضغه گردد و بعضی اعضا از هم متمیز شود و خطوط صالح از روح حیوانی
طبیعی بود و منتشر گردد و مستعد آن شود که از واهب الصور تعالی و تقدس روح حیوانی بدو فایض شود و آن را حالت
رابعه گویند و به ده روز تمام شود و بعد از آن مزاج ذکوری و اناثی ظاهر شود و اعضاء اصلی تمام شود و آن را
حالت خامسه گویند به سه روز تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفاصل بظهور پیوندد
و این را حالت سادسه گویند و به پنج روز تمام شود و این حالات مذکوره در ذکور بجهت قصر و در اناث بجهت
اطول چنانکه گویند خلقت پسری به روز تا چهل روز تمام شود و از آن اناث به چهل روز یا پنجاه روز بعد از آن
تمیز یابند تا مدت شش ماه که اقل مدت حمل است و چنین در ضعف ایام تمامی خلقت متحرک شود و در سه ضعف ایام
حرکت بوجود آید مثلاً اگر کسی به پنجه روز تمام شود به هفتاد روز متحرک شود بعد و بیست و ده روز که هفت ماه باشد
بوجود آید و غالب آن باشد که بماند و اگر به چهل روز تمام شود به هشتاد روز حرکت کند و به دویست و چهل روز
که هشت ماه باشد بیرون آید و نماند و دلیل گفته اند که سعد بود در ماه هفتم و مضطرب آید و حرکت کند و اگر صحیح
المزاج و قوی الحال باشد خرق اغشیه کند و باذن باری تعالی عز اسمه بیرون آید و اگر ضعیف بود قوت خرق
مشیمه نماند و از آن حرکت متألم گردد و اگر مهلت یابد تا ماه نهم خستگی او زایل شود و قوت گیرد و در ماه نهم
بوجود آید و بماند اگر بغایت ضعیف و رنجور بود در شکم بمیرد یا در ماه هشتم بیرون آید و از این حرکت خستگی او زایل نشود و
زیاده شود و هوای خارج نسبت با او غریب بود پس هلاک شود و اگر در چهل روز تمام شود در ماه نهم بوجود آید
و باقی ماند و اکثر چنین واقع شود والله اعلم **مقاله دوم در اسباب صوری صحت و آن ده باب است باب اول**
در مزاج و آن کیفیت متوسطه که از امتزاج ارکان حادث شود و بواسطه فعل و انفعال که میان صورت و سواد متضاد
ارکان واقع شود بجهتی که صورت حرارت و برودت هر یک از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که آن را مزاج
گویند و آن کیفیت یا در حاق وسط افتاده باشد چنانکه به هیچ طرف از کیفیات مایل نباشد آن را معتدل حقیقی
گویند زیرا که حقیقت اعتدال این باشد و معتدل بالفرض گویند برای آنکه وجود او در خارج محال است و یا آنکه مایل
باشد بکیفیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست که بیک طرف مایل بود یا بدو طرف و آنچه بیک طرف مایل بود چهار
قسم است اگر حار است یا بارد یا یابس یا رطب باید و آنچه بدو طرف مایل بود و آن نیز چهار قسم است اگر حار یابس باشد

ابرد ایبس - ابرد ارطب - این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی اند و این کیفیت ملموسه که
بدین نه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت عقلیست اما اعتدالی که مبحوث عنه اطباست
و پیش ایشان معتبرست آنست که بهر هر یکی از ارکان قسطی از آن کیفیت که نسبت با این مرکب اولی و الیق باشد برسد و
متحصل گردد برای عدل در قسمت نه نسبت و این اعتدال نه از تعادل و تکافو مشتق است چنانکه در قسمت عقلی بلکه
از عدل در قسمت مشتق است و این اعتدال باشت اعتبار عارض شود زیرا که اعتدال بحسب نوع بود مثل اعتدال
انسان یا بحسب صنف بود مثل رومی و ترکی و هندی یا بحسب شخص مثل هر صنفی که باشد یا بحسب عضو چو اعتدال دل و جگر و
ازین قیاس باید اصل بود یا خارج پس باعتبار ثمانیه متصور شود اما اطبا را اختلاف است که اعتدال صنف کدام صنف است اکثر بر
آنست که سکان خط استوا را اعدل اصناف [illegible] زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و صورت کیفیت هر یکی از ایشان بیکدیگر [illegible] میشود
پس بمعدل نزدیک بود و نیز محاذی معدل النهار اند و امام رازی بر آنست که سکان اقلیم رابع اعدل اند برای آنکه وسط اقالیم است
و تولد و تناسل آنجا بیشترست و اعتدال بحسب شخص [illegible] اعدل [illegible] بحسب عضو گفته شود [illegible] اعضا
بدانکه گرمترین چیزی در بدن روح است پس قلب پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شرایین
پس اورده پس جلد و سردترین آن بلغم است پس غضروف پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس
نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب آن بلغم است پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس [illegible]
پس لحم [illegible] پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و ایبس آن شعرست پس عظم پس غضروف پس رباط پس
وتر پس غشا پس شرایین پس اورده پس عصب پس حرکت پس قلب پس عصب پس جلد و این ترتیب الشیخ [illegible] است
پس بدین تقدیر جلد اعدل [illegible] باشد و اعدل از جلد کف و اعدل از جلد [illegible] انمله سبابه والله اعلم

باب سوم در قوی و افعال قوت [illegible] مبدا جسمانی فعل است و صدور او اگر با شعور است قوت نفسانی و اگر بی شعور
است یا مختص بحیوان بود و آن قوت حیوانی باشد و یا مختص بحیوان باشد و آن قوه طبیعی بود که در نباتات نیز موجودست اما قوت
حیوانی از دل منبعث میشود و مرکب روح حیوانی است و بواسطه شرایین بجمیع بدن میرسد و این قوتیست که قلب و شرایین را
تحریک بانبساط و انقباض میکند تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین اعتبار فاعله گویند و چون قوت
نفسانی [illegible] شود و آنرا منفعله گویند و قوت نفسانی از دماغ منبعث میشود و بواسطه اعصاب بجمیع بدن منتشر میگردد

کفایه منصوری

دافاضت حس حرکت کند باذن باری تعالی عز اسمه و این را قوت بدو قسم است مدرکه و محرکه اما مدرکه بدو قسم میشود اول مدرکه اسه ظاهری و آنرا حواس ظاهره گویند و این پنج است اول قوة باصره و آن قوتیست که موجود است در تقاطع عصبه که آن دو عصبه واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین می آیند و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل میشود و حکمت در این آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد مدرک ایشان یکی و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه است برطوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت شامه است و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در عصبه که شبیه بحلمتی الثدیست که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک رائحه مشمومات کند سوم قوت ذائقه است و آن قوتیست که بواسطه عصبه که در زبان مفروش است بمخالطت لعاب ادراک طعوم میکند چهارم قوت سامعه است و آن قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش است موجود است تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات کند پنجم قوت لامسه است و آن قوتیست که موجود است در لیفات و شظایا و اعصاب که در جمیع بدن منتشر است تا بدن بواسطه او بملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر میشود قسم دوم مدرکه ما مور باطنی است و آنرا حواس باطنه گویند و آن هم پنج قوت است اول حس مشترک و آن قوتیست که هرچه بحواس ظاهر مدرک میشود مودی باو میگردد و از این جهت حس مشترک گویند و محل او مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال است و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که هرچه دریابد باو سپارد و محل او موخر این بطن است سوم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف به ترکیب بود همچو تصور انسان دو سر و تفصیل بود همچو تصور انسان بی سر و متفکره نیز گویند چون مطاوع عقل باشد و محل او اول بطن اوسط است چهارم متوهمه است و آن قوتیست که ادراک معانی جزئیه کند که بمحسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و محل او هم بطن اوسط دماغ است پنجم حافظه است و آن قوتی بود که معانی متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد نگاه دارد و او را متذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده را بیاد آورد و همچون خزانه متخیله و متوهمه است و محل او بطن موخر دماغ است اما محرکه بر دو قسم است باعثه و فاعله و باعثه بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث شود بتحرک جهت دفع مضرتی و این منفعت و مضرت اعم از آنست که فی الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه او عضل متشنج و مسترخی شود و بقبض و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد و قوت طبعی در جگر است

ومرکب او روح طبیعی ست وآن مخدومه باشد برای بقای نوع یا شخص یا خادمه باشد اما مخدومه که او
متصرف اوست از برای بقاء شخص جاذبه ونامیه ست وغاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند تا او را
مشابه جوهر بدن گرداند ومتصل وملصق باعضا کند ونامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد
در اقطار بدن بروضع وتناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقداری رعایت نمائی که نوع مزاج او مقتضی آنست
برسد ومخدومه که متصرف ست برای بقاء نوع هم دو قسم ست مولده ومصوره مولده آنست که از خون
صالح ورطوبت ثانیه تحصیل منی کند واو را مستعد قبول صورت انسان کند ومصوره آنست که باذن
خالق تعالی عز اسمه اعضا را متشکل ومصور گرداند وتجاویف ومفاصل آن پیدا کند اما خادمه
چهار ست اول جاذبه ست وآن قوتیست که در اعضا موجود ست تا آنچه مناسب ومفید باشد جذب
کند دوم ماسکه ست وآن قوتیست که آن مجذوب را نگاهدارد تا هاضمه در وی عمل کند سوم هاضمه ست وآن
قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند ومهیا آن سازد که غاذیه آنرا تصرف کند چهارم دافعه ست وآن
قوتیست که آنچه از تغذیه بدن فضله باشد وصلاحیت غذا نداشته باشد مندفع گرداند وکیفیات اربعه
خوادم این چهار اند اما حرارت بالذات همه را خادم ست زیرا که این افعال حرکات ست وآن بی حرارت
نبود واما برودت بالعرض خادم ماسکه ست جهت استمساک وخادم دافعه نیز باشد جهت منع تحلیل ریحی که
مدفع بود ویبوست بالعرض خادم ماسکه ست جهت قبض وخادم جاذبه ودافعه نیز باشد جهت تقویت روح که حامل
قوتست ورطوبت بالعرض خادم هاضمه ست جهت تسییل فضلات وجاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه خوادم غاذیه
ونامیه خادمان مولده اند والله اعلم بحمد الله تعالی **مقاله سوم در اسباب فاعلی صحت** وآن مشتملست
بر مقدمه ودو باب اما مقدمه در بیان اسبابی که معرفت اطبا مبتدا اول گویند ومنقسم ست به سه قسم بدانکه اطبا
گویند که سبب آنست که اول او موجود شود پس از وی حالتی از احوال بدن حادث گردد بسبیل وجوب
واو را مغیره گویند یا او موجود شود پس از وی حالتی از احوال موجود ولازم آید واو را حافظه گویند پس
بدانکه هر حالتی از احوال بدن را که سبب ست بادی وسابق دو اصل برای آنکه سبب یا بدنی بود مثل
خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچو حرارت آفتاب وبرودت هوا وآنرا خارجی گویند یا همچو

غضب و فرح و آنرا نفسانی گویند و سبب غیر بدنی را بادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب
حالتی گردد همچو امتلا که او را حاصل شود و سبب عفونت شود آنرا سابق گویند و اگر بیواسطه سبب
حالتی شود آنرا واصل گویند همچو عفونت که سبب حمی شود بدانکه فعل و تاثیر سبب بالذات بود همچو تبرید
آب سرد باستعمال آن و بالعرض بود همچو تسخین آب سرد بتحقن حرارت و هر سببی از اسباب خالی نیست که
تحفظ و تباعد از و ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن ست غیر ضروری و این قسم یا مضاد
طبیعت بود همچو غرق و قتل و تفرق اتصال یا مضاد نبود همچون تشمس یا فتاب و استحمام پس شروع کنیم
در بیان اسباب ضروری باب اول در بیان اسباب ضروری و او را از آن سبب اسباب ضروری گویند
که با دوام انسان در حیات با شدا از آن لابد بود و اسباب عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان عموم
دارد در حالت صحت و مرض و این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس میشود اعراض نفسانی
و اگر وارد ارواح میشود هواست و اگر وارد اعضا میگردد و اگر این عوارض بالذات ست ماکول و
مشروب و اگر بالعرض ست استفراغ و احتباس ست و اگر وارد ارواح و عضو هر دو میگردد و اگر فی شعور
باشد خواب و بیداری و اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته شود
فصل اول در هوا بدانکه هوای که محیط ماست با بدان محتاج الیه ست از جهت ترویح و تعدیل روح
باستنشاق آن و دفع فضلات دخانی از و چه هوا چون باندرون میرود موجب تقویت و ترویح
روح میشود و بسبب حرارت روح میسوزد و دخان میگردد و پس بیرون می آید و بهترین هوا
آنست که صافی بود و با بخارات ردیه نیامیخته باشد و از مواضع آجامی و خنادق و مقابر از مقابل
ردیه مثل پیاز و گندنا و جرجیر و کرنب و از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار سفید
مثل انجیر و جوز و بید انجیر دور بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتیکه هوا را فساد
عام پیدا شود و موجب وبا گردد و نعوذ بالله که در آن وقت هوای محبوس بهتر از هوای کشاده بود
و تغیراتی که هوا را حادث شود طبیعی بود یا غیر طبیعی غیر طبیعی یا مضادی بود یا مضاد اما تغیرات طبیعی آنست که
بواسطه فصول و انتقالات آن لاحق شود و پیش منجمان هر فصلی عبارتست از سیر آفتاب ست در ربعی

از فلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس
خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود در حرارت و برودت
و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانیست که در مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و اثمار و سقوط
اوراق ظاهر شود و شتا آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آن زمانست که گرما غلبه کند و شاید که
فصول طبیبان با فصول منجمان موافق بود و شاید که تقدم و تاخر کند اما هوای ربیع چون بطبیعت خود باشد
اعدل فصول بود و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت خون بود و اخلاطی که
در بدن بود بواسطهٔ سرما فسرده بسته باشد در ربیع بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و
باران باعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح
و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراط نباشد موجب کثرت خون و حمرت وجه و شدت اشتها شود و اگر مفرط
بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف آنست که هوای صافی بود و
ابر و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود بود سرد و خشک
باشد و اوبا ترین فصول نهاده اند از آنجهت که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب تزاید اخلاط و
نحافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید
و بامداد و شبانگاه بغایت سرد نباشد و پیشین گاه بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود
بود سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها
و تقویت قوی و سلامت افعال بود و اما امراض بارده نیز حادث شوند و اگر رطوبت بر برودت غالب
بود موجب اسهال و انتفاخ اعصاب و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان آنست
که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی بود و لاحق هوا شود بواسطهٔ امور سماوی
بود و یا ارضی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود نماند چنانکه مثلاً ربیع بهوای شتا گردد و یا صیف بطرف
ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات و اقترانات کواکب و کثرت دراری فوق الارض و انکشاف
و عدم آن بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطهٔ عرض بلد بود و اگر بلد قریب بود بمحاذات المنقلبین

یعنی نقطهٔ صیفی و شتوی در جنوب و شمال آن بلد در غایت سخونت بود و اگر ازین محاذات دور بود اگر بخط
استوا قریب بود معتدل باشد و الا بارد بود دوم آنکه بواسطهٔ وضع بلد باشد اگر بحد بود یعنی مرتفع باشد
بارد بود و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه اگر بواسطهٔ مجاورت جبال بود و این بدو وجه باشد یکی آنکه
جبل موجب زیادتی و توفیر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت و بالعکس این واقع شود و موجب برودت
گردد دوم آنکه جبال موجب هبوب یکی از ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجبات آن گفته شود و پس تغیر
بحسب جبال در هوا حادث شود بالعرض چهارم آنکه بواسطهٔ مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند.
اما اگر شمالی بود تبرید کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر مشرقی بود ترطیب فقط و اگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطهٔ
هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهار است شمالی و آن بارد و یابس است و موجب تقویت قوی هضم و اشتها
بود و اصلاح هوا فاسد کند الا اعصاب و اعضاء عصبانی را مضر بود و جنوب و آن حار رطب است و موجب
انفتاح مسام و ثوران اخلاط و ارخاء قوت و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین او آن باشد که در روز
آید و صبا معتدل است در غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او آن
باشد که اول روز آید و دبور نسبت با صبا ارطب بود و اغلظ و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر مسکنی
که هبوب یکی ازان ریاح در او اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود ششم آنکه بواسطهٔ
تربت بود هوای بلد صخری سرد و خشک بود و از عفونت دور باشد و هوای بلد سبخی و رملی گرم و خشک بود و طینی
برطوبت مائل بود صحیح و سلیم باشد و نزی عفن باشد و تغیر هوای موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن بحسب طبیعت
آن معدن بود و باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع و انخفاض و بهترین مهاب هبوب
شمال و صبا بود و خانه باید که مهب او ازین دو ریح گشاده بود و مهب جنوب و دبور بسته باشد و این موضع
باشد که اعتدال تقلع بود و الا تحلیل که بعکس این باعتدال اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود
بر دو قسم است یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا پدید آید و آن وقتی باشد که هوا بر بساطت خود نماند بسبب اجزای
مائی دخانی و بخاری که بمجاورت بطائح ردیه و خنادق و مقابر و جیف قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا را متعفن
گرداند و موجب وبا گردد و بیشتر در خریف و آخر تابستان حادث گردد و فساد یابد و دو مرتبه است یکی آنکه

موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطهٔ آنکه هوای غبار رطوبت را متعفن سازد و نسازد و آن بجمیع بدن رساند و
مرتبهٔ دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند
هر آینه انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا میسازند و هر غذا که از آن ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج
گردد و چون این صورت متمادی شود موجب هلاک گردد و قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پیدا آید بحیثیتی که موجب
فساد زرع و نسل باشد و این تغیر یا موافق مزاج فصل باشد چنانکه گرمای تابستان در موضعی معین بحدی
زیاده شود که فساد هوا کند و یا مخالف مزاج فصل بود چون زمهریر که در تابستان پیدا شود نه موجب فساد
هوا گردد **فصل دوم در حرکات نفسانی** که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود
و این حرکات یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج بود دفعتاً حرکت کند چون غضب و اگر
بتدریج بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر دفعتاً بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود حزن و غم
و اگر از هر دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرق
میان غم و هم آنست که هم در مکروهی گویند که هنوز حادث نشده باشد و غم در مکروهی گویند که واقع شده باشد
و این عوارض تابع سوء مزاج بود و سوء مزاج نیز تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی نیز موجب
تاثیر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت صورتی که در خیال مجامع آید نطفه بران صورت
متشکل شود و از تصور حموضات و مشاهدهٔ آن کندی دندان پیدا میشود **فصل سوم در حرکت
و سکون بدنی** اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت
بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود و سکون موجب ضد آن بود
و از جملهٔ حرکات ریاضت است و آن حرکت ارادی بود که انسان را مضطر گرداند به تنفس عظیم متواتر و
بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص
است بعضوی مثل قرائت بلند اعضاء صدر را و آواز بلند گوش را و نظر در اشیاء دقیق چشم را و اعتدال
در جمیع موجب صحت بدن و افراط در آن مضر بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود **فصل چهارم در
خواب و بیداری** خواب مشابه سکون است و در و حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد جهت نضج و

هضم چیزیکه آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلص بدن از فضلات و قوت نفسانی راست و مکدر گرداند بسبب تصاعد بخارات و افراط در و موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تهیج وجه و ضعف اعضاء عصبانی بود و اشتها ببرد و رنگ روی تباه کند و از خواب روز بیشتر این افعال صادر شود و بیداری مشابه حرکت است و موجب اضداد خواب و افراط در و موجب اختلاط و خفت عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و از امراض سوداوی تولد کند.

فصل پنجم در مأکول و مشروب

و آن دو قسم است قسم اول در مأکول بدانکه هر چیزیکه وارد بدن میگردد و در میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا میشود و آن از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند تغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند بکیفیت حسن و مشابه او شود و غذائیت و بر دوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود دوای غذائی نیز گویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و فساد بدن کند اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد بود با انجماد موجب هلاک شود و مأکول را بوجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود غذا و اگر بصورت فقط بود ذو الخاصیة و آن ذو الخاصیة اگر مرکبی موافق طبیعت بود تریاق و اگر مفردی موافق بود فاد زهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذائی و اگر بکیفیت و صورت بود دوای ذو الخاصیة و اگر بماده و صورت بود غذای ذو الخاصیة و اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود آنرا غذای دوای ذو الخاصیة گویند و بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل و هر یک ازین بکثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و ازین مجموع بجید الکیموس و ردی الکیموس و معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب سه در نه قسم دوم و مشروب و در وی دو بحث است اول در آب بدانکه چون غذا

دارو بدن گشت ناچار او را مبرد رقیق و مرقق باید تا صلاحیت قبول هضم و نضج در وی پدید آید و در مجاری نفوذ کرده اند و آن چیزیکه از وی فائده حاصل شود آب باشد و آنرا فوائد دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفاء لون بدن و ترطیب و تبرید اعضا و تلطیف حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او موجب ضعف اعصاب و مقوی شهوت شود و بهترین آبها آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود و از بلندی منحدر شود و تیز رود و زود سرد و گرم شود و زود کدر و صافی گردد و بباد شمال و باد صبا بدان وزد و آفتاب بدان تابد و هر چه در وی جوشانند زود مهرا شود و زود ثقل معده نشود و یکبار که بیاشامند تشنگی بنشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف است خصوصا که در تابستان از ابر و رعد بارد اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن شود و اصلاح آن بطبخ است و آب کاریز ثقیل بود و آب چاه از آن اثقل و مضر بود و آب برفی و اجامی مضر بود و آب معدنی اگرچه حدیدی بود تقویت احشا کند و شبی منع سیلان و نفث دم کند و نوشادری مطلق محلل بود و فضی و ذهبی تقویت معده و دل و احشا کند و بورقی و ملحی هزال و نشف آرد و کبریتی تلیین طبع و تنقیه جلد کند و آب گرم مرخی و مفسد معده و فاصل او بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند و آب سرد مقوی معده و منبت شهوت و مسکن عطش بود و آب برف و یخ اعضاء عصبانی را مضر بود

بحث دوم در شراب

اگرچه کلام مجید بر منع و تحریم آن نازل گشته است و مباشرت آن از جمله کبائر است و اخبار و احادیث در خباثت او وارد شده اما چون طبیب در معالجات رقیقها بدان محتاج میشود خصوصا که در شرع شریف نیز بشرط علی مخصوص رخصت فرموده اند و اکثر خلائق در آن شروع نمایند و بدلیل و منافع للناس طالب منفعت اند و او را مضرات بسیار است بنابراین مقدمه در انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رائحه و قوام شروع میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتدای ظهور سکر در او تا شش ماه حکم نو دارد و تا تمامی سال متوسط گویند و بعد از آن سال حکم کهنه دارد و شراب نو غذا بسیار دهد و فربه کند و مناسب محرور و اوقات حاره باشد اما کثیر الریاح دارد و اسهال و نفخ از او تولد کند و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و امراض بارده و بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار

لون بهترین لون شراب احمر ناصع است پس یاقوتی و آنچه زرد و لطیف و حار کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آورد و
ابیض نیکو غذا دهد و ترطیب کند و اسود بدترین نوع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین مقوی و مولد بلغم بود و
دیر گذرد و تشنگی و جگر و سپرز را مضر بود و شراب تلخ حار یابس بود و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض
تقویت معده و احشا کند و ثقل آلات سینه را مفید بود و حامض دیر مستی کند و دماغ را مضر بود اما باعتبار رائحه
شراب حار طیب الرائحه تقویت و تنشیط بسیار کند و معده را تقویت کند و حار غیر طیب الرائحه مصدع باشد و
عدیم الرائحه دیر مستی کند و مسلق بغایت بد باشد و موجب فسادها بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ دیر گذرد و
سده آورد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و سکر و خمار آن زود زائل شود بخلاف غلیظ
اما نبیذ زبیبی جگر و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ و صفرا پیدا آید و شامی گرم و تر و مسمن باشد و
حار و مقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آورد و وجع مفاصل را مفید بود اما صداع و تپ آورد و تمری
منفد و مغلظ اخلاط بود و ریاح و سودا از آن تولد کند اما نبیذ عسل بدن کند و آنچه از حبوب مثل ذرت و امثالهم
سازند بسبب فراخ طبیعت آن مختلف بود و در آن منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود و اما بسیار کردن اما
منفعت شراب قرشی گوید که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که در وی است و این منفعت یا
نفسانی بود یا بدنی اما نفسی که نفسانیست سرور و نشاط و موجب ازالت افکار فاسده و ترغیب شجاعت و اشتها
دفع وحشت و دفع سوء ظن و سوء خلق و جودت ذهن و ذکا و صفای خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین لون و تبرید
و اشراق آن و انتعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هاضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه
اخلاط و استحالت بلغم با خون و کسر غائله سودا و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و
ادرار مضرت او آنست که ازالت عقل میکند که اشرف مخلوقات و الطف مکونات است و تمیز انسان از دیگر حیوانات از
وی است و قوی را ضعیف میکند و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع و ارتعاش اعصاب
و مفاصل و حدوث غفلات و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صورت و شکل و ثقل حواس و غیر از آن
تولد کند **فصل ششم در احتباس و استفراغ** بدانکه اعتدال در استفراغ و احتباس موجب حفظ صحت
است و استفراغ مفرط موجب تبرید و تجفیف و ضعف دل بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولید

جماعت وسقوط شهوة طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغ منی باز ماند جماع حرام است در آن شریعت میرود اما جماع فضیلتیست که صحت و قوهٔ جمیع افعال و قوی موقوف است زیرا که مبدا او قوت متخیله و باعث شهوانیست و متحرکه تهدید عضلات میکند و قوت حیوانی که ارسال حرارت و روح و بیخ بدان عضو میکند و قوت طبیعی که تولید مادهٔ منی و احالت آن و دفع آن میکند و انثیان خود مخصوص باین خدمت است بنابراین باید که در این اعضا نوعی از امراض نباشد و جمیع افعال که بهر یک متعلق است بنهج طبیعی بی آفت صادر شود پس هر که قوتی از این موجب ضعف این قوت بود و جماع چون موجب اعتدال و حسن اوضاع و اشکال استعمال کند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت اعضا و دفع وسواس امراض سوداوی و رطوبی بود و هم امتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب ضعف اعضا و این شود و افراط در آن موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض بارده شود و اعضای عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبیعی آن تسخین است بواسطهٔ هوا و ترطیب کند بواسطهٔ آب و استعمال حمام و انفعال بدن از آن موجب بیوت و اگنه ثلثه مرتبه دارد و بیت اول سرد و مرطب بود و بیت دوم گرم و مرطب بود و بیت سوم سخن و مجفف بود و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب تنقیح فضلات و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک آن موجب افساد این بود و افراط در استعمال حمام موجب تحلیل و ضعف قوی و عدم شهوة جماع و انصباب مواد باعضاء ضعیفه گردد و استعمال آب سرد موجب تبرید و ترطیب و تنفذ و تقویت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان و محرور المزاج باشد باب ششم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر یک فصل **فصل اول در اسباب غیر ضروری** و آن پنج است اسنان و اجناس و عادات و صناعات و ارادات خارجی اسنان از آن جمله است که در تأثیر احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی از اشخاص در سنی ضعیف و مریض باشد و چون انتقال کند بسنی دیگر قوی و صحیح گردد و بالعکس چنانکه محرور المزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوی گردد و سرد مزاج بعکس این بود و سن چهار است اول سن نمو آن را سن حداثت گویند ابتدای آن از سن طفولیت است و آن زمانیست که متولد گردد

استخوان او حرکت نباشد بعد از آن سن صبی و آن بعد از نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضا بود بعد از آن
سن ترعرع و بعد از آن سن غلامیه و آنرا مراهق گویند و این قوت بلوغ باشد و بعد از آن سن فتی تا
قریب سی سال که مبدا سن شباب است و هم سن قوت و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضاء
سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت و رطوبت در صبی و شباب برای افلاطون و جالینوس در
کمیت متساوی باشد اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت
شدید و حاد باشد چنانچه هیزم خشک و تر را علی الاشتعال گردانی و در نار این متفاوت در کیفیت شباب و صبی
در کمیت باقی سیوم سن کهولت بود و آن از انقضاء سن وقوف تا قریب شصت سال بود و درین
سن حرارت در نقصان و یبوست در تزاید بود چهارم سن شیخوخت و آن از انقضاء سن کهولت
تا آخر عمر بود و درین سن یبوست غالب بود و برودت بسبب رطوبت غریبه و این مجموع که گفته شد
بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد چنانچه گویند در حبشه و زنگبار ایشان تا سی چهل
سال منقضی میشود اما اجناس مزاج ذکور بحرارت و یبوست مائل بود و مزاج اناث به برودت و رطوبت
مائل باشد و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل واحد از ذکور بنسبت با کل واحد از اناث چنین بود اما صناعات
بعضی از آن موجب امری شود مثل آنکه صناعتی که مجاور میاه و شراب بود چون قصارت موجب ترطیب
شود و صناعتی که مجاور آتش بود چون حدادی موجب تسخین و تجفیف شود و افراط درین بسبب کثرت تحلیل
موجب تبرید بود و صناعتی که مجاور گل باشد موجب یبوست گردد چون کاری و طیانی اما عادات از آن جمله
سیاستیست که ترک او موجب تغیر مزاج بود و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه
کسی عادت بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود و اگر بکلی از آن قطع باز آید موجب ضرر
و تغیر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آید و ازینجهت گفته اند العادة طبیعة خامسة اما واردات خارجی
مثل ضمادات و اطلیه و کمادات و مشمومات که هم حافظ صحت و هم مغیر مزاج باشد و تغیری که از مشمومات
حاصل میشود از دیگران بیشتر بود انچه طیبست بواسطه مناسبت با روح در سرعت نفوذ مقوی و حافظ
صحت بود و انچه کریه بود بالعکس از انجمله تضمیخ بالغالیه که موجب تحلیل رطوبات و استرخا بود

و صداع بارد را مفید افتد و همچنین اندفاع ورم ... گرم امراض طولی یا نافع بود و استفراغ ... تشنج
و اعیا را مفید است و مثل ریش آب سردی که از نقش قوت ... که سبب ... نشو و خصوص که ...
بود فصل دوم در تعداد اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود چون ریاضت
و حرکت و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه سبب داخل بود و خواه سبب خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط
و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات داخلی و خارجی و نهایت امتلا و افراط
و استعمال مسخنات در افراط تحلیل و تکثیف ... و اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل ...
هضم و سکون و نوم و اجتناب محللات و مجففات و اسباب یبوست استعمال محللات مفرط و مجففات بود و سبب
داخل و خارج و اسباب سلاست از داخل مثل تناول مرطبات و معدلات اخلاط ... بود و از خارج مثل
استعمال موم روغن ... و اسباب خشونت ملاقات محللات و مجففات یا افراط ...
خارجی بود و داخلی و اسباب ... قوت ... ماسکه ... ماده ... طبیعت بدان طرف بود
و اسباب اجتماع قوت ماسکه و ضعف دافعه ... ماده بود و ... طبیعت بطرف دیگر و اسباب
فساد شکل ... قوت ... بود در اصل خلقت ... حرکت ...
در وقت ... یا ... آن و اسباب سده ... چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثقل یا ...
... یا انطباق مجری بواسطه فشار ... یا ... و اسباب اتساع مجری ضعف ماسکه
باشد یا شدت حرکت دافعه یا ادویه ... یا ... و اسباب زیادتی مقدار ... کثرت
ماده ... قوت جاذبه باشد و اسباب نقصان مقدار ... در اول خلقت نقصان
ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت بسببی از اسباب خارجی مثل قطع و تآکل و
اسباب فساد وضع ... مقارنت عضوی به عضوی که ... یا التحام ... بود و ...
عضو ... از ... تشنج یا استرخا یا ... باشد یا ... بود و اسباب
تفرق اتصال از داخل ماده اکال یا ... لذاع بود یا امتلاء ... خلط
یا ... بود یا ...

عفینه یا انجبار ورمی بود و از خارج مثل قطع سیف و کشیدن ریسمان و خستن آتش بود و اسباب
قرحه جهتی بود که تفتیح گردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره که متآکل شود و اسباب ورم امتلاء از اخلاط است
یا از ماده ریحی یا مائی و قوت عضو دافع و ضعف عضو قابل با انصباب بخاری یا وجعی شدید بود
و اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیله که از رطوبت مرضیه پیدا شود یا امری خارج باشد
مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی بود و من حیث هو منافی
یا سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد است اسباب آن نیز متعدد
و مختلف گردد و اوجاع مشهوره پانزده است اول حکاک و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم
خشن و سبب آن خلط خشن بود سوم ناخس و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی که ممدد غشا بود از جهت
عرض چهارم ممدد و سبب آن خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب یا عضل باشد از جهت طول پنجم
ضاغط و سبب آن ماده ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم مفسخ و سبب آن ماده ریحی بود
که میان عضل و غشاء او حادث شود هفتم مکسر و سبب آن ماده ریحی بود که میان عظم و غشاء
او حاصل شود هشتم رخو و سبب آن ماده بود که ممدد لحم و عضل باشد نهم ثاقب و سبب
آن ماده غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات اعضا واقع شود دهم مسلّی و سبب آن همین سبب
ثاقب و فرق میان او و ثاقب آن است که ماده ثاقب را نفوذی بود چنانچه محسوس شود که عضوی را
سوراخ می کند و ماده مسلّی در آن موضع محتبس بود یازدهم خدر و سبب آن خلطی بارد بود یا
منافذ روح نفسانی دوازدهم ضربانی و سبب آن ورمی بود حار در عضوی حساس سیزدهم
اعیاء و سبب آن امتلا بود و آن را اعیائی امتلائی گویند یا خلطی ممدد بود و آن را اعیائی تمددی گویند یا
خلطی لاذع و آن را اعیاء قروحی گویند یا سبب ریحی باشد آن را اعیاء ریحی گویند چهاردهم لاذع
و سبب آن خلط حار بود پانزدهم ثقیل و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که او
غشا متعلق است یا غشای او در آمده بود واسطه آنچه را سبب غشا حساس ثقل کند یا سبب
ورمی بود که در اعضاء حساس واقع شود و حس عضوی را باطل کند چون سرطان که

باشد و اسباب سکون وجع قطع سبب موجع بود بمجللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب یا مسهل از
مسکنات وجع بود و تخفیف مسکن وجع قطع سبب است و اسباب تخمه و امتلا از بهر دو بیرون نیست
یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا توفیر رطوبت فضلی و موانع تحلیل یا امری داخل بود مثل
ضعف هاضمه یا دافعه یا شدت ماسکه یا ضیق مجاری و اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب
یا وارد جرم عضو شود یا وارد روح یا وارد قوت و اگر وارد عضو شود سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق
الاتصال بود و اگر وارد روح می شود سوء المزاج بود و تحلل بکثرت استفراغ و اگر وارد قوت شود مانع
کثرت صدور فعل از آن قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعیده کنند فساد هوا و مأکول و مشروب نیز از
اسباب ضعف بود و اسباب حرکات غیر طبیعیه یا یبس عضو همچو رعشه یا یبس یا پیوستی تشنج بود همچون
فواق یا یبس یا فضولی سودی تیز همچو اختلاج یا سودی بلغم همچو قشعریره یا ریحی که طلب خروج
بود همچو اختلاج مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات این مقاله مشتمل بر دو باب است

باب اول در احوال و اعراض

بدانکه احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حالت است
صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعیه بود که با وجود آن جمیع افعال از بدن انسان
بسلامت صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعیه بود که بواسطه آن موجب آفت افعال بود و حالت ثالثه
هیئتی بود که نه حد صحت و نه حد مرض بر و صادر شود زیرا که ثالثه حالتی است که افعال مطلق سلیم نیست
و مطلق غیر سلیم هم نیست چون شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند در وقتی
واحد بنسبت شخصی در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمع شوند در شخصی اما در دو جنس همچو صحت مزاج و مرض
ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در تابستان یا در سن شباب صحیح
بود و در زمستان یا در سن شیخوخیت مریض بالعکس اما احوال پیش شیخ الرئیس صحت و مرض است و در میان ایشان هیچ واسطه
نیست و بر تقدیر بودن واسطه در حد یا او گفته است خللی نیست اما عرض هیئتی بود غیر طبیعی که بواسطه مرض حادث شود
اول اگر مرض باشد و شاید که عرض شخصی مرض باشد چون صداع که عرض حمی بود و نفس خود مرض باشد و باشد که عرض سبب
مرض شود همچون وجع قولنج که سبب غشی شود و باشد که چیزی هم سبب هم مرض باشد چون حمی و سعال که عرض ذات الجنب

باشد و چون مستحکم شود و نفسه مرضی باشد و بسبب انصداع عرق شود یا بواسطهٔ اقتضاء حرکت عنیفه یا
حمی و قیاس که مرض قرحهٔ ریه است و بسبب ضعف معده می شود پس خود مرضی باشد و بدانکه مرض یا
مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است جنس اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم است
که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساذج بود یا مادی جنس دوم امراض ترکیب است و آن
چهار قسم است امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار است اول مرض شکل و آن
آنست که شکل عضو از مجری طبیعی متغیر شود بهیئتی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم
امراض مجاری یا آنکه فراخ شود مثل اتساع عصبهٔ مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ
نفس است یا منسد گردد مثل انسداد عرق کبد و غیره سوم امراض تجاویف یا آنکه بزرگ شود همچو کیس انثیین
یا کوچک گردد همچو صغر معده یا خالی شود همچو خلو تجاویف قلب در فرح مهلک و یا ممتلی شود همچون
صرع و سکته چهارم امراض صفائح است همچون ملاست معده و خشونت قصبهٔ ریه اما مرض مقدار بزیادتی
عضوی خاص بود همچون عظم لسان و داء الفیل و زیادتی عام بود همچو سمن مفرط یا نقصان خاص بود
همچون ضمور لسان یا عام بود همچو هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبیعی بود همچون اصبع زائده یا غیر
طبیعی همچون سلع یا نقصان بود همچون قطع اصبع یا نقصان در اول خلقت اما مرض وضع همچون زوال عضوی
بود از موضع خود و خلع و غیر خلع جنس سوم از امراض مفرده تفرق اتصال است و اسم این مرض بحسب موضع
مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند اگر استقامت
متقیح شده باشد قرحه گویند اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض بود صدع گویند و کسر اگر بطول
بود و تفرق در غضروف اگر بعرض بود فسخ گویند اگر بطول بود تفتت و در عصب شق و تشنج
گویند و در عروق تبر و شق خوانند اما مرض مرکب آنست که اجتماع امراض حادث شود همچون سل
که از حمی دق و قرحهٔ ریه مرکب است و تسمیهٔ بعضی امراض یا بحسب مشابهت بود همچون داء الفیل
و داء الثعلب یا بحسب محل همچون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض همچون صرع و بدانکه
مرض اصلی باشد و بشرکت باشد آنچه اولا حادث شود اصلی بود و آنچه بسکون اول ساکن گردد

بشرکت بود و این که بشرکت بود یا بواسطهٔ مجاورت باشد یا بواسطهٔ آنکه از عضوی ماوف طریقی باو
بود یا آنکه سیلان و عضو خادم و مخدوم بود چون عصب و دماغ یا مبداء فعل او بود چون حجاب و
ریه یا محاذی عضو ماوف بود و چون دماغ و معده را با عصب میان عضو بود و چون لیفل قلب را و سپر
گوشت دماغ را و اریه کبد را بدانکه اوقات و ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی شود چهار است ابتدا
و تزاید و انتها و انحطاط ابتداء مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که در تزاید بود زمان تزاید
چون واقف باشد که نه زاید شود و نه کم زمان انتها گویند و چون نقصان یابد زمان انحطاط باب
دوم در علامات و دلائل مشتمل بر مقدمه و هشت فصل مقدمه بدانکه علامت آنست که بدان
استدلال کنند باحوال بدن که از قوی صادر میشود و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض
کنند همچون سرعت و اختلاف نبض که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل مرض کنند همچون نبض منشاری
که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کند همچون علامت امتلا یا علامت لازم مرض بود
چون تب حار و ضیق النفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون و ملمس یا
دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل تر بود و موقوف بر معرفت تشریح است و استدلال درین
بهچنین چیز کنند اول افعال اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود و دلیل در مبداء افعال که قوی است و آفت
قوی دلیل آفتی آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت
نبض بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعا دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف
ایمن که دلیل ورم کبد بود و در طرف ایسر که دلیل ورم طحال بود سوم شکل مرض همچو دلالت ورم هلالی شکل بر آنکه
ورم در حجاب کبد است چهارم استفراغ همچو بول و براز که در جای خود یاد کرده آید چون استدلال با نواع [illegible]
فصل یاد کرده میشود ان شاء الله تعالی فصل اول در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج ده است اول
ملمس و اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و دلیل آنکه چیزی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم [illegible]
و لاغری با حرارت و رطوبت بود و [illegible] دلیل برودت و رطوبت [illegible] از لحم و لاغری دلیل برودت و یبوست و از لحم
دلیل حرارت و یبوست سوم لون [illegible] لون دلیل برودت بود و سرخی دلیل حرارت

فائده بدانکه علامت در شفا [illegible] که استدلال کرده شود [illegible] از ادویه [illegible] یا علامت [illegible] دلیل [illegible] کننده [illegible] علامت [illegible] دلیل است و این [illegible] از مرض [illegible]

و تمغرت دلیل صفرا و کبودت دلیل سودا چهارم موی ست کثرت سوا و وجودت آن دلیل بر حرارت مزاج کند و شقرت و حمرت بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیئت اعضاست سعت عروق و عظم و تمامی خلقت دلیل بر حرارت بود و ضد آن دلیل برودت ششم کیفیت انفعالات ست سرعت انفعال کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبهٔ آن کیفیت بود هفتم افعال طبیعی ست از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مفقود شود یا سریع بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظه ست و کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی ست طیش و جرأت و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعال دلیل حرارت بود و ضد آن بلادت و فرط حیا و وقار و بطوء انفعال دلیل برودت بود دهم فضول بدن ست شدت رایحه و صبغ آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست **فصل دوم در علامات امتلا** زیادتی کمیت اخلاط ردیه یا اخلاط صالحه بود علامت امتلا مجملاً ثقل اعضا و کسل و ضعف شهوت و انتفاخ عروق و امتلای نبض و انصباغ و غلظ قاروره و کلال بصر بود اما مفصلاً علامت غلبهٔ دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت و بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع سهله مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامت غلبهٔ بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و خمار ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای سفید بود و علامت غلبهٔ صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعلهٔ آتش و چیزهای زرد بود و علامت غلبهٔ سودا تیرگی و خشکی بدن بود و غلظ و سواد خون و شهوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف و تخیل دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود **فصل سوم** در نبض و آن حرکتی ست از اوعیهٔ روح که عبارت از قلب و شرائین باشد و هر نبضه مرکب است از انبساطی و سکونی و انقباضی و سکونی و نبض بسبب جذب نسیم و دفع دخانیت و احتباس نبض است جنس اول مأخوذ است از مقدار انبساط و اقسام بسیط او نه است اول طویل است و او آنست که در حال حرکت اجزا او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت ترویح بود و کثافت لحم و صلابت جلد دوم قصیر و او در مقابل طویل بود

انقباض و تا چار است از سکون میان انبساط و انقباض زیرا که هر گاه حرکتی از جانب رسیده باز برگردد سکون میان آنها لازم باشد اگرچه غیر محسوس بود و با سکونی که بعد آخر حرکت انبساط و قبل اول انقباض بود سکون محیط و سکونی که بعد آخر حرکت انقباض و قبل اول انبساط باطن و سکون مرکزی ۱۲ مفرح القلوب

سوم معتدل در قصیر و طویل بود چهارم عریض و او آنست که اکثر اجزاء او در عرض محسوس شود
و سبب آن خلو عروق و رطوبت آلت باشد پنجم ضیق است و او در مقابل عریض بود ششم
معتدل در عریض و ضیق هفتم شاهق و او آنست که اجزاء او در عمق محسوس شود و سبب
آن شدت حاجت و مطاوعت آلت بود هشتم منخفض است و او در مقابل شاهق بود نهم معتدل
در شهوق و انخفاض و از ازدواج این نه بسیط و هفت قسم حاصل شود اما آنچه مشهور است
و اسمی دارد شش است اول عظیم آن شی طویل و عریض و عمیق بود دوم صغیر آن در مقابل
عظیم بود سوم معتدل در عظیم و صغیر باشد چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شهوق
زائد بود پنجم دقیق و او در مقابل غلیظ باشد ششم معتدل در غلیظ و دقیق بود جنس
دوم ماخوذ است از زمان حرکت و این سه قسم است اول سریع و او آنست که زمان
حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطی او مقابل سریع
بود سوم معتدل در سرعت و بطو جنس سوم ماخوذ است از زمان سکون و آن هم
سه قسم بود اول متواتر و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت
و ضعف قوت بود دوم متفاوت و آن در مقابل متواتر است سوم معتدل در تواتر و
تفاوت جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب و او
آنست که انگشت با تمام حرکت انبساط او فرو نشاند و سبب آن یبوست جرم رگ باشد
دوم لین و او در مقابل صلب است سوم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم ماخوذ است
از ملمس آلت و آن سه قسم است اول حار و سبب آن اسباب مسخنه بود دوم بارد و او در مقابل حار
بود سوم معتدل در حرارت و برودت جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو و آن سه قسم است
اول ممتلی و او چنان باشد که از اندرون عروق چیزی زائد از حد اعتدال محسوس شود سبب
آن امتلا بود دوم خالی او در مقابل ممتلی بود سوم معتدل در خلو و امتلا جنس
هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسم است اول قوی و آنست که انبساط [illegible]

کو باشد سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شرب و فرح معتدل دوم ضعیف او در مقابل قوی بود
سوم معتدل در قوت و ضعف جنس ششم ماخوذ ست از استوا و اختلاف آن دو قسم ست اول
مستوی ست و عبارت ازان باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات متساوی بود دوم مختلف
او در مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم ست منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که
اختلاف او را نظامے باشد یعنی در چند دور که بگذرد بران یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که
اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دور او اختلافے ظاهر شود جنس هشتم ماخوذ ست
از حال وزن و آن جید الوزن باشد یا ردی الوزن باشد جید الوزن آنست که بر مجرای طبیعی
بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و ردی الوزن سه قسم ست اول
متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لائق سن صاحب نبض بود تجاوز کرده باشد چنانکه وزن
نبض صبی مثلاً همچون وزن نبض شاب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لائق
سن صاحب او بود قاصر باشد چنانچه وزن نبض شاب مثلاً همچو نبض وزن صبی باشد سوم خارج الوزن
و آن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد و باید دانست که در حرکات نبض طبیعی موسیقاری
موجود ست زیرا که همچنانکه تالیف نغمات بادوار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل میگردد تمام می شود
نسبت ازمنهٔ نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتے ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود چنانکه در ازمنهٔ آن هیچ
اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که او را نامے نهاده اند و مشهور اند اول
غزالی ست و آن نبضے بود که مختلف بود در سرعت و بطوء چنانچه اول بطی باشد پس ثانی بسرعت
زائد بود و تدریج هر سه یا سریع تر بود و نسبت بحرکت غزال دوم موجی و آن نبضے باشد مختلف در عظم
و صغر و شهوق و عرض و امتلا بطریق موج آب محسوس شود سوم دودی و آن نبضے بود همچو موجی
اما در اعراض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم نملی بود و او ضعیف تر از دودی بود
پنجم منشاری و آن نبضے بود که مختلف باشد در عظم و صغر و صلابت و لین
و شهوق و انخفاض چنانکه بعضے از اجزاء او شاهق بود و بعضے منخفض ششم

ذنب الفار و او آنست که نبض متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر میشود و باز بدرجهٔ اول عود کند بتدریج
و تیره ضعیف شود قسم مسلی و او هم ذنب الفار است الا آنکه عود به درجهٔ اول بتدریج بود چنانکه
بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار رفته عود کند قسم سوم ذو الفترة و او آنست که در زمانی که توقع
سکون باشد متحرک گردد قسم [illegible] واقع در وسط و او آنست که زمانی توقع حرکت باشد سکون گردد قسم
مرتعش و او آنست که حرکت او همچون رعشه بود یازده قسم ملتوی و او آنست که همچو ریسمانی پیچیده محسوس
شود و دوازدهم مطرقی که ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانچه حرکت انقباضی او
محسوس نشود و شبیه بحرکت مطرقه نیز قسم سیزدهم مرتعد و او آنست که حرکت او همچو حرکت رعد محسوس شود
و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند **فصل چهارم در نبض اسنان و اجناس و فصول و**
عوارض اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض حبالی عظیم و سریع
و متواتر بود و باعتبار اسنان نبض صبیان باین مایل بود و نبض شبان مایل بعظم و قوت و وزن لایق بهر دو آنست
که در صبیان زمان انقباض از انبساط متساوی باشد و در شبان زمان انقباض از انبساط اندکی زائد بود و
نبض کهول بصغر و بطوء مایل بود و وزن لایق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط کمتر بود یا اندکی و نبض مشایخ
صغیر و بطی و متفاوت بود و وزن لایق بایشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود اما باعتبار
فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت و
نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه در ابتداء خواب نبض صغیر و متفاوت بود و در
بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجاءة بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و
مختلف بود و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر
بحد تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود و در سرعت و تواتر زیادت اگر افراط بود و نبض [illegible]
باعتبار استحمام آب گرم بود باعتدال باشد و بحد تحلیل نرسد نبض سریع و قوی گردد و اگر [illegible]
صغیر و متفاوت و اگر تحلیل با فراط بود سریع و متواتر باشد و استحمام [illegible]
قوت زائد کند و در سرعت و تواتر ناقص و اگر با فراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت بود اما باعتبار

عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف و خجالت عظیم بطی و متفاوت
بود و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فزع مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع
در ابتدای وجع عظیم و سریع باشد و اگر متمادی شود صغیر و متواتر شود پس دودی و نملی بود اما نبض
در ورم اگر ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتها در سرعت و تواتر افزاید و در
ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری بود والله اعلم
بجمیع الامور **فصل پنجم** در قاروره و آنرا تفسره نیز گویند و استدلال بدان باعتبار شش صفت
جنس بود جنس اول لون است و طبقات آن پنج باشد اول صفرت است و مراتب آن شش است
اول تبنی و او دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج باشد سوم اشقر و او دلیل
حرارت بود چهارم نارنجی و او دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری و او زاید از نارنجی بود ششم
زعفرانی و او دلیل حرارت مفرط باشد جنس دوم حمرت است و مراتب او چهار است اول اصهب و او دلیل
غلبه دم باشد دوم وردی و حمرت او زیادتر از اصهب بود سوم احمر قانی بود چهارم احمر اقتم و او در حمرت
بکمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد جنس سوم خضرت و مراتب او پنج است اول فستقی و آن
دلیل برودت بود دوم آسمانجونی و آن دلیل برودت سخت یا شرب زهر باشد سوم نیلنجی و آن دلیل
برودت بافراط بود و این هر دو در صبیان و مشایخ دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی و آن دلیل احتراق
افراط بود پنجم زنگاری و او دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود جنس چهارم سواد است و
مراتب او چهار بود اول سوادی که ماخوذ از زعفرانی باشد یعنی زعفرانی که بسیاهی زند و او دلالت کند بر یرقان
و تکاثف صفرا دوم سوادی که از احمر اقتم بسیاهی زند و دلیل غلبه خون و احتراق آن باشد سوم سوادی که
از خضرت حاصل شود و آن دلیل سودا صرف باشد چهارم سوادی که از بیاض ماخوذ باشد و آن دلالت
بر احتراق بلغم کند و بول اسود بالجمله دلیل حرقت مواد یا قوت حرارت غریزی بود و بغایت بد
باشد خصوص در مشایخ و نسا و ابتدا حمیات اما اگر از تناول چیزی سیاه مثل آب کامه و
آتش یا سوپز بود و آنرا اعتباری نباشد جنس پنجم بیاض و آن دو قسم است اول رقیق شفاف است

و آن دلیل برودت بود و ناسیدی نضجت از نضج دوم سفیدی حقیقی و این اصناف ست اگر مخاطی بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر با آن وسوبتی باشد یا چون شیر بود دلیل ذوبان باشد و این در آخر دق باشد و فقاعی بادی دلیل قروح آلات بول باشد و فقاعی بی باده دلیل حصات یا مواد خام بود و رصاصی بی رسوب لیناعیت بد باشد و اگر مشابه منی بود دلیل بحران امراض بلغمی بود و آنچه مشابه ماست و شیر بود در امراض حاده دلیل هلاک بود از الوان بول یکی آن ست که مشابه غسالة اللحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر آن ست که مشابه لون زیت باشد و آن دلیل بد بود خصوص که منتن باشد جنس دوم از دلایل قوام بول باشد و آن سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند بر عدم نضج و ضعف کلیه و آلت بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و یا شد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار اورام یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر ناگاه ساده گردد خصوص در حمیات حاده بد باشد سوم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تمام و حسن حال بود جنس سوم رایحه بول است و آن شش قسم است اول عدم الرائحه و آن دلیل برودت مزاج و نقصان حرارت غریزی بود دوم منتن و آن دلیل قروح مجاری بول یا اخلاط عفنه سوم حامض الرائحه و آن در مرض حاده دلیل موت حرارت غریزی بود یا دلالت بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد چهارم حلو الرائحه و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم حریف الرائحه و آن دلیل فساد صفرا بود ششم زهم الرائحه و آن زهست ناک باشد و آن دلیل فساد رطوبات بود جنس چهارم زبد قارورة است و ماده زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی بود که در جوهر بول بود و سواد و کثرت زبد دلیل یرقان بود و کبر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت بود جنس پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که می باید دلیل ضعف یا شرب اندک یا سده یا استفراغ یا اسهال یا تحلیل بسیار بود و اگر بیشتر از آن باشد که می باید دلیل استفراغ رطوبات زائده بود یا ذوبان اعضا جنس ششم صفا و کدورت ست و آن غیر رقت و غلظت بود اول کدر دلالت کند

برشتغال طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم نضج کند چنین هشتم رسوب است
و رسوب جوهری باشد که از مایه غلیظ تر بود و از و متمیز شود خواه مترسب شود خواه معلق بایستد و
استدلال بدو از چند وجه کنند اول جوهر او و آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی و اما طبیعی سفید باشد یا زرد و متصل
الاجزا و متخلخل و متشابه و راسب بود و چون تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب شود
دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تمام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی را اسمی هست اول خراطی و آن
همچو صفائح بود کبار باشد یا صغار باشد اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر با تب بود
دلیل تراشیده شدن اعضای بول بود و اگر کبد بود یا شبیه بفلوس ماهی بد بود و آنچه سفید
باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما صغار اگر سفید بود نخالی گویند دلیل جرب مثانه
بود یا ذوبان اعضا اگر سرخ بود کرسنی گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم شعیری و سویقی
نیز گویند و از نخاله خردتر بود اگر سفید باشد دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد
دلیل احتراق خون بود سوم لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت باشد و سبب آن سبب گرسنگی بود چهارم
دسمی و آن همچون چربی باشد دلالت کند بر ذوبان شحم یا سمین پنجم مدّی و آن دلیل انفجار ورمی
یا قرحه بود ششم مخاطی و آن دلیل از اخلاط خامی بود هفتم شعری و آن همچو تارهای موی باشد
و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت غریبه باشد هشتم نقطه‌های خمیر و آن از ضعف معده
است یا اسهال یا از تناول لبنیات نهم رملی و آن دلیل حصات و رمل بود و اگر سرخ بود در کلیه و اگر
سفید یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی او همچو خاکستر نما بود و دلالت بر احتراق اخلاط کند یا مده کلیه یا بول
لیث منعقد شده باشد اگر با نتن ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد یازدهم علقی شبیه خون
بسته شده اگر با نتن ممتزج باشد دلیل ضعف کبد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال در مکان رسوب
و آن سه قسم است اول غمام و او آنست که طافی بود و بر سر آمده باشد دلالت کند بر قلت نضج و کثرت ریح
دوم معلق و او آنست که در وسط باشد دلیل توسط حال نضج باشد سوم راسب و اگر طبیعی بود نیک باشد
و اگر غیر طبیعی بود بد باشد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سوم استدلال از وضع رسوب یا بر استوا

برسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب مذموم بعکس این بود و تشتت و پراگندگی آن از ضعف
هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئت غلظت و امتزاج آن با بول دلالت
بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند از مثانه و مائل او
پنجم استدلال از زمان رسوب اگر بظهور رسوب باشد دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این
باشد و بباید دانست که بول زنان سفیدتر و غلیظتر بود از بول مردان و بول زنان آبستن
صافی بود و در وسط آن چیزی چون پنبه منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل مائل
برقت بود و در انتها مائل بحمرت و بول نفسا مائل بسواد باشد و بول صبیان سفید غلیظ و
بول شبان مائل بناری و معتدل القوام بود و بول کهول به بیاض مائل بود و بول مشائخ
سفید و رقیق باشد **فصل ششم** در براز و استدلال بدان از چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زیاده
بود از فضله طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد سبب ضعف قوت و قلت
یا احتباس که در معاء قولون یا امعاء حادث شده باشد دوم از قوام آن اگر رقیق بود و
لزج دلالت بر اخلاط لزج کند و در تپ حار دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت
بر سده یا ضعف مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت نباشد سخت
باشد از تحلل و حرارت یا یبس اغذیه یا طول مکث بود و اگر برطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت
رطوبات و قلت مرار بود سوم استدلال از لون بدانکه لون براز طبیعی آنست که نارسی بود
و شدت آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن
علامت بلغم و سده مجاری مراره باشد و بیم یرقان بود و اگر بوی زهم از آن آید دلیل
انفجار قرحه بود و خضرت آن از مرار زنجاری یا کراثی باشد و باقی دیگر الوان براز هیچو الوان
بول بود چهارم استدلال از هیئات آن هیئت طبیعی او آنست که متصل بود پس اگر منقطع
بود چون بول گاو دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت قضا
کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه اگر تاخیر کند

[illegible]

ولطی الخروج باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا بردامعا یا تناول قابض بود ششم استدلال
از رائحه اگر نتن آن زائد باشد از آنچه معتاد است از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باقی هیچ
اعتبار روائح بول بود هفتم استدلال از زبد آن و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند
و براز طبیعی آنست که متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظت و از قراقر خالی بود و نتن
و عدیم الرائحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع **فصل هشتم** در بحران بدانکه بحران عبارت
از تغیر عظیم که دفعة واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان
و مرض را بدشمن باغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان
که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و برو غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند و این
بحران موجب صحت بود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن چنانکه دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد
بمقاومت دیگر آنرا البحران ناقص جید گویند و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود نعوذ بالله
و سلطان را بشکند و مملکت بدست فرو گیرد آنرا البحران تام ردی گویند لغایت بدباشد و اگر دشمن
غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را تمام مسخر گرداند آنرا بحران ناقص ردی گویند
و بدانکه انتهای مرض یا ببحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا با انتقال ماده از عضوی بعضوی
و این بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند انتقال جید گویند و اگر از عضو خسیس بعضو رئیس
نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از نضج تام در روز باحوری واقع شود و بحران بدفع ماده باشد
نه با انتقال و در عقب آن خفت و راحت واقع شود و بحران مذموم بعکس این باشد و چنانکه در روز جنگ
و مصاف از طرفین تهیه اسباب جدال مشغول می باشند و امور هائله مثل صیاح و نباح و خوف و تحیر
می باشد در روز بحران نیز امور هائله مثل اضطراب و سوء حال مریض واقع شود و بحران که بدفع ماده باشد
بقی یا اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر یکی را ازین علامتی است که دلالت کند بر آنکه طبیعت
بکدام جهت دفع ماده کند اما علامات قی ضیق النفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن
و تاریکی چشم بود و علامات اسهال ثقل بدن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات

کذا فی الصراح

کذا فی بحر الجواهر

رعاف و صمم و طنین گوش و اشتعال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علامات او را ثقل مثانه و
غایط و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی و مداومت و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار واقع
شود ماده رقیق و دفع کند از جهت بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحرانی که در ابتدا
مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت تزاید ناقص بود و در انتها تام باشد و در انحطاط بحران نباشد
و در روزهای بحران طریقه آنست که مریض را بهیچ وجه تحریک نکنند و روزهای بحران را که ایام باحور
میگویند اول آن چهارم روز مرض است و باشد که در امراض حاده تقدم کند و در سوم واقع شود و بحران
جید و در روز چهارم منذر باشد به بحران هفتم و در روزی منذر باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بد
باشد و اگر در هفتم بحران واقع شود نیک باشد و در روز هفتم روز بحران است و این روز بحران جید قوی واقع
شود و روز نهم منذر است به بحران یازدهم و اگر روز دهم بحران واقع شود بد باشد و در هشتم نادر بحران واقع
شود و اگر شود بد باشد روز یازدهم روز بحران است و منذر است به بحران در چهاردهم و در دوازدهم
بحران بد باشد و در سیزدهم هیچ روز هشتم بود و روز چهاردهم روز بحران است و در این روز بحران قوی
و جید بسلامت بود و بحران در پانزدهم بد باشد و روز هفدهم روز بحران است و منذر است
به بحران بیستم و اگر چه هیجدهم و نوزدهم بحسب نادر بحران واقع شود بد باشد و در روز بیستم
و بیست و یکم روز بحران است اما بیستم اقوی باشد روز بیست و چهارم روز بحران است و در این روز
بحران قوی واقع شود و روز بیست و هفتم روز بحران است و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم
و هر بحرانی که بعد از آن واقع شود آن را افرسیس نامند روز سی و هفتم روز بحران است و بعد از آن
روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هشتادم
و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود

فصل هشتم در علامات ردیه و محموده

در امراض بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و صحت و اشتها و سلامت عقل
و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات و در حمیات ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران جید در روز
بحران و خواب شب و اول روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات

نباید باشد و علامات ردیه خلاف این بود و چشم درگو افتادن و کشاده ماندن دهان و تنفس پیاپی
و حدت سر بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و ذا نماید نظر یک جای داشتن و بسیار انگشت
در بینی کردن و پیچیده شدن لب و بپشت باز افتادن و روی از مردم گردانیدن و دست در جامه
و دیوار المیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت با گفتار و بسیار گفتن و کم گوئی و اضطراب در
غیر روزهای بحران و هر لحظه برجستن و نشستن و از مرگ ترسیدن و یرقان پیش از هفتم و رعاف
صفراوی ظهور خفقت و عطسه در اول مرض همه علامات بد بود و در حمیات حاده بر هم سودن دندان
و برودت اطراف با حرارت تپ و سبات و ضعف نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان
و شور عدسی سیاه یا بنفشی و رعاف سیاه اندک و بول سفید و سیاه مجموع علامات بد است
و نتن بینی و حدوث خناق در غیر ایام بحران و طلب جای تاریک و سواد و خضرت و تیرگی لون و هذیان
گفتن با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی
و گوش و بول رقیق ابیض در سرسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن و کشاده ماندن
چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزدیک مرگ وجع ساکن شود و بغتة بی سببی ظاهر و آن
بجهت آن باشد که طبیعت از حیات نومید گردد و ترک تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ باشد و علامات
نکس ساکن شدن تپ او و سپس وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها و غثیان و حبس نفس و فساد
هضم و خواب بسیار و تهیج روی و پشت چشم و صبغ بول و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت
اختلاج و احتلام در اول مرض بود و الله اعلم خاتمه فی الانذار بالحوادث و الانتقال
من علة الی اخری اما انذار بحوادث چنان باشد که کسی را که تغیری حادث شود در عادات طبیعی
مثل شهوت طعام و جماع و براز و بول و عرق و در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان دم
بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دائم منذر باشد بمرگ مفاجات و کابوس و دوار و صرع
و سکته و اختلاج بسیار و تشنج و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج وجه بلقوت و ثقل و کلال
بدن با کثرت عرق بسکته و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دمع و نفرت از روشنی منذر باشد

بسرسام و غم و حزن بی سبب و کثرت فکر بار بد منذر بود بمالیخولیا و سرخی روی با کمودت و غلظ
منذر باشد بجذام و تهیج روی و چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه نزول آب در چشم و انتشار
و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل کمرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها
قی و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکة المقعد بسبب کرمهای خرد باشد منذر بود به بواسیر و غدد
قوبا بسیار به برص اسود و بهق ابیض منذر باشد به برص و سیلان طمث در زمان حمل
باسقاط و سخت شدن و برآمدن عروق ساق بدوالی و داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه
و سل و عرق و بول نتن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان
که اگر در حمیات حاده صمم حادث شود و همچنین رید باسهال صفراوی زائل گردد و اسهال صفراوی نیز
زائل شود و استسقا باسهال بلغمی و مائی و تشنج رطب تخمی و نبودن به بواسیر و سعال بورم خصیتین فواق
امتلائی بعطاس زائل گردد و همچنین داء الثعلب و درد گرده و دیگر اعضا بدوالی و داء الفیل زائل شود قسم
دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر دو باب **باب اول**
در حفظ صحت و این باب مشتمل است بر ده فصل **فصل اول** در تدبیر حبالی و مولود بدانکه گاه
که علامت آبستن ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و قی و اسهال و فرح و اصوات هائله و ریاضت
و تعب و از بوهای تیز احتراز کنند تا چهار ماه که بگذرد و بعد از ان اگر چیزی از ینها بحسب اضطرار واقع شود
نباشد و چون بماه هفتم رسد همان احتراز مرعی دارند و سکنجبین و انگبین تا لطیف غذا و اسقاط شهوت
گل بکنند اما مولود باید که در خانه معتدل بود بزاید و چون جدا شود ناف او را از بالای چهار انگشت
قطع کنند و خرقه بروغن بیالایند و بران نهند و مولود را بآب گرم و نمک بشویند چنانکه آب بدهن و بینی
او نرسد و اگر با آن آب ساق و شادنه و حلبه و قسط باشد بهتر بود و بعد از ان بآب فاتر عذب بشویند
و انگشت عسل در دهن او نهند و در قماط پیچیده هر عضوی بجای خود نهند و برفق بندند و در خانه
تاریک پرورش دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند و چند روز بآب فاتر
بشویند اما رضاع باید که شیر مادر نسبت با طفل مناسب تر است اما اگر مادر

صحیح المزاج باشد لیکن تا چهل روز شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند
که دایه بگیرند اختیار مرضعه کنند که خوش شکل و نیکو خلق و با قوت بود و سال او میان بیست و پنج و سی و پنج
بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از دختر است
چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذاهای معتدل و لطیف تناول کند و در بامداد
پستان را اندکی بدوشد پس در دهن طفل نهد و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب کند و با او مجامعت
نکنند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و صعتر و نانخواه و ریاضت
معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و ثرید تناول کنند و اگر شیر بسیار بود
چنانچه موجب فساد شود تقلیل غذا کنند و تضمید پستان به زیره و عدس و سرکه نمایند و اگر امری
خارجی عارض شود شیر طفل ندهند تا آن عارض زائل شود و مدت رضاع دو سال است چون
نزدیک فطام باشد آب به شهد دهند تا بتدریج معتاد بطعام گردانند و شیره برنج و نان در شیر و عسل آغشته
می دهند و چون اثر بر آمدن ثنایا ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثه او بمالند و پیه مرغ
و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن او را بعسل نمک
بشویند و قطع بیخ سماک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را بمالند و در امراض
که او را عارض شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن و مرضی که اطفال را بسیار عارض شود
ذکر می کنند اما در استطلاق شکم او را کمون و انیسون و ورق گل و سرکه گرم کرده طلا کنند
چنانچه از آن متاذی نشود و زرده تخم مرغ نیمبرشت بدهند و بیست جو نیز مفید است
و اگر متادی شود دل تنگی بر پایه بزغاله یا آب سرد بدهند و در احتباس شیافی از عسل و
بوره و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در سوء تنفس بن گوش
بر روغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در زکام سر طفل را گرم دارند و
اندک عسل بدهند و سعی کنند که تا قی کند یا آنکه انگشت یا پر مرغ چرب کرده بگلو فرو برند
چنانچه اذیتی باو نرسد و در سعال شمع عربی و کتیرا یا روغن بنفشه بدهند و در وجع گوش

ع [illegible]

ع فطام بالکسر از شیر باز کردن کودک را ۱۲ صراح

عفص و سعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش رطوبتی
بیرون آید پاره صوف بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده کرده در گوش نهند و در قی کردن
بسیار شراب سیب و اندکی پوست بیرون پسته بدهند و معده را بجالسباب طلا کنند و در پیچیدن
شکم آب گرم بچشند تا بیاشامد و بر شکم تر ریزند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع که عبارت
از بثرات باشد که در دهن حادث شود و از آن هر چه سیاه باشد قتال بود باید که دهن را بعسل
بشویند و بنفشه و کشنیز بسایند و بران افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود و
اگر علت تواتر کند علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم
نباشد بادروج بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف در آن موضع ورم حادث شود سنگ
و علک البطم در روغن بجوشانند و اندکی در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر ریم سیل شود عروق
صفر و خون سیاوشان و انزروت و مر و عفص بسایند و بران افشانند و در اضطراب و بیخوابی
او روغن خشخاش در سر بمالند یا پوست خشخاش و کاهو در آب بجوشانند و در سر بمالند و شیر خشخاش
بدهند یا لعوق کنند و در فواق جوز هندی و شکر بدهند و در ورم حلق تا بیرون لشیاف کنند و در سبب
توت و شراب بنفشه بدهند و در خرخره خواب بزرگ تا گوید [illegible] با عسل بدهند و در ریح ام الصبیان
که عبارت از [illegible] است [illegible] سعتر جند بیدستر و کمون و عود صلیب بسایند و بدهند و در
خروج مقعد عفص بلوط و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست انار و شب یمانی بجوشانند و در آن آب
نشانند یا آن آب بر کودکی یا پارچه آن تر کرده بران جای نهند یا آب ورق بارتنگ بر مقعد
بمالند و در تشنجی که از سرما بود کمون و سپندان با روغن گاو بدهند و آجری گرم کنند و بر سر
آن اندازند و بران نشانند یا زرد و تخم [illegible] بر سر نهند و بر سر آن نشانند چنانچه آن بخار به مقعد
او برسد و در تولد کرمهای خرد در نواحی مقعد راسن و عروق و شکر بدهند و شیاف از مغز خسته
زردآلوی تلخ و شفتالو یا برگ آن استعمال نمایند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و مغز
و زهره گاو و شحم حنظل بر شکم طلا کنند و چون طفل را از شیر باز گیرند که ابتدا با طعمه لطیف لین کنند تا قوی

[illegible]

بگیرد و بحمام نبرند و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و بیخوابی نگهدارد و چون وقت دویدن و بازی
کردن پدید آید رها کنند تا بلعب مشغول شود چه آن ریاضت ایشان است و چون شش ساله شود
بمعلم سپارند و در آسایش دادن بتدریج کم می کنند و ریاضت می افزایند نه بیکبار که از شغل
نیز ملول شود و خیر الامور رعایت کنند تا باخلاق حمیده بالیده شود **فصل دوم در تدبیر فصول**
در فصل ربیع موادیکه در زمستان لسیده باشد در حرکت آید و منبسط گردد و تدبیر آنست که ازاله کنند
بتقلیل و تلطیف غذا و استفراغ آن بقی یا بفصد یا اسهال کنند بحسب عادات و غلبه خلط و از مجففات
و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام و از کثرت اکل لحوم غلاظ و شراب احتراز باید کرد و از اشربه
مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه زرشک و سماق و انار
و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان بآسایش و رفاهیت مشغول باید بود و در مهب شمال قریب آب
روان که از بخار و دخان دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت حجامت و اکل و شرب شراب صرف
و مسخنات اجتناب نمایند و بحمامیکه بغایت گرم نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه سرد و مرطب باشد خورند و از جامه های
کتان پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل خریف از مطر بامداد و از گرما میانه روز خود را نگاهدارند و از خواب روز و مجامعت و کثرت
اکل و شرب شراب و اکل فواکه و استحمام آب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشند در ابتدای خریف استفراغ بقی
نماید کرد و در وسط آن استفراغ بمسهل و در فصل زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضات و کثرت اغذیه
و لحوم و شراب درین فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال مسخنات باید کرد و اگر جامه موئینه و پشمینه باید پوشید و اگر وبا روی آرد
نعوذ بالله منها که هوا از مجرای طبیعی بگردد تدبیر آنست که بتقلیل اخلاط و رطوبت کنند بتقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح
هوا ساکن کنند بریاحین طیب مثل سیب و نرنج و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک و بخورات مثل عود و عنبر و
و صندل و سوس و قرنفل و لادن و اشنه و سعد و اذخر و ایل و پوست انار و سورد و آبنوس و زعفران و باید که خانه را بسرکه و گلاب و آب
بانگوره جوشانیده مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قی و فصد و حجامت و ریاضت و استحمام
احتراز نمایند و در موضع مکشوف ساکن نشوند و قطعاً تن تنها بخود راه ندهند و از اشربه شراب حماض و لیمو و ریباس
و صندل تناول کنند و اغذیه اقتصار بحموضات کنند و آب سرد بسیار بخورند و گل ارمنی با شراب و بعضی ادویه

ف
بیان فصول اربعه خصوصاً بحکم سیر
خداوند تعالی بپناه دارد از وبا

که مفید بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس پیش از غلبه با مفید بود و صبر و مر و زعفران بکوبند و با عسل قرص
سازند بامداد از آن یک درم بخورند **فصل سوم در تدبیر ماکول و مشروب** و در دو بحث است اول
در ماکول حافظ صحت را لازم است که اغذیه بگندم و گوشت و شراب حلو و ریحانی و غیره اقتصار نماید زیرا که
بهترین غذا آنست که از وی خون نیک حاصل شود و لذیذ بود چون نان گندم آفت نارسیده و گوشت گوسفند
یکساله و از میوه آنچه قریب بغذا باشد انگور است و انجیر و رطب و امزجه ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد
انشاء الله تعالی و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت باشد و بی اشتها
چیزی نباید خورد و اشتها هائیکه رفع نباید کرد و از ادخال و تطویل زمان اکل اجتناب باید نمود و اندک
اشتها باقی ماند ترک طعام کنند و موافق ترین غذا آنست که عند الطبع لذیذ باشد و جمع میان الوان اطعمه نکنند که
موجب تحیر طبیعت شود و نیک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بحموضات ضعف معده و مخافت آرد و اعصاب را
مضر بود و غذا لطیفه موجب کسالت باشد و اشتها ببرد و شیرینی و چربی اشتها باطل کند و بدن را گرم گرداند و غذا
مالح هزال و خشونت آورد و چشم را مضر بود و دفع مضرت حلو و دسم بحامض کنند و بالعکس و از آن تفریط ملح و حرافت
و بالعکس عادت باحتما دائم مزاج را ضعیف کند و در زمستان غذا باید خورد که بحرارت مائل بود و بالفعل حار باشد و در
تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف غذا معتدل مناسب بود و مناسب مزاج صفراوی اغذیه رطبه
بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر یابسه مثل تمر هندی و نارنج و غوره باشد و موافق مزاج راستی که قابل
رطوبات بود مناسب تر بود و جمیع حرافات مثل حموضات و بلغمی مزاج را سمن و لطف مثل گوشت گنجشک و کباب و تیهو
باد اینی و زیره و سوداوی مزاج را رطبی معتدل در حرارت مثل مرق گوشت بره و زرده بیضه و بهترین نوبت غذا
آنست که روزی دو نوبت و در روزی یک نوبت اتفاق افتد و آب در میان غذا و عقب غذا تا توانند نخورند خصوص که
بسیار بود و عقیب غذا خواب جهت هضم مفید بود و حرکت خفیف جهت انحدار غذا مفید است اما حرکت عنیفه نباید کرد
و شراب و شیرینی بر غذا هضم نشده مضر بود و حمام معده مضر بود و در عقب غذا که بر معده غالب بود و ریاضت مناسب
باشد و غذا غلیظ بر لطیف مقدم باید داشت و صاحب معده ناری را اغذیه لطیفه نباید خورد و صاحب
سکون و دعت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظه کمتر باید خورد و بخلاف مرتاض که او را

اغذیه غلیظه کثیر الغذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا احساس حرارت کند غذا بدفعات اندک باید خورد و مطلقا
از تخمه احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس شود و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا بهیچ طریق حیلت
ضروری بود و مصروعین را گوارش کمونی شهریاران و محرورین را اطریفل و گلقند موافق بود و اگر بهیچ از اشیا
تغییرات کنند خواب باید کرد و شبانروزی ساکت باید نمود و بعد از آن استحمام و اصلاح اغذیه حاره بسکنجبین کنند و اصلاح
بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء غلیظه از مثل هریسه و پاچه و فالوده و امثال آن بطیر با اشیاء لطیفه باید کرد و مثل اجابه و کبر و سکر و سرکه
شربت و پیاز بسرکه و دفع مضرت هر چیزی بآن چیز که در مزاج ضد او بود و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی
تازه و لبنیات نباید کرد و ماست و شربت و ماست و تخم مرغ نخورند و پیست برنج بسرکه و انار بسیر یا سرکه انگور و شیر و ترب
و کله پاچه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و عسل با خربزه و شیر با شراب با قلاوات با هم جمع نکنند و از کباب
که بر چوب سیخ درست کرده باشند و برنجی که پوشیده باشند احتراز نمایند و از سوبات حموضات که در ظروف مسین باشند اجتناب
نمایند خصوص که دران پخته باشند بحث دوم در مشروب اما آب بعد از آن خورند که غذا شروع در هضم کند
و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هرگاه که غذا آب بطلبد باید خورد خصوص در میان غذا آب
خوردن عادت کرده باشند و آب ناشتا نباید خورد و اما محرور و جوان محروری مزاج را از آن منع نباید کرد
اما و عقیب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص خربزه و در اثنای خواب مطلق آب نخورند
خصوص که آب سرد و اگر صبر نتوانند کرد اندکی مص کنند و مطاوعت عطش کاذب نباید کرد و بهترین میاه آب
روان و آب چاه مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا با خاک پاک بیامیزند پس صافی کنند و آب غلیظ
و کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند و آب شور را بسکنجبین و آب زاج را بچیزهای قابض و آب تلخ را بچیزهای
چرب و شیرین تریاق همه آبها مخالف بیار است خصوص بسرکه پرورده باشند اما شراب را قرشی در موجز
گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از آن در ظرفی
کنند و چند روز بنهند فاسد نشود و باید تا چهارده سال و بقول افلاطون تا هجده سال نرسد و شراب شروع نماید
و مشایخ سوداوی مزاج را شراب احمر یا اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوان را ابیض یا
ممزوج با آب یا گلاب ممزوج کرده باشند یا مرق آبا و ساعت پیش از شراب ممزوج باید

و دیگر الکحول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر متحمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس
و در بهار صرف و اندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذا
از وی الکیموس بخورند و غذایی که مناسب آنست زیرباج سماق و انار و آب گوشت و امثال آن حسب مزاج بود و در میان غذا
و عقیبان پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بر اعتیاد باشد اندکی شاید خورد و تا وقتی که سرور
و نشاط در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بکمال خود باشد از کثرت شراب خوفی نبود و حد انتفاع از این بود که باید از آن
که طبع نشود و چون بخار غلبه کند و غثیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد
باید که دفع کرد شراب به خواب مشغول شدن بر سر شراب اندکی نباید کرد و شرب بکاسهای کوچک مناسب تر بود
و بهایی نخورند و بیک دفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود و کسی خواهد که شراب بسیار تناول کند او را غذا
اندک باید خورد و در غذای او باید چیزی از مدرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز باید کرد و کوفتهای که در وی شور
عود و زعفران چیزی بود و آنچه در شراب کند تا منتقل در شراب بما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشد
محرور مزاج را سیب و به و امرود و انار و زعرور و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین از نقول کاهو و خیار
و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود قرص کافور رخصت داده اند و سرد مزاج را منتقل مگر از شیر
مشک و عود و زعفران گلقند و فندق و پسته و جوز مناسب بود و مرطوبی مزاج را نخود بریشته و فندق و پسته و بادام بریان که
نمک سود ساخته و یابس مزاج را میوه‌ها و رطبات منتقل باید کرد و در میان اثنای غذا نباید خورد و شرب در مجلس فراخ و
روشن و در بستانها و کنار جویها خورند با صدقا و احبا و کسانی که از ایشان تنفری نباشد نشینند و آداب آنست
که تزیین بدن کنند با آنکه اندام را از وسخ پاک کنند و جامهای لطیف پاک بپوشند و اخلاق حمیده و اصلاح ریش کنند
و بوی خوش بکار دارند و در مجلس چیزی که موجب تنفر باشد مثل [illegible] پاک کردن از آن احتراز نمایند
و اگر غثیان شود از مجلس دور شوند و چون مست کنند مجالس معاودت نمایند کلمات لطیفه و حکایات ظریفه کنند و از حکایات
و سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم برآید از و متفرق شوند و اگر جماعت مست شوند و
هنوز مست نشده باشد خود مست نمایند و در مجلس امرا [illegible] حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل
و خوش طبع و خوش آواز باشد خلوق الوجه و ممیز بود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامعت

ای ما بر قدری که شراب در بهار بنوشند متحمل است چنان نقصان نمی‌کند که در تابستان ۱۲ ... طبع ... گرمی ... و تابستان

[illegible]

نکنند که موجب ضعف اعصاب بود و امّا بر شراب اندک و در خمار مجامعت مفید بود و بقول حکما در ماهی دو
نوبت یا سه نوبت بیش تشرب نباید کرد و قول مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل
و یا حرارت مزاج یا القدح پیاپی یا تناول مبخرات و یا مجففات مثل زعفران و جوز بوا و قرنفل و بطوء سکر از عکس
اینها بود و تناول دسومات و حلوای عسل چرب کرده و پیه کبر و کشنیز و سداب و زیره و دوغ و آب سرد با سرکه از اعلام مستی
کم مستی آرد و گویند اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی و تخم کاهو و گل سرخ و تخم خرفه
هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند و حب سازند بمقدار نخودی و پیش از شرب یکی از آن بخورند دیر مست شوند و شراب
با عرق گاوزبان تفریح زیادت کند و با گلاب آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی محروری را و جگر گرم را
مناسب بود و امّا خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال
نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیهٔ شراب باشد که منهضم و منحدر نشده باشد
و خمار از امتلاء و کثرت فضول بود و از ضعف هاضمه و واقعه و کثرت شرب شرابهای مختلف نیز بود و بهترین علاج
خمار آنست که معده را از بقیه که باشد بقی پاک کنند یا تلیین طبیعت کنند و مشمومات بارده و مقویه بویند و آب برف و یخ
در خمار مفید بود و حمام و دلاک و ریاضت نیز مفید باشد و بعد از تنقیهٔ معده از بقایای شراب از شربهٔ شراب
زرشک و ریباس و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه مزوّرات و اسفیدباجات رقیق گویند اگر دو کاسه
شراب جهت تنقیه و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گفته است شعر وکاس شربت علی لذة ۞ واخری تداویت
منها بها ۞ مجنون بنی عامر در عشق لیلی این بیت گفته شعر تداویت من لیلی بلیلی من الهوی ۞ کما یتداوی شارب الخمر بالخمر ۞
و این بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی بهوش آید دلک اطراف و پاشویه و آب برف بپاشند و بر سر
زند و سرکه و گلاب و صندل و کافور ببویند و آب بقل و غوره و دوغ و سکنجبین بازرشک و مثال آن با برف بنماید و آب کشنیز
بید و خیار و کدو و عرق طلع و شاهتره بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود و آنچه رائحهٔ شراب کم کند کشنیز درازیانه و عود هندی
و دارچینی و قرفه و کبابه و برس حب المسک بود و مضغه مسکه و آب غوره هم مفید بود ۞ **فصل چهارم** در تدبیر خواب
و بیداری و بهترین خواب آنست که مغرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که باید کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب
آن زمان باشد که ابتدای هضم شروع کند و شاید که برای اعانت هضم خواب کنند پس اول بر طرف راست خسپند غذا

در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بطرف چپ گردد تا کبد بجاذبه بر معده مشتمل گردد و بعد استقرار
از هضم کامل شود و بعد از هضم باز بطرف راست بخسپد تا انحدار غذا به کبد سهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات
غذا باید کرد و بر شکم خفتن ممد هضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب ضرر باشد و مثل نزله و سل و درد پشت و کابوس و صرع
و خواب بر خلو معده صفرا باشد و ضعیف گرداند و از آب و آواز آسیا که نزدیک باشد و حکایت کردن و کتابه خواندن
خواب آرد **فصل پنجم** در تدبیر استفراغ و احتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب
گردد تا فضله لیلی و نهاری مندفع گردد پس اگر در طبیعت حبس واقع شود مثل اسفید باجهای چرب یا آش
و حلیم گندم و جو و امثال آن طبیع را نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید کرد و اگر احتیاج افتد بشیافات و حقنها
نرم مدد و نماید خصوص مشایخ را که قوی ایشان ضعیف باشد محتاج بدو بود و اگر طبیعت زیاده از معتاد مجیب شود و نه
امتلا از اخلاط یا غذا یا تناول اغذیه مختلفه بود سعی باید کرد که زائد نشود مثل سماق و زرشک قابضه سبب نخورند و پس کنند
و خیر الامور رعایت کنند و باقی علاج اسهال و حبس طبیعت در باب خود گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل ششم** در تدبیر جماع
بهترین وقت جماع آنگاهست که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که معتدل بود و بدن ممتلی نبود و جماع بر خلو معده صفرا زان بود که
در امتلا معده باشد باید که آنگاه شروع کنند که شهوة و شوق بحد کمال باشد نه آنکه بتکلف و تصور و تخیل خود را بدان دارند و مجامعت
با عجائز و کریه اللقا و کسی که از و متنفر باشند و با حائض و صغیره نباید کرد و افراط جماع نباید نمود که موجب امراض عصب و ضعف
بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال و فصد و حجامت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج باشد
یا قلب معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع محبوب موجب مسرت بود
و ضعف نیارد با وجود استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که زن بزیر مرد در آید و بدترین هیات آن
بعکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و شاید که منی زن در احلیل مرد فرو رود و موجب تعفن و ورم قضیب گردد
و بپهلو خفته هم نشاید و بر پای ایستاده ضعف آورد و باید دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعل است
و بر رطوبت که منفعل است پس اگر هر دو نقصان پذیرند تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص تدارک آن آسان تر باشد
و آنچه بواسطه پیری باشد تدارک آن نتوان کرد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد
و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود چنانچه در نظام یا تخیلات فاسد و اوهام بود چنانکه

قوله و بر پشت خفتن الخ خواب بر پشت می کند دماغ را بسوی مجاری نخاع پس مادت امراض ردیه که مصنف بیان کرده و معلوم باید که نوم بر استلقا از جمله مخصوصات انبیاء و کاملین است ایشان را ... در اینجا محل نزاع

تصور تشامم و علامت قندر اشبیس که با او جماع کند در نفس متأثر گردد و یا وهم کند که او را لعبتا اند و فرط محبت و عشق
نیز موجب منع این فعل شود و تدبیر آن دفع تخیلات شود و مطالعه کتبی که در قسم حکایات نوشته اند و حکایتی که تعلق بدان
دارد و استماع کلام انسا و نظر در تماشای حیوانات موجب هیجان این قوت بود و چون معالجهٔ این قسم در باب خود مشروح خواهد آمد
بدین قدر اکتفا کرده شد فصل هفتم در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان او فراخ
و آب آن خوش و بنای آن قدیم و سنگ آن گرم کرده باشند و مستعمل بود و وقت حمام آن گاه باشد که غذا استمرا شده
باشد و تدبیر [illegible] در اندرون حمام باید رفت یعنی در خانهٔ اول زمانی توقف کند پس خانهٔ دوم پس خانهٔ سوم روند و آب سرد نیز
ننوشند و اگر [illegible] مزاج باشد اول بنشیند و آب بر خود بریزد تا هوای حمام در وی اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند
و اگر یابس مزاج بود اول آب بر بدن بریزد و پس بنشیند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و تدبیر [illegible] از حمام بیرون باید آمد و تا
[illegible] باید کرد تا هوای [illegible] اثر کند [illegible] بود که نفع نیافته بود بحمام نباید رفت و در عقب حمام
تا غذا خوردن [illegible] گردانند و در عقب غذا استحمام همچنین بود اما آن خوف سده باشد و بر خلو معده بحمام رفتن برای لاغر
آوردن [illegible] مزاج را [illegible] مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام معرق باید کرد اما اغتسال
به آب سرد جوان محروری مزاج را در تابستان مناسب بود و صبی و شیخ را و کسی را که صاحب اسهال یا [illegible]
به آب سرد نشستن مضر بود و اغتسال به آب گرم تحلیل فضلات کند و امراض [illegible] را زائل کند و [illegible]
و [illegible] رطب [illegible] و عروق [illegible] و مفاصل [illegible] و جماع [illegible] نافع بود فصل هشتم در تدبیر حرکت
و سکون بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب بود تا [illegible] باشد و در هضم [illegible]
آن زمان باشد که فضلات [illegible] دفع شده باشد و غذا [illegible] گشته و هنوز وقت آن غذا نیامده باشد و [illegible]
مستعمل [illegible] باید کرد و ریاضت بیشتر [illegible] تا [illegible] حرکت باقی باشد [illegible]
نیامده باشد ریاضت [illegible] بود و چون [illegible] حرکت باید ترک کند و بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود
و [illegible] ضعیف را ریاضت نباید کرد [illegible] ریاضت نباید و مثل [illegible] و [illegible] بود و ریاضت
باید که [illegible] حرکت [illegible] ریاضت بعضی [illegible] و شدید بود و مناسب [illegible]
قوی باشد مثل کشتی گرفتن [illegible] دویدن و پیاده رفتن [illegible] گردانیدن [illegible] و آب [illegible]

و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد و مناسب است تنها و ابدان ضعیفه بود و همچنین سوار شدن
و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضت نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضوی خاص بود همچون فکار که ریاضت
دماغ است و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که ریاضت گوش بود و نظر در اشیاء دقیق ریاضت چشم بود و در ریاضت
آلات کلام و تنفس بقرائت بود با آواز ثقیل حاده و ابتدا به ثقیل باید کرد و بتدریج حاده بجا رسانید و دلک
نیز نوعی از ریاضت است و او را تاثیر تمام است و دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم خستگی زائل
کند و دلک بسیار لاغر آورد و دلک بچیزهای نرم با دست نرم حبس خون کند و پیش از ریاضت و
بعد از ان دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را باید کشید و دلک اعضا را باید کرد و یا سافل قطع باید کرد
و بعکس این الشاید چون غذا لطیف خورده باشد ریاضت اندک خفیف باید کرد و اگر غذا بسیار غلیظ باشد
ریاضت نیز قوی باید کرد و در تابستان استعمال دلک کمتر باید کرد و در زمستان بعکس و مشایخ را ریاضت لطیف قلیل مناسب
بود و شبان را ریاضت قوی غیر طویل که اول مشایخ الا لطیفه و طویله متدله اصلح باشد **فصل هفتم** در تدبیر مشایخ بدانکه در ابدان
شیوخ خشکی برودت و یبوست غالب باشد و تدبیر ایشان غذا است و مرطبات کنند و دلک و ریاضت و حمام و استعمال
ایشان بود و بتقلیل غذا کنند اگرچه با قوت خورند و در غذا ایشان را اغذیه سوداوی و بلغمی کنند استعمال باید مثل انجیر و آلو
و غالبه مدهین بروغن بکرش یاسمین و زنبق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت چرب و حلیم گندم و شیر و عسل خورند
و از میوه ها انجیر و مویز و رطب و از شربتها شراب کهنه سفید نه بسیار سرخ و از بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز باید که طبیعت
ایشان محتبس نباشد و الا باید کرد بیرون آب چغندر بلبلاب و شیر خشخاش و آب کشک جو و مرق مرغ با کرنب و سلق
و اگر ورم علامات اسلم یا شاید بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک در آب عسل جوشانیده بخورند همچنین بود و اگر احتیاج افتد
حقنهای مسهل نرم بکار برند و ایشان را فصد نفر بود مگر آنکه بدان محتاج شوند و در زمستان تناول اطریفل کبیر و مانند آن
و با دو الحیوه و قرص مسکی و عود و عنبر و امثال آن کنند **فصل دهم** در تدبیر مسافر کسی که بسفر خواهد
رفت باید که اگر بدن ممتلی بود تنقیه آن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر و پیاده
رفتن و امثال آن که در سفر باشد آن احتیاج افتد عادت کند که در سفر به رفق سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز نماید و دفع
تشنگی با تخم خرفه کنند یا بسکوا بخته و اگر در گرما سفر کند سر را از آفتاب بپوشد و روغن بنفشه بر سر مالد و

قوله در تدبیر مشایخ هرگاه مرم بشوند تحریر او بکری در سرکه با دیه بود و روغن با سرکه معتدل مثل روغن سوسن و یاسمین و شراب اندک و مرطب و نرم طبیعت باید و ستور العلاج ۱۲ منه الحمرة بالخیری تشوریا ...

را بلعاب بالنگو و تخم توزک طلا کنند و اگر خواهد که رنگ روی متغیر نشود لعاب بهیدانه بر روی مالند و تخم توزک و شراب حماض
و لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد دهن و بینی را ببندند و پیاز با دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و اگر
کسی را سموم بزند اطراف را به آب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو بر سر مالند و طعام با دوغ خورند
و تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نماند اندک مضمضه کنند و لوزک و کاهو و خیار خورند و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب بود
و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن پوشیده دارند و بامدادان طعامی که از آن تشنگی نیاورد بخورند
پس سوار شوند و به آتش عادت کنند اگر سرما یابند و پیش آتش روند یا کته بسیج نزدیک آتش روند و شیر و جوز بخورند و شراب
نیز مفید بود و اگر سرما سخت رسیده باشد یک درم حلتیت با رطلی شراب بخورند و اطراف را به روغن زیت و یاسمین و سوسن
و انجیر چرب کنند و پای در آب شلغم نهند و یا در آبی که در او انجیر و بابونه و شبت پخته باشد و از آتش دور نشینند و بعضی گویند دست
و پای در آب سرد باید نهاد و اگر زکام گیرد اندک ترشد و علاج آن در باب خود گفته میشود و مضرت آبهای مختلف لطیف
[illegible] شود [illegible] سرکه یا خمر [illegible] مضرت آب مختلف لغایت مفید بود و آب شور را سکنجبین اصلاح
کنند و آب [illegible] را [illegible] نرم و آب غلیظ و تیره را سرکه و اگر ممکن باشد آب باید جوشانید و صاف کرد و آبهای
مختلف [illegible] که [illegible] لغایت [illegible] اگر او [illegible]
شود و دفع نکند هیچ کردن مفید بود اما اگر قی بی افراط رسد مثل سیب و به و انار شیرین و شراب اینها بلع کنند و سکر
و عدس [illegible] از افراط قی بود و [illegible] اسفیداج بالیدن مفید بود باب دوم

در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول بدانکه معالجات بر سه نوع است تدبیر غذا علاج بدوا و عمل بید یا
تدبیر آنست که در اسباب ستهٔ ضروری تصرف کنند بروجهی که مطابق صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت همچو احکام ادویه
باشد زیرا که تاثیر اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچون تاثیر ادویه باشد و غذا را از آن جمله است
که در امراض چند خاصیت است اول آنکه در بحران و وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل بهضم غذا از دفع مرض
باز نایستد و [illegible] محتاج غذا باشند و شهوت و هضم ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذا باشد که مقدار اندک قوت
بسیار بود [illegible] کثرت غذا التقویت و لغیبت حاصل شود و قلت مقدار آن [illegible] قوی [illegible] تقویت بود و لیکن [illegible] امتلا
ممتلی باشند تقلیل کنند و در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت آن یعنی غذا ایکه در کیفیت کم باشد و از آن غذای بسیار حاصل

اگر از باد و آفتاب رنگ روی متغیر شود بلعاب اسبغول یا بهیدانه و تخم ریحان یا کتیرا یا صمغ عربی و زرده طلا کنند [illegible] یا زود رود [illegible] دستور العلاج

نشود تا موجب زیادتی اخلاط نشود و در کمیت بسیار بود تا معده و قوای بدان مشغول شوند و وقتیکه شهوت باشد بدهند
ضعیف و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و بباید دانست که غذا اگرچه مقوی قوت است مرض را نیز
مدد دهد پس امراض آن قدر که از آن بد بود بکار دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود تا در امراض حاده
که در آن [illegible] تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدو واسطه قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف باشد
بمعرفت کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دوای او بارد استعمال کنند و بالعکس جهت آنکه در مرض معالجه بضد باید کرد
بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دوا و آن موقوف بر معرفت کیفیت درجه دوا بود تا اندازه [illegible]
آن توان کرد و تعیین وزن آن موقوف است برانکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و عوارض مثل سن و فصل و صناعت
و عادت بسبیل حدس اندکی کنند اما معرفت طبیعت عضو بسه امر معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون
مزاج اصلی صحیح معلوم باشد [illegible] بمقدار آن از مزاج تغیر یافته تا تعیین آن دوا کنند و چون خلقت عضو معلوم شود
با آنکه صلب یا متخلخل است یا کثیف [illegible] ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو [illegible]
ضعیف معرفت وضع عضو مفید باشد چنانچه [illegible] ادویه [illegible]
چه باید شناخت تا ادویه بان عضو رسد چنانکه [illegible] و در اعضا [illegible] مرخ کند و دیگر آنکه داند که دوا از کدام جهت
بعضو رسانند چنانکه در امعاء سفلی حقنه کنند و در امعاء علیا به مسهل و دیگر آنکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد و چند
ماده که بعضو رسد تمام ریخته باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالفت چنانکه از بینی بسیار [illegible] از فوق باسفل
جذب کنند دوم مراعات مشارکت چنانکه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب کنند سوم مراعات محاذات
چنانچه در علل کبد باسلیق ایمن کشایند و در علل طحال باسلیق ایسر چهارم مراعات تبعید کنند یعنی عضوی که ماده
از آن جذب می کنند بسیار نزدیک عضوی که بدان جذب می کنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته نباشد اگر ممکن شده باشد
از نفس عضو جذب باید کرد یا عضوی که قریب بود باشد نقل باید کرد و [illegible] دانست که از اشرف اعضا بخسیس انتقال باید کرد
و بالعکس این معرفت قوت عضو مفید باشد از جهت یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند و دوا او را
دفعة از آن مرخ گرداند و دوا را از مقویات خالی نگذارند دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل
نسبت با جمیع بدن مشترک او مثل معده و [illegible] ادویه قویه استعمال نکنند و از این باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد

کاآنرا برودت شدیده باشد بکار ندارند سوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانچه در اعضاء ذکیة الحس استعمال ادویه
لذاعه و ادویه شدیدة التحلیل نکنند و معرفت مقدار مرض سبب آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده باشد شدید بود آنرا
با دویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف باشد با دویه ضعیف و اما اعراض لازم خود ظاهر است که مزاج و سن را چگونه
علاج باید کرد و عادت را نیز مرعی باید داشت و قانون سوم در استعمال ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتدای ورم
استعمال رادعات کنند و در انتهای استعمال محللات و منضجات و دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر شدید بود
استفراغ ماده کنند و منتظر النضج نکنند و اگر مرض بی خطر بود و مواد آن معتدل المقدار باشد و بیم آن نباشد که قوت مریض ساقط
شود اول نضج و بعد پس استفراغ کنند چون قوت الم با هم جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد اما معالجه بسهل سبیل جبر استخوان شکسته
در خلوع و لطف عبارت از شکافتن است و کی کردن داغ کردن بود و قطع خیاطت و امثال آن بود والله اعلم چون معالجه با انواع ستة حکم
هر یکی مختلفست علی سبیل الاجمال بیان هر یک در ضمن فصلی گفته آید **فصل اول** در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه تبدیل
مزاج کنند فقط چنانکه سوء المزاج گرم را باشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج
باقی بود تبدیل مزاج کنند و تشخیص مزاج ماده در ابتدا سهل باشد و در انتها چون مستحکم شود مشکل بود و تدبیر حار بعکس این بود و اگر
ماده مستحکم نشده باشد بلکه در ابتدا ظهور بود منع سبب کنند و تبدیل مزاج و بباید دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط بود اول
امتلاء بود دوم قوت بدن سوم مزاج حار رطب چهارم سخت معتدل پنجم سن شباب ششم هوا معتدل در حرارت و برودت هفتم عادت
استفراغ هشتم عدم اعراض الاربعة یعنی مستعد قروح امعاء و ذرب نباشد نهم سن مقتضی بود یعنی شیخوخت و طفولیت نباشد دهم
فصل وقت مناسب بود یعنی بسیار سرد و گرم نباشد و آنکه صناعات او شدید التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز باید کرد
اول اخراج آن خلط که بدن از آن متأذی شود دوم رعایت جهت اشکال ماده کنند چنانچه غثیان الحقی دفع کنند و مغص را با سهال سوم
آنکه مخرج ماده مجری طبیعی باشد چنانکه آلات بول بنسبت با محدب کبد و معا بنسبت با مقعر او چهارم آنکه ماده را چندانکه احتیاج
باشد استفراغ گردانند اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه در امراض مزمنه
بی خطر بعد النضج تمام استفراغ کنند **فصل دوم** در تدبیر مسهل حقنه و قی اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن مسهل ماده را نضج دهند و پیش از آنکه
بکار برند ... روند و بهترین وقت خوردن مسهل ربیع و خریف باشد و کسی را که معتاد نبوده باشد ادویه قویه نباید داد و در عقب مسهل پیش از آنکه
عمل کند خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود پیش از آنکه در عمل آید مضر نباشد و بعد از شروع در عمل مطلقا خواب نشاید کرد و تا مسهل

و در معده باشد غذا نخورند و آب گرم سرد مطبوخ قوت آمیز از آن کنند اما اگر شکم بپیچد شاید که اندکی آب گرم بخورند و دو سه قدحی
بنوشند و بعد از چهار ساعت بخورند آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل غثیان آید مقویات معده مثل شراب سیب و به
در بیاض مدتی تناول کنند و کسی را که در مسهل قی کردن عادت باشد پیش از شرب مسهل پیه و روغن کنند تا معده [illegible] گردد
و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات با آب انار بیاشامند و بخور ریحان [illegible] تخم بنگ و سر آن تمامه کنند و سر را تخم مرد و معتدل
مزاج آن تخم شاهسفرم و چهل [illegible] شربت بگذرد و غذا لطیف تناول کنند و نان نخورند و چون کسی مسهل بخورد و عمل نکند شیاف
یا حقنه نرم تحریک باید کرد و [illegible] مصطکی ببایند و [illegible] جلاب گرم تناول کنند و در روز دوم مسهل نباید خورد و اگر در مسهل
اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه ماده بعضو شریف مایل گردد فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل منفی شود بسبب آن ضعف معده
یا [illegible] نقل یا کراهیت دوا باشد چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ متغیر گردد قطع
باید کرد با [illegible] اطراف [illegible] و قابضات تناول کنند بر معده ضماد سازند و تقویت بمشمومات و تعریق حمام مفید بود و [illegible]
[illegible] به برف سرد کنند و بخورند سودمند بود و اگر از [illegible] شیر بجوشانند و بخورند سودمند بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد
بریان کنند و با دوغ بدهند و [illegible] نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود [illegible] بروغن گل چرب کنند [illegible]
بخورند و [illegible] که او مسهل بعضی [illegible] عمل کنند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی بازلاق مثل سپستان و خطمی
و بعضی [illegible] مثل اهلیله و بلیله و بعضی بجاذبیت مثل شحم حنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی صحیح المزاج را مناسب بود و مفاصل و نقرس و رعشه
و فالج و مالیخولیا و جذام را سود دهد و در [illegible] روز پیاپی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهای مختلف باید خورد و [illegible]
مختلف با مقیئات مثل مطبوخ شبت و بیخ [illegible] تخم و برگ ترب با اندکی عسل و نمک یا [illegible] مزاج را سکنجبین و آب گرم صفراوی [illegible]
قی کردن شکم [illegible] باید [illegible] و بعد از فراغ دهن [illegible] آب سرد بشویند و شراب سیب با گلاب تناول کنند و اندکی مصطکی بخایند و غذا
نخورند تا اشتهای صادق نشود و اگر از استعمال مقیئات اعراض ردیه مثل کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود [illegible]
با حقنه کنند و اگر از قی سوزش معده حادث شود مرقهای چرب [illegible] و اگر فواق حادث شود آب اندکی گرم بخورند و سعی کنند که
[illegible] قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول گرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق و ضیق صدر
و ضعف معده و سینه بود [illegible] سر بود و گردن باریک بود و کسی که بغایت فربه باشد و آنکه معتاد نبود قی
نباید کرد و در [illegible] و ربیع قی شاید کردن و در زمستان [illegible] باید کردن اما حقنه [illegible] علاجی فاضل است در استفراغ

فضلات معوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسی که معدهٔ او ضعیف بود و از مسهل غثیان شود حقنه باید کرد
و دوار و اورام و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف گرداند و پیش از حقنه شربتی که مقوی معده بود بخورند چه حقنه در خلو معده
مضر بود و بهترین وضع آنست که به پشت باز خفته و سر بالش نهند و اسافل زیر بالش نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد
و اطراف و جمع مائل کنند و حقنه در وقتی معتدل باید کرد و پیش از آن استحمام نکنند **فصل سوم** در فصد و حجامت
و ارسال علق بدانکه استفراغ بفصد استفراغ کلی است زیرا که در آن از هر خلطی چیزی کم میشود و غرض از آن تقلیل در
کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو تا احتیاج بفصد نگردد نباید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود در
زمان معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما وقت مضطر آنگاه بود که بجهت مرض فصد واجب شود و درین تاخیر
نباید کرد و در روز بحران فصد نکنند و در زمستان در مرضی که آثار بحران می باشد خون بسیار بیرون نکنند و تا چهارده
سال نگذرد فصد نباید کرد و کسی که ضعف معده باشد خون او کم باشد بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام
و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و حائض و قولنجی و فربه و لاغر را با فراط فصد نباید کرد و کسی که خلط او غلیظ بود
بعد از استحمام فصد کنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش
خورده و بلغمی مزاج را شراب نعناع و بیه مربی مناسب بود تا از غشی ایمن شود و فربه را رگ فراخ باید زد و در زمستان
همچنین و نحیف را در تابستان بعکس این بود و عروق مفصوده اورده و شرائین باشد اما اورده آنچه مشهور است در
دست شش عروق است اول قیفال و آن عالی بود اعضای دماغ را مفید بود دوم باسلیق و فصد آن [illegible]
بدن و ذات الجنب و امراض جگر و سپرز و امراض اسفل را مفید بود سوم اکحل و آن را نهر البدن نیز گویند و او متوسط است
میان هر دو و از مجموع بدن استفراغ کند چهارم حبل الذراع و او حکم قیفال دارد پنجم ابطی و او حکم باسلیق
دارد ششم اسیلم و او از طرف خنصر اوجاع کبد را و از طرف یسر طحال را نافع باشد و آنچه در پای است چهار ورید بود
اول عرق النسا جهت اوجاع دوالی و نقرس عرق النسا دوم صافن و او برای علل اعضاء اسافل و اورام
حیض گشاینده و در امراض دماغی جهت امالهٔ ماده باسافل خصوصا در مالیخولیا مفید بود سوم رگ مابض و او در باب
گوزالو باشد و فصد آن در الیه و اوجاع مقعد از صافن اقوی می باشد جاری مجرای او بود چهارم عرق عقب و او نیز همین حکم دارد و آنچه
در سر است یازده است اول عرق جبهه برای ثقل سر و شقیقه و جرب و بثور چشم دوم عرق یافوخ و آن برای سعفه و قروح

سر گشایند سوم عرق ماقین برای رمد و دمعه و غشاوه و جرب جفن گشایند چهارم دو ودجین برای جذام و خناق
و ضیق النفس گشایند پنجم عرق ارنبه برای بثور و حکه و باسور بینی گشایند ششم عروق ثلثه که در پس گوش است برای
ابتدای نزول و بخارات و سر و قروح گوش گشایند هفتم عرقی در پس موی بود که در پس گوش است نزدیک بفقره گردن
جهت سدر و دوار و صداع سر که مزمن باشد نافع بود هشتم چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن نهم عرقی
که زیر زبان است در باطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین دهم عرقی که بر لفن زبان است زیر او برای ثقل
زبان مفید بود یازدهم عرق عنفقه و آن که زیر لب است برای بخر گشایند اما شرایین مفصوده چهار است اول شریانی
که بر ظهر کف است میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد گشایند دوم شریان صدغ و آن برای حبس نزلات علی الغشا
گشایند سوم شریان پس گوش برای رمد و غشاوه و صداع مزمن گشایند چهارم شریان حلق برای خناق و جذام و این شرایین
از قاعده و ریاضت و تجربه نزدیک باشد چون بگشایند خون از وی باز نه ایستد احتیاط باید کرد تا آن نشود تا کیفیت فصد
قیفال از مفصل دور باید کرد و فراخ و بوریب باید گشاد و اگر او را نیابند شعبه او را که [illegible] بود بطول [illegible] و در
اکحل احتیاط باید کرد که زیر او عصبه است تا نیشتر [illegible] سر و الباسلیق بطول بگشایند و حبل الذراع بوریب گشایند و فصد باسلیق خطر نیشتر
بود زیرا که شریان و عصب و عضل زیر اوست و باشد که شریان از طرفین [illegible] در آمده باشد و اسیلم از میان خنصر و بنصر گشایند و در
میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بگشایند و عرق النسا بطول بگشایند و از زیر کعب یا بالای آن و اگر بر
پشت پای میان خنصر و بنصر جویند بسلامت تر بود باید که ساعتی بر آن از فخذ تا کعب بستاری محکم بندند تا بسر گردیده
و با تنگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد حمام روند و صافن بوریب گشایند همچنین [illegible] و عرق جبهه بوریب گشایند و عرق
از ظاهر نشود انگشت بر سر بینی فرو نهند آن موضع که در وی چون شقی ظاهر شود نیشتر فرو برند و عرق ماقین [illegible] با
حلق بگیرند تا ظاهر گردد و ودج نیشتر فرو برند و عرق زبان در زیر زبان بطول بگشایند و در فصد ودجین [illegible] نیشتر بجای
مقصود نرسانند [illegible] که سر او [illegible] باید بود بطول بگشایند و فصاد در حالت فصد باید که نیشتر با ابهام و وسطی
بگیرد و سبابه [illegible] عرق را بگیرد و اگر نیشتر [illegible] آماس کند صندل سرخ و سفیده [illegible]
بر آماس نهند و اگر قوت باشد از جای دیگر فصد کنند یا صافن بگشایند و اگر نیشتر بر شریان آید علامتش آن است که خون
اشقر رقیق آید و همچون حرکت نبض [illegible] باید در حال [illegible] و صبر و دم الاخوین و [illegible] قلقطار بر او بندند و سفیده

تخم مرغ یا مغز و پیه چشم خرگوش یا قیچه یا حج ... با آن آلوده کنند و در ...
پوست ... چند روز ببندند و ... اطراف چشم را ... کنند و اگر ...
خون بسته باشد باید دیگر این ... و اگر خون زیر پوست گرد آید و سیاه شود ...
هر روز که باشد کمتر شود و لیکن خیر باشد و اگر زیاده شود ... فصد کنند ...
حجامت باشرط باشد و با شرط آنچه باشد ... کنند ...
بسیار حجامت ... روان ... و بهترین وقت آن میان ماه باشد که ماه در نقصان ...
در ساعت سوم از روز ... حجامت کنند ...
نقره گردن ...
با سبلق بود و خفقان و ... معده ...
قیقال ... با آب ... صاف ...
بعد ... و نقرس ...
و حجامت ... نافع بود و از غلظت ...
سا ... و ...
بجهت ... یا ... ظاهر گردانید یا ماده را از عضو ... نقل کنند یا ...
تحلیل ... یا ... کنند یا برای ...
تنزل ... و از ... که در حمام ... پوست ... باشد ...
بروغن ... حجامت ... از دو سال تا شصت سال جایز ...
... باشد و آن ... و ... گویند و در امراض ...
و جمیع امراض جلد ... و قائم مقام حجامت باشد و بهترین ...
... بپشت و ... و خطر ... باشد ...
... باشد ... سیاه باشد ... باشد و ...

مجموع بد باشد باید که چون خناق را بگیرد بعد از دو روز اسهال کنند و اول آن از سر گرفتن باید کرد تا قی کند و بعد از ان [illegible]
و عضو را با آب و روغن [illegible] تا سخن شود پس خناق بران نهند و اگر آن عضو انگشت پاره خورد [illegible] ان عضو را بالید [illegible]
خواهند که جدا شود [illegible] خاکستر [illegible] و چون بعضی مجموعه بران نهند و بر فوق عسل کنند تا اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر خون باز ایستد [illegible] خاتمه بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا به علاج آن مرض
باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد یکی آنکه ثانی موقوف است بر اول مثل ورم و تفرقه که چون جمع شوند ابتدا به علاج ورم
باید کرد دیگر وقتیکه ورم تابع تفرقه باشد دوم آنکه یکی سبب یکی دیگری شود مثل سده و تپ که چون جمع شوند ابتدا به علاج سده
[illegible] اگر چه حاجت [illegible] که تپ را [illegible] مثل سل و حمی که [illegible] سل [illegible] بسیار کنند [illegible] آنکه یکی [illegible]
آنکه یکی از دیگری خطرناکتر بود مثل [illegible] و فالج که اول علاج تپ باید کرد و از استعمال [illegible] اگر چه فالج را [illegible]
نباید کرد و چون [illegible] مرض [illegible] جمع شوند اول معالجه مرض کنند مگر وقتیکه عرض غالب آید چنانچه [illegible]
سست استعمال مخدرات جایز داشته اند و از ضرر آن هیچ اندیشه نکرده اند [illegible] که گفته شد [illegible]
بسته اند و باید دانست که غیر ازین معالجات که گفته شد معالجات دیگر هست مثل تفریح و [illegible]
و حکایات ملائمه و کلمات طیبه [illegible] انسان [illegible] لطیف و بوی [illegible] و انتقال از هوایی بهوایی [illegible]
[illegible] و تغییر [illegible] مثل آنکه [illegible] کنند که نظر [illegible] چشم کنند [illegible]
چنین اگر [illegible] بسیار است [illegible]
[illegible]
علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراض اعضا [illegible] از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر [illegible] باب است باب اول
در امراض سر و دماغ و در آنجا صداع است و آنرا [illegible] درد سر گویند و سبب آن [illegible] یا ساذج [illegible] یا مادی [illegible]
[illegible] علامت آن [illegible] و انتفاخ [illegible] و ثقل [illegible] علاجش [illegible] صداع دموی
فصد قیفال [illegible] و تلیین [illegible] شربت عناب و نیلوفر [illegible]
[illegible] و گلاب [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] صداع صفراوی

علاج آن جلاب‌ای از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم و تخم خیار و بنات هر یک ده درم [illegible] کنند

و نیلوفر با آب گرم حل کرده یا شامند و غذا انار و انه یا تمر هندی یا آلو چه خورند و بر [illegible] سازند

اسهال طبیعت کنند به طبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا حب صفت [illegible] آن بنفشه ده درم [illegible]

[illegible] بسفایج [illegible] و روغن بادام چرب کرده و یک درم هلیله زرد [illegible] یکجا [illegible]

یا بجای آن [illegible] بنا بر آن کرده و ده درم شراب [illegible] کافور و صندل و گلاب کرده [illegible]

[illegible] و خطمی و بنفشه کنند و آنچه از بلغم بود علامات آن ثقل سر و سبات و کدورت حواس [illegible]

و [illegible] و سفیدی [illegible] بود علاج آن هر روز جلاب‌ای از [illegible] سکنجبین [illegible] کنند ده درم [illegible]

و غذا نخود آب [illegible] خورند و تنقیه کنند بعد از نضج [illegible]

[illegible] از سودا بود علامات آن ثقل سر و جفاف بدن و کدورت [illegible]

علاج آن هر روز جلاب‌ای از بادرنجبویه [illegible] هر یک [illegible] درم و گاو زبان سه درم و بنات ده درم حل کنند

و غذا نخود آب [illegible] خورند و بعد از نضج تنقیه به طبیخ افتیمون یا ایارج [illegible]

و بعد از تنقیه روغن [illegible] و بادام [illegible] و آنچه از ریاح غلیظ بود [illegible] باشد علامات آن [illegible]

گوش و انتقال [illegible] بود علاج آن تحلیل و تلطیف [illegible] کنند و از [illegible]

و استعمال النطولات و بخورات حاره مفید بود و اگر [illegible] با آب [illegible]

از سوء مزاج ساذج باشد [illegible] حار باشد اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل [illegible]

و حرارت [illegible] و خشکی [illegible] باشد علاج آن [illegible]

تخم خرفه و آب خیار و کدو و [illegible] سکنجبین [illegible] و مغز بادام و [illegible] خورند [illegible]

روغن بنفشه و کدو [illegible] و اگر از اسباب حار باشد [illegible] علاج کنند [illegible]

بود [illegible] از سوء مزاج بارد بود علامات آن [illegible] و ثقل و بلادت حواس [illegible] علاج آن [illegible]

و از بادرنجبویه و گاو زبان [illegible] بود [illegible] گاو زبان [illegible] و از [illegible]

و [illegible] و مشمومات و نطولات حاره استعمال کنند و [illegible] و اگر سوء المزاج [illegible] علامات آن [illegible]

صداع بلغمی

صداع سوداوی

صداع ریحی

صداع ساذج

[illegible]

معده و سکسکه [illegible] ضعف معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت

آن غثیان باشد [illegible] علاج آن [illegible] و برگ [illegible] و اندکی عسل [illegible]

حل کرده بیاشامند [illegible] تقویت دماغ کنند

[illegible] سفرجل [illegible] و اگر بسبب صفرا باشد علامت آن غثیان و تلخی دهن

[illegible] علاج آن با آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن شربتها [illegible] کنند

[illegible] و اگر بسبب اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده

[illegible] علاج آن تنقیه معده بقی و تلیین طبیعت بطبیخ افتیمون کنند و شربت [illegible]

[illegible] و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن [illegible] باشد و صداع

[illegible] علاج آن تقویت معده و تحلیل ریاح [illegible] حاره کنند و اگر صداع از ضعف

معده [illegible] علامت آن [illegible] علاج آن تبریدات [illegible]

و انار خورند و اگر [illegible] و اگر صداع [illegible] و خلو باشد علامت آن [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] و آب گوشت مرغ

[illegible] بخار غذا و فعال [illegible] تقویت

علاج آن [illegible] علاج آن

علاج آن [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] علاج آن همچون علاج [illegible] شقیقه [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] علاج صداع

[illegible] مفید بود

سرسام [illegible] گرم باشد [illegible] قرانیطس نیز گویند و سبب آنکه

اگر غلبهٔ خون باشد علامت آن سرخی چهره و ثقل سر و هذیان و سرخی چشم [illegible] و قاروره سرخ
و غلیظ بود و علاج آن [illegible] فصد قیفال کنند و [illegible] سکنجبین و [illegible] شربت [illegible]
نیلوفر و بنفشه [illegible] و بنات دو درم [illegible] کنند و اگر [illegible] دو درم [illegible]
باشد [illegible] و غذا [illegible] کنند و [illegible] [illegible] و صفت آن [illegible] درم بنفشه
نیم درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
هریک دو درم [illegible] سعوطات [illegible] بنفشه [illegible] و روغن گل [illegible] شربت [illegible]
و اگر [illegible] باشد [illegible] و [illegible] و روغن [illegible] عرق گل [illegible] و اگر [illegible]
علامت آن کثرت هذیان [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قاروره [illegible] و علاج آن [illegible] تخم کاسنی سه درم [illegible] دو درم [illegible] [illegible]
[illegible] دو درم [illegible] کنند و شربت بنفشه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آن کنند و این [illegible] و صفت آن بنفشه [illegible] [illegible]
[illegible] نیلوفر چهار درم [illegible] [illegible] [illegible] هریک دو مثقال [illegible]
و دو درم روغن بنفشه [illegible] [illegible] کنند و اگر [illegible] و تشنگی غالب باشد [illegible] [illegible]
روغن کدو هریک دو درم [illegible] و استعمال کنند و شربت [illegible] [illegible] [illegible]
کنند دو درم [illegible] سکنجبین [illegible] آب [illegible] کدو و شیره تخم [illegible] بنفشه [illegible] و استعمال [illegible]
[illegible] روغن [illegible] کدو [illegible] بنفشه و نیلوفر [illegible] سر [illegible] اگر از ماده سودا [illegible] [illegible]
آن هذیان بسیار [illegible] گریه [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] مختلف [illegible] باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلاب از بنفشه و گاوزبان هریک [illegible]
[illegible] درم نبات دو درم [illegible] [illegible] و غذا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
صفت [illegible] [illegible] درم [illegible] بنفشه نیلوفر تخم کاسنی [illegible] هریک [illegible] [illegible]
[illegible] دو درم [illegible] [illegible] بسفایج [illegible] هریک چهار درم [illegible] گل [illegible] گاوزبان

بالنگو یک درم و دو درم خیار شنبر و ده درم ترنجبین پانزده درم بعد از آن نقیع بنفشه و شبت و بابونه و مرزنجوش و ریحان بجوشانند

و بپالایند و شکر [illegible] و شیر خشت [illegible] سرطان [illegible] و سپستان [illegible] از نبات و عرق گاوزبان و تخم [illegible]

کنند و شربت گاوزبان [illegible] کنند [illegible] سرسام [illegible] بود و علامت آن [illegible] و کسل [illegible] و ثقل سر [illegible]

[illegible] و علاج آن [illegible] بالنگو [illegible] هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کنند غذا

[illegible] و بعد از نقیع [illegible] روز [illegible] استعمال کنند و شیاف [illegible] گاوزبان [illegible]

پنج درم [illegible] درم [illegible] شوند تا [illegible] شود و بدان [illegible] و شیاف سازند [illegible]

کنند و [illegible] گل [illegible] و [illegible] طلا کنند [illegible] کنند [illegible]

[illegible] باشد [illegible] از [illegible] و سبب آن [illegible] باشد علامت آن [illegible]

و [illegible] علاج آن [illegible] کنند [illegible] بنفشه و نیلوفر و تخم [illegible] درم [illegible]

[illegible] درم تناول کنند [illegible] و از آن [illegible]

[illegible] و بعد از [illegible] و شیر [illegible]

[illegible] و [illegible] کنند [illegible] و سبب آن [illegible]

که از [illegible] باشد [illegible] شود [illegible] نیز [illegible]

علامت [illegible] و علامت آن [illegible] و علامت آن [illegible]

علاج آن [illegible] بالنگو و گاوزبان [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] مثقال تناول کنند غذا [illegible]

[illegible] و بعد از نقیع [illegible] کنند [illegible] بجوشانند [illegible]

[illegible] کنند [illegible] مرزنجوش [illegible] و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش

بجوشانند [illegible] علامت آن [illegible] و فراموشی [illegible] ضعیف [illegible]

علاج آن [illegible] بالنگو [illegible] گاوزبان [illegible] نبات تناول کنند غذا [illegible] و نخود [illegible] نقیع [illegible]

[illegible] کنند [illegible] عنبر [illegible]

[illegible] سوداوی [illegible] افتیمون و [illegible]

[illegible]

سده باشد علامت آن غثیان [illegible] معده [illegible]
و [illegible] باشد علاج آن [illegible]
[illegible]
[illegible] کنند صفت
آن [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]
[illegible]
باشد علاج آن [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]
[illegible]
کنند یا [illegible] صفت آن [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] علامت آن [illegible]

[illegible]

برافق و جستن [illegible] عصبیت [illegible] علاج آن [illegible] بالکلیه [illegible]

تناول کنند و غذا [illegible] باشد [illegible] علاج [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] کرفس [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

و عسل [illegible] استعمال کنند [illegible]

[illegible] استنشاق کنند و اگر [illegible] علاج [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] علامت آن [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible]

علامت آن [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

سهر [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] سبات سهری

[illegible] علامت آن است که [illegible] خواب طویل [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

شخوص

و این حب نیز مفید بود بستانند سنا پنج درم سیاوشان چهار درم بنفشه و نیلوفر یک یک درم [illegible] و سپستان بیست عدد
با بوره کلیلا املیس هر یک هفت درم مغز خیار شنبر ده درم عسل و روغن گنجد پانزده درم انگشت بوره ارمنی هر یک نیم درم [illegible]
علامت آنست که مردم گاه گاه بیک حال بماند مثل آنکه اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده ماند و اگر خفته باشد همچنین [illegible] سبب آن غده
[illegible] و سبب آن سده باشد که در مقدم دماغ بواسطه خلط غلیظ حادث شود علامت آن [illegible] فساد حرکات بود و [illegible]
مریض [illegible] علاج آن اگر موجبات فصد باشد قیفال بگشایند یا حجامت ساق کنند و حب ایارج بالنگو
[illegible] زبان [illegible] درم [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب و شیر خشک [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible] کنند و استعمال حقنه [illegible] کنند [illegible] روغن بنفشه [illegible] استعمال لطوخات [illegible]

کابوس

[illegible] حنظل [illegible] استعمال کنند کابوس آنست
که چون خواب رود چنان خیال کند که در زیر چیزی ثقیل مانده [illegible] باشد [illegible] تنگ شود و آواز نگیرد [illegible]
آن بخارات [illegible] از خلط غلیظ [illegible] اگر از غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت ساق [illegible] غذا [illegible] کنند و اگر از بلغم
[illegible] کنند [illegible] تغافل نباید کرد که این [illegible] صرع باشد [illegible]

صرع

اعصاب حادث شود [illegible] و سبب آن خلط بود که در تجاویف دماغ
حادث شود پس اگر بلغمی باشد علامت آن کثرت [illegible] بلادت و بیاض لون
[illegible] علاج آن [illegible] بالنگو هر یک سه درم [illegible]
کنند و غذا نخود آب و شیر خشک [illegible]
[illegible] کنند و این حب مفید بود [illegible] مثقال [illegible] هر یک نیم درم [illegible] حنظل [illegible]
[illegible] نیم مثقال [illegible] حب سازند و صرع [illegible]
و نظر در آب روان و نشستن [illegible] باد و جاهای بلند و [illegible] حمام و تناول مسکرات مثل [illegible] اجتناب
باید کرد و همچنین از مشی و سواری [illegible] نظر کردن احتراز
کنند [illegible] روغن [illegible] العسل [illegible] وقت صبح در حلق ریزند و
[illegible] تریاق اربعه تناول کنند معجون [illegible] مفید بود و صفت آن [illegible]

اسطوخودوس سه یک پانزده درم غاریقون پنج درم عود قرنفل با حلتیت ترا و ند یعنی سه یک درم بکوبند و سکنجبین بسرشته
و یک مثقال تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن خفقان و افکار فاسده و حموضت طعم زبان بود و علاج آن تنقیه بطبیخ
افتیمون و حب آن و تقویت دماغ بمویز و نرگس و مرزنجوش و بابونه و مشک غالیه شموم کنند و بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و مرزنجوش
در سر ریزند و شراب بالنگو یا تریاق ربعه یا شخرمویه بیش تناول کنند و جوع و قوا و انیا لیسا بیند بمویز و منمد و لیسر و عسل و عسل و شیر دل
شیر غرو کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت صرع رو بش سرخ شود و در آخر
صرع شود و باشد که عادت گردد و علاج آن فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ بمویز آن کنند
گلاب یا اعیان و روغن گل تناول بود و اگر از ماده صفرا بود و این نادر بود علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صداع بیشتر بود
بود و علاج آن تنقیه بدن کنند بطبیخ فواکه و قرص بنفشه و سپیت تناول کنند و پاشویه آب گرم و سر روغن بنفشه کنند و اطفال را
حادث شود و آن را ام الصبیان گویند و از این قبیل باشد و اگر صرع بشرکت معده باشد علامت آن خفقان و اختلاج و لذع معده و حالت
خالی معده و کثرت اشتها باشد و ابتدای صرع و از معده باشد علاج آن قی کنند به سکنجبین و آب گرم و تلیین طبیعت
بحبوب ایارج و شربت ایارج کنند و بعد از آن تقویت معده بجوارش مصطکی و عنبر و آداب حجامت کنند و غذا آب کشنیز
و سکباج و ماء الشعیر دهند و اگر صرع بشرکت عضو دیگر بود مثل قدمین و ساقین و پنجه که بواسطه بخار غلیظ یا ماده بخاری غلیظ بود
که از آن عضو متصاعد شود علامت آن باشد که احساس چیزی کنند مثل خزیدن مور یا نسیم سرد از آن عضو بر تنش متصاعد شود بالای
تخطی و بنوعی و غشی و تشاوب باشد علاج آن تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج و ایارج کنند و تقویت و تسخین سر و دماغ و علاج حال آن
عضو کنند به دلک و نهادن محجمه و شرط و اگر صرع بواسطه بخارات که از کرم که در معده و حیات متصاعد شود حادث گردد علامت
آن کثرت لعاب و سرعت سیلان اشتها و وجع بطن و احساس حرکت آن بود و علاج آن دفع کرم و اخراج آن بود چنانکه گفته خواهد شد و گاه
لذع عقرب و گزیدن حشرات حادث شود و از این نوع درم و کلنگبین و درم بخورانند و ضماد کنند و یک درم تریاق اربعه در آن حل کنند و
بیاشامند و وقت شب هم نیز شنبه سبب علاج آن بحجامت گفته شود ان شاء الله تعالی جالینوس گفته است که صرع اکثر اوقات
بعلاج نجات یابد اگر آن شوار شود و اگر شیر خواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود و گویند اگر عاقرقرحا
بکوبند در بینی مصروع دمند اگر عطسه کند امید بهبود توان داشت و تریاق ثانیه مصروع را عظیم نافع بود و صفت
آن نزد او ند طویل و زوفا و جنطیانا و سنبل و فلفل و دارفلفل و قسط و اسطوخودوس همه مساوی بکوبند و بعسل کف گرفته

بشوند و یکمثقال ازان شربتی باشد سکته سده تام باشد که در بطنهای دماغ واقع شود و جمیع اعضا را از حس و حرکت باز
دارد بواسطه آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض فجاة عارض
شود و سبب این سده بلغم لزج باشد و علامت آن ثقل بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و ثقل و کدورت حواس و
کثرت خواب بوده باشد که بآن خرخره و زبد نیز بوده و دلالت بر اختناق حرارت غریزی کند و جمیع مریض [illegible] دماغ کنند و اگر تنفس
ظاهر نشود و خواهند که معلوم کنند که زنده است یا نه پاره پشم یا پنبه واحلیده در بینی او نهند و اگر متحرک شود دلیل حیوة
باشد یا ظرفی پر آب کنند بر سینه او نهند و تفحص نفس کنند یا آینه در روبروی او کنند که آنجا [illegible] باقی است تا حیوة باقی باشد و بخار
شود یا چشم او باز کنند اگر عکس در حدقه ظاهر شود زنده بود و علاج آن اول آنست که سر تراشند و پاره نمد گرم کنند و بر [illegible] نهند
و آهسته گرم کرده بر بالای او نهند و کندش و خردل و فلفل و جند بیدستر در بینی دمند یا العطس بکوبند و در بینی سعوط کنند و [illegible]
از بخار [illegible] و سخت [illegible] کنند و پر مرغ بروغن [illegible] بیالایند و در حلق او فرو برند و قی [illegible] کنند و فرفیون و جند بیدستر
و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند و یکمثقال [illegible] یا تریاق کبیر با العسل حل کرده در حلق او ریزند
یا انیسون و زیره [illegible] و کانگبین بجوشانند در حلق او ریزند و زهره کلنگ [illegible] مرزنجوش در بینی چکانند و گفته اند تا هفت روز
[illegible] باید کرد اما بعد از هفت روز جلاب [illegible] انیسون و رازیانه و گاوزبان هر یک [illegible] سکنجبین [illegible] درم تناول کنند و غذا نخود
آب با [illegible] و زیره و دارچینی و فلفل دران کنند و میانهای [illegible] با العسل بیاشامند و بعد از نضج [illegible]
دو تا [illegible] کنند و در هر هفته یک نوبت یا دو نوبت بحسب [illegible] و قوت و احتیاج تا [illegible] چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند
و سکته اگر دیر پاید بلقوه و فالج منتقل شود و سکته از امتلاء خون حادث شود و علامت آن علامت غلبه خون باشد و ازان فصد
قیفال کنند و حجامت ساق [illegible] بحسب مزاج و قوت [illegible] شراب [illegible] بنفشه و نیلوفر دهند و غذا نخود آب [illegible] باشد
و تنقیه بجب بنفشه و قرص [illegible] کنند و حقنه های لینه و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود فصد کنند و تقویت
دماغ به مشمومات بارده [illegible] کنند [illegible] مرزنجوش [illegible] اکلیل الملک [illegible]
کرنب [illegible] تخم شبت تخم [illegible] هر یک [illegible] درم تخم خنظل [illegible] انیسون [illegible] قنطوریون [illegible] درم بجوشانند و صافی کرده
[illegible] بیست درم [illegible] پانزده درم و بوره و نمک هندی و [illegible] هر یک نیم درم [illegible] بر سر آن کنند
و بکار دارند [illegible] یا تغیر ظنون و افکار بود [illegible] و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته [illegible] دماغ [illegible]

بدن ازان مشتعل شود و شرکت محرق نیز باشد علامت آن بخار امتلا سر [illegible] و دماغ [illegible] باشد و [illegible]

و [illegible] و اختلاف نبض و صداع [illegible] و [illegible] دوست [illegible] و [illegible] کند [illegible] باشد و [illegible]

و سکوت و غضب نیز باشد علاج آن [illegible] کنند و [illegible] جلاب [illegible] بنفشه و نیلوفر و گاوزبان [illegible]

سپستان [illegible] و عناب [illegible] و [illegible] افتیمون [illegible] کنند و [illegible] مغز بادام [illegible]

[illegible] شیر [illegible] نبات [illegible] و از اغذیه غلیظ [illegible] سودا [illegible]

احتراز کنند و استعمال [illegible] باید کرد و [illegible] باید [illegible]

باشد علامت آن [illegible] سیلان لعاب [illegible] و سکون [illegible] علاج آن [illegible] جلاب [illegible] بالنگو [illegible]

[illegible] و گاوزبان [illegible] نقیع [illegible]

[illegible] بالنگو [illegible] باشد [illegible]

[illegible] افتیمون [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بالنگو [illegible] پوست [illegible]

[illegible] افتیمون [illegible]

[illegible] العسل [illegible] آب [illegible] کنند [illegible]

[illegible] العسل [illegible] آتش [illegible] کنند [illegible]

[illegible] علامت آن [illegible] صداع [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] بنفشه [illegible] شیر [illegible] آن [illegible] صداع [illegible]

[illegible] کنند [illegible] بنفشه [illegible] پوست [illegible]

[illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] احتراق سودا [illegible]

آن [illegible] علامت آن [illegible] تخیلات فاسده [illegible] علاج آن [illegible]

جلاب [illegible] گاوزبان نیلوفر و بنفشه [illegible] بالنگو [illegible] گاوزبان [illegible] مثقال [illegible] آب [illegible]

با [illegible] مغز بادام خورند [illegible] افتیمون [illegible] گاوزبان [illegible]

کند ماء العسل [illegible] بعد از آن جبن شیر [illegible] حالت [illegible] بدان [illegible]

[illegible] نسیم [illegible] شیر [illegible] علاج این مرض [illegible] صفت آن [illegible]

[illegible] سبب [illegible] باشد [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] باشد

آن [illegible] علامت آن [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible]

[illegible] کنند

[illegible] ستحام

[illegible] باشد [illegible] الیخولیا [illegible] باشد علامت آن [illegible]

[illegible] علامت آن [illegible]

[illegible] باشد علامت آن [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] الیخولیا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] علامت آن [illegible] علاج [illegible]

[illegible] کنند [illegible] قلب [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] علامت آن [illegible]

آن [illegible]

[illegible] ماء العسل

[illegible] گرم [illegible]

۲۰۶۵

بپوشند و مالوشند و مرزنجوش بجوشانند و بخار آن فرو آرند و حیاناً ایارج فیقرا دو درم زنجبیل [illegible] و سرکه عنصل و سکنجبین
تناول کنند و مصطکی و کندر بخایند و ثقل بجز نهی کنند و از آب سرد و بقول بارده احتراز کنند و اگر بجای ماء العسل
یا شراب بجای گذارند بهتر باشد و بحث و درس و مجادله و استماع آوازها بسیار مفید بود و دافع نسیان این معجون است صفت
آن فلفل دارفلفل و آمله زنجبیل هر یک دو درم و سنا [illegible] درم جوز بوا [illegible] درم زعفران عود هر یک [illegible] درم [illegible] و انگلی کوفته بیخته
با عسل بسرشند و یک مثقال تناول کنند آخر [illegible] کنند سعد [illegible] هر یک [illegible] درم فلفل و زنجبیل هر یک [illegible] کوفته بیخته با [illegible]
عسل بسرشند و نسیان بسبب [illegible] واقع شود علامت آن سهر و خشکی منخرین کدورت لون [illegible] بود علاج آن [illegible]
از نیلوفر و گاوزبان و بالنگو و نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بحب افیتمون و مطبوخ آن کنند و غذا ماش و نخود آب با مغز بادام
خورند و [illegible] حمام و [illegible] روغن بنفشه و نرگس مفید بود و نسیان بسبب سوء المزاج گرم ساذج حادث شود علامت آن خشکی منخرین
و دهن گرمی لمس سر و تخیل آتش و شعله و چیزهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل [illegible] با آب [illegible] بنوشند
و غذا نخود آب با مغز بادام و اسفاناخ با هریسه [illegible] شیره [illegible] نبات و روغن بنفشه [illegible] باغ [illegible] روغن [illegible]
فالج [illegible] از بدن حادث شود و سبب آن [illegible] بلغمی [illegible] و مسالک [illegible] علامت آن بطلان حس [illegible]
بود [illegible] و [illegible] و سفید بود و اگر لون [illegible] نیشود [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] تقلیل طعام کنند و [illegible] و با ماء [illegible] گوشت با زیره و دارچینی [illegible] آب با ماء العسل [illegible]
و بعد از چهار روز [illegible] و بالنگو و نیسون [illegible] و غذا نخود آب با شیره [illegible] و فلفل و دارچینی [illegible]
بعد از [illegible] این [illegible] صفت آن [illegible] مثقال [illegible] شیره [illegible] کوفته بیخته [illegible]
بادام [illegible] یاقوت [illegible] انیسون هر یک [illegible] درم [illegible] کوفته بیخته با آب [illegible]
[illegible] صفت آن [illegible] کابلی [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] درم [illegible]
کنند و اگر [illegible] تریاق [illegible] هر کدام [illegible] مثقال [illegible]
تناول کنند با شراب بالنگو و فلفل و دارچینی [illegible] آثار [illegible] ظاهر شود و [illegible] روغن [illegible]
[illegible] سفید [illegible] امثال آن [illegible] با [illegible] و فلفل و [illegible]

[illegible] ... بحر الجواهر

و گرفتن باسلیقون ببیند و بایارج الاصول مداومت نمایند پس از آن ایارج فیقرا مسهل گردند و تنقیه از فضول ...
انیسون ... و ... بجوشانند ... تشنج آنست که عصب
باسبابی ... عضو ... و چون ... حرکت انبساطی باز ماند و سبب آن ... عصب ...
... آن نقصان ... و ... تشنج ... امتلائی ... گویند و این ... واقع شود و علامت آن ...
بلغم بود و علاج آن همچون علاج فالج باشد و اگر سبب ... باشد که اعصاب را عارض شود آن را تشنج یابس گویند ...
... و سبب آن ... بسیار یا ... یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده و امراض ... بتحلیل بود و این نوع ...
حادث شود و علامت آن ... عضو ... علاج آن ... کنند با غذیه ...
... و ... و مثال آن ... شراب بنفشه و خشخاش ... عناب و ...
... و ... شیر ... بنفشه ... کدو ... بجوشانند و آن آب
... عضو ... و بعد از آن ... روغن بنفشه و موم ... روغن بنفشه و شیر ...
... کنند و اگر تشنج بسبب ... حادث شود تریاق ... و اگر سبب
... باشد علاج آن ... و سبب کرم امعا ... حادث شود و علاج آن قتل و اخراج کردن کرم بود ... اما
... تشنج بود که عضلات ... را که استخوان گردن است حادث شود و ... تشنج عصب بود ... جهت خلاف
... عضو ... حرکت نکند علاج ... و همچون علاج تشنج باشد ... چشم ...
... شود و ... و سبب آن تشنج بود یا استرخا اما آنچه از تشنج بود علامت آن ... و پوست ... بود و ...
... چشم ... علاج آن همچون علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود علامت استرخا و ضعف حرکت ...
... بود ... فرو آمده باشد ... بیر ... آنست که ... چهار روز ...
... و آب بخورند و ... چیزی بخورند چنانچه در فالج گفته شد و بعد از آن جلاب ... انیسون ... تناول
کنند و غذا ... با فلفل و زعفران و دارچینی خورند و گوشت اسب و ... و کبک و تیهو مفید بود و ...
... کنند و پوست بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و ...
... بجوشانند و ... بخار آن فرو آرند و ... مصطکی و ... و فلفل ...

و در ثقل و عاقر قرحا و درونج گیرند رعشه علتی است که عضو را حالی ظاهر شود به سبب عجز قوت محرکه از تحریک عضو یا اثبات

آن به سبیل اتصال بی حرکات ارادی یا اثبات ارادی به حرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب آن یا ضعف یا سوء المزاج بارد یا رطوبت

یا سده که عارض عصب گردد و [illegible] و شرب الخمر بسیار واقع شود و از شرب آب سرد یا افراط در [illegible] و اعراض نفسانی

نیز حادث شود و آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن علامات غلبه بلغم باشد علاج آن [illegible]

[illegible] بکار برند و [illegible] و آب با قلفل و زعفران [illegible] [illegible] [illegible]

و بعد از تنقیه دهن قسط و زیتون و نرگس و [illegible] بمالند و بجام گرم [illegible] و آفتاب نشستن نیز مفید بود و تناول [illegible]

خرگوش نافع باشد و آنچه از سوء المزاج ساذج بود به سبب ملاقات سردی [illegible] علاج آن [illegible] با ماء العسل با

[illegible] تناول کنند و او [illegible] استعمال کنند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ به روغن گل [illegible]

نافع بود و آنچه به سبب اعراض نفسانی مثل غضب و [illegible] بود ازاله آن سبب باید کرد به هر حیله که باشد و اگر [illegible]

حادث شود [illegible] تریاق [illegible] کنند و [illegible] و [illegible] باشد که [illegible] [illegible]

[illegible] تحلیل [illegible] علاج آن [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] باشد و سبب آن [illegible] باشد که حرارت [illegible] [illegible]

و به سبب [illegible] [illegible] و قوت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

علاج آن تریاق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اگر احتیاج باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] [illegible] مرضی است که [illegible] نقصان یا بطلان حس [illegible]

آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر علامات [illegible] بود [illegible]

و [illegible] و اگر علامات غلبه بلغم [illegible] [illegible] استعمال کنند و اگر [illegible] بود و علامت

آن [illegible] [illegible] باشد و اگر سبب [illegible] باشد یا [illegible] عضو یا [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از فضلات بود که از دماغ فرود آید اگر [illegible]

[illegible] گویند و اگر [illegible] [illegible] نزله خوانند و سبب آن اکثر سوء مزاج حار بود که عارض دماغ

اگر و بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیای حاره حریفه علامت آن حمرت و حرقت چشم و خاریدن چشم بود علاج در ابتدا
فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا شوربا با مغز بادام و اسفاناخ خورند و از
گوشت و شیرینی و مسخنات احتراز کنند و اگر علامت امتلا باشد قرص بنفشه یا مطبوخ فواکه یا طبیخ هلیله یا شراب بنفشه و تخم
و نیلوفر و شیر خشت یا اجابت شیر خشت هر یکی ده درم و ... نقیع تمام کنند و روغن بنفشه استنشاق نمایند و اگر سیلان رطوبت متواتر شود بسبب
با صندل و کشنیز تبخیر کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود و بسبب خلط بارد خارجی عارض شود علامت آن ... کلال ... و ثقل و کسل
علاج آن بهوای گرم ... کنند و سر را بدستاری ... گرم دارند و جلاب ... و بادیان و بالنگو
نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتبس باشد سنا ... بنفشه و نیلوفر و بادیان و ...
... هر یک ... درم شکر سرخ و خیار شنبر هر یک ده درم بکار دارند و شبت بابونه و ... اکلیل الملک و مرزنجوش ...
و ... آن ... و اگر در حمام ... بر سر ریزند مفید بود و ... بباید ... و شونیز ... بکوبند و ...
بندند ... آتش نهند و اگر سیلان رطوبات متواتر باشد ... کاغذ تبخیر کنند و ... بخواب ... نکنند ...
با ... تا ماده ... و اگر ... گرم کنند ... سر ... با
فرود آید ... از ... جنباب باید کرد و ... از ... زیاد ... و ... با قلایا
روغن بادام و ... شیره ... روغن بادام و تخم ... مناسب بود و اگر با آن سعال بود علاج آن
کنند چنانکه گفته شود در باب امراض صدر ان شاء الله تعالی باب دوم در امراض چشم بر حافظ صحت چشم بایست
که از جماع و سکر ... تناول ... باقلا و بادنجان ... و گوشتها و ... احتراز کنند و چشم
را از ... و گرم و دود و غبار نگهدارند ... کتابت ... باشند و نظر ... نکنند و حمام معتدل
... روغن بنفشه ... ضعف بصر اگر بواسطه غلبهٔ خون باشد
علامت آن ظاهر ... فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و نیلوفر ... جلاب سازند و غذا شوربا با مغز بادام و اسفاناخ خورند
و ... بقرص بنفشه ... کنند و توتیا ... و اگر از مادهٔ بارد رطب بود علامت آن وجع در ...
... و وجع در عقب خواب و اکل زائد بود علاج آن ... نبات
تناول کنند و بعد از ... نقیه ... یا قرص ... با ... غرغره ...

در استعمال آن ...
صادق ...
سلمه الله تعالی

و ذرور باید کنند و شیاف ابیض یا باسلیقون در چشم کشند و رمد قسمی جاری بود که در ابتدا حادث شود و اگر از ماده دم باشد علامت آن

وجع و حرقت و خاریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت تمدد و دمع و سرخی و ثقل باشد علاج آن فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت

بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و شراب نیلوفر تناول نمایند و اگر صفراوی بود علامت آن شدت وجع و خاریدن

و دمع و رمص باشد علاج آن آب انار شیرین یا تمر هندی یا نبات تناول کنند یا بنفشه و دیگر علاج‌ها با تنقیه

بمطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه و ... و نقوع شیر زنان و سفیده تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و ...

و گلاب لعاب بزر قطونا و یا شیاف ... بر اطراف چشم ضماد سازند و شیاف ابیض و کافوری و افیون در چشم کشند و اگر بلغمی بود علامت

آن ... چشم بود و کثرت رمص و دمع و التصاق جفن و ثقل با حمرت باشد علاج آن تنقیه ... باشد

... و اگر سوداوی بود علامت آن صداع و یبوست چشم بود و ... علاج آن ... بنفشه و نیلوفر ... تناول کنند

و غذا ... و ضمادات و ... تناول کنند و ... و اگر ... بود ... شود و ... چشم ...

گرفت و ... عارض شود علاج آن همچون علاج رمد باشد و حجامت ... و ارسال علق ... شود در ...

و ... احتراز کنند ... باشد سرخ یا سیاه یا کبود ... حادث شود ...

... باشد علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب عناب ... تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند

و قطره خون بال کبوتر یا ... یا گل ... و شیر ... در چشم چکانند ... گل ... سفیده ...

و گل ... بر چشم ضماد سازند و ... اکلیل الملک ... و ... با ... گل ضماد سازند

اگر ... بسبب ... حادث شده باشد از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه ... و تنقیه ... بنفشه یا ...

بمطبوخ هلیله کنند و شیاف ... در چشم کشند صفت آن ... سفید ...

... کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت با آب ... سایند و ... باشد که ...

و ... علاج آن ... فصد قیفال ... و تنقیه ... ایارج ...

و ... احتراز کنند و شیاف باسلیقون ... و شیاف ... در چشم کشند ... علاج آن ...

باشد سبل ... باشد که ... بر چشم ظاهر شود ... گردد ... سبب آن ... چشم باشد از خون غلیظ

علامت آن ... و ضعف بصر و ... بسیار بود ... چشم ... شود و علاج

آن فصد عروق پیشانی [illegible] و قرحه از غبار و دود و جماع و طول سهر کنند و هر روز طلا از بنفشه و نیلوفر و عناب و
تمر هندی و نبات تناول کنند و غذا شوربای ماش و مغز بادام خورند و بعد از نضج این مطبوخ بیاشامند **صفت آن** سنای مکی سرخ
بنفشه هر یک پنج درم [illegible] هلیله سیاه [illegible] کابلی هر یک [illegible] عناب [illegible] روغن بادام [illegible] کرده [illegible]
خیار شنبر ترنجبین [illegible] از آن [illegible] و **شیاف احمر** و **شیاف**
ملقن و باسلیقون [illegible] روشنائی چشم [illegible] صفت شیاف ملقن [illegible] زنگار دو درم نوشادر بورق
زرنیخ [illegible] سحق کنند و شیاف سازند و وقت حاجت با آب رازیانه بسایند و بکشند و اگر با این سعال [illegible]
[illegible] عین [illegible] علاج آن فصد قیفال کنند و
شیاف احمر [illegible] روشنائی [illegible] استعمال کنند و تنقیه به مطبوخ هلیله یا افتیمون
کنند و جفن [illegible] و اگر [illegible] شود و جفن غلیظ شود
هر بامداد و شب جفن را [illegible] و شیاف [illegible]
شد **قروح عین** سبب آن ماده تیز باشد و علامت آن [illegible] **علاج آن** فصد و حجامت کنند
و تنقیه [illegible] بنفشه [illegible] ماش [illegible] بادام خورند و اگر جراحت [illegible] باشد کشکاب
[illegible] **حرقت عین** [illegible] چشم بود و سبب آن [illegible]
اخلاط تیز [illegible] علاج آن اگر علامات امتلاء ظاهر شود فصد کنند و تلیین طبیعت و بعد از تنقیه این کحل
بکشند صفت آن [illegible] کافور [illegible] بکوبند و بسایند و استعمال کنند
و اگر علامت امتلاء [illegible] **نزول الماء** عبارت از رطوبتی
بود که [illegible] عارض شود و یا در عقب صداع
مزمن حادث شود و علامت آن [illegible] مختلفه کند **علاج آن** هر روز جلابی
از رازیانه و بادیان [illegible] تناول کنند و غذا [illegible] و بعد از تنقیه [illegible] کنند
و اطعمه بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز باشند و شیاف [illegible] و باسلیقون در ابتدا بکشند
و این شیاف نیز مفید بود و صفت آن شحم حنظل [illegible] نوشادر [illegible]

درم و نیم زهره بز دو درم همه با هم بسایند و بسایه خشک کنند و بعد از آن با آب رازیانه یا سداب شیاف سازند و بوقت حاجت بگلاب بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود و منع ابصار کند آنرا بغیر از قدح علاج نباشد جهر آن باشد که بروز نه بینند و سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن بود علاج آن تغلیظ و تقویت دماغ کنند با غذیه مرطبه و تغلیظ خون با غذیه غلیظ مثل هریسه و پاچه و از میوه با انجیر و انگور مناسب بود و بره و حصرم در چشم کشند عشا آن بود که بشب نه بینند و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را تغلیظ گرداند و در روز بواسطه حرکت و ضوء آفتاب بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل شود علاج آن هر روز جگر بز از رازیانج پخته بکفک تناول کنند و غذا نخود آب یا مرغ جوان و کباب خورند و فلفل و زنجبیل و دارچینی بر آن کنند و بعد از تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و عسل ... بوییت کنند شیاف چشم ... فلفل والبیه و شبت و رازیانه خشک بجوشانند و بخار آن فرو دارند و این شیاف در چشم کشند صفت آن ... زعفران زهره کلنگ زهره شب پره بالسویه ساوی سحق کنند و با آب رازیانه شیاف سازند بوقت حاجت با آب بسایند و در چشم چکانند بیاض سفیدیست که در طبقه قرنیه حادث شود و اگر بعد از قرحه بود آبله بود علاج آن تنقیه دماغ بحب ... و ایارج ... کنند ... سفیداب ... و ... پیوسته ... بکار برند صفت ... زبد البحر ... نبات هر یک ... درم ... سحق کنند و استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکار برند صفت آن ... انزروت هر یک چهار درم ... نوشادر زنگار اندرانی هر یک ... سحق کرده با آب رازیانه یا سداب شیاف سازند و وقت حاجت ... بجوشانند و شیاف در آن آب حل کرده در چشم کشند و صبیان را بعد از زاد بواسطه التصاق جفن و تحت جفن ... چشم حادث شود و بواسطه عدم تحلیل ... شود و ... شیاف علاج کنند صفت آن کندر انزروت صمغ ... الاخوین ... اکحل ... بالسویه ساوی ... و با آب رازیانه شیاف سازند سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ بود بواسطه ماده غلیظ اکاله که بر آن ریزد و باشد که مژه ریخته شود و بیشتر از رمد حادث شود و علاج آن اول تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و حمام مفید بود و عدس را با گلاب و آب ... بجوشانند تا مهرا شود و ضماد سازند یا سفیداب بیضه و روغن گل با هم بزنند و بر آن نهند و آنچه ... باشد فصد عروق پیشانی و حجامت ... باید کرد و نحاس محرق ... درم زنگار ... درم زعفران فلفل هر یک ... بسایند و شیاف ... و ضماد سازند ... حادث شود ...

[illegible]

او آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک نیم و دران ریزند و خرقه بر سر آن نهند و بران شد بندند تا قیحی که باشد بگدازد و
بعد از آن بادویه ملطفه علاج کنند بردة و آن طبقتی بود که بر بالای جفن متحجر شود آنرا بفارسی ... کنند
واگر سفید باشد شق کنند و بیرون آرند **شعر منقلب** این مرض بسبب رطوبتی که بشفر او رسد جفن متعفن شود حادث شود
علاج اولا تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و مویها که بازگونه شده باشد بر کنند و شیر زن با خون ضفدع یا خون
قمری یا شبپره با خون قراد سگ موضع نتف را طلا کنند و تیره فار نشست و خون کبوتر ... بیشتر سفید بود یا موی برکنند و
بسوزن گرم موی را داغ کنند و اگر از یک جهت یا دو موی بیش نباشد یا ... موی های گیرد و چپا تنند یا سوزن
باریک در جفن فرو برند و آن موی را در سوراخ سوزن کنند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاج بتمامتر از
شقشقه نیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست جفن ببرند و بعد از آن بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی باز بطرف
خارج آید و بعد از آن صدف سوخته و سنبل و قطران و مازو بسایند و در چشم کشند و شیاف احمر و بسلیقون و روشنائی
مفید بود **انتشار اشفار** ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در بن اهداب جمع شود و علامت آن حمرت و صلابت جفن
باشد **علاج** آن تنقیه دماغ کنند بعد از آن تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل بنوباش و اسفاناخ
و کدو خورند و اگر انتشار بعد از امراض حاده و استفراغ بسیار واقع شود و استفراغ بسیار نباید کرد و بحجر ارمنی کردن
مناسب بود و دوائی که منبت شفار بود بیخ نی و تیشه و خرما ... دوم سنبل حب بلسان ... سوخته
بحجر البورق چهارم سحق کنند و بمیل در شفار کشند **قمل اشفار** جانوریست که از رطوبت عفنه در شفار حادث شود
علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و قوقایا و اجفان را با آب نمک بشویند و روغن ... در آن بالند و صبر و
مویزج طلا کنند یا بوره و شب یمانی یا زیبق مقتول یا حنا و نمک و از امتلاء و غذا و شب احتراز ... و استعمال ...
سعده مفید بود **خیالات** اشکال و الوان مختلف بود که احساس کند و شاید که آن سبب قوت حس بصر شود که غبار
هوا و بخار غذا احساس کند و علامت این سلامت قوت ابصار بود و تدبیر آن با غذیه غلیظه کنند و گاه بود که تخیل
اسطوانه و دود کند که پیش چشم بر آید و سبب آن خلط سوداوی بود که از شریان حادث شود و **علاج** او تنقیه دماغ
کنند بحب ایاره و بعد از آن تناول اطریفل مفید بود و اگر تخیل کند در حالت عطسه یا بالیدن چشم چراغی سفید از زیر یا بالا
یا از بالا بزیر آید دلالت بر امتلاء معده و حواله ... کند **علاج** آن تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ

حب ذیب و حب ایاره بعد از آن صلاح غذا و تناول اطریفل صغیر مفید بود حَوَل یعنی کج شدن چشم اگر خلقی بود
علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود سبب آن تشنج بود که در اغشیه دماغ حادث شود و طبقه صلبیه را جذب کند و اگر آن بواسطه
یبوست باشد که از استفراغ مفرط یا از آفات امراض حاده و حرارت شدید حادث شود علامت آن تقدم سبب
و علامت تشنج یابس علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا نبوباش و شیره مغز بادام و اسفاناخ خورند
و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلاء
اغشیه دماغ بود و علامت آن علامات تشنج امتلائی بود علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب یاره و ایاره و روغن بابونه و شبت
و نرگس بر سر مالند و اگر در طفولیت از عوارض هیات شیر دادن و خوابیدن عارض شود تکلیف طفل کنند تا نظر بجهتی
خلاف آن کند و از ادویه مجمره و مخففه احتراز کنند و بر روی چشم او بنهند و مهره بر ابروی چشم عارض چنان کرده باشند که او را
نظر راست باید کرد تا بحال خود گردد باب سوم در امراض گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه
و شیر بخلا پرهیز کرده و صدات غلیظه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نمایند و گاهگاه روغن نسرین و زنبق در گوش چکانند و
بعد از زمانی تنقیه کنند و چرک از گوش پاک سازند تا جمع نگردد که منجمد شود و هر سال تنقیه دماغ بحبوبات و ایارجات
مناسب نمایند وجع الاذن اگر از غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر شود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب
و شیره تخم خیار تناول کنند و تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله یا فواکه و آب تره و شیر زنان و روغن گل و آب کدو
و خیار و عصاره [illegible] در گوش چکانند و اطراف گوش بصندلین و گلاب و آب کشنیز و کاهو و برگ بستان افروز
طلا کنند و اگر علامت غلبه صفرا ظاهر شود استعمال مبردات مذکوره نمایند و اگر وجع بغایت سخت شده باشد افیون
در روغن گل بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامت غلبه بلغم ظاهر باشد تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند
و غرغره بسکنجبین عنصلی و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب تره مرزنجوش
نیز شاید و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو بخورند و اگر علامت غلبه سودا ظاهر شود تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند
و روغن کنجد و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر آن و دهند و اگر این وجع از تبخره یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل
سر و پیشانی و قلق و اضطراب و سیلان وسخ بود علاج آن فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب
تناول نمایند و غذا کشکاب با شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن

یا ترنجبین و بنفشه تنقیه کنند و شیاف ابیض با شیر دختران بسایند و در گوش چکانند و روغن گل و تریاک و صندل و آب کشنیز
و حوالی گوش بمالند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک پنج درم آرد باقلا هر یک ده درم با هم بسایند و آب سبوس و بادام و تریاک
و کشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند و اگر تحلیل نرود و علامت جمع شدن مده و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و انجیر
و مرهم [illegible] شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود و بعد از آن فتیله از کتان بعسل و انزروت بیالایند و در گوش نهند
تا مده پاک گردد و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود علامت آن احساس حرکت و خارش بود آب
درمنه و مرزنجوش و آب ورق شفتالو یا بوره و سرکه یا شحم الحنظل در گوش چکانند و بعد از آن فتیله از پشم [illegible] در گوش
گذارند و سعی کنند که [illegible] آید و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اگر [illegible] علامت آن [illegible]
و سیلان لعاب دهن [illegible] و علاج آن تنقیه [illegible] کنند و تلیین طبیعت بطبیخ هلیله یا فواکه [illegible]
حاره در گوش چکانند و اگر بسبب ریاح بود علامت آن [illegible] علاج آن تنقیه کنند
بحب ایارج یا اکلیل الملک و ورق [illegible] و مرزنجوش [illegible] آن [illegible]
آن ضماد کنند و اگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش رسیده باشد [illegible] روغن [illegible]
بابونه در گوش چکانند و سر را گرم دارند و گوش را بخار آب [illegible] بابونه و [illegible] فرو آرند
صمم کری گوش اگر مولودی باشد یا در پیری یا بسبب ضربه و سقطه که موجب [illegible] شود
علاج نپذیرد و اگر از غلبه صفرا بود و چنانکه [illegible] حادث شود علاج آن [illegible] شراب بنفشه یا
[illegible] یا ترنجبین جلاب سازند یا عناب و آلو [illegible] بنفشه [illegible] ترنجبین [illegible] غذا [illegible] یا آلو [illegible]
و اگر تب باشد جو آب [illegible] و اسهال طبیعت کنند بطبیخ فواکه یا مطبوخ هلیله [illegible] روغن گل
در گوش چکانند تا آب انار یا پوست [illegible] در گوش چکانند و اگر بسبب غلبه بلغم باشد علامت آن ثقل سر
بلادت حواس و کثرت خواب بود و علاج آن [illegible] ایارج [illegible] کنند و
نخود آب با شیره [illegible] خورند و بعد از نضج تنقیه [illegible] ایارج [illegible] روغن [illegible] بادام تلخ
و سداب در گوش چکانند با زهره کلنگ و آب مرزنجوش و شحم الحنظل [illegible] فتیله سازند
و در گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن رگ و بینی و غور چشم باشد

و این نوع بعد از سرسام و حمیات و تب مفرط حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود به روغن بنفشه و شیر زنان و تناول
اغذیه مرطبه مثل شوربا [illegible] کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اعوجاج و [illegible] بود
آن را نتوانند دید علاج او آنست که آلتی برای این کار ساخته پاک کنند و قطره از آن روغن بادام و شیر زنان در گوش
چکانند و یا شب روغن در آن چکانند و یا مداوات به حمام روند و گوش به آب گرم شست تا بیرون آید [illegible]
آواز گوش آنچه باریک و صاف بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی [illegible] حدوث آن اگر به سبب بخاری غلیظ باشد
علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی [illegible] و گاهی [illegible] و اگر به سبب فضلاتی بود که در گوش [illegible] بواسطه امتلای
دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود و علاج آن [illegible] باید [illegible] و تناول کنند
و غذا نخورند و آب [illegible] و دارچینی و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن و خیری در گوش چکانند یا آب ترب
شونیز جند بیدستر بچکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک [illegible] ورق غار [illegible] بخور گوش [illegible] سازند
و گوش بخار آن بدارند و مداومت حمام نیز مفید بود و آنکه از امتلای دماغ بود اول تنقیه [illegible] ایارج [illegible] کرده
و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات و اگر به سبب یبوست و خلو دماغ باشد علامت او آنست که [illegible]
[illegible] ساکن شود و علاج آن ترطیب دماغ با دمان حمام و تناول اغذیه مرطبه و بالیدن شیر زنان و روغن
بنفشه بر سر و اگر به سبب ضعف بود چنانچه ناقه را واقع میشود تقویت کنند [illegible] و [illegible] گوشت
مطیب و استعمال مشمومات معتدل شیافی که [illegible] ثقل گوش زایل کند صفت آن شحم حنظل یک درم [illegible]
نیم درم جند بیدستر [illegible] هر یک درمی [illegible] عصاره [illegible] قسط [illegible] هر یک [illegible]
به زهره گاو سرشته شیاف سازند و بوقت احتیاج بقدر عدسی با روغن بادام بسایند و در گوش چکانند
قروح اذن اگر تر باشد شیاف [illegible] با سرکه یا آب [illegible] در گوش چکانند یا مرهم [illegible] یا باسلیقون [illegible]
کنند و آنچه [illegible] باشد [illegible] چکانند [illegible] و اگر [illegible] در گوش رود علامت آن احساس حرکت بود
علاج آن آب ورق شفتالو [illegible] در گوش
چکانند [illegible] بیرون آید [illegible] و اگر آب در گوش رود علامت او [illegible]
که بعد از حمام و شنا کردن حادث شود [illegible] باشد [illegible] بیرون نیاید [illegible]

[illegible]

شبت یا ازیاخ یا چوبی که ازان چیزی سازند در گوش باید کرد تا آب بچیند و اگر آب گرم در گوش رفته باشد روغن گل
با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند نافع باشد انفجار الاذن اگر خون بطریق بحران از گوش روان شود حبس نباید کرد
مگر وقتیکه ضعف آرد و اگر بسبب انفتاح عرقی بود یا از صدمه یا از ضربه باشد اندکی کافور و سرکه بجوشانند و در گوش
چکانند یا آب لسان الحمل یا ماشیا یا اقاقیا یا آب انار بجوشانند یا آب گندنا و سرکه و اندکی کافور در گوش چکانند
حکة الاذن اگر گوش بخارد آب شبتین و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند باب چهارم در امراض الانف خشم
بطلان یا نقصان قوت شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ بود که در بطن مقدم دماغ متمکن بود علاج آن هر بامداد [illegible]
از افتیمون و [illegible] و گلقند [illegible] کنند و غذا نخود آب با شیره [illegible] و بعد از نضج [illegible] حب ایارج و حب قوقایا
کنند بعد از تنقیه استعمال عطوسات نمایند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک اگر با سرکه بجوشانند و در شیشه کنند و
ببینی بدان فرو دارند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با زیت یا شیر زنند و ببینی کشند بعد از آنکه [illegible] آب کرده با
سفید بود و اگر از زکام یا وجع و حرقتی حادث شود روغن بنفشه استنشاق نمایند و شونیز کوفته با آب [illegible]
و فوذنج شم را نافع بود نتن الانف بسبب عفونت خلطی بود که در مصفات جمع شده باشد علاج
آن اول تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و سکنجبین و [illegible] غرغره کنند و فوذنج و [illegible] بکوبند و در بینی [illegible]
و فوذنج [illegible] مفید بود و شراب ریحان استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند با آب فوذنج
با موم [illegible] فتیله سازند و در بینی نهند قروح الانف اگر ریش تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب
[illegible] و مطبوخ فواکه استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر یابس بود و شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و فتیله [illegible]
یا روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب بهدانه ملوث ساخته در بینی نهند و از گوشت و شیرینی [illegible]
احتراز نمایند و اگر قرحه کهنه بود [illegible] و خربق سفید [illegible] بواسیر الانف گوشتی زاید بود
که در بینی بروید و بقدر [illegible] گردد علاج آن فصد قیفال و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه
و [illegible] استعمال مراهم [illegible] کنند یا پوست انار [illegible] بسایند [illegible] فتیله سازند و در بینی نهند یا [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] سحق کنند و فتیله بدان ملوث کنند و در بینی نهند و اگر [illegible] قطع کنند [illegible]
الانف خشکی بینی که در حمیات حادث شود بسبب یبوستی که بر دماغ غالب بود یا

علامت آن تشنج که بواسطهٔ حرارت خشک شود و این بدانند که احیاناً دفع شود علاج آن ترطیب دماغ کنند
بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و منبهات احتراز نمایند رعاف اگر خون از بینی رفتن گیرد و اگر بسبب بحران
باشد در روز باحوری بود قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت خون آید
علامت او آنست که اندک آید و تنک بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بسر
ریزند و استنشاق آب کشنیز کنند و گل سرخ با سرکه بر پیشانی طلا سازند و کشنیز و عصارهٔ بادروج با اندکی کافور
در بینی کشند و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله بدان تر کنند و بازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی
سحق کرده بالایند و در بینی نهند و کهربا و کافور و صندل و لبه و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه مجموع سوخته
نیز مفید و اگر رعاف بسبب غلبهٔ خون باشد علامت او آنست که اغلب آید و غلیظ بود علاج آن فصد قیفال
کنند و حجامت پس گردن و اطراف نهند و فتیله بدان آغشته یا خون سیاوشان و شب یمانی لوث سازند و در بینی نهند و گل ارمنی
و صمغ و [illegible] گل و صندل و گلنار و اوراق انگور و پوست خشخاش و زاج سوخته مجموع یا بعضی بسایند و با سرکه
پیشانی طلا کنند و [illegible] قاطع رعاف [illegible] با خل خمر [illegible] سازند و در بینی نهند و بازو بربندند و شیرین
[illegible] نهند و [illegible] فتیله [illegible] سیاه گلنار [illegible] بینی نهند و آب سرگین خر [illegible] شند
و [illegible] نیز و در بینی نهند و اگر از طرف راست آید [illegible] بندند و اگر از چپ آید [illegible] صندل و گلاب
و آب [illegible] طلا کنند [illegible] لب و دهان [illegible] علاج است و آن [illegible]
بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد و اگر [illegible] حرارت در آمدن آن و علاج آن
فصد قیفال [illegible] کنند و آب انار [illegible] تناول نمایند و غذا [illegible] مغز بادام [illegible]
[illegible] و [illegible] آن کنند و دهن را هر روز [illegible] گلاب بشویند
[illegible] سماق و گلنار و گل سرخ و نشاسته و [illegible] فوفل و طباشیر [illegible] کوبند و در دهن افشانند
[illegible] گلنار و سماق و گل سرخ و نشاسته و تخم [illegible] و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک دو درم [illegible]
[illegible] سحق کنند و [illegible] سازند [illegible] و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از [illegible]
شود علامت آن [illegible] زبان بود و [illegible] علاج آن [illegible]

جلاب سازند و تنقیه بحب ایارج و صبر و مطبوخ ترید کنند و عاقرقرحا و تخم ترب و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
نمایند و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن سواد لسان و دماغ و جفاف آن و عدم التهاب بود علاج آن تنقیه
بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و سفوف سماق گاوزبان و پیه ابطوره و روغن بنفشه با موم یا روغن بادام بزبان دهن
بمالند و در ابتدا است مضمضه بگلنار و سماق و مازو و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر با بخور و شبت
و بابونه و اکلیل الملک و اگر این شرایط مستعمل شود و از آن نفعی حادث شود با پلپل و زنجبیل و زوفا و سرکه
گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند علاج سفیدی زبان و فوفل و گلنار و عاقرقرحا و سماق و شب یمانی نرم کنند
و بدان غرغره نمایند [illegible] و اگر از حرارت معده باشد علامت آن تشنگی و چون آب سرد تناول کنند ساکن
شود و در حلق و معده زائل گردد علاج آن با آب انار یا تمر هندی با نبات و ترنجبین با آب خیار کدو یا سکنجبین البزوری
تناول کنند و غذا سماقیه یا انارانیه یا ماش مقشر [illegible] با قالی نگذارند و اگر [illegible] باشد [illegible]
و خیار و کدو و سفید بود و حتی کنار [illegible] آن [illegible] گلنار صندل سفید پوست
[illegible] تناول نمایند [illegible] سازند و [illegible] و اگر [illegible]
باشد که دماغ و معده مستعمل شده علامت آن کثرت بزاق [illegible] علاج
آن در [illegible] کنند بطبیخ شبت و تخم [illegible] و انجیر عسل و نمک [illegible] یا بخور [illegible]
لعوق کنند و اگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ ترید تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه لبنیات اجتناب نمایند و
احیاناً اطریفل کبیر یا صغیر و زنجبیل و بلیله پرورده خورند و مصطگی و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل
و سعد و کبابه بخورند و بسل [illegible] سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان
باشد فصد چهار رگ یا فصد قیفال کنند و از غذاهای حامض و ترش و نبات جلاب سازند و از گوشت
و شیرینی اجتناب نمایند و اقراص بنفشه و مطبوخ بلیله تلیین کنند و سعد و مازو و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و گلنار و گلسرخ و سعد و کزمازج و آک و مصطگی و عود و قاقله و سک و قرنفل
و بلیله زرد یک پنجم [illegible] و بن دندان بر پزند و اگر بسبب آکال [illegible] علاج آن کنند
آکله همچون قلاع باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زود و تر بود و او را سر [illegible] گویند باشد علاج او فصد

و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه بسرکه و آب غوره کنند تا زائد نشود و بعد از آن فرفیون یا اقاقیا
استعمال کنند و باقی علاج او همچون علاج قلاع بود سیلان لعاب رفتن آب از دهن در خواب یا در
غیر آن اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج
آن شراب سیب و ریباس تناول کنند و آب ورق سیب مضمضه کنند و کاسنی ناشسته با نمک بخورند
و اگر علامت غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و اگر سبب برودت و رطوبت بود علامت آن علامت غلبه بلغم
باشد علاج آن تنقیه معده بقی کنند و اطریفل کشنیزی در دهان نگاه دارند و گوارش مصطکی و عود تناول نمایند و قلایا و خبز
که در آن رطوبت چندان نباشد با توابل شور بخورند و نان و عسل نیز مفید بود و از فواکه مرطبه و بقول بارده احتراز نمایند
و اطفال را که از دهن ایشان آب می‌آید اقاقیا بسایند و در دهن ایشان اندازند اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل کرم بود علاج
آن کردن شود و از امراض لسان ورم لسان هم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمرت و حرقت لسان و قلت لعاب
بود علاج آن فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع فواکه یا سکنجبین ساده کنند و اگر صفراوی بود
علامت آن حمرت شدید و لهیب و عطش و صفرت لون بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب انار با ترنجبین
و آب خیار و کدو یا سکنجبین تلیین طبیعت کنند یا بمطبوخ هفت آن سنا پنج درم اجاص بیست عدد عناب ده عدد
سپستان بیست عدد بنفشه پنج درم نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم پوست هلیله زرد هفت درم ورق گل ده باشه هر یک
پنج درم تمر هندی و شیرخشت با ترنجبین ده درم حقنه سنا هفت درم بنفشه تخم کاسنی هر یک سه درم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد سبوس خطمی و جو مقشر نیکوفته هر یک ده درم ورق چقندر دسته شیرخشت پانزده درم
شکر سرخ ده درم روغن کنجد و البکامه هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم و بهی دانه مضمضه با آب سماق
و لعوق و انار میخوش و یا عناب و عدس ده باره ترکیب هر یک نیم جوش بجوشانند و آب کشنیز و شراب توت
بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود و علاج آن
آن هر روز علامت اثر باشد و پیچ کنند و تنقیه بحب ایارج و حقنه های حاده نمایند و شبت
و بابونه و برگ عاقرقرحا العسل بجوشانند و مضمضه کنند و یا صعتر و فودنج بجوشانند و اگر سوداوی بود علامت
آن سیاهی زبان و خشکی آن و قلت لعاب بود و علاج آن تنقیه بحب ایارج و مطبوخ افتیمون کنند

مضمضه بشیر خشخاش و شیر یا روغن بنفشه و کدو و لعاب بزر کتان و حلبه و آب تخم کشنیز بیدانه و روغن موم و روغن
بنفشه بر زبان بمالند و اگر ورم بسبب صفرا باشد علاج آن کنند که در قلاع گفته شد خار زبان اگر بسبب غلبه خون باشد
فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه بآب عنب الثعلب و قشر خشخاش و اگر بسبب فالجی بود که عارض زبان
شود علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتواند کرد و لعاب فرود آید و بعضی حادث شود علاج
آن تنقیه بدن باشد بحب ایارج و قوقایا و لوغاذیا و مضمضه بسعتر و سکنجبین عنصلی بر زبان نشانند بالجمله و فلفل و عاقرقرحا
و آب جوشانیده و مضغ بگویند بزبان و بعسل و نمک بمالند بطلان ذوق گاه باشد که ذوق تمام قصر
شود یا باطل گردد چنانکه احساس هیچ طعم نکند و آن بسبب فساد اعصاب باشد که عصب ذائقه زبان در تشنج علاج
آن تنقیه دماغ باشد بایارج فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بسکنجبین و خردل و سعتر و عاقرقرحا فساد ذوق
و گاه باشد که ذوق فاسد شود چنانکه طعم زبان هیچ طعمها تلخ احساس کند و این دلالت بر غلبه صفرا بود
یا شیرین احساس کند دلالت بر غلبه دم کند یا تلخ یا شور یا ترش احساس کند و این دلالت بر بلغم باشد علاج آن
تنقیه بدن باشد از آن اخلاط و غرغره بچیزهای مناسب بود شقاق لسان آن خشکی زبان است بسبب حرارت
و یبوست بود و لعاب اسبغول و بهدانه بمالند و مضمضه بآب ... خیار ... کنند و اگر بسبب اخلاط لزج باشد
سکنجبین لعوق کنند و گاه باشد که بسبب بخارات ... زبان خشک ... شود چنانکه ... بالندازان
پوستی سپید ... گردد و با آن ... المی باشد علاج آن فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و
مضمضه ... گل و گلنار جوشانیده باشد ... شقوق لسان علاج ترقید زبان
... و بهدانه و کتیرا ... علاج آن فصد ...
و ... بود و تناول شراب بنفشه و عناب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله و رواند ... گل و گلنار و ورق
گل ... و گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی اجتناب نماید قروح و بثور ...
علاج آن فصد قیفال و تلیین طبیعت ... بآب ... و ... بمالند ...
... آنست که ... و بثور ...
پیدا شود علاج او آنست که فصد و اسهال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و غرغره ...

و آنچه رنگ او سیاه بود نشان آنست که خون [illegible] باید که [illegible] باشد و بعد از آن به چیزهای قابض طلا کنند اشتقاق
شقاق است ترتیب او لعابات [illegible] بسیار بود و نیکو طلا کنند و گاهی از خیار ظاهر شود و چون قطع [illegible] کنند و [illegible]
مفید بود و روغن بنفشه و پیه بط گرم کرده و شیاف [illegible] که سوخته باشد مرهم سازند و طلا کنند و پوست تنک
که بر بیضه است بر آن نهند باب ششم در امراض دندان و نگاهداشت صحت دندان آنست که از فساد طعام
و شراب و معده اجتناب باید و از کثرت قی و [illegible] باید و از خاییدن چیزهای که [illegible] باشد مثل حلوای [illegible]
احتراز کنند و همچنین آب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهای ترش [illegible] احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدندان
نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک [illegible] است و وقت [illegible]
[illegible] و دندان باشد [illegible] و سبب آن [illegible] شود و هم [illegible] اگر
بسبب باد و حرارت باشد علامت آن حرقت [illegible] باشد علاج آن فصد قیفال [illegible] کنند
[illegible] و غذا [illegible] مثل [illegible] کنند و غذا [illegible]
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه [illegible] و گلاب و آب [illegible] مضمضه کنند و [illegible]
[illegible] و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] باشد و اگر [illegible]
[illegible] مضمضه کنند
و اگر [illegible] شود و [illegible] و سرکه بر آن [illegible] هم از [illegible]
[illegible] و اگر گوشت [illegible] کم شود [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن [illegible] شدید و [illegible]
بود [illegible] علاج آن فصد قیفال و چهار رگ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه [illegible] کنند
و [illegible] غذا [illegible] باشد و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و سرکه
و گلاب [illegible] و اندکی کافور با سرکه و گلاب [illegible] آب [illegible] و [illegible]
افیون مضمضه کنند و اگر [illegible] از سوء المزاج بارد باشد علامت آن [illegible] و سکون [illegible] چیزهای گرم علاج آن [illegible]

را زیاده تناول کنند و غذا انجیر و آب یا دارچینی و مصطکی و فوذنج خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج و مطبوخ ترید کنند و عاقرقرحا
و بیخ کبر و کبر و فوذنج و دار فلفل و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج در روغن گل بجوشانند و
بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیر ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع سازند و اگر خواهند که
بی آلت قلع کنند زنجبیل و سکبینه و سرکه پرورده باشد بر دندان نهند یا تخم بالسان و شیر انجیر یا شبرم با هم آمیزند و بران نهند
یا عاقرقرحا و شیح کنند و سرکه بران ریزند و بپزند و بعد از ان پاره از ان عاقرقرحا
بر دندان نهند یا پیه ... بران نهند که بزودی منقطع شود اما باید که ... و چنان کنند که ...
و دیگر ... و اگر دندان را مشارکت معده باشد علامت او آنست که بعد از اغذیه ... و امتلاء معده ... شود علاج
آن تنقیه معده بقی کنند و ... گوارش ... معده ... تناول کنند و از امتلای معده ... باشد ... از ان
کنند و اگر سبب کرم باشد که در دندان متولد شود ... سیر ... تخم ... بپزند که کرم بیرون آید و تحریک
اگر بسبب مضغ چیزی سخت ... یا قابض بود علاج آن تحلیل دندان باشد بخائیدن ... و صعتر
و ... مستعمل ... ترک ... ادام شیرین و مضغ و اگر بسبب بلغم خام یا سودا ... که در
معده جمع شده باشد علاج آن تنقیه معده باشد و بعد از ان استعمال این ادویه **سقوط و تحرک**
اسنان اگر بسبب کبر سن باشد علاج نپذیرد و اگر بسبب رطوبت باشد که لثه سست کرده باشد گلنار و سماق
و ورق آس و جفت بلوط و شب یمانی و سعد و دار شیشعان و فوفل و کزمازج و صندل ... و بلیله ... مجموع
یا بعضی بکوبند و شب ... بر دندان بریزند و ... سرکه و گلاب بجوشانند
و بدان مضمضه کنند **اکال و تفتت اسنان** ... دندان ... بسبب رطوبت ردیه باشد که در ان
متعفن شود یا بسبب زوال رطوبت اسنان و استیلای یبوست بود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و گلنار
و سعد و شب یمانی و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و ... مصطکی بکوبند و بران نهند علاج قسم دوم ترطیب دماغ
بود ... تناول اغذیه مرطبه و لعاب بهدانه و شیر خر و روغن بنفشه با سفیده تخم مرغ بزنند و بران نهند **تغیر لون اسنان**
اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب ماده ردیه که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر و رازیانه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضه تخم مرغ مجموع سوخته با زبد البحر ... [illegible]

و سنبادهٔ درم بسایند و بر دندان بمالند و مضمضه بسرکه و عنب الثعلب کنند حفر اسنان همچنان باشد که پیدا
گردد بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات بد باشد علاج آن تنقیه معده کنند بقی یا بحقن ملینه طبیعت
خورانند یا ایارج و بجهت تنقیه دماغ حب [illegible] بمالند و مسواک [illegible] باشد تا بهم از دندان
جدا کنند حکة اسنان خارش دندان بسبب آبهای مختلف باشد اول تنقیه [illegible] شود علاج
آن آب [illegible] باشد و تخم آن با آب خیار کند و سکنجبین [illegible] باشد [illegible]
با [illegible] غذا [illegible] تخم کاسنی [illegible] فواکه [illegible]
مضمضه کنند ضرس اسنان آنست که [illegible] دندان [illegible]
علاج آن تنقیه [illegible] کنند [illegible]
کنند [illegible] باید شد فتق [illegible] دندان چنان باشد که چیزهای سخت [illegible] نتواند [illegible]
چیزهای گرم و سرد [illegible] باشد و آن بسبب برودت دماغ باشد علاج آن [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
و [illegible] دندان [illegible] باشد [illegible]
بنابت گرم بود و گوشت بن دندان [illegible] باشد علاج او آنست که دندان [illegible]
[illegible] باب [illegible] در امراض حلق [illegible] خناق [illegible]
و عضلات [illegible] باشد [illegible] علامت آن [illegible]
باشد علامت آن [illegible] علاج [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و تخم کاسنی [illegible] کنند [illegible]
[illegible] فواکه کنند [illegible]
[illegible] تخم کاسنی [illegible]
[illegible] کنند

سلّه [illegible]
فصل
خناق [illegible]

وچون سلخات در حلق چکانند و ریسمان که بدان حلق افعی گرفته باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود علامت
آن قلت وجع و تهیج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج آن علاجی از بیخ مهک گاوزبان رازیانه و خیار
تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند و غرغره با لکامه و عسل کنند یا انجیر و
ترب با سکنجبین عنصلی یا آب ترب و مویز منقع در سکنجبین عنصلی بجوشانند و بدان غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت
صلابت ورم و قلت براق و کمودت لون بود علاج آن فصد باسلیق و حجامت ساق کنند و غرغره بشیر انجیر
و مرزنگوش و عناب و غذا چنانکه در بلغمی گفته شد و باشد به یکدیگر کنند استعمال این نسخه نافع بود صفت آن تخم
رازیانه مرزنجوش بیخ مهک هر یک سه درم بابونه ثلث حاشیه اکلیل الملک هر یک ده درم قنطوریون باریک ترید هر یک دو درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده ده درم خیارشنبر بیست درم آنکه جمع روغن
هر یک ده درم بوره [illegible] درم تخم حنظل دانگی و نیم و اگر ورمی حار بود که در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلاء و غلبه خون
و از تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خارج حمرتی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع
آواز گردد علاج آن فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد [illegible] کنند و از خون رفتن
بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق ذکر رفت کنند و غرغره بشراب توت و
و آب کشنیز کنند یا رب توت و عدس بجوشانند و خیارشنبر در آن حل کرده بدان غرغره کنند و چون آثار انفجار
ظاهر شود غرغره بشیر و مرزنگوش کنند و چون منفجر شود تلیین بمطبوخ فواکه با ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را محبوس
نگذارند و خناق از ماده دم با صفرا حادث شود علامت آن وجع شدید و سوزش [illegible]
و شربتها علاج آن فصد قیفال کنند و شراب نیلوفر و عناب لعوق کنند و لعاب بهدانه با نبات بخورند و غذا الشعیر
با روغن بادام خورند با حریره از [illegible] با روغن و قند و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز نمایند
سقوط لهات افتادن [illegible] بسبب خلطی بود که بحنک و لهات ریزد و اگر خلطی حار بود علامت آن حمرت
و لهیب و عطش باشد علاج آن فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب
سرکه و گلاب و اگر از خلطی بارد بود علامت آن کثرت براق و عدم وجع و استرخا زبان باشد علاج آن
تلیین طبیعت بمطبوخ ترید و حب ایارج کنند غرغره با لکامه و عاقرقرحا یا تخم شبت و رازیانه در ماء العسل بجوشانند

[illegible]

و بدان غرغره کنند بجهت صوت تغییر کرفتگی آواز اگر بسبب غلبهٔ خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند
و جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا جو آب با حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلاء قصبه ریه باشد
از نزلات دماغی علامت آن خشونت قصبه ریه و دماغ و غرغرهٔ آن بود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش و عناب
تناول کنند یا جلابی از بنفشه و عناب و بیخ مهک و گاوزبان خورند تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از حمیات
صفراوی حادث شود و شیرهٔ تخم تودری یا تخم خیارین یا آب خیار کدو یا شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا
شوربا با مغز بادام و اسفاناخ و برگ خبازی خورند و اگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث شود جلاب از
پرسیاوشان و بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند و خردل بریان یا بادام تلخ و فلفل و دار فلفل
و رازیانه هر یک یک درم زعفران نیم درم بکوبند و با عسل و یا شکر سپید سرشته حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب
رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامت آن احساس ثقل بود و عدم خشونت و الم علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند
و بیخ رازیانه و بیخ مهک و حلبه و بنفشه و ... از ... با عسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و زنجبیل پرورده بخورند و اگر بسبب یبوست قصبه
باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت و بعض صفاقات ریه باشد و اکثر از غبار و دود حادث شود علاج آن شراب
و نیلوفر و گاوزبان با لعاب بهدانه تناول کنند و غذا شیرهٔ گندم و ثرید و شیر بخورند و روغن بنفشه و ... سینه بمالند و اگر بعد از حرکت
و مشی حادث شود حمام از ترک کنند و هوای معتدل ... شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا شوربا با مغز بادام و باقلا خورند
و بحمام روند و اگر بسبب ریح غلیظ باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و خبازی و بنفشه و سپستان و نبات جلاب سازند و غذا
جو آب و باقلا آب یا حسو از شیرهٔ اسپغول سازند نشاسته و نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی کتیرا و روغن بادام و موم
سازند و بر سینه بمالند و اگر بسبب تناول اشیاء حریفه باشد شیرهٔ تخم تورک با نبات یا شراب انار عذب یا ترنجبین
تناول کنند و غذا شوربای اسفاناخ و ماهچه بزغاله خورند نفث الدم خونی که از دهن بیرون آید تنفل بود
یا به تنحنح یا به سرفه تنحنح یا بقی آید یا بفضل ... از لثات یا از حنک و لهات بود علاج آن غرغره و مضمضه بود و تقویة لثه
مثل گلنار و پوست انار و سماق و لسان الحمل و تخم گل با تنحنح آن بود که از دماغ بحنک فرود آید و سبیل اگر حمرت
وجه و ثقل سر و علامات غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت نقره کنند و غرغره بقابضات ... با تنحنح آن است که
از قصبه ریه و حنجره باشد و سبب آن ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج آن قرص کهربا و گلنار و ...

تناول کنند و غرغره بقوابض نمایند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه انشقاق و انخراق عروق
از اسباب داخلی یا خارجی بود علاج آن فصد قیفال یا باسلیق کنند و شراب خشخاش با صمغ عربی و طباشیر یا نشاسته
بخورند و شراب انجبار با آب لسان الحمل که با این قرص نیز مفید بود صفت آن تخم حماض با زرشک هر یک سه درم
گل قبرسی شاهدانه طباشیر لولو سفته هر یک چهار درم کهربا شب یمانی شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته کثیرا هر یک ده درم بکوبند
و با آب لسان الحمل و لعاب بهدانه بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال باشد اما آنچه بقی بیرون آید از مری و معده بود
در جای خود گفته شود و تشویش بسبب شوک و علق و عظام در حلق اگر خار یا استخوان در گلو گیرد علامت آن نفث
خون رقیق بود علاج او انست که اگر استخوان دیدن ممکن باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند والا اسفنج را توکرده
فرو برند و سر آن نگاه دارند باشد که در آن پیچیده بیرون آید یا لقمه بزرگ در ریسمان ببندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند و یا حسو
پالوده و چیزهای مزلقه مثل لعاب بهدانه بخورند و قی کنند اما علق کرمی باشد که در آب بود و اگر با آب فرو رود و در حلق آویزد
غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و شیر یا شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق چسبند یا آب افسنتین با سرکه بیاشامند
یا بحمام گرم روند و چیزی نخورند تا عطش و کرب غالب شود پس قطع یخ در دهن گیرند تا آنچه آب آن فرو برد باشد که بهوا
میل آب بیرون آید و خونی که بعد از نیها از حلق آید علاج آن غرغره باشد بگلنار و پوست انار و مازو و سماق جوشانیده
و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دهند باب ششم در امراض صدر و آلات تنفس از آنجمله سعال است و آن حرکتی باشد
از ریه برای دفع موذی و سبب آن اگر خشونتی باشد که قصبه ریه را حادث شود و بواسطه دخول دود و غبار
علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا آبنواش یا مغز بادام و اسفاناخ
خورند یا حریره از نشاسته سبوس و نبات و روغن بادام و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ مهک
بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم سپستان ده عدد و نبات ده درم جلاب سازند و شراب بنفشه
کنند و اگر بسبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال بی نفث باشد خصوصا اول شب
و بعد از خواب علاج آن شراب خشخاش لعوق کنند و کثیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند و بلعاب بهدانه
بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبه ریه باشد علامت آن خرخره سینه و کثرت
نفث بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان هر یک سه درم انجیر ده عدد و مویز

و چهار درم بخورند یا شراب زوفا ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نضج تلیین طبیعت بمطبوخ نمایند که
صفت آن سناء مکی پنج درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد و رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان تخم کاسنی
بیخ مهک نیلوفر هر یک سه درم خیارشنبر و ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم و این حب در دهان گیرد صفت
آن رازیانه فلفل قرنفل بادام تلخ هر یک دو درم حلتیت یک درم رب السوس پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و حب سازند
و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نبض و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج آن لعاب اسبغول
و بهدانه شیرین از نبات بیاشامند یا شیره تخم خشخاش با شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و کتیرا در دهان بالند و سپستان و بهدانه در دهان
گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه بود علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال در سرما و استراحت با استنشاق هوای
گرم بود یا بحمام ساکن شود علاج آن جلابی از زوفا پنج درم انجیر ده عدد پرسیاوشان بیخ مهک هر یک سه درم
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش دانه بخورند و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر بسبب یبوست مزاج
ریه بود علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و اشتداد او بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج آن
شیره تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بهدانه با نبات و غذا شوربا با مغز بادام و اسفاناخ بخورند
و گوشت و ماهی تازه مفید بود ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا پیاده روند نفس تنگ شود و متواتر گردد سبب آن خلطی بود
که در ریه یا قصبه ریه باشد علامت آن تنفس و سعال و نفث بود علاج آن جلابی از بیخ مهک گاوزبان
و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طائفی تناول کنند و شراب زوفا و سکنجبین عنصلی لعوق نمایند و غذا نخود آب و باقلا و
مغز بادام خورند و تنقیه بدن از خلطی که غالب باشد و لعوق عنصلی مفید بود و لعوقی که از عسل و نرگس و روغن بادام
و ترنجبین مغز بادام و مغز فستق و چلغوزه بکوبند و بیخ مهک در زوفا بجوشانند و یا جلابی از قند بقوام آرند و همچنین
و اگر بسبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف و علامت سودا بود علاج آن فصد باسلیق کنند و
شراب گاوزبان و شراب انار و ریباس تناول نمایند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر بسبب یبوست
ریه باشد علامت آن عدم نفث و تشنگی و رقت آواز باشد علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب بنفشه
و نیلوفر و گاوزبان و شیر و شیره جو خورند ذات الریه ورمی باشد که در ریه حادث شود پس
اگر از ماده دم باشد علامت آن حمی مطبقه ضیق النفس و وجع ضربانی و حمرت عین و وجه و تشنگی

خشکی زبان و تحریر و نفس عظیم و موجع و علاج آن از اول روز تا سوم فصد باسلیق کنند یا اکحل و جلاب
از نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان
خورند و میانه روز شیرخشتی از نبات و لعاب بهدانه و روغن بنفشه تشریب کنند و در چهارم تا ششم بعد نضج تلیین کنند
با این مطبوخ بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی تخم خیار
سه درم ترنجبین شیرخشت هر یک ده درم خیارشنبر پانزده درم اگر احتیاج افتد و زهم با تمر هندی کنند بدین مطبوخ
یا استعمال حقنهٔ لینه کنند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حمی محرقه و سعال یابس در بیشتر اوقات بود و علاج
آن همچو علاج دموی باشد در این تمرهندی و طلیب بیشتر باید کرد و اهل قی بود باشد که در بعضی اوقات شود بسبب آنکه از دماغ فرود آید
یا از عقب ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود و علامت آن حمی دق بود با آن سعال و دو بان و حمرت
وجه و نفث مده باشد و فرق میان مده و خلط آنست که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند نتن آن محسوس شود
بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و چون بر آتش نهند این حال نباشد علاج آن شراب بنفشه و خشخاش با ترنجبین هر یک ده درم
جلاب سازند و سر ابزایها قطع کنند و شکم نشکافند و با آب نمک بشویند و در کشکاب بجوشانند اگر از آن کاهی باشد بجای آن
... خورند و شیر زنان و شیر خر و شیر بز عظیم مفید بود و شیر ... خصوصا از پستان بخورند و گفته اند که شیر بز تا مدت باید خورد
و حمام نیز مناسب باشد بشرط آنکه سخت گرم نبود و بسیار نکنند و بعد از آن روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و در اینجا مر
گلنگبین تازه آورده اند که با نان بخورند و شیرهٔ تخم ترک با شراب انار بخورند و اگر با آن نفث دم باشد گل ارمنی
و نشاسته و بیخ سهک هر یک چهار درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک شش درم کوفته و بیخته با لعاب بهدانه
ده درم از آن تناول کنند و قوی که این مرض را مفید بود با قلا مغز تخم خیارین خربزه و کدو هر یک چهار درم صمغ عربی
کثیرا نشاسته هر یک هفت درم مغز بادام و بهدانه هر یک ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده در روغن بادام
دوازده درم مجموع بکوبند و در یکمن آب بجوشانند تا نیم من آید و با قند نیم من بقوام آرند قرص ... ده درم
باشد قرص مفید گاوزبان بیخ سهک کثیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی هر یک چهار درم ورق گل چهار درم
مغز تخم خیارین و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک دو درم کوفته و بیخته با لعاب
بهدانه قرص سازند و یک مثقال بخورند شراب نافع آب انار عذب یکمن آب سیب ...

چهار یکی آب شکر یکمن باهم بآتش نرم بقوام آرند و ده درم از آن تناول کنند و درین مرض چون چشم بگو فرو رود
یا آنکه روی تیره شود و پوست شکم خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و موی سر بریزد و اسهال
[illegible] بسیار شود و غش بده با فراط بود علامت مرگ بود و ذات الجنب ورمی گرم باشد در حجابی که فاصل صدر است
حادث شود از جانب قص و آنرا برسام گویند علامت آن تب لازم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و ضیق نفس
از فم معده با تنبیه [illegible] و وجع ناخس احساس کنند و نظر بالا و زیر [illegible] و [illegible] توان گفت ذات الصدر
باشد که در ضمن حجاب از جانب فقرات حادث شود علامت او آنست که درد وجع در میان شانها احساس کنند
و در پشت باز توان گفت ذات الجنب [illegible] بود که در غشای مستبطن اضلاع یا در حجابیکه حاجز است میان
قلب و معده حادث شود و این را ذات الجنب خالص گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود
و این بغایت ردیه باشد و علامت آن تب دایم و ضیق النفس متواتر و نبض صلب متواتر و منشاری بود [illegible]
که در حجابیکه بر اضلاع خلف است و علامات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود و [illegible] وجع او شدید بود و صاحب
این مرض حرکت نتواند کرد [illegible] نتواند گفت علاج این مرض قریب بیکدیگر باشد پس اگر ماده دموی باشد علامت
آن حمرت وجه و عظیم نبض [illegible] بود و اگر صفراوی بود [illegible] بر زبان [illegible] توان [illegible]
علاج [illegible] فصد باسلیق [illegible] از اول تا سوم [illegible] از جانب مخالف وجع کنند و بعد از
از جانب موافق [illegible] سپستان و عناب نبات خورند یا شراب بنفشه و نیلوفر [illegible]
یا سکنجبین [illegible] بنفشه و عناب [illegible] سپستان و شیره خشخاش خورند یا شراب بنفشه و عناب تلیین طبیعت
کنند و بعد از نضج [illegible] این طبیخ [illegible] بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خیار
هر یک دو درم [illegible] سپستان بیست عدد عناب ده عدد [illegible] ده درم ترنجبین و خیار شنبر
هر یک پانزده درم [illegible] شربت کنند و درین
امراض [illegible] استعمال باید کرد [illegible] بنفشه و نیلوفر [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] عناب ده عدد سپستان سی عدد خیار شنبر ترنجبین
هر یک پانزده درم [illegible] هر یک ده درم [illegible] روغن بادام

و بنفشه و کتیرا و موم غسل و در موضع بمالند و بعد از تنقیه و انحطاط مرض از تطیب و تبرید کرده شیره تخم توزک
و آب خیار که با نبات و ترنجبین و تفل بشراب انار عذب و کاهو شاید و غذا شوربا شاق یا مغز بادام و اسفاناخ خورند
و درین امراض آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت آن بیاض و غلظ قاروره و بیاض لقمت
و ابطاء نبض و قلت عطش و کثرت براق بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از سپستان و بیخ سماک
در دو با تریاک و نبات و ترنجبین خورند و غذا نخود آب و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ علاج آن سنا
پنجدرم بیخ سماک پنجدرم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هر یک ستة درم مویز طائفی ده درم انجیر ده عدد سپستان
سی عدد ترنجبین ده درم خیار شنبر پانزده درم و سپستان روغن شیرخشت از نبات و ورق گل و تخم و ریحان سیاه شاه
و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن سیاهی و خشونت زبان و امتلاء و ثقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن نزدیک
علاج بلغمی بود و باید اول استعمال حقنهای نرم باید کرد و جلاب از بنفشه و سپستان و ترنجبین و نبات خورند با تخم
در امراض قلب و ثدی سوء المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و حمیت و ثقل و غشی
و حمرت و غلظ قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب صندل
با گلاب و عرق بیدمشک و کاسنی تشرب کنند و شراب صندل و لیمو و تفاح و ریباس نیز مفید بود و غذا انار دانه با
با زرشک خورند و کشنیز خشک چهار درم گلسرخ دو درم طباشیر یک درم بکوبند و با ده شراب سیب بخورند و صندل
گلاب و سفیده بمالند و در موضع بارده نزول کنند و مفرح بارد تناول نمایند و این مفرح نیز مفید بود صفت آن
ورق گل طباشیر گاوزبان هر یک ده درم کشنیز صندل هر یک درمی تخم توزک تخم خیارین و کاهو هر یک چهار درم
پنجدرم لولو ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هر یک نیم مثقال کافور و تخم بشراب سیب بسرشند مفرح دیگر
تخم خیارین گاوزبان هر یک پنجدرم تخم توزک سه درم لولو بسد و کهربا هر یک نیم مثقال قاقله صغار و طباشیر
سه درم و ورق گل چهار درم و زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک عنبر هر یک دانگی بکوبند و با شیره شکر
و شربتی ازین یک مثقال بود و اگر سوء المزاج بارد عارض شود علامت آن بیاض قاروره و صفرت و رطوبت
و تفاوت نبض و ضعف نفس و قلب و اضمحلال و ضعف قوت و کسل و کثرت خواب و بددلی و فزع بود و
از هوای گرم و موضع گرم راحت یابند علاج آن شراب بادرنگبویه و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب

یا تیهو و کبک و دراج و قلایا یا که در ان توابل باشد خورند و زعفران و دارچینی و مانند آن بر طعام ریزند و تفتیح بدن
کنند و دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند صفت آن مصطکی عود دارچینی سنبل قرنفل مشک جوز کبابه
قاقله پوست اترج هر یک مثقال مشک دانگی کوفته و بیخته بشیره قند یا عسل بسرشند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت
آن هزال و نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج آن شراب بالنگو و نیلوفر و گاوزبان با عرق گاوزبان تناول
کنند و استحمام و تدهین و تناول مفرحات معتدل کنند معجون مفید کهربا لولو تخم خشخاش [illegible] پوست ترنج
هر یک شش درم ابریشم خام بالنگو هر یک ده درم بادرنجبویه کشنیز خشک هر یک دو درم بهمنین هر یک [illegible]
مشک عود عنبر هر یک [illegible] بسایند و بعسل کف گرفته بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاج رطب باشد علامت
آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج آن شراب بالنگو و گلقند تناول
کنند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامت امتلا باشد تنقیه [illegible]
سفید بود و استعمال ریاضت معتدل نافع بود معجون نافع مصطکی عود دارچینی قرنفل مسک سنبل جوزبوا کبابه
قاقله پوست ترنج [illegible] هر یک پنج درم مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب بسرشند و مثقالی با شراب لیمو یا تمر هندی بخورند
خفقان حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع موذی عارض قلب شود و آن اگر بسبب غلبه دم باشد علامت
آن ظاهر باشد فصد باسلیق کنند یا حماض و سکنجبین یا شراب ریباس و لیمو و حماض با عرق گل و بید تناول کنند
و غذا از زرشک و لیمو و انار ترش با گوشت مرغ و نیز [illegible] خورند و اگر علامت غلبه صفرا بود شربتهای مذکوره و مفرحات بارده
تناول کنند و صندل و اقاقیا و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و سیب و بهی و امرود و انار نیز نقل کنند و تخم کاهو و تخم
تخم کدو و زرشک هر یک پنج درم تخم توزک و تخم کاسنی و دانه حماض و کشنیز خشک طباشیر و صندلین هر یک سه درم
بکوبند و بشراب سیب بسرشند و احب یا مثقالی تناول کنند و اگر خفقان بسبب غلبه سودا بود علامت آن
خبث النفس و وحشت و فکر و خوابهای بد بود و علاج آن تنقیه بدن باشد بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و
مطبوخ [illegible] و بعد از تنقیه دواء المسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه
مذکور شد و اگر بسبب کثرت هموم و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد اغذیه جیده لطیفه تناول کنند
و دل را با آسایش و تنعم و استحمام کنند و مسمنات استعمال نمایند سمن نشاسته آرد نخود

آرد جو نخود هر یک شصت درم تخم تورک مغز بادام فندق و فستق هر یک بیست درم تودری سرخ و سفید
هر یک درم بکوبند و با شکر در روغن گاو حلوا سازند و هر بامداد بیست درم بخورند و هر شب عصیده و شیر و شکر و امثال
آن بخورند و خفقان بشرکت معده نیز حادث شود و آنرا باحوال معده باز شناسند پس اگر خلطی لزج در معده جمع شده
باشد معده را بقی پاک کنند و گوارش مصطکی و عود و مفرحات بارده تناول کنند و اگر سبب صفرا باشد که در معده ریزد بهر
جلابی از پوست بیخ کاسنی و بیخ سمک و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه با این حب کنند صفت آن
افتیمون نیم درم سنا هر یک درمی هلیله زرد ورق گل و لاجورد مغسول هر یک چهار درم بکوبند و با آب بادرنگبویه سرشته حب
کنند و میانه روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان شرب نمایند و اگر در معده سودا جمع شده باشد اثر آن
باشد علاج آن جلابی از بادرنگبویه و بیخ سمک و گاوزبان و نبات تناول کنند و تنقیه با این حب نمایند صفت
آن هلیله سیاه افتیمون حاشا تخم حنظل غاریقون حجر ارمنی هر یک درمی سقمونیا بریان نیم دانگ ... هر یک
اسطوخودوس ... نیم درم بکوبند با آب بادرنگبویه حب سازند و بعد از تنقیه مقویات قلب و معده تناول کنند غشی حالتی باشد که قوی
حس را معطل نماید و این بواسطه ضعف قلب باشد و ضعف روح یا استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن یا رداءت
ارواح بود چنانکه در ابتدای حمیات و امتلای عروق از اخلاط و امتلای معده در حالت تخمه حادث شود یا سبب
تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانچه در استفراغات و اوجاع و اعراض نفسانی حادث شود و علامات غشی سردی
اطراف و تنفس ضعیف و نبض صغیر متفاوت بود و علاج آن در حالت غشی آب سرد و گلاب بر روی زنند و اعضای
و اطراف سخت بمالند و تحریک کنند و چون افاقت شود شراب حماض و لیمو و صندل بدهند و اگر سبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر
اختناق رحم یا تناول سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال نمایند
علتی باشد که چنان احساس کنند که دل را می فشارد و در عقب آن غشی خفیفه حادث شود و از دهن لعاب روان گردد علاج آن
سودا باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن تقویت قلب باشربه و مفرحات و مربیات امراض ثدی
ورم آن اگر از مواد لبنیه بود علاج آن در باب اورام گفته شد و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان
شود و علامت آن انتفاخ و صلابت و حمرت و وجع پستان بود علاج آن خرقه بگلاب و سرکه
و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد باقلا و جو و معا با آب کشنیز و آب تورک و سفیده تخم

مسیح طلا کنند و اگر وجع ساکن شود مسهلات تمام کنند و اگر وجع شود مفتحات استعمال کنند و بعد از آن منضج
مسهل دهند **علت لبن** اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول غذیه کثیر الغذا باید کرد و اگر بسبب
فساد شیر بود یا خلطی بر وی غالب شود و اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن صفرت و حدت و رقت شیر بود
و اگر بلغم غالب بود علامت آن بیاض و ثخانت و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کدورت
غلظ شیر بود **علاج** آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج با غذیه و اشربه که ضد آن خلط بود **کثرت لبن**
بسیاری شیر و ریختن آن اگر با فراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و پستان را که و مرداسنگ و روغن گل
و زیره و سرکه طلا کنند **باب دهم در امراض معده** سوء المزاج که عارض معده شود یا مادی باشد یا ساذج
انچه مادی باشد اگر از صفرا باشد علامت آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهان **علاج** آن تنقیه معده کنند
با سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و بیخ سوسن [illegible] و اندکی عسل و نمک در آن حل کنند و بیاشامند
و قی کنند و بعد از آن هر روز جلابی از بنفشه و اجاص و تمر هندی و سکنجبین و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هوا کنند
و نقوع آن کنند و بعد از تنقیه تقویت معده بربوب و اقراص باروی سکنجبین و سفوف کنند و این سفوف مفید بود
صفت آن ورق گل ده درم طباشیر [illegible] صندل زرد و سماق هر یک سه درم مصطگی یک درم نمک [illegible]
و بادرنجبویه ادویه را کوفته و بیخته دو سه درم با گلاب تناول کنند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن جشاء ترش و تخمه
و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض لون قاروره و
بطوء و لین نبض بود و میل بأغذیه و اشربه گرم باشد علاج آن اول قی کنند و معده را پاک گردانند
و بعد از آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ سوسن و بادیان و گلقند و عسل تناول کنند و فلفل و دارچینی
و زعفران در آن کنند و قبلا با سفرجل و بعد از آن [illegible] و ایارج جالینوس و لوغاذیا کنند
یا حبوب مقوی معده و بر معده ضماد از مصطگی و گوارش کمونی و گوارش کندر و زنجبیل
تناول کنند و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی
و تسلط سواد قاروره و بطوء و صغر نبض و قی ترش و خشکی دهن و تشنگی بود علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون
و مسهلات کنند و بعد از آنکه معده را بقی پاک کرده باشند اطریفل و گلقند و رازیانه و گوارش کمونی

تناول کنند اما سوء المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی و خشکی دهن و فم معده و خشا روغنا [illegible] اشتها و
اغذیه لطیفه و قلت اشتها و میل بچیزهای ترش بود علاج آن شراب ریباس و غوره و لیمو و سکنجبین و امثال آن تناول
کنند با گلاب و آب برف و غذا از زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره خورند [illegible] با برف [illegible] مفید بود و اگر سوء مزاج
حار یابس باشد علامت آن هزال و شدت تشنگی و خشکی زبان و یبس طبیعت بود علاج آن شیره تخم کدو یا [illegible]
خیار کدو با نبات و سکنجبین تناول کنند و غذا نیز با شوربای مغز بادام و اسفاناخ با کدو و یا گوشت [illegible]
هفت درم و گل ارمنی چهار درم صندل سفید تخم کدو و طباشیر و تخم [illegible] و ورق گل سرخ هر یکی پنج درم بکوبند
و بعرق بید سرشته [illegible] مثقال با شراب [illegible] تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد ساذج بود علامت آن ضعف
هضم و [illegible] نفخ بطن و دیر ماندن [illegible] و ترش شدن طعام و کثرت ریق و خشا ترش بود علاج آن گلقند
[illegible] و شراب بالنگو [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زنجبیل [illegible] زنجبیل پرورده
گوارش عود و عنبر و مصطکی [illegible] تناول کنند [illegible] نانخواه و زنجبیل هر یک [illegible] درم فلفل دار فلفل [illegible]
سه درم بکوبند [illegible] بیست درم [illegible] ده درم تناول کنند و اگر سوء مزاج بارد یابس [illegible]
علامت آن قلت عطش و کثرت اشتها و خشا ترش [illegible] علاج آن گلقند [illegible] و گلنگبین و [illegible]
پرورده و اطریفل تناول کنند و سنبل [illegible] نانخواه هر یک سه درم [illegible] چهار درم بکوبند و با [illegible] کنند
[illegible] رقیق [illegible] که مفید بود و آب [illegible] شراب [illegible]
پس شیره قند بران ریزند بقدر [illegible] آن را بجوشانند تا بقوام آید و [illegible] مصطکی دو درم و [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشد پس [illegible] چون بقوام آید [illegible]
[illegible] شربتی از آن ده درم باشد و اگر سوء المزاج رطب ساذج باشد علامت آن کثرت ریق و سیلان
لعاب و قلت عطش و تأذی از آب سرد و میوه‌های بارده و ترهای بارده و [illegible] و اغذیه رطبه و غثیان بود
علاج آن گلقند و انیسون و جوارش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخود آب و قلیه با توابل
باشد و اگر با آن طبیعت نرم شود معجون خبث الحدید نافع بود و صفت آن هلیله سیاه و بلیله و آمله و خبث الحدید
هر یک ده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل نانخواه [illegible] هر یک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید

حقنه کرده و شستن کهنه و حمام کنند پس بیاشامند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بسایند و با دو چندان او عسل بسرشند
و یک مثقال بخورند و اگر سوء المزاج یابس ساذج بود علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت
بزاق بود و علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند یا شیرهٔ تخم خرفه با آب خیار که و با نبات تشرب کنند
و غذا نخود آش و نخود و کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند و وجع معده اگر بسبب سوء المزاج باشد
علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد آنهم گفته شود و اگر بسبب ریاح بود علامت آن تمدد و [illegible] و قراقر
و جشاء بسیار باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیاده شود و علاج آن گلقند و رازیانه و گلنگبین سکنجبین گرم
تناول کنند و گوارش کمونی و کندری و اطریفل کشنیز تناول نمایند و مصطکی و کندر و کرویا و زنجبیل بجا [illegible]
و این سفوف نیز مفید بود و صفت آن رازیانه و انیسون هر یک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هر یک دو درم
بکوبند و بیاد [illegible] آن [illegible] یک مثقال از آن ناشتا تناول کنند و اگر وجع بسبب طعام سوء بود باشد اگر
و روغن بخورند [illegible] قی کنند و بعد از آن جوارش عود و مصطکی خورند و اگر بسبب معده باشد علامت آن است
که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن شود و علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط ردیه باشد
بقی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک چهار درم مصطکی هر یک سه درم بکوبند و با عسل بسرشند و [illegible]
تناول کنند و خواص این ترنج یک رطل بجوشانند تا بنیمه آید پس با یک رطل قند و یک رطل عسل سفید و نیم رطل گلاب با آن ضم کرده
بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطکی هر یک [illegible] بالنگو سه درم و عود دو درم بکوبند
و بر آن ریزند و باهم بسرشند پس آن را از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کنند و هر [illegible] سه درم تناول کنند و اگر
اگر ورم حار بود علامت آن تب و التهاب و حرقت معده و وجع و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج
اول فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیرهٔ تخم کاسنی تناول کنند و آب انار یا ترنجبین و نبات
نیز بیاشامند و غذا نخود و کشکاب یا اسفاناخ خورند و در تقلیل غذا کوشند و چون ابتدا آن نضج باشد جلابی از [illegible]
شربت و تخم کاسنی هر یک چهار درم و بنفشه سه درم و خیارشنبر [illegible] درم تناول کنند و اگر حرارت چندان نباشد
دو درم رازیانه با آن ضم کنند و حسوا از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در انتها ضماد صندل
و ماشیا با گلاب و آب بستان افروز و برگ [illegible] بر معده طلا کنند و بعد از آن [illegible] خطمی و [illegible]

ترکیب باگلاب و یا باب کاسنی طلا کنند و بعد از ان خطمی و حلبه بزرگ و بابونه در درد و سنبل و سعد آرد جو و
چون ورم خراج گردد و نضج شود علامتش شدت وجع و حمی ضربان باشد بزرگ و مرو رشک و تخم خطمی هریک
درمی بکوبند و با شیر بیاشامند تا نضج یابد و علامت نضج سکون تپ و وجع باشد و چون تفجر شود شراب عناب
و شراب خشخاش با شیره تناول کنند و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن بادام و قند سازند و علامت انفجار
قی و اختلاط مده و خون باشد و چون مده کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند و اگر حرارت سخت نباشد
ماء العسل بهتر باشد تا معده را از مده پاک کند و چون پاک شده باشد کندر و گلنار و ورق گل هریک دو درم گل ارمنی
و کهربا و خون سیاوشان هریک درمی بکوبند و باهم چندان قند بیامیزند و مثقالی ازان بخورند تا جراحت مندمل شود و
اگر ورم بارد باشد یا از بلغم بود و علامت آن ثقل و انتفاخ معده و سفیدی زبان و کثرت لعاب و تهیج روی و ورم نرم باشد
علاج آن ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه و مثرودیطوس نیز مفید بود با جلابی از پوست بیخ کاسنی و بیخ رازیانه
و بیخ مهک هریک دو درم تخم رازیانه سه درم گلقند ده درم بیاشامند و غذا نخود آب با شیره خشکه نان با فلفل و دارچینی خورند
و کرویا و روغن زیت و روغن بیدانجیر بر سر غذا کردن بر معده مالیدن مفید بود و سعد و اذخر و سنبل و خاکستر چوب رز
باهم بسایند و بسرکه سرشته ضماد سازند یا صبر سقوطری دو درم و سنبل و قردمانا و مصطکی و افسنتین هریک درمی
با بابونه و با روغن زیت یا یاسمین روغن بان ضماد کنند و مسهلات لینه استعمال نمایند و اگر از ماده سودا باشد درم صلب بود
و با آن افکار ردیه و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از تخم رازیانه و بیخ مهک و بیخ کرفس و گلنگبین تناول
کنند و غذا نخود آب با شیره خشکه نان و روغن بیدانجیر خورند و معده را بحلبه و برگ خطمی و بابونه و مصطکی هریک دو درم
و صبر و سنبل و سعد و اذخر هریک درمی شمع سه درم روغن بابونه پانزده درم تضمید سازند و با سنبل و افسنتین و سلیخه و مصطکی
سه درم صبر و سلارس هریک چهار درم حلبه بزرگ پنج درم زعفران هریک درمی بکوبند و با موم و روغن زنبق یا خیری
یا قسط بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول کنند صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هریک
ده درم انیسون رازیانه هریک سه درم بیخ مهک بابونه هریک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز
طایفی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا رطلی آید پس صافی کنند و سی مثقال ازان با سه درم
سفرجیار شنبر و یک مثقال روغن بیدانجیر تناول کنند و تلیین طبیعت با یارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس کنند

قراقر و نفخ بواسطهٔ برودت و ضعف معده و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که بسبب نارسیدن معده یا شتها
که احداث نفخ و بخار کند علاج آن هر بامداد گلقند در رازیانه و انیسون تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و دارچینی
کنند و باخورند و از اطعمهٔ غلیظه و اشیاء نفاخه و جمع و صفات احتراز کنند و سبوس کاورس و نمک گرم کرده بر شکم بندند و سنبل
و کندر و رازیانه هر یک سه درم فودنه و صعتر خشک و زنجبیل و کرویا هر یک دو درم صعتر و نانخواه و مصطکی هر یک یک درم
بکوبند و باد و مثل آن قند یا مویز و پنج درم تناول کنند و گوارش شهریاران و کمونی و فلافلی بخورند و اگر با نفخ طبیعت
نرم بود حب الرشاد بریان کرده و زیره در سرکه جوشانیده و بریان کرده هر یک سه درم بکوبند و باهم چندان قند سفید آمیخته
بخورند جشاء نفخی بود که بطریق فم مندفع شود چون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم و جشاء ترش بود که آنرا دهن دره گویند
از بخارات غیر منهضم واقع شود بعضلات فک اسفل حاصل شود و غلیظ گردد و تمدد در آن عضلات پیدا شود تمطی
آنست که همه اعضا کشیده شود و حدوث آن هم از بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود همه دلالت بر ضعف هضم
تفصیل آن کند علاج آن مجموع تنقیه و تقویت معده باشد شهوة کلبی اشتداد اشتها و طعام و حرص بر ماکولات
بود بحدیکه سیر نگردد و سبب آن اگر سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف گرداند علامت آن نفخ و ثقل و قلت
عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج آن تسخین معده کنند بگلقند و رازیانه و شراب ...
و کلنگبین بیاشامند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکه و توابل گرم باشد و تنقیه بحب صبر و حب ایارج کنند و بعد از تنقیه گوارش
مصطکی و اطریفل و مقویات معده تناول کنند و کندر و مصطکی بخایند و شراب خمر سفید بود و اگر سبب این مرض کثرت
انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش و جشاء ترش بود علاج آن تنقیه بدن
کنند بحب افتیمون و مطبوخ آن اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از شدت خلو بدن
این مرض پیدا شود علامت آن تقدم اسباب آن مثل حرکت مفرط و هوای گرم و سهر و غم و مرضهای کثیر التحلیل
و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج تناول اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و قلیه جزر
و در روزی سه چهار نوبت غذا خورند لیکن اندک اندک باید خورد و بدن را بروغن بنفشه یا بادام چرب
کنند و اگر رجوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن احساس حرکت الدیدان بود و سقوط آن اجزا با براز
علاج آن قتل و اخراج کرم باشد چنانکه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده

قوله جشاء آنرا بپارسی آروغ گویند و در لطب لیسید افتد ... آواریست که بهنگام برآمدن باد معده از دهن وجود ۱۲ طب اکبر

جمع شده باشد علامت آن ترشی دهن و جشای ترش و براز رطب بود علاج آن تنقیه معده کنند و بقی و
گلقند و انیسون و مصطکی و دارچینی خورند و غذا نخود آب با قلفل و کرویا و مصطکی و دارچینی کنند و اگر احتیا
ج باشد بحب صبر و ایارج اسهال نمایند جوع البقر آن جوع جمیع اعضا باشد با سیری معده
و آنرا بولیموس گویند سبب آن برودتی مفرط باشد که فم معده را عارض شود و قوت حس جذب از قوت
شود و بدن عظیم محتاج باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرمای سخت سفر کند
عارض شود و علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد و اینا غشی نیز
حادث شود و لمس فم معده سرد باشد علاج آن شراب بالنگو و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و انیسون هر کدام
که باشد دو مثقال تناول کنند و اغذیه نخود آب با کبک و تیهو و دراج خورند و توابل گرم در آن کنند و شراب ریحانی [illegible]
و جوارش کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سک را نمک و نمام کوبند و بر معده طلا کنند و این علت
بسبب ضعف معده باشد یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود علامت آن کرب و لهیب و عطش و یبوست طبع بود و
و چون گرسنه شود و غذا نخورد غشی آید و قوت ساقط شود علاج آن سکنجبین و شراب زرشک و انار و سیب با گلاب
تناول کنند و غذا زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره و لیمو خورند و همین که شدت اشتهای غذا پیدا شود
چیزی بخورد تا [illegible] عطش تشنگی کاذب اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد علامت کرب و لهیب و اضطراب
صدر بود و استراحت بهوای سرد علاج آن شراب انار ترش و سیب و لیمو و صندل هر کدام که باشد با عرق گل و بید ساده
یا آب سرد بیاشامند و غذا آش جو یا مرغ یا بزغاله خورند و صندل و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و خیار و کدو [illegible]
و این قرص نیز مفید بود و صفت آن صندلین مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم تورک هر یک نیم درم طباشیر دو درم بکوبند و با لعاب
[illegible] بسرشند و سه مثقال از آن تناول کنند با شربت سکنجبین و اگر بسبب حرارت و یبوست معده بود بواسطه تناول چیزهای
شور و تیز و حار باشد و شیرینها بافراط یا بواسطه استفراغ مفرط علاج آن سکنجبین با عرق گل و
بید بیاشامند یا آب انار یا آب غوره یا شیره تخم تورک یا نبات یا شراب لیمو یا ریباس تناول کنند
و آب خیار و کدو و آب تمر هندی نیز مفید بود و غذا حموضات مناسب باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط
شور باشد در معده علامت آن باشد که با آب خوردن زائل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زائل گردد

[illegible]

[illegible] طب اکبر

علاج آن آب سیب و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب نخورده باشند آن تناول کنند و غذا زیرباج خورند و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ بسیار و افراط حمل شراب نخورند و آش جو تناول نمایند و بحمام معتدل روند و بدن را بروغن بنفشه چرب کنند و اگر بعد از شراب خمار گرسنه واقع شود آب یخ و برف خورند و ممنوعات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد بایلل آب خیار کدو یا [illegible] طباشیر بیاشامند [illegible] دوم هضم و تخمه سوء آن باشد که طعام بیک هضم نشود و علامت آن ثقل حشا و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم آن باشد که دیر هضم شود و با این ثقل و تمدد بود و بعد از زمانی دیر چنانکه باید بوی طعام احساس کنند و تخمه آن بود که معده در غذا قطعا تصرف نکند و هضم نگرداند و سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در وی جمع شود

علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر سبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه ردیه باشد تنقیه باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود و دو سه روز گرسنگی صبر باید کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی یا روغن ناردین معده را بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن مفید بود و تخمه عبارت از آن باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و طافی باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را بآب گرم و روغن کنجد به دهند تا فضول پاک شود و چون معده پاک شود و قی و اسهال باقی باشد موجب ضعف بود شراب انار عذب یا نعناع یا شراب انار و به یا بیدمشک [illegible] طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه پنج مثقال با قرص طباشیر یک مثقال یا رب به ده مثقال یا پوست پسته یک مثقال با [illegible] یا شراب سیب ده مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی با آب سرد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کنند و دو مرا با سنگ یا آهن داغ کرده بیاشامند و بر غذا صبر کنند تا اشتها صادق باشد و سماق با کباب خورند و اگر سن و مزاج و وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند.

قی و تهوع و غثیان قی حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در وی باشد و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بی حرکت و اسباب هر یک مختلف است چنانچه اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر منطوم [illegible] باشد غثیان واقع شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم

معده هست صفرا بود و علامت آن تلخی دهان و التهاب و خشکی زبان و تشنگی و قی باشد علاج آن سکنجبین
با آب نیمگرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شراب انار یا عرق نعناع یا شراب غوره
یا ریباس یا گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک و سماق خورند و معده را با آب سیب و صندل و کافور تضمید کنند
سفوف ورق گل طباشیر هر یک دو درم ریوند کهربا عود پوست پسته هر یک درمی و نیم سماق زرشک ناردانه
هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال از آن به شراب سیب یا به تناول کنند و اگر اخلاطی بلغمی یا سوداوی بود علامت
آن تشنگی و شوری یا ترشی دهن و نفخ یا قراقر بود علاج آن کنند با آب ترب و عسل و نمک یا طبیخ تخم شبت
و تخم ترب و عسل و اندکی نمک قی کنند تا معده پاک شود بعد از آن گلقند و رازیانه یا زنجبیل پرورده یا بلیله پرورده
تناول کنند و تقویت بگوارش عود و مصطکی و دواء المسک حلو کنند و این سفوف ورقی بلغمی مفید بود صفت
آن کندر و مصطکی و سنبل هر یک پنج درم عود هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل قاقله جوز بوا سعد نعناع هر یک چهار درم
پوست ترنج قرنجمشک ورق گل هر یک ده درم بکوبند و با دو چندان ادویه قند بیامیزند و هفت درم تا ده درم تناول
قرصی که قی بلغمی و سوداوی را نافع بود صفت آن پوست پسته ورق گل هر یک چهار درم و عود و مصطکی هر یک
سه درم سک پنج درم بکوبند و با آب سیب بسرشند و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند و اگر قی به سبب
کثرت غذا یا اغذیه ردیه یا سوء ترتیب اکل حادث شود قی باید کرد و بعد از آن مقویات تناول کنند قی دم
سبب خون که به قی بیرون آید اگر انفجار و انقطاع عرقی باشد فصد یا سلیق کنند و گل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته و
یا زرنگ هر یک مثقال مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب سیب بسرشند و بخورند و قرص طباشیر و قرص کهربا
هر یک درمی یا رب به تناول کنند و این قرص نیز مفید افتد صفت آن کندر تخم حماض هر یک سه درم گل
گلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی کهربا هر یک درمی بکوبند و آب سماق یا گلاب بسرشند
و یک مثقال از آن با شیره تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را به صندل و اقاقیا و سک و رامک و گلاب
و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا زرشک و سماق و ناردانه خورند و اگر قی خون به سبب ضربه یا سقطه بود
که بر سینه واقع شود موضع را اول ریباس و معاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد طلا کنند و قرص کهربا
یک مثقال با شیره تخم تورک بریان کرده بخورند و اگر باعث نفث خون سعال باشد با زرنگ و صمغ عربی

صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عناب بخورند یا کشنیز و لولو و صدف سوخته
و شاخ گاو کوهی سوخته اقاقیا گل ارمنی سماق نشاسته تخم بورک خون سیاوشان هر یک پنج درم صمغ عربی دو درم
طباشیر دو درم بکوبند و با آب سماق یا آب لسان الحمل سرشته قرص سازند یک مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و جماع
و اعراض نفسانی احتراز کنند و اگر بسبب قرحه در معده باشد علامت آن خروج ریم باشد با قی یا ریم رقیق برآید و چون
چیزهای شور و ترش خورند وجع زیاده شود علاج او آنست که از جمیع حامضات و مالحات احتراز کنند و از اغذیه مثل ماهی و زرده
تخم مرغ نیم برشت خورند و این قرص مفید بود صفت آن تخم خیار مقشر و تخم خرفه هر یک ده درم طباشیر و لولو و کهربا و شاخ گاو کوهی سوخته
دو درم نشاسته و کتیرا هر یک چهار درم بکوبند و با آب بارهنگ یا لعاب بهدانه سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال باشد و اگر خون از عضو
دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از سینه یا از طحال باشد علامت آن آفت آن عضو بود و علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در
معده ببندد علامت آن ثقل و خفقان و غشی بود و علاج او آنست که تخم شبت با بابونه و پودینه هر یک پنج درم بکوبند
با یک درم نمک بیاشامند و یا حب الرشاد ده درم با آب گرم یا انفحه خرگوش با سکنجبین یا سرکه بیاشامند یا سرگین
خرگوش با عسل با آب گرم بیاشامند و قی کنند فواق حرکتی باشد که از طبقه داخل معده برای دفع موذی واقع شود و این موذی یا طبعی
حریف بود با طعام حریف باشد علامت آن حرقت معده و فضول صفراوی بود و علاج او آنست که طبیخ شبت با شربت عسل
با سکنجبین با آب گرم بیاشامند که قی یا اسهال واقع شود و بعد از آن شربتی از نبات و عرق گل و لعاب اسبغول بیاشامند
روغن بنفشه یا بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب مادهٔ باردی باشد که در معده حادث شود علاج آن گلقند یا جوارش کمونی
یا زیره یا انیسون بخورند و مصطکی تناول کنند و اگر بسبب سوءمزاج باشد اندک آب سرد سیاه تناول کنند یا روغن زیره و انیسون با عسل
و انیسون و تخم کرفس و مصطکی هر یک نیم درم کوفته با عسل بخورند و در این نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات نفسانی مثل
غضب و غیر آن مفید بود و تسکین تشنگی باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود
از واسطهٔ یبوست که موجب تشنج معده شود شربت بنفشه و لعاب اسبغول و بهدانه تناول کنند و غذا شیر خر با کدو
و روغن خورند و هم روغن زرد با کدو و دوستان و افسنتین و کتیرا و صمغ عربی و روغن بنفشه بسایند و بر معده
بمالند و این بدترین انواع فواق بود چنانکه گفته آمد و فواق با دمل و ورم کمتر فواق بود و اینها بسبب بزرگی
ورم بود که مزاحم قعر معده شود یا بواسطهٔ مشارکتی که میان کبد و معده باشد علاج آن علاج ورم کبد

باشد نقصان و بطلان اشتها اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامت آن و علاج آن گفته شد
و اگر بسبب خلطی مراری یا بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت معده و حرارت با ملاحت دهن و تلخی
بود علاج آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده و سکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و محللات مثل کبر و انیسون
بود و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج باشد علامت آن قلت تشنگی و میل باشیاء حاده و حریفه بود علاج آن تنقیه معده بقی
کنند و گلقند و انیسون و جوارش عود بخورند و ناخواه خورده و از رازیانه هر یک پنج درم مصطکی و قرنفل و سنبل هر یک دو درم
و هم چندان قند یا [illegible] دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شده باشد علامت
آن غثیان و برآمدن بود علاج آن تنقیه بدن بقی و اسهال بود و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب
آن باشد که سودا بمعده بریزد که موجب اشتها شود علامت او آنست که اشتها باشد لیکن چیزی که بخورند
هضم شود و چون چیزهای ترش و قابض بخورند تمام اشتها پیدا شود علاج آن تنقیه سودا که طحال بود و سکنجبین بزوری ها
و زیرباج و آبکامه و کبر و زیتون بسرکه و محللات و اگر بسبب بطلان حس فم معده بود علامت او آنست که احساس
تناول اشیاء حریفه و مالح کند و او اقواق و غثیان حادث نشود علاج آن گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول کنند یا
جلابی از رازیانه و بیخ [illegible] و بالنگو و گلقند بخورند و بعد از تنقیه بحب صبر و فوقایا تنقیه کنند و بعد از آن بجوارشات و معجونات
حاره و تقویت معده کنند باب یازدهم در امراض کبد سوء المزاج که عارض کبد شود و اگر حار بود علامت
آن شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و احتراق طبیعت و سرعت نبض و حرارت ملمس کبد باشد و گاه
قاروره بود شاید که با آن قی صفراوی و اسهال صفراوی نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی
و اجاص و ترنجبین یا سکنجبین و آب کاسنی با شیره تخم خیارین و نبات تناول کنند و شراب صندل و حماض و شربت [illegible]
و غذا از [illegible] یا انار دانه یا فروج خورند و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد تلیین طبیعت کنند
به طبیخ [illegible] یا قرص طباشیر [illegible] یک مثقال با سکنجبین ده مثقال و آب کاسنی بیست مثقال تناول کنند
و اگر علامات صفرا غالب باشد این مطبوخ باید ساخت صفت آن [illegible] بنفشه [illegible] ورق گل [illegible]
کابلی هر یک پنج درم ترنجبین بیست درم آلو [illegible] بنفشه هر یک [illegible] درم [illegible] با آب [illegible] یا کاسنی
یا بستان افروز [illegible] طلا کنند اگر با آن اسهال باشد یک مثقال قرص طباشیر قابض با ده مثقال [illegible]

بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده با زرشک یا سماق یا مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض گردد
شود علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان و بطوء نبض و غلظ قاروره بود علاج
آن هر بامداد جلابی از رازیانه و روباه تریک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ حشکدانه و کبک و تیهو خورند
و این قرص تناول کنند صفت آن سنبل و مصطکی و تخم کرفس و اذخر و انیسون و بادام تلخ و ابهل و قسط در هر یک
دو درم عصارهٔ غافث پنج درم فلفل زنجبیل هر یک درمی بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و مثقالی از آن
با این ماء الاصول صفت آن پوست بیخ کرفس و رازیانه پانزده درم کاسنی و تخم رازیانه هر یک سه درم
تخم کرفس ده درم افیون سه درم اذخر غافث حاشا جعده هر یک پنج درم مویز طائفی بیست درم در سه رطل
آب بجوشانند تا به رطلی و نیم آید با رطلی قند بقوام آرند و بیست درم تا سی تناول کنند و این قرص نیز مفید بود صفت
آن افسنتین و ریوند هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل و اسارون و لک مغسول هر یک سه درم بکوبند
و آب کرفس قرص سازند و شربتی یک مثقال بود و اسارون تمام بجوشانند و جگر را با آب آن تنطیل کنند و ثفل
آن تضمید نمایند و بابونه و اکلیل الملک و قسط و سلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم
سپندان شاهسفرم و صمغ عربی هر یک بریان کرده سه درم بگلاب تر کنند و فرو برند و کبک و تیهو بریان کرده
با سماق یا زرشک ترش کرده بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش و تهیج روی
و امتلاء و کثرت خواب و بلادت حواس و بیاض قاروره و سوء الهضم بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و
بیخ و مویز گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیرباج و کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و اطریفل کبیر و گلقند و جوارشات گرم
مفید بود و قرص مفید خرنوب رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل پنج درم بکوبند و با آب رازیانه کرفس بسرشند
مثقالی یا دو مثقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نحافت بدن و قلت دم
و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد علاج آن شیرهٔ تخم تورک با شراب نیلوفر
و خشخاش تناول کنند و غذا کدو با گوشت بزغاله خورند یا حریره از شیرهٔ سبوس و نشاسته و روغن بادام
خورند و ماهی تازه نیز شاید و موم روغنی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی و
آب تورک ترتیب کنند و بر جگر طلا سازند ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج بود و علامت آن گفت

شود یا بسبب سده باشد که بکبد عارض شود علامت آن ضعف کبد و قلت اشتها و غثیان و آون و نحافت بدن و اسهال
غسالی شبیه بغسالهٔ لحم و وجع ضلع آخرین باضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد بود علامت او آنست
که بول اندک اندک آید و رقیق بود علاج آن هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک در روباه ترکیب هر یک ده درم
رازیانه یک درم نبات ده مثقال تناول کنند یا تخم کاسنی و کرفس و نانخواه و پوست بیخ کاسنی و رازیانه و نبات
بحسب مزاج یا قرص زرشک با سکنجبین ساده یا بزوری و غذا زیرباج خورند و از اغذیهٔ غلیظه و اطعمهٔ لزجه
و حلاوی احتراز کنند و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک
و تخم رازیانه و کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و تلیین طبیعت کنند به این مطبوخ صفت آن سنا چهار درم
تخم کاسنی سه درم تخم شاهتره پنج درم سپستان پانزده دانه ده مثقال شکر سرخ پنج مثقال مغز خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند و بایذ
سپستان هر یک سه درم تخم کرفس و سنبل و سپستان هر یک درمی بکوبند و آب سداب سرکه سرشته معجون کرده در مفصد بیت
نافع بود صفت آن تخم کرفس رازیانه انیسون اذخر هر یک ده درم سنبل قسط روس عصارهٔ غافت شیر
بادام تلخ هر یک چهار درم ریوند چینی رب السوس از هر یک سه درم زعفران یک درم مجموع کوفته و بیخته با شیر و قند یا عسل سرشته
و یک مثقال با ماء الاصول تناول کنند و اورام کبد در می باشد که بکبد ظاهر شود اگر دموی باشد علامت او تب
و تشنگی و لهیب و حرقت و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و احتباس بطن و ضیق نفس و بود باشد از
احتباس بول نیز شود علاج آن اولاً فصد کنند و اخراج خون بحسب حاجت و قوت گیرند و هر بامداد جلابی از تخم کاسنی
پوست بیخ کاسنی و روباه ترکیب هر یک سه درم نبات و سکنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت
به مطبوخ فواکه کنند یا به این حقنه صفت آن سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک چهار درم بکوبند سبوس گندم
هر یک کفی خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه آنکه سه هر یک ده درم و اگر ورم در محدب کبد باشد
در ادرار بول سعی بلیغ باید نمود و شیرهٔ تخم و آب کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص تناول کنند
صفت آن تخم کاسنی و تخم خربزه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر یک مثقال ریوند نیم درم گل سرخ
در سه بکوبند و با آب کاسنی سرشته مثقالی بخورند و در ابتدا او در هر روباه ترکیب ورق گل بنفشه و صندل و برگ ورق
کاکنج و طحلب و آب بستان افروز و گلاب ضماد سازند و چون از ابتدا انحطاط کند استعمال ضمادات

کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن شدت تشنگی و قلق و سرعت نفس و ناریت قاروره و قی و اسهال
مراری بود علاج آن سحر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و غذا کشکاب با شیرهٔ خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت
عطش و تپ غیر حاده و [illegible] بلغمی و بیاض قاروره بود و احساس ورم کمتر باشد یا مفرط نباشد علاج آن جلابی از زوفا و [illegible]
بیخ سهک و نبات تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] یا مغز بادام بخورند و تلیین طبیعت بحقنهای نرم کنند یا باین مطبوخ صعتر
آن سنا پنج درم و رازیانه و انیسون هر یک سه درم شکر دو درم بجوشانند و صافی کنند و [illegible] مثقال معجون خیارشنبر تا سه مثقال در آن
حل کنند و بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود و آن بواسطه سده باشد
که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج آن سحر جلابی از تخم کاسنی و رازیانه
و گل گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب گاوزبان با لنگو تعلق(?) کنند و غذا اسفیدباج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
افتیمون کنند یا سنا هفت درم و بالنگو و بیخ سهک و تخم کاسنی هر یک سه درم و شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند
و معجون نجاح هفت مثقال در آن حل کرده بیاشامند و غذا نخود آب شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و ماء
خضیله و ماء الاصول و قرص زرشک کبیر تناول کنند و کبد را بحلبه و سبزرگ و شمع و پیه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملک
و بابونه و نمام تضمید کنند و اگر ورم جگر از ضربه و سقطه باشد نخود مقشر و ریوند هر یک یک درم مومیائی دو درم و روغن بنفشه گذارند با هم
آمیخته طلا کنند و دبیلهٔ کبد اگر بعد از ورم حادث شود علامت او آنست که تپ و دیگر اعراض تخفیف کنند و مریض ثقل [illegible]
خفت و چون منفجر شود علامت آن قشعریره و اسهال مده یا چیزی شبیه بدردی بود و مریض را خفتی و راحتی حاصل شود و باشد
که مده بقی یا ادرار دفع شود علاج آن پیش از انفجار منضجات تضمید کنند و شیر بز یا بز کوهی مروق سکنجبین تناول کنند و چون
منفجر شود اگر تپ نباشد جلابی از زوفا و بیخ کرفس و رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تپ باشد شیرهٔ تخم [illegible]
تخم خیارین و عناب و خشخاش و نیلوفر تناول کنند نفخ کبد علامت او آنست که ثقل نباشد و وجع ممدد بود و
تپ و حرارت نبود علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات تناول کنند و مسخنات تضمید نمایند
سدهٔ کبد بسبب اخلاط لزج و غلیظ حادث شود علامت آن ثقل کبد بود بی آنکه وجع و تپ باشد
علامت ورم اگر سده در محدب باشد بول اندک رقیق بود و اگر در مقعر کبد بود براز رطب باشد علاج آن [illegible]

[illegible]

مفتحات استعمال کنند مثل شراب دیناری و ربوب و سکنجبین دقی تا هفته را آب بگیرند و با سکنجبین بزوری تناول کنند علاج آنچه در محدب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر حرارت تشنگی باشد شیرهٔ تخم نوزک و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا زرشک و زیرباج و انار و سکباج خورند سوء القنیه و نفخ استسقا سوء القنیه از ضعف کبد و فساد مزاج آن حادث شود علامت آن تهبج اطراف و بیاض لون بود علاج او آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند و زرشک و نخود آب با دارچینی و زیرباج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اهمال درین باب ننمایند که این مقدمهٔ استسقاست اما استسقا سه نوع است لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا بیکباره متورم شود و سبب آن ضعف جگر و برودت مزاج بود و این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر و کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد بود در عقب ریاضت یا در حمام یا در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او سرد گرداند یا بسبب ضعف معده باشد که هضم طعام تمام نتواند کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا آنرا جذب کنند و چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب این مرض گردد علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ بدن و بیاض و رقت قاروره بود و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و زمانی همچنان گود باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه هر یک دو درم بیخ کاسنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم عناب ده درم تناول کنند غذا زیرباج با کبک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک خورند و اندکی زیره و دارچینی در آن کنند و آب بجوشانند که بغایت سرد شده باشد اندک بخورند و استحمام با آب شور و آب شبی مفید بود و تا به حمام و بر ریگ خسپیدن و پشت بر آفتاب کرده نشستن نافع بود و در ادرار بول مبالغه باید کرد مثل سکنجبین بزوری و قرص زرشک و کمادریوس و انیسون و جعده و رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سلیخه و بیخ رازیانه و بیخ کرفس را بکوبند دو درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره و زیره و سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد با نقوع خیارشنبر و حب ایارج تلیین کنند و اگر این علت از ضعف و برودت معده باشد

قی کنند و گلنگبین و انیسون بخورند و حب اسطمخیقون تلیین کنند و معجون کرکم تناول کنند اما استسقا
زقی آنست که مائیه میان صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع بدترین استسقا بود
علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت پوست آن باشد و شکم مانند مشکی پر آب و چون دست برآن
زنند یا از پهلو به پهلو گردانند از آن آواز آب شنوند علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی
و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و اگر با آن حرارت مزاج باشد آب کاسنی
ناشسته با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا آب شاهتره و هلیله کوفته
نماید کرد یا این حب صفت آن افتیمون و غافث و انیسون و مصطکی و سقمونیا هر یک درمی
یک مغسول عود و بلسان هر یک دو درم بکوبند و به آب رازیانه سرشته حب سازند دو مثقال تناول
کنند و بوره ارمنی و بیخ سوسن و [illegible] هر یک [illegible] تخم کرفس هفت درم پشک بز
پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت مثقال بسایند و با آب رازیانه و با آب کاسنی بسرشتند
و بر شکم طلا کنند و بعضی شکم را شق کنند و آب را بیرون کنند و آنرا بزل گویند لیکن عظیم الخطر باشد اما استسقا
طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان صفاق و ثرب و امعا واقع شود و سبب آن حرارت کبد باشد و باشد که
از برودت و رطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم تمام عاجز شود کیلوس خام بجگر رود و جگر
بطبخ و هضم آن مشغول شود از آن ماده ریاح و بخارات بسیار حاصل شود و سبب این مرض گردد
علامت آن بزرگ شدن شکم و برآمدن ناف بود و با آن قبض باشد و چون دست بر شکم زنند
آواز طبل آید علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و انیسون و بیخ کرفس و بیخ کاسنی و گلقند
تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و فلفل و زیره و کرویا و نانخواه خورند و روغن بابونه و روغن سداب
و مصطکی بر شکم مالند و باد الاصول و تخم کرفس کوهی رازیانه و انیسون و زیره کرمانی
و عود و قسط و اسارون هر یک سه درم پوست بیخ رازیانه دو درم و بیخ کرفس پنج درم
و بیخ کبر ده درم [illegible] افسنتین [illegible] هر یک ده درم [illegible] بیست درم در چهار
رطل آب بجوشانند [illegible] رطل [illegible] ده درم تا ده +

تا ده مثقال ازان تناول کنند سفوف تخم کرفس درازیانه و انیسون و اسارون و قسط و زراوند
هر یک دو درم زیره کرمانی سه درم سنبل و عصاره غافث هر یک درمی و نیم بکوبند و دو مثقال
ازان با ماء الاصول بخورند یا آن کوفته را با دو چندان قند بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند
و اگر خواهند که تلیین کنند پنج مثقال معجون خیارشنبر و ده مثقال از ماء الاصول در آب گرم
حل کرده بیاشامند و چون مرض منحط گردد و نفخ ساکن شود بابونه و تخم شبت و پودینه و اکلیل الملک
ده درم پوست خشخاش و زیره بکوبند و با آب سداب سرشته بر شکم طلا کنند و نوعی از استسقا طبلی است
که آنرا عبن گویند علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود وقتی نتو ناف و شکم ایشان عظیم تشبیه شکم
یعنی برآمدن ناف ۱۲
مستسقیان بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کشوث و کاسنی و رازیانه و روباه ترپک نبات تناول
نمایند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند صفت آن سنا هفت درم روباه ترپک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر
سرخ و ترنجبین هر یک دو درم مغز خیارشنبر پانزده درم آب کاسنی ناشسته پنجاه درم و بجز بایی
در شست محکم را باید و باید دانست که هر گاه با استسقا تب و تشنگی بسیار بود با شیاء حاره معالجه
نکنند و بر روباه ترپک و تخم کاسنی و بیخ آن اکتفا کنند و شوربا با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت
بدین مطبوخ کنند **صفت** آن سنا و هلیله کابلی و آمله و بلیله هر یک پنج درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم آلو بخارا عناب هر یک ده عدد
سپستان بیست عدد مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم و بعد از تنقیه آب کاسنی و سکنجبین ساده
بخورند **یرقان اصفر** صفرتی بود فاحش که در بشره و چشم ظاهر گردد و سبب جریان صفرا
در زیر پوست و حدوث آن اگر از قبیل بحران باشد علامت آن تلیین طبیعت و تلخی دهن بود
و در روز بایسی بحرانی واقع شود **علاج** آن که مسهل تر باشد آب کاسنی بیست درم
با ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از زرشک و مغز بادام خورند با سبزی تازه بسیر که و اگر یرقان
از سوء المزاج گرم باشد که کبد را حادث شود علامت آن شدت عطش و سرعت نبض و ضیق تارو
و سبیل آن سواد بود و آن زرد اصفر باشد و رنگ روی تیره بود و طبیعت مجتمع باشد

علاج آن جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده عدد تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جو آب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع فواکه یا بشیر و ترنجبین یا بمطبوخ هلیله زرد کنند و بعد از تنقیه تبرید مزاج باید کرد به شیره تخم کدو و سکنجبین با آب خیار کنند و یا یک مثقال قرص طباشیر نرم و غذا آلوچه و تمر هندی و زرشک و مثل ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار بود که مراره را حادث شود و مرهٔ صفرا را بسیار جذب کند و در دو غلیان پیدا شود و در بدن منتشر گردد و علامت آن شدت عطش و لهب باشد و این نوع بغتةً حادث شود باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود و علامت آن نحافت و خاریدن بدن و خشکی و سبز او بود و صفرا بسیار نقی و مراز دفع شود **علاج** آن هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید باشد و اگر یرقان بسبب ورم کبد حادث شود **علاج** آن فصد و تلیین طبیعت باشد و اگر بسبب شراب زهر یا گزیدن حیوانی زهردار باشد یک مثقال قرص طباشیر نرم با آب انار تناول کنند یا مثقالی قرص کافور با لعاب بهی و بهدانه با آب خیار کدو بخورند و غذا آلشکاب با روغن بادام خورند و جگر را بورق گل و صندل و اقاقیا و کشنیز هر یک یک درم و کافور نیم دانگ با گلاب ضماد کنند و یرقان نیز بسبب سده که میان طحال و مراره و امعا حادث شود واقع میگردد و این نوع تابع قولنج باشد اولا علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیاء حاره کنند و ریوند و غافث هر یک مثقالی افسنتین دو مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین تناول کنند و اگر بسبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد که براز بتدریج سفید گردد **علاج** آن اسهال صفرا باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و تخم کرفس و انیسون و امثال آن

باب دوازدهم در امراض طحال

سوء المزاج که طحال را عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفرت لون و کمودت آن حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق **علاج** آن فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلاب از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک و سکنجبین بزوری و غذا از زرشک با تمر هندی تناول

آلوچه و اسفاناخ و مغز بادام و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن با سکنجبین بزوری
و این قرص نیز مفید افتد **صفت** آن ریوند یک درم و نیم زعفران نیم درم ورق گل پنج درم طباشیر دو درم
مغز تخم خیار و تخم کدو سه درم تخم کاسنی چهار درم کافور نیم دانگ تمام کوفته و بیخته بآب کاسنی بسرشند و مثقالی
با سکنجبین تناول کنند **صفت** سفوف طباشیر ریوند بیخ مهک سنبل مصطکی غافث هر یکی از یک
چهار درم نیکو بساید و یک مثقال تناول کنند و انجیر و کبر بسرکه نافع بود و تخم ترب و سپندان و شیطرج هر یک سه درم در سرکه
بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و بر طحال نهند و یا ورق کبر نیکو بسایند و یا آرد جو و سرکه طلا کنند نافع بود اگر تب و تشنگی مفرط باشد
شیره تخم خیار و کدو با آب کاسنی یا آب خیار کدو با سکنجبین تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط
اشتها و عدم تشنگی و کثرت ریق بود **علاج** آن جلابی از تخم رازیانه و بیخ آن و انیسون و گلقند تناول کنند
با سه مثقال از این ماء الاصول **صفت** آن پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر پنج درم بیخ کرفس
بیخ مهک هر یک سه درم مویز طائفی دو درم تخم خیارین پنج درم تخم کشوث و تخم کاسنی و رازیانه و بیخ شبت
سه درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باند پس صاف کنند و با عسل یا قند بقوام آرند یا آب
صافی کرده عسل یا قند بجای چاشنی نهند و تناول نمایند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و اگر طبیعت محتبس باشد
با این مطبوخ تلیین کنند **صفت** آن سنا پنج درم هلیله سیاه هفت درم بیخ اذخر غافث تخم کاسنی
هر یک سه درم بنفشه سه درم آلو سیاه و عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد خیار شنبر پانزده درم
ترنجبین و شکر سرخ هر یک ده درم و طحال را بورق سداب گرد و بیخ کرده شسته مجموع در سرکه بجوشانند
و تحلیل کنند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن غذا خون شده سیاهی رنگ و صلابت طحال و
نحافت و کمودت بدن و خبث نفس باشد **علاج** آن جلابی از بیخ کاسنی و بیخ کشوث و بیخ مهک و بنفشه
و درونج ترکیب و نبات تناول کنند و غذا اسفاناخ و مغز بادام و کدو با فروج خورند و ماهی تازه نیز شاید
و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن نرمی مزاج و بیاض لسان و کثرت ریق و قلت عطش بود علاج
آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و قلیه با گوشت
خورند و تلیین طبیعت کنند بحب افیتمون و حب ایارج **اورام طحال** اگر ورم طحال دموی

بود و علامت آن تب و سرعت و عطش و التهاب و وجع طحال غلیظ و سواد قاروره بود علاج
آن فصد باسلیق کنند و جلاب از تخم کاسنی و عناب با جاص و نبات تناول کنند و غذا کشکاب باشد
و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه صندل و اقاقیا و شیاف ماميثا و کشنیز بر طحال طلا کنند و اگر ورم صفراوی بود
علامت آن تب حاده و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود و باشد که با آن یرقان تولد شود
علاج آن جلابی از تخم کاسنی و ریوند هر یک سه درم تمر هندی و نبات هر یک ده درم تناول کنند
تا به آب انار با نبات و غذا جو با شیرهٔ خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند بقرص طباشیر یک مثقال
با سکنجبین ده مثقال و طلا بر الصندل و توزک و کشنیز و ورق بید تضمید کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن
قلت عطش و زیاد تی حجم طحال و بیاض لون و قاروره و بطوء نبض علاج آن جلابی از ریوند یک
و بیخ مهک و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب خورند و تلیین طبیعت کنند با این مطبوخ صفت
آن هلیله زرد هر یک پنج درم تربد دو درم تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و بنفشه و گل و بالنگو
هر یک سه درم انجیر بیست عدد مویز طائفی پانزده درم شاهتره یک دسته و شیر خشت و ترنجبین هر یک ده درم
و بعد از نضج قرص کاکنج با سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن
نحافت و هزال بدن و صلابت طحال و خروج آن از طبع خویش و ضیق النفس و سواد لون و فساد هضم و لین
طبیعت و سرعت نبض بود علاج آن فصد باسلیق یا اسیلم کنند و تلیین طبیعت بحب افتیمون
با مطبوخ آن کنند و غذا اسفیدباج با کباب و فروج کنند و بعد از نضج سکنجبین بزوری و قرص کبر دهند
صفت آن پنجنگشت و بیخ کبر هر یک ده درم زراوند مدحرج و تخم شونیز و تخم سداب هر یک دو درم عسل
بکوبند و سه درم اشنه بجوشانند و دوا بدان بسرشند و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند و خردل و
بیخ کبر و بوره ارمنی غافث بکوبند و با سرکه بر طحال طلا کنند و با خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و
کاغذی مقدار درم بپزند و دوا بران مالند و بر طحال نهند و اگر ورم طحال منتفخ شود منفجر گردد و بمعده ریزد
و قی و براز دفع شود و در آن شیر شتر دهند و مدارات مفید افتد و بباید کرد که طبیعت تحبس نباشد
نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا احادث شود و علامت آن

شود موضع طحال و برآمدگی آن باشد و چون دست بر وی نهند از زیر دست بلغزد و باشد که با آن تب بود
علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه یا سکنجبین عنصلی تناول کنند و نمک
و سبوس و گاورس گرم کنند و بر موضع طحال نهند سده طحال حدوث آن بسبب فضلات
غلیظ باشد که در وی مجتمع شود علامت آن ثقل طحال بود بی علامت ورم علاج آن جلابی از رازیانه
و نانخواه و درونا و تربیک و انیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری در مرض کثیر مفید بود و تخم کاسنی
و کزمازج هر یک پنج درم پنجنگشت دو درم و نیم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند
و باقی معالجات سوء المزاج بجا آرند یرقان اسود تغیر لون بدن باشد بسیاهی و سبب
آن سده باشد که میان طحال و کبد و معده حادث شود علامت آن ثقل و تمدد طحال و خبث نفس
و قلت اشتها و نحافت بدن و بطوء نبض و بتدریج حادث شود به نفخه علاج آن فصد اسیلم کنند
از جانب چپ و جلابی از بیخ سلق و تخم کاسنی و نبات با گلقند تناول کنند و غذا زیرباج خورند و بعد از نضج
پنج درم پوست بیخ کاسنی سه درم شکر ده درم مجموع شیاف نبیذ و قی کنند و بشقاقل معجون نجاح در آن حل کرده میان
یا با هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک سه درم افتیمون یک درم غاریقون و بسفایج هر یک پنج درم بکوبند و سه درم
از آن با طلی ماء الجبن بیاشامند و اگر مرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود و علامت آن قی و
اسهال سوداء و سقوط اشتها و کدورت عین بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و ورق گل و سکنجبین بزوری
تناول کنند و طحال را بورق گل و افسنتین و خوفل و مصطکی تضمید کنند باب بیست و سیم در امراض معا از آن جمله
قولنج است و آن مرضی است که مانع خروج براز شود و با آن وجعی عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه شود
و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جای خود تجاوز کند و سبب قولنج اگر بلغمی غلیظ با
ثقل مختلط شود و علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها و سبوق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج بلغم لزج با براز
بیرون آمده باشد علاج آن جلابی از بابونه و رازیانه و انیسون و کرفس و گلنگبین تناول کنند
و کوارش سفرجلی مسهل تلیین کنند یا با این حب صفت آن ایارج فیقرا و تربد
یک درم تخم حنظل و نمک هندی هر یک دانگی بکوبند و مقل ازرق دو دانگ

بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند یا باین حقنه استعمال کنند سنا مکی هفت درم
انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد خشک و شبت هریک ده درم گل بابونه اکلیل سداب هریک کفی
برگ چغندر یک دسته روغن کنجد و الکامه هریک ده درم شکر سرخ بیست درم بوره پنجدرم و اگر قولنج بسبب
ریحی بود که در امعا محتبس شده باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیاء نفاخ و انتقال
وجع بود علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و گوارش
کمونی و سفرجلی مسهل بخورند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هریک درمی جند بیدستر دانگی و نیم بکوبند
و باب رازیانه حب سازند و بلع کنند و این شیاف استعمال کنند خطمی بوره ارمنی هریک دو درم شحم حنظل
درمی سقمونیا نیم درم بکوبند و باشکر معقود بیامیزند و شیاف سازند یا زهره گاو و بوره و شحم حنظل و خطمی
هریک سه درم سکبینج درمی و نیم مقل یک درم شیاف سازند یا این حقنه استعمال کنند
صفت آن سنا هفت درم انجیر و عناب ده عدد سپستان بیست عدد مویز طائفی
پانزده درم خشک و بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و سبوس هریک هفت درم بجوشانند
و صاف کنند و الکامه و عسل و روغن زیت هریک ده ده درم بوره و نمک هریک پنجدرم بر سر آن کرده استعمال
کنند و روغن سداب بر شکم بمالند یا ورق سداب و کرفس هریک ده درم و تخم کرفس و سداب هریک
پنجدرم در رطلی آب بجوشانند تا به نصفه آید در رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب
برود و در روغن بماند آن روغن بر شکم بمالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در موضع امعا واقع شود
علامت آن تپ و وجع شدید و ضربان و عطش و سرخی و مرارت دهن و این قولنج بتدریج حادث شود علاج
آن فصد کنند و جلاب سیب از رو باه ترکیب و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین
و نیلوفر [illegible] خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند صفت آن سنا پنجدرم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی پرسیاوشان رو باه ترکیب سه درم خیار شنبر و ترنجبین
هریک پانزده درم یا این حقنه استعمال کنند صفت آن سنا هفت درم بنفشه و
نیلوفر هریک سه درم جو مقشر و خطمی و سبوس هریک کفی ورق سلق هریک [illegible]

شکر سرخ ترنجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وجع و حرارت شدید لازم و حکه
باشند این حقنه مناسب باشد صفت آن عناب ده عدد و سپستان بیست عدد و خطمی سه درم
بجوشانند و صافی کنند و آب خیار کدو و خبازی و شیرهٔ جو و لعاب بنگو هر یک پانزده درم روغن
بنفشه ده درم باهم بیامیزند و نیمگرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التوای امعا یا نزول
آن بکیس انثیین حادث شود علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا بر جستن یا از بالا
بزیر افتادن حادث شود علاج او آنست که پای علیل را بر ریسمان ببندند و بر بالا کشند و
ریسمان را تحریک کنند تا امعا بجای خود رود جلابی از روباه تربک و بنفشه و رازیانه و نبات
بدهند و غذا نخود آب با روغن شیرهٔ کنجد باشد و اگر باز بجای خود نرود یک درم یا یک مثقال
زیبق باکشته فرو برند و تردد کنند و بمالند تا بیرون آید و اگر قولنج بسبب احتباس ثفل و یبوست
آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و
ترنجبین هر یک ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب چرب با مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار درم
سپستان بیست عدد بزرک و حلبه و حب الرشاد هر یک ده درم و ترنجبین پانزده درم جلاب
سازند و اگر بسبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود علاج
آن جلابی از بنفشه و روباه تربک و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات تناول کنند یا آب خیار
و کدو و شیرهٔ تخم نوزک با ترنجبین و بدین حقنه تلیین کنند صفت آن بنفشه و نیلوفر و تخم
کاسنی و تخم خیارین و بابونه و اکلیل الملک و سبوس جو نیم کوفته و لبلاب و پرسیاوشان
هر یک هفت درم عناب ده عدد و سپستان بیست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب بنگو
و لعاب بزرک و روغن بنفشه و خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند
و غذا شیرهٔ گندم چرب و حسوهای چرب خورند و شکم را بروغن بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا
بمالند ایلاوس نوعی از قولنج است و آنچنان باشد که ثفل در امعاء علیا
محتبس گردد و از دهن بیرون آید و با آن ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج

ادا نسبت کرد او لا قی فرمایی روغن سکنه درم باید بیند و چون وجع ساکن شود و با آن معاودت نکند و جوارش مصطکی
مسهل یا جوارش طلافلی یا شهریاران بدهند و این حقنه استعمال کنند صفت آن بابونه شبت تخم کرفس
رازیانه حلبه هر یک ده درم انجیر ده عدد مقل سکبینج جاوشیر هر یک دو درم روغن بید انجیر ده درم
شکر سرخ و اکلیل هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک چهار درم و باید که در زوفا انجیر ریزند و اگر خواهند
استعمال ضماد صفت شبت ایشان و روغن بابونه خیری بر شکم مالند و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک
می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و تمام خشک و برگ بید انجیر و فودنه در وباه ترکیب بجوشانند
و در آن می نشینند و شیافی از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم الحنظل ترتیب کنند و بکار دارند
مغص وجعی بود که امعا را حادث شود و شکم بپیچد و آن اگر بسبب ریح باشد علامت آن قرقره
و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح تسکین حاصل شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و رازیانه در وباه
ترکیب و گلقند تناول کنند یا دو درم گوارش کمونی بخورند و اگر با مغص اسهال باشد علاج آن گفته شود و اگر
طبیعت محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب هر یک سه درم و نانخواه و صعتر هر یک چهار درم و قند مثل
مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و شکم بر روغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بواسطهٔ تناول اطعمهٔ حاره
حریفه بود علامت آن عرق و امتداد تشنگی و خروج مره صفرا بود علاج آن آب انارین با نبات بیاشامند
و یا لعاب بهدانه و بهدانه به شربت از نبات بیاشامند یا شیرهٔ تخم کدو و خیار درم طباشیر ده درم با نبات
تناول کنند اگر مغص بواسطهٔ خلطی لزج باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود و یا بیرون آمدن بلغم
علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنه های نرم یا با ماء مطبوخ صفت آن سنا چهار درم
بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاسنی روباه ترکیب هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست
عدد و تربد دو درم خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ ده درم و اگر
بسبب خلطی لزج باشد که در امعا متمکن شود علامت آن قلت عطش و کثرت ...
و درد از یک موضع منتقل شود علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنه های نرم
که در باب قولنج ذکر یافت و تنقیه معده کنند بقی و گلقند و دارچینی و زعفران و صعتر ۱۳۱

مغص ... که در امعا پیچیدگی و بعض اطبا و نادار گفته اند که مغص آن درد را گویند که در امعا ... از فرق ... و در فم معده ... بلغم ...

... فضلات ... طبیعت ...

و آن کنند و بعد از تنقیه جوارش کمونی و مصطکی تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشخاش خورند و فلفل و
آب سرد کمتر خورند و بدان کرمهای که در امعا متولد شود بسبب رطوبت فضلی باشد که در
امعا بماند و بطول مکث متعفن شود و چون حرارت در وی عمل کند تا کرم شود و این کرم اگر دراز بود
حیات گویند و در امعاء دقاق متولد شود و علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن
شکم و سیلان لعاب و بهم سائیدن دندان در خواب علاج آن چهار روز پیاپی طلی شیر باده مثقال
شکر تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشخاش مقشر و دارچینی خورند روز پنجم درمنه ترکی و برنج کابلی و برنج
کابلی مقشر و قسط و مر و شحم و ترمس و تربد هر یک درمی حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیا
شامند و از آن تفی بماند و عمل تمام نکند اکیاسه ده مثقال با آب گرم بخورند و شحم حنظل دانگی و نیم قنطریون نیم درم
بکوبند و بزهرهٔ گاو بسرشند و شیاف سازند و بر دارند و در آخر روز تربد کشک با شیرهٔ تمام بخورند و از تناول غذای
غلیظ بارده احتراز کنند و اگر کرم پهن باشد آن را حب القرع گویند و در امعاء غلاظ متولد شود و علامت آن صفرت
لون بود و خروج آن چیزها مانند تخم خیار که چیزی خورند بیرون نشود علاج آن درمنه ترکی برنج کابلی مقشر هر یک
مثقالی نمک هندی دانگی و نیم تربد یک درم و شحم حنظل دانگی بکوبند و بر سر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و غذاهای لزج اجتناب
نمایند و اگر کرم ضعیف و صغیر شبیه بکرم پنیر و سرکه علامت آن حکهٔ مقعد و غثیان بود علاج آن حقنه کنند
باین ادویه صفت آن بابونه اکلیل الملک درمنه برنجاسف هر یک کف ورق سداب ورق شفتالو هر یک ده
درم در آب بجوشانند تا نصف بماند و روغن مغز تخم زرد آلو تلخ و اکاسه هر یک ده درم شحم حنظل دانگی بر سر آن کنند
بکار دارند و مقعد بروغن استخوان زرد آلو تلخ چرب کنند و از لعوق نمک و زهرهٔ گاو و شحم حنظل و استخوان زرد آلو تلخ
شیافی سازند و بر دارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه یک مثقال صبر سقوطری نیم درم بکوبند
و با آب ورق شفتالو بر ناف طلا کنند زحیر حرکتی ست از امعاء مستقیم جهت دفع فضله با آن تقاضا
اندک چیزی دفع شود و باشد که با آن خونی بود و سبب آن اگر خلطی حاد بود یا رطوبتی مالحه
بامعاء مستقیم ریزد و خدش کند و علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت علاج آن
سفوف نشاسته یا سفوف گل ارمنی نیم درم تناول کنند یا گل ارمنی یک مثقال بریان کرده با شیر

تخم ترک بریان [illegible] تناول کنند و غذا کاورس بریان کرده با مغز بادام و شیره خشخاش [illegible] زنند و آنها

شیاف [illegible] صفت آن صندل سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار از هر یک سه درم کوفته با آب

[illegible] بسرشته و شیاف سازند و اگر به سبب ثفل خشک [illegible] که در روده [illegible] شود

خروج آن [illegible] زحیر گردد و علامت آن تقدم احتباس و تناول عفصات باشد علاج

آن تلیین طبیعت [illegible] ملینات مثل بنفشه و خطمی و پستان و خیار شنبر و اگر به سبب سرما بود که مقعد سرد

علاج آن [illegible] روغن بابونه و روغن گل گرم کرده و بابونه و شبت و [illegible] برگ و اکلیل الملک بجوشانند

و در آن نشیند [illegible] گرم کرده نشستن مفید بود باب چهاردهم در انواع اسهال اگر اسهال

بسبب بحران [illegible] دفع فضله موذی بود و آنرا حبس نباید کرد مگر چون بافراط رسد و موجب ضعف شود علاج آن

پست جو [illegible] گلاب تناول کنند یا پست جو و تخم کنار و کشنیز بریان کرده کوفته باهم بیامیزند و بخورند

با قرص طباشیر [illegible] با رب به یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از شکر سماق و غوره و انار دانه خورند

و اگر اسهال بسبب [illegible] صفراوی بود که بمعده [illegible] و علامت آن عطش و حرارت و التهاب و تلخی دهان [illegible]

و لذع مقعده [illegible] علاج آن ده مثقال رب به با یک مثقال قرص طباشیر [illegible] تناول کنند یا [illegible] درم

گل ارمنی با رب سیب با کشنیز بریان کرده و توت خشک تخم حماض و خرنوب شامی از هر یک شش درم [illegible]

سه درم و انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک سماق پست کنار و تخم [illegible] از هر یک ده درم بکوبند با هم بیامیزند

قدری از آن بخورند و اگر اسهال بافراط بود معده را [illegible] گل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و رامک اقاقیا با آب

سوره ضماد کنند و غذا سماق با انار دانه با کباب [illegible] بخورند و اگر اسهال [illegible] بود و علامت آن [illegible] ثقل

بلغم و [illegible] صبح بود علاج آن حب [illegible] سه درم [illegible] تا [illegible]

[illegible] دفع شود و چون دانسته که تمام دفع شده [illegible] تناول کنند یا [illegible]

تخم ریحان [illegible] مثقال بریان کرده بکوبند [illegible] بادام [illegible]

ممسک اسهال باید صفت آن برنج [illegible] مقشر [illegible] پوست [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]

پنج درم بجوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی از هر یک مثقالی بسایند و [illegible]

آن بخورند و سهال کنند و غذا شوربا دهند و آن بیماران که از قی حاصل شود سیاوشان

عربی بریان کرده کلنار اقاقیا هر یک درمی با جویز بوده سرشته دو مثقال بار بسیب تناول کنند

و این سفوف نیز مفید بود صفت آن اشیاء که بار تخم بریان کرده و انار دانه هر یک پانزده درم

سوده و صندل سفید صمغ عربی گل ارمنی زرشک بریان کرده هر یک یک مثقال و دو مثقال از این

تناول کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامت آن حرقت و لذع مقعده و خشکی دهان و کثرت تشنگی

و تنقیه تمام و قرص و تبخیر بود و رنگ مایل به سود باشد علاج آن اولا تنقیه مواد به مطبوخ و حب نماید

از آن که تنقیه تمام کرده بشنوند قرص طباشیر بسپستان و قرص کهربا و سفوف حب الآس و سفوف انار دانه

هر کدام که باشد تناول کنند و بلکه با اسبغول و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته هر یک تناول

بریان کنند و بکوبند و پنج مثقال از آن با گلاب بخورند و آش سماق و شیر برنج با آب انار بایند و هر یک

کرده انیسون بخورند و انار دانه کوفته و زرشک نیز شاید و اگر اسهال دموی بسبب انفتاح عروق امعاء

و مقعد بود و علامت آن آنست که اول با غایط اخلاط خون بیرون آید بعد از آن خون خالص یا بسیار

خارج شود و اگر در امعاء اخلاط بود و علامت آنست که اول با غایط با خون بیرون آید و بعد از آن صدید

آن علامت بواسیر باشد علاج آن اگر علامت غلبه خون باشد بحسب قوت و مزاج فصد

و تنقیه باید کنند و بکوبند با اسبغول و تخم ریحان هر یک مثقال و صمغ عربی سه مثقال بریان کرده

گل سرخ بکنند و بخورند و غذا آش سماق یا شیر برنج با ماش و قرص طباشیر و قرص کهربا

نیز مفید بود و سفوف نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کرده بخورند و اگر این اسهال بسبب

تیحج آن باشد که بواسطه اخلاط حاده و تیزی که با امعا ریزد یا بسبب اسهال بسیار مبتلا به شود و علامت

تشنگی و تب و پیچش شکم و وجع امعا بود علاج آن سفوف نشاسته با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی

و نشاسته بریان کرده هر یک دو مثقال و دو مثقال بریان کرده با شیر و انار کرده و بیان اشاره

و غذا آش عدس بریان کرده با برنج بریان کرده با شیر یا چربی گوسفند یا اسفناج و اهم فوراً

ممسک تناول کنند و نشاسته آن در برنج بریان کرده و زرشک کنند بکار برند

[illegible]

ولسان الحمل و پوست خشخاش و گلنار و زرده گل و گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و [illegible]
و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هر یکی بکوبند و زرده تخم مرغ بریان کرده
در روغن گل با پیه بز حل کنند و مجموع باهم آمیخته بکار دارند و شیاف یا اسهال کبدی باشد و آن با خون
صرف بود و سبب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه قطع دست و پای واقع شود یا [illegible]
بود و سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه به دردی بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا دبیله که منفجر شود
با قیحی یا غسالی بود و شبیه بغساله گوشت اما آنچه خون صرف بود اگر تقدم امتلاء و احتباس [illegible]
که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود و بآن علامت تهیج و نفص و الم نباشد علاج او آنست
که در ابتداء غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی باشد و اگر ضعف بافراط بود حبس [illegible]
تخم توتک بریان کرده و نانخواه بریان کرده بروغن گل چرب کنند و فرو برند یا قرص کافور یا قرص کهربا
و شراب سیب بخورند و شراب الحماض لعوق کنند و غذا جو بریان کرده بخورند یا خشخاش بریان کرده بخورند یا
انار دانه با زیرباج یا غوره خورند و کبد را بصندل و گلاب و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی بود [illegible]
و دردی علامت او آنست که با براز مختلط بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود و بیشتر پیچیدن شکم نباشد
و چون معده خالی باشد بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی نکنند و ادویه که مقوی باشد و در [illegible]
زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب و از قابضات صرف
چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج کبد بجا آرند تا اخلاط بیکبار دفع شود و اما آنچه قیحی و غسالی بود
دلالت بر انفجار دبیله کند علاج آن گفته شده است ذرب اسهال معده باشد و سبب آن
سستی قوت ماسکه معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض او شود و علامت آن قلت تشنگی بود و طعام
در معده تغییری نپذیرد و کشف نکند و با آن قی و براز بلغمی نباشد علاج آن تسخین معده کنند بجوارشات
[illegible] و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه با کباب تیهو و زیره و کشنیز و [illegible]
خورند و اگر سبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت
[illegible] و غثیان بود و علاج آن تنقیه معده کنند بقی و بعد از آن جوارشات مقوی

معده تناول کنند مثل گوارش کنند ریوند و مشتی تا بعضی سفید وقتی و اگر بسبب شره یا قرحه باشد که در معده
حادث شود و از غذا استسقا نمی شود و قوت دفع آنرا دفع نکنند علامت او آنست که در معده بعد از اکل
وجعی حادث شود خصوصاً از اکل حموضات و در برابر از صدید عفن رقیق باشد و حرارت و وجع محسوس شود
و باشد که در و نیز بثرات بود علاج آن قرص طباشیر بسیت و سفوف انار دانه تناول کنند
و غذا از شکر و انار دانه خورند و اگر بواسطهٔ نزلات بود که از دماغ بمعده دیرود و طبیعت آنرا دفع کند
و غذا را نیز مزلق گرداند و این را اسهال دماغی خوانند علامت او آنست که بعد از خواب بیشتر باشد و بعید
از آن محتبس شود و یا آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل
مزاج او و منع نزله بشراب عناب و خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شد و باید که بپشت باز نخسپند و اگر
بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد و علامت آن سهال سبز و سفید و بهوک بدن و قلت دم
و ردی لون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب زایل شدن خمل معده
باشد و آن بواسطهٔ غلطی اکال یا تناول زهری حاد یا بواسطه ورم و قرحه شود و علامت آنست که طعام هضم نشده دفع
شود و بی لذع و وجع مغص از اسهال رایحه نباشد علاج آن تقویت معده باشد بشرب مقویه و مربا فروخ فرفیه
حسوهای نشاسته سفید تناول کنند که خمل بر دیاید و بچیزهای قابض و مقویات سعد خورند و زلق معا اسهال معوی باشد
و سبب آن طوبتی مزلقه باشد که بواسطهٔ آن ثقل در معا مکث نکند و بیرون آید علامت آن خروج رطوبات بود و غرقی خون
و هزال بدن علاج آن تناول اشیاء مجففه باشد مثل سویق و کعک و سیب و به و سفوف مقلیا نافع بود و این
سفوف نیز نافع بود صفت آن سنبل و مصطکی و سک هر یک درمی قیم بلوط بریان ده و سر انار ترش کنار
تخم حماض خرنوب نبطی طین طالقی طراثیث سماق گلنار رب بخیدم بکوبند بقدر دو درم تناول کنند و اگر بسبب شره یا قرحه باشد
که در معا حادث شود و چون غذا بدو رسد زود دفع کند علامت او آنست که احساس وجع معا کنند و براز صدیدی اندک
باشد علاج آن قرص طباشیر بسیت یا قرص گلنار با رب سیب یا رب به با تخم ریحان و یا تخم بارتنگ و
مورد شکر و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده بگلاب و روغن بادام سرشته کرده قرص بر سازند و غذا کاورس
با برنج بریان کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی ... و نشاسته ...

بکوبند و با صابون بنکو بسرشند و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند باب پانزدهم

در امراض کلیه و مثانه سوء مزاج کلیه اگر حار باشد علامت آن حرقت موضع گرده و کثرت شهوت

باه و تشنگی و سرعت نبض و نارنجیت قاروره باشد علاج آن آب انار ترش با نبات و سکنجبین باشیره

تخم توزک با قرص طباشیر نرم تناول کنند و غذا آشکاب یا بنوماش یا اسفاناخ خورند و شراب خشخاش

در ریباس و غوره لعوق کنند و صندل و گلناره و سماق هر یک دو درم کافور دانگی طباشیر تخم حماض کشنیز

کلسرخ گل ارمنی هر یک سه درم تخم کاهو تخم توزک هر یک هفت درم بکوبند و بآب کاهو یا توزک بسرشند و قرص

سازند و مثقالی با آب انار یا شراب غوره یا شیره سه تخم بخورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر

سوء المزاج بارد بود علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت باه بود علاج آن

گلقند و رازیانه و گوارش کمونی تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و کبوتر بچه و فلفل و دارچینی خورند و روغن

فستق و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و نارجیل و فندق و فستق با شکر خورند و از حموضات و فواکه بارده احتراز نمایند

اورام کلیه اگر ورم گرده از ماده صفرا بود یا دم باشد علامت آن تپ و تشنگی و التهاب و صداع و

بیخوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب و تخم کاسنی و ربوباه هر یک و نبات

تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش با لعاب بنگو و بهدانه و موضع کلیه را بصندل و منابت و سیاب با نیا

و کاسنی و آب ربوباه هر یک تضمید کنند یا آب کاسنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم صافی

باهم بیامیزند و طلا کنند چون ورم نضج یابد علامت آن اشتداد وجع و سکون تپ و زیادتی ثقل بود و انزال

خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بنفشه و برگ بجوشانند و همچنان گرم بر کلیه بندند و چون تپ

زائل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و غبار آسیا و دقیق گرسنه با این ضماد ضم

کنند و چون ورم منفجر گردد و مده با بول بیرون آید شیره سه تخم با شراب خشخاش یا شراب عناب

و بنفشه بخورند و خروج مده متمادی شود و مغز سه تخم و کدو هر یک درم خشخاش و نشاسته

صمغ عربی و تخم خبازی هر یک دو درم کاکنج پنجعدد بکوبند همه را و از آن یا ده درم شراب خشخاش تناول کنند

و اگر ورم از ماده بلغم یا سودا بود علامت آن ثقل موضع کلیه و تپ و التهاب بی شدت و وجع شبیه بقولنج باشد

و فرق بدان کنند که قطره درین محل مفید نیفتد بلکه زیاده کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی
از بیخ کهنک و تخم کاسنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش و مغز بادام باشد و بعد از نضج تلیین
کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا پنجدرم تخم کرفس کاسنی و رازیانه و ورق گل بالنگو هر یک شش درم و
نیلوفر هر یک سه درم بیخ کهنک چهار درم تربد دو درم مویز طائفی ده درم عناب و عدد سپستان بیست
عدد و انجیر ده عدد و مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین همچنین اسنا پنجدرم بیخ کهنک چهار درم بالنگو تخم کاسنی
رازیانه هر یک سه درم بجوشانند و صافی کرده پنج مثقال معجون خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند
و بعد از آن تنقیه شبت و بابونه هر یک چهار درم برگ و حلبه هر یک پنجدرم تخم خطمی و
خبازی هر یک ده درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و ضماد سازند یا فلفل در آب حل کنند و
با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند وجع کلیه اگر از ورم یا سوء المزاج بود علاجش گفته شد اگر از حصات
یا قروح بود علاجش گفته شود و اگر از ریح بود علامتش آن که وجع ممدد بود و با آن ثقل و علامت حصات نباشد و در جای
خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن
قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند هزال کلیه گاه باشد که کلیه لاغر شود و پیه اندک گردد بسبب
کثرت جماع یا استفراغ بسیار علامت آن بیاض و کثرت بول و درد پشت و نحافت بدن
و قلت شهوت باه علاج آن اغذیه مسمنه مثل هریسه و کله پاچه خورند و زرده تخم مرغ نیمبرشت با پانزده
مثقال ترنجبین بر سر آتش گرم نهند تا غلیظ شود و بخورند و پیه مرغ و بط در طعام کنند و مغز بادام و پسته
و فندق و نارجیل با شکر تناول کنند و معجون لبوب بخورند و حقنه های مسمنه استعمال کنند مغز بادام و فندق
و پسته و نارجیل و بن و چلغوزه و حب الزلم هر یک سه درم ترنجبین و از فلفل تا مشک یک درمی بکوبند و
با فانید بسرشند هر روز سه مثقال تناول کنند ضعف کلیه بسبب سوء المزاج یا هزال بود یا بسبب
انساع مجاری و تحلل گوشت و بواسطه کثرت جماع یا استعمال مدرات قویه یا ضربه یا آفتی که بدان
رسد علاج آن منع سبب بود و تناول مسمنات و شیر تازه و انگور شیرین و انار دانه و مویز
یا پیه گرده میش ... و سه کیل شیر شیرین مناسب باشد و معجون های و حقنه های مقوی باه مفید باشد

کلیه و خصیه بیش نرمه دو پاره و بیخ کبر کندم و کمون نخود و تخم شلغم و بابونه از هر یک چهار درم با آب دو دیگ
کنند و در تنور نهند تا مهرا شود و بعد از آن بپالایند و از این آب بیست مثقال از روغن جوز دو مثقال
و از شیر گاو سی مثقال با هم بیامیزند و شبانگاه که بعد از آن پیراز کرده باشد بآب چغندر و خطمی اکب
بوره حقنه کنند تا امعا پاک شود و بعد از آن این حقنه استعمال کنند و بر آن بخسبند شب بیالی ز
حقنه کنند که نضیج بود **ورم مثانه** اگر دموی و صفراوی بود علامت آن شدت وجع و حمرت
مثانه و تب محرقه و تشنگی و لهیب و سواد لسان و انتفاخ ناف بود و باشد که با آن احتباس بول و برار باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاسنی و عناب و شکر و ترنجبین تناول کنند و
غذا کشکاب با شیره خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی و تخم خطمی و پوست خشخاش بجوشانند
و در آن نشینند و بر عانه میزنند و ثفل آن بر آنجا نهند و صندل و ورد با شیر یک نوع و کاکنج آب بستان
افروز ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیره سه تخم سه درم با ده درم نبات بیاشامند با تخم و تخم کدو دو شمد
هر یک پنج درم تخم توزک سه درم تخم خطمی و خبازی و پرسیاوشان هر یک دو درم بکوبند و چهار درم از آن با شراب
بنفشه و خشخاش تناول کنند و ورق کنجد نیز بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند ضماد سازند و چون ورم
نضج یابد و متفقع شود شراب بنفشه بالعاب بنکو سورند و غذا شوربا و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خبازی و پرسیاوشان
و اکلیل الملک و حلبه و بزرگ و تخم شبت بجوشانند و در آن نشینند وجع مثانه بسبب قروح یا حصاة
بود و آن گفته شود یا بسبب سوء مزاج گرم که او را عارض شود و علامت آن وجع و لهیب موضع مثانه
و تشنگی بود **علاج** آن شیره تخم توزک یا آب خیار که و با نبات تناول کنند و روغن بنفشه
و در آن بمالند و در احلیل بچکانند و اگر سوء مزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه
اشربه بارده و یا ملاقات سرما حادث شود **علاج** آن جلابی از انیسون و نانخواه
و بیخ کبر و نبات تناول کنند و نخود آب با شیره خشک انه و زیره و فلفل و دارچینی خورند
بروغن نرگس و زنبق و قسط تضمید عانه و تقطیر با حلیل کنند و اگر وجع بسبب ریح بود علامت آن تمدد
بود و با آن ثقل نباشد **علاج** آن ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه [illegible]

و شبت و روغنهای گرم تضمید کنند قرحه و ریش کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال یا خلطی
اکال یا انفجار دمیله بود و علامت آن وجع و خروج دم و مده و رفتن بول باشد و از بول قشور بیرون آید
و فرق قرحهٔ کلیه و قرحهٔ مثانه بموضع وجع کنند و در قرحهٔ کلیه سلسل البول باشد و در قرحهٔ مثانه
عسر البول و قشوری که از کلیه برآید سرخ بود و از مثانه سفید باشد علاج آن بامداد یک مثقال
قرص کاکنج یا ده مثقال شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا اسفناج و ماش و نخود و مغز بادام
خورند و اگر مده بسیار بود ماءالعسل یا رشک تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جلابی از زرد و بادام تر
و لبلاب هر یک پنج درم بنفشه چهار درم ترنجبین ده درم مغز خیارشنبر پانزده درم بیاشامند و
نشاسته چهار درم کتیرا صمغ عربی بزرگ هر یک دو درم گل ارمنی یک درم بکوبند یک مثقال تا دو درم
از آن با ده مثقال شراب خشخاش بخورند و یا سبوس بیست عدد تخم خیار دو درم نشاسته یک مثقال
سنبل کوفته یک [illegible] درم بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و در قرحهٔ مثانه شیاف ابیض بسایند و در احلیل
بچکانند و از طعام حریف و از جماع حذر کنند حرقت کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و درد در
نخاع و حکه شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و خشخاش تناول
کنند یا عناب ده عدد بنفشه پنج درم نبات ده درم بجوشانند و با لعاب اسبغول و بهدانه بیاشامند و غذا
اسفناج و ماش و مغز بادام یا حریره از شیره سبوس نبات و روغن بادام خورند و در حرقت کلیه تنقیه و فصد باسلیق
طبیعت مفید باشد و در حرقت مثانه لعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام حقنهٔ مثانه کنند
حرقت مثانه اگر بسبب مده الا و غیرها قروح بود گفته شد اگر بسبب حدت بول بود علامت آن
حرارت مزاج و ناریت قاروره و تشنگی باشد علاج آن شراب بنفشه یا شراب خشخاش یا شیرهٔ تخم کدو
و شیرهٔ تخم [illegible] تناول کنند و غذا جو آب با روغن بادام یا اسفناج و ماش با روغن بنفشه و مغز بادام خورند صفت سفوف مفید
تخم کدو و مقشر تخم [illegible] هر یک ده درم تخم خطمی و خبازی هر یک چهار درم و مغز بادام هفت درم کتیرا یک درم بکوبند سه درم
از آن با آب خیار و یا شیرهٔ تخم ترب تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف ابیض با همدیگر در احلیل بچکانند
حصات و رمل که در کلیه و مثانه تولد کنند بسبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آنرا

تنشف کنند و بر زبان بنجر گردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت لزوجت حصات متولد شود و الا
رمل تولد کند و حصات کلیه اکثر سمین حادث شود و حصات مثانه نحیف را علامت حصات
موضع کلیه و مثانه ثقل و تمدد و عسر بول و خروج رمل سرخ بول و رملی که از کلیه آید سرخ بود و آنچه از
مثانه آید سفید یا زرد باشد علاج آن پرهیز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ هر یک سه مثقال تناول کنند یا تخم
سه تخم یا نبات خورند یا از رازیانه و انیسون بجوشانند با ده درم شیره تخم خیار ده درم نبات بخورند و غذا
نخود آب با شیره خسک دانه و کباب تیهو خورند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند استعمال
ریاضت معتدل و پیاده گردن مفید بود و از میوه‌ها انگور و خربزه شیرین شاید خوردن اگر بدین تدبیر
زائل نشود بدین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا و جعده و خسک و اسطوخودوس و حاشا از هر یک پنج درم تخم
خطمی و کرفس و غبیرا و رازیانه از هر یک سه درم تخم کاسنی و بنفشه و بیخ کبر از هر یک چهار درم عناب ده عدد
و سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد پرسیاوشان پنج درم ترنجبین خیارشنبر هر یک ده درم و قطن را با روغن
شبت و بابونه و خسک طلا کنند و روغن … روغن خسک … بابونه و حلبه و شبت و خسک و اکلیل الملک
مرزنجوش و خسک دانه و کرفس و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند اگر حصات مستحکم باشد دوایی که صفت
حصات باشد استعمال کنند و دوایی صفت بیخ کاکنج ده درم جنطیانا و حب … زنجبیل و فلفل عاقرقرحا سوخته
هر یک سه درم بکوبند و با عسل سرشته بعد از شش ماه دانگی یا دو دانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا بخورند
صفت آن سه تخم و خشخاش هر یک ده درم تخم شلغم پنج درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم بکوبند و
سه درم از آن با سکنجبین ساده یا با بوری تناول کنند یا معجون … یا … مثقال با شیره سه تخم تناول کنند و ضماد بر روی
بابونه و خسک و روغن عقرب بمالند صفت روغن عقرب بیخ کبر بیخ کرفس و رازیانه و زراوند … و سلیخه …
نیم کوفته کنند با روغن کنجد در ظرفی کرده بیست روز در آفتاب نهند یا به آتش نرم بجوشانند … کنند ده عدد عقرب زنده بگیرند
و در آن اندازند بیست روز دیگر بگذارند پس صاف کنند نگاه دارند اگر حصات یک موضع شده قطعاً فرو نیاید جلابی
و همچنین از رازیانه و تخم کدو و نبات تناول کنند و فطراسالیون و فلفل سفید و سیاه هر یک سه درم زنجبیل سنبل سلیخه …
و جعده و اسارون هر یک چهار درم حب … از حب بلسان هر یک دو درم بکوبند و با عسل سرشته

ویکدرم تناول کنند و از ادویهٔ عقرب و خناقش خشک کرده و زرباج سحوق و سقولوقندریون
که نوعی از پیاز دشتی ست و کنجشکی ست که آنرا یونانیان طاغولیدیطوس گویند و آن علفیست که دنبال او را زرد
و چون نشسته باشد آنرا بر زمین بیفزند و آنرا قاصکث و ابوالوصل و ابوالفضل و صفر البول نیز گویند و آنرا بگیرند و تمام
بیخورند درین مرض مفید است گویند اگر ملتبس که آنرا چهار سال بوده و آنزمان که انگور رنگ بگیرد
بکشند اول خون او و آخر آنرا بگذارند که بسته شود و میانهٔ آن نگاه دارند تا منجمد گردد و در پیش آفتاب نهند تا خشک شود
آنرا از غبار نگاهدارند و سحق کنند و قدری از آن با شراب یا آب کرفس بیاشامند مفید بود و اگر حصات مجری
قضیب بود و بیرون نیاید بباید شگافت و در حصات مثانه ادویهٔ قویه استعمال نمایند و در رطل احتیاج باشد و قت
قویه باشد حمو و دوهم در مثانه اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن کرب و غشی و بردوت اطراف بود و نبض متفنن
متواتر بود علاج آن سکنجبین عنصلی و زهرهٔ ملحفات تناول کنند و دیگر خرگوش خشک کرده در بیرانه خرگوش مفید بود و پیوند
گزر بجیر یا برنجاسف و نخود و سداب بجوشانند و آب آن در حلیل چکانند نافع بود احتباس عسر البول اگر
بسبب ورم حصات بود علاج آن گفته شد که اگر بسبب اخلاط لزج باشد و در مجاری بول حادث شود علامت
آن تقدم تناول اطعمهٔ غلیظهٔ لزجه و ثقل موضع بود و یا بول اخلاط خام بیرون آید علاج آن جلابی از انیسون و
تخم کاسنی و تخم کرفس یا نبات یا ماش هندی و نانخواه هریک پنج درم بکوبند و سه درم از آن ناشتا
کنند و تدهین البطن و مثانه به روغن بابونه و خیری کنند و گاه باشد که عسر البول بسبب ضعف قوت باشد که در
مجاری بول فرو آید علامت آن حرقت مجاری بول و صفرت بول باشد علاج آن لعاب بهدانه
ده درم روغن بنفشه پنج درم به سر شیر تبی از نبات بیاشامند و از مدرات احتراز نمایند غذا شوربای اسفاناخ
و روغن بادام یا خربزه از شیرهٔ پیلوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب احتقان [illegible] عسر البول حادث
شود تخم خیار شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و فستق با شکر تناول کنند شیرهٔ تخم توز کرده تخم [illegible] و مدرات
عرقویه استعمال نمایند سلس البول آن باشد که بول بی ارادت بیرون آید علاج آن هر بامداد دو مثقال
گوارش کندر یا اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه و قفا یا که در آن توابل باشد خورند و کندر و سعد و نانخواه و زیره
کرمانی و شاه بلوط و حب الآس و شهدانج مساوی بکوبند مثقالی از آن سر غذا کنند و حب الآس و هلیله و آمله هر یک درم

پنجدرم و بلوط و در سرکه خیسانند چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند مثقالی تناول کنند و اگر قرص سقمونیا معجون
کاکنج سفید باشد و از آب سرد حذر باید کرد و کسیکه بول در فراش کند [illegible] شاه بلوط هر یک درم
یکدرم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و از خوراکها مخصوصا خربزه و خیار کدو حذر کنند و [illegible]
بسوزانند و بسایند و دانگی تا دو دانگ با آب فاتر بخورند و کندر و بلوط هر یک ده درم و سعد و خرنوب سیاه شامی
و قرفه و خولنجان دو درم و راسن هر یک پنجدرم بکوبند و بعسل بسرشند و قرص سازند و سه درم از آن تناول کنند
و اگر شهدانه را بریان کنند و بکوبند و در عسل بریزند و چهار تا خورند مفید بود و دیابیطس بلغت یونانی دولاب
باشد و چنان باشد که دائما تشنه بود و چون آب بیاشامند باندک زمانی بی تغییری دفع شود و سبب آن ضعف
کلیه یا اتساع مجاری او بود یا حرارت قوی باشد و جذب رطوبات از کبد کند و چون ضعیف شود قوت ماسکه
و حمل آنرا نبود و لا انزال جذب کند و دفع کند و چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف گردد و بدن بگدازد علامت
آن تشنگی و عدم تب و بول رقیق بود و سفید و انجام بی حرقت بود علاج آن قرص طباشیر و قرص کافور
با رب سیب و به و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا از زرشک و غوره و انار دانه خورند و قطن [illegible] و صندل و گلاب
و آب کاسنی طلا کنند و سه بیضه در سرکه یکشب خیسانند بخورند نافع بود و گاه باشد که دیابیطس بسبب برودت
کلیه حادث شود علامت آن عدم علامات حرارت بود و اما تشنگی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بحقنهای
نرم و تناول اطریفل [illegible] و تدهین قطن بروغن گرم تقطیر بول حالتی باشد که [illegible] مستمر سیلان
سبب آن اگر اخلاط بول باشد یا اخلاط حاده علامت آن سوزش و حرقت آن علامت غلبه او بود علاج
آن شیره تخم خیارین یا شیره تخم [illegible] با نبات تناول کنند یا لعاب اسبغول و بهدانه ده درم روغن بادام پنجدرم یا شیره [illegible] نبات و
عرق بید مشک بیاشامند غذا [illegible] مغز بادام [illegible] خورند مغز تخم کدو و سه تخم خیار و خطمی هر یک سه درم
و مغز بادام یکدرم و صمغ عربی و آلو و کتیرا هر یک دو درم بکوبند و سه درم از آن با شیره تخم [illegible] یا آب خیار کدو تناول
کنند و اگر این مرض بسبب ضعف ماسکه باشد علامت او آنست که بول اندک اندک آید و درد و حرقت نه باشد
علاج آن اطریفل کنند غذا نخود و آب با شیر خشکدانه خورند و انجیر و جوز و مویز طائفی منقی کنند و حب الرشاد
خردل کنند هر یک پنجدرم مغز جوز ده درم سعد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و یکمثقال بخورند بول الدم اگر بسبب انفتاح

عرق بود اندک اندک آید و اگر بسبب انشقاق عرق بود نفثه بسیار آید و خون منتفث تازه بود و بسبب ضربه یا
تناول ادویهٔ حریفه یا سمیه نیز حادث شود علاج آن فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی
هر یک یک مثقال با شراب سیب تناول کنند یا سنگو و صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقال بریان
کرده بروغن بادام چرب کنند و قرص بریدند و غذا ازین ماش و مغز بادام بریان کرده با فروج خورند و از تناول اطعمه
از ترشی و شیرینی اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه و رکوب و مشی و سریع حذر کنند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و گلنار
و تخم توزک هر یک یک درم شاخ گاو کوهی سوخته پنج درم بکوبند با آب سماق بسرشند و قرص سازند و مثقالی تناول کنند
یا گلنار و بسد و گل ارمنی و گل قبرسی هر یک سه درم و کهربا یک درم و تخم خبازی و تخم توزک کثیرا و نشاسته هر یک چهار درم
بکوبند با آب لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب آکل عرقی باشد علامت آن جمع شده ریه بود و بول اندک اندک آید
و با آن ریم باشد ان هم علاج قرحهٔ کلیه و مثانه

و باب شانزدهم در ورم اعضا

و تناسل و ورم انثیین اگر ورم حار باشد دموی یا صفراوی علامت آن تپ و حمرت لون و التهاب و تشنگی و صفرت
قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب و اجاص هر یک ده عدد نبات ترنجبین هر یک ده درم
تناول کنند غذا جو آب با ماش و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس و باقلا و آب کشنیز و روباه ترک هر یک کاسنی
و طحلب بر ورم نهند و فرقه بسبب که و کلات کنند بیرون نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین
و مغز خیار شنبر هر یک ده مثقال چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت بکوبند یا سفیده تخم مرغ ضماد کنند
اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون و ورم در نخاوت آن بود علاج آن جلاب از رازیانه
و بیخ کرفس گلنگبین یا گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و درو تربد و انیسون باشد یا ایارج فیقرا کنند بابونه و شبت
و بیخ کرفس و تخم خربزه و تربد با قدری عسل و نمک زیره و آرد باقلا کنند و روغن زیت با حلبه و شبت و اکلیل الملک و آرد باقلا
و روغن بابونه ضماد سازند و اگر ورم سوداوی باشد علامت آن صلابت و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم تپ بود
علاج آن جلاب از بالنگو و رازیانه و بیخ کرفس و گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن و نخود
و شبت و اکلیل الملک بابونه بکوبند و با آب کرنب ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو و روغن زیت و مقل
با هم بگدازند و در آن بمالند و صغر و عظم انثیین گاه باشد که خصیه بزرگ شود و بود [illegible]

و نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان بزرگ شوند علاج آن ادویه کنند که در پستان استعمال کنند تا بزرگ
نشود و مثل گل ارمنی و سرکه و بزر البنج و شوکران و خرده مهراب و آب کشنیز و خرده سنگ آسیا
و سنگ پشره و اگر خصیه کوچک شود و بر بالا جهد علاج آن مداومت حمام و آب نیم گرم و استعمال
ادهان و ادویه مسخنه باشد اورام قضیب علاج آن همچون علاج ورم خصیتین باشد مگر آنچه مخصوص قضیب باشد در
ورم حار و عدس و گلنار و ورق گل و پوست انار و عنب الثعلب ضماد سازند و در ورم بارد بابونه و اکلیل الملک و تخم
خطمی و بنفشه و خرما و روغن بابونه قروح خصیه و قضیب آنچه ظاهری باشد صبر و مرداسنگ و توتیا و شادنج و گلنار
و عدس سوخته و اقلیمیا و شیشه مرهم و ضماد و ذرور بکار دارند و آنچه کهنه باشد کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب صنوبر
سوخته و مرهم استعمال کنند و اگر متآکل شود فلفمونی و ادویه اکاله نهند تا آنچه متعفن بود زائل شود و بعد از آن مرهمهای
ملحمه نهند حکه خصیه و قضیب بسبب ماده حاده باشد که بدان حوالی ریزد و بواسطه عرق تیز باشد علاج
او آن است که اعضا را با آب گرم بشویند و سفیده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند یا سرکه و گلاب و آب کشنیز یا عنبا
طلا کنند و اگر ساکن نشود ادرار سال علق و ادویه چرب استعمال کنند و بفصد و اسهال تنقیه کنند سده مجری قضیب
اگر بسبب شیره باشد که در مجاری آن حادث شود و علامت آن حرقت و عسر خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق کنند
شیره تخم تربز با نبات خورند و شیاف ابیض و روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلطی غلیظ باشد که در مجری بماند علامت
آن عسر البول باشد بی حرقت و وجع یا باشد که با بول اخلاط غلیظ بیرون آید علاج آن تناول مدرات باشد اعوجاج قضیب
بسبب تشنجی بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و تناول اغذیه جیدة الکیموس و استعمال طلاها و
ادهان که در تشنج مستعمل است از پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب خطمی امتیخ و روغن بنفشه مرهم
سازند و آن همی مالند نقصان باه اگر بسبب مزاج آلت باشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و گلقند تناول
کنند غذا نخود آب و شیره مسکدانه خورند عقب جبر ایارج تنقیه کنند روغن قسط و خیری و زنبق و عضو بمالند اگر بسبب تقدم
استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان تودری سرخ و سفید غذا نخود آب گوشت
بره و کباب تیهو و مرغ سیر گوشت بره و بط بخورند حلوای از قند و نشاسته تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد
علامت آن نحافت بدن و رقت منی بود علاج آن شراب سیب و گاوزبان و عرق گل بتناول کنند و گوشت بره

ومرغ و کبک و قلیه کدو و شلغم و پیازه با توابل تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی
سفید بود و ترک جماع و ریاضت قویه کنند و اگر بسبب قلت منی باشد علامت آن نحافت و یبوست بدن
قلت منی بود علاج آن هریسه از گوشتهای فربه با نخود و شکر و قلایا و حلوای و از نشاسته و مغز بادام و فندق
و فستق و قلیه‌ها از مغز بادام و جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود و طلی
شقاقل و شقنقور و نعناع و خصیه الثعلب یک درم شقاقل مغز پسته دانه با قلا هر یک نیم درم تخم گندنا و تخم شلغم و تخم
هلیون هر یک پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل بسرشند دو درم از آن تناول کنند و اگر بسبب یبوست
آلات منی باشد علامت آن برودت منی باشد و قلت خروج علاج آن گلقند [illegible] گلشکر شراب انگور و ترنجبین سحر
و شقاقل مربی و گزر مربی تناول کنند و نخود و آب با نیسون کرده یا زعفران از پی خورند و این معجون تناول کنند
لسان العصافیر تخم جرجیر شلغم و تودری سرخ و سفید هر یک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز [illegible]
درم بکوبند و بعسل بسرشند دو درم تا دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت
انزال و غلظ منی بود علاج آن شیره تخم خرفه و ترنجبین [illegible] شراب لیمو و صندل تناول کنند و دوغ گاو و شیرین نیز مفید بود
و غذا از [illegible] و لیمو و انار دانه و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن رقت منی [illegible]
علاج آن جلاب از تخم کدو و تخم شلغم هر یک سه درم گلنگبین ده درم تناول کنند غذا قلایا با توابل خورند و فلفل دار
و زنجبیل هر یک سه درم [illegible] پنج درم تخم پیاز و هلیون هر یک چهار درم نخود سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند و بعسل
بسرشند مثقالی بخورند یا حب [illegible] فلفل و تخم شلغم هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند مثقالی تناول کنند
و اگر ضعف باه بسبب آن باشد که مدتی ترک وطی کرده باشد دو هفته تناول کنند غذا مثل شیر و شکر و زرده تخم مرغ و ماهی
تازه و قلایا و جوز و پیاز و کبک [illegible] بروغن نارجیل بمالند یا فلفل [illegible] هر یک [illegible] مشک
دانگی مغز پسته دانه دو درم [illegible] نیم مثقال بکوبند با روغن [illegible] تازه بیست قطره [illegible] بسایند تا نیک با هم آمیخته شود و در [illegible]
[illegible] بمالند و نظر در [illegible] حیوانات [illegible] اگر [illegible] ضعیف [illegible] این حقنه استعمال کنند [illegible] آن
بزرگ [illegible] شلغم پاره پاره کرده و هر یک بیست درم نخود [illegible] هر یک پانزده درم [illegible] هر یک کفی تخم پیاز
و هلیون هر یک [illegible] روغن [illegible] یک درم [illegible] بکار دارند و ضعف باه بسبب [illegible]

قلب بیرون بود علامت آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت غریزی بود علاج آن تقویت قلب باشد بشراب تفاح و آملهٔ
و صندل و سیب و گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر بسبب ضعف معده شود باید که بتقویت آن کنند
چنانچه گفته شده است و اگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرت منی و قلت نفخ بود علاج آن
تناول ادویه یا اغذیه نفاخه مثل نخود و شلغم و گندنا و پیاز و انگور و انجیر و جرجیر و زردک بود و گوشتهای تر و مرغ
آبی و کبک کنند و اگر بسبب حرارت و یبوست مزاج بود علامت آن نحافت بدن و شدت لون و قلت منی و بطوء انزال
باشد علاج آن بروغن بادام شیرین یا دو درم نخود بریان ده درم شکر بیاشامند و غذا گوشت بره و شیربا که در اسفاناخ خورند
و روغن بنفشه و کدو و تخم خیار و قطن بمالند و لین ادویه استعمال کنند حسن گوشت بره و با چه بز و گاو بست درم بلبوب
سبوس هر یک درم بجوشانند و صافی کنند و زردهٔ بیضه نیم برشت و شکر یک درم بر آن کرده بکار دارند و اگر بسبب قلت انزال
اگر بسبب برودت باشد که بسیار بود رطوبت علامت آن کثرت رقت منی بود و بی ارادت بیرون آید علاج
آن شراب انگور و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب یا گوشت کباب و نیمرو و گنجشک بخورند و برنج مزعفر یا بیرنج
و اطریفل کبیر و معجونات حاره تناول کنند و روغن نرگس و زنبق و بابونه و آن جا مالند و اگر بسبب حدت
منی باشد علامت آن حدت لذع منی باشد علاج آن شیرهٔ تخم کدو و کاهو با سکنجبین و شربت حماض و صندل
کنند و تناول کنند و از ادویه حاره احتراز کنند و ورزش و مذی اکثر منی باشد احتراز بسیار واقع شود و اگر بسبب کثرت
آن بود علامتش خروج منی بسیار بود و بی وقوع ضعف علاج آن فصد باسلیق کنند و تقلیل اغذیه مولده منی نمایند و شیرهٔ
غوره و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب کاهو و کشنیز و تورک و عرق گل بید و روغن بنفشه کدو یا تخم
بیا و قطن بمالند و اگر بسبب ضعف گرده باشد علامت آن ضعف گرده و سوء المزاج بود علاج آن شراب ده مثقال گلنار
گل ارمنی هر یک درم تناول کنند و غذا انگور و لیمو و سماق و زرشک خورند و گل منخ اقاقیا و طراثیث بکوبند با گلاب و قطن طلا کنند
و سبب به و بجز از ادویه تناول کنند و تخم کاهو و سپستان و تخم گشنیز هر یک یک درم گلنار و ورق گل سرخ شهدانه و افسنتین
هر یکی بکوبند و سه درم از آن با آب سرد تناول کنند کثرت شهوت و فرط شهوت جماع و قدرت بر کثرت
مجامعت و قلت ضعف از آن بسبب کثرت منی و امتلای بدن باشد و منی از انجمله است اکثر مردم طالب
این معنی باشند اما اگر خواهند که از آن تقلیل کنند اول فصد باید کرد و هر روز شیرهٔ تخم کاهو با سکنجبین و شربت

[illegible]

تناول کنند و انقوع فواکه و آب غوره و شیر سفید بود و غذا اسکباج و لیمو و عدس خورند و کاهو و تخم خیار
و نانخواه و دوغ و عسل سفید بود و قطعه سرسیر بر موضع گلیه بستن بخاصیت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل
بر کلیه طلا کنند و تخم توزک و تخم کاهو و شیره او بند و کشنیز و تخم سداب بکوبند و با آب سداب سبز قرص سازند و سه درم
ازان با آب سیاس یا انار ترش یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بسبب غلبه شهوت که در اوعیه و مجاری منی حادث شود
یا حکه بسبب ماده حاده واقع شود و افراط در شهوت ازان پدید آید علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت
زیاده شود و بعد از جماع الم احساس کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و غذا اسفاناخ و ماش و شیره
مغز بادام خورند یا غوره و سکنجبین حسب مصلحت طبیعت را بطبیخ ها یا انقوع فواکه یا شیر خشت و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت
نفخ باشد علامت آن شدت انعاظ بود بقدر تناول منفخات و علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر نفخ است مثل سداب
و پنجنگشت و انیسون و غذا زیرباج خورند و از نقول فواکه احتراز نمایند [illegible] گاه باشد که در حالت جماع غایط
آن بسبب استرخای عضلات و تحلیل روح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که ضعف عظیم بجماع دارند و لذتی مفرط
ازان یابند علاج او آنست که پیش از جماع خود را استفراغ کنند تا غایط نکنند بجماع مشغول نشوند گلنار
و گل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد و سرگین [illegible] صندل سفید دو درم صمغ عربی و کندر هر یک [illegible] درم بکوبند با آب سیب [illegible]
قرص سازند و یک مثقال ازان با شراب سیب یا به تناول کنند و گلنار در آب اقاقیا و گل ارمنی بکوبند با آب [illegible]
[illegible] شیاف سازند [illegible] عبارت ازان باشد که بسبب انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع مجرایی که
از بالای انثیین است [illegible] فرود آید تا در عانه [illegible] اگر [illegible] باشد یا شرب باشد
قیلة الامعا گویند آن [illegible] حادث شود و بازگشتن آن [illegible] باشد با آن قرقره بود و [illegible] باشد علاج او آنست
بپشت بخسپند و دست بر آن نهند تا بازگردد و باز آنجا فرو نشیند [illegible] و انزروت و کندر و جوز سرو و ورق گز و اقاقیا و گلنار
و مورد و صبر و [illegible] و عفص [illegible] صمغ آلو و گز مازج و [illegible] چوب بلوط و پوست انار و ورق گل انار و [illegible] جمع
یا بعضی بکوبند با آب مورد سرشته و بر موضع ضماد کنند و ببندند [illegible] تا هفت روز نگشایند و جوارش کمونی
جوارش کندر تناول کنند و غذا [illegible] خورند و از [illegible] لبنیات و بقولات و جماع و دویدن و حرکت
عنیفه [illegible] اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل شده باشد آن را ادره [illegible] گویند علامت

آنست که نشستن آلتی برای تقلیل بود و بزرگ شود و بول اندک اندک آید و این نوع قطعاً هر جهت نکشد
و علاجش آنست اگر آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و بعد از آن موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد
خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ کرنب و سعد و [illegible] سرو و مازو و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب البان
و زیره و سنگ گیلان مجموع یا بعضی با روغن زیت ضماد سازند و حب النار و فلفل و بوره ارمنی به سرکه [illegible] هر و سنگ گیلان کبوتر
ده درهم کمون یک درهم [illegible] دو درهم زرفت یک درهم [illegible] سه درهم [illegible] و روغن زیت [illegible] بمالند و
عنبر بید [illegible] و بوره و گل ارمنی با روغن بید بمالند و گوارش کمونی و کندر تناول کنند و جلاب [illegible] و رازیانه
و انیسون و گلقند بیاشامند رازیانه و [illegible] و بلوط هر یک [illegible] درهم و سعد و سنبل هر یک [illegible] تخم کرفس [illegible] هر یک ده درهم کوفته
و بیخته با چندان قند بیامیزند و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست
بران نهند رد و باز گردد و علاج آن [illegible] جلاب از [illegible] کرفس و رازیانه و انیسون و [illegible] تناول کنند و گوشت
کبک و تیهو و کبوتر صحرائی و گنجشک با زیره و دارچینی خورند و جوارش کمونی و [illegible] تناول کنند [illegible]
صفت آن تخم سداب و کرفس و گشنیز [illegible] و رازیانه و انیسون هر یک [illegible] درهم از آن [illegible]
و بر [illegible] روغن [illegible] قسط [illegible] با بابونه و خیری [illegible]
و موضع را [illegible] اگر ماده غلیظ [illegible] بزرگ و غلیظ گردد و [illegible] گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد
باب [illegible] در امراض رحم ورم رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت
یا کثرت مجامعت حاصل شود و علامت آن ورم خارجی و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و
هذیان و وجع [illegible] و احتباس بول [illegible] علاج آن فصد باسلیق کنند
و شیر [illegible] تناول کنند غذا جو آب یا شیره خشخاش یا ماش یا مغز بادام [illegible]
و زیر [illegible] ضماد کنند [illegible]
اگر [illegible] با بابونه و خطمی و [illegible]
[illegible]
[illegible]

یا نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرقطونا و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب باشد سوداوی باشد علامتش ثقل و صلابت
عانه بود علاج آن بپرورد و جلاب از بیخ [illegible] زیانه و گاوزبان با افتیمون نبات یا گلقند تناول کنند و بعد از نضج تنقیه
کنند بمطبوخ افتیمون یا حب آن و عانه و بطن را بروغن قسط و زنبق و شبت و [illegible] بمالند و پیه بط و مغز ساق
بروغن یاسمین و قیروطی بهم بیامیزند و مرهم باسلیقون یا داخلیون و روغن گلسرخ بگدازند و در رحم بچکانند بطلان حمل
اکثر بعد از اورام حار حادث شود و بواسطه آنکه بکلی پاک نشده باشد علامت آن ضربان و وجع و صلابت بود
باشد که از آن رطوبت منتن آید علاج آن مشکل بود اما تسکین وجع باید کرد و با آنکه [illegible] و شبت و بابونه و اکلیل الملک و
خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه و بزرگ [illegible] بجوشانند و در آن نشینند و [illegible] و حب [illegible] و بزر [illegible] و
تخم کرنب هر یک [illegible] درم بابونه و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند و بر [illegible]
نهند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنای مکی پرسیاوشان هر یک هفت درم تخم خطمی تخم کاسنی [illegible]
بنفشه نیلوفر ورق گل هر یک چهار درم عناب [illegible] عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد خیارشنبر ترنجبین هر یک
پانزده درم و اگر [illegible] شود و جلاب از عناب انجیر هر یک ده عدد سپستان بیست عدد خیارشنبر ده درم روغن بادام پنج درم
بیاشامند و شیافات [illegible] شیر زنان و افیون رحم را حقنه کنند قروح رحم علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج
ریم بود و باشد که با آن تب و تشنگی بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند غذا آش جو
با مغز بادام و اسفاناخ خورند و پوست انار و چوب سرو و شب یمانی و ورق گل بکوبند با آب [illegible] استعمال کنند و اگر ریم
از رحم بیرون آید و سیاه و منتن بود و جلاب از تخم کاسنی و عناب و پرسیاوشان و نبات تناول کنند غذا اسفاناخ و نخود
با مغز بادام خورند [illegible] و روغن سوسن و عسل هر یک ده درم مرهم باسلیقون [illegible] باهم بیامیزند و رحم را از آن
حقنه کنند و بماء العسل [illegible] عدس [illegible] استعمال کنند اگر آنچه بیرون آید سفید [illegible] بود شراب بنفشه و تخم [illegible]
تناول کنند و ورق گلسرخ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند [illegible] مرهم باسلیقون [illegible] ده رحم را حقنه کنند و
اگر [illegible] منتن [illegible] شود [illegible] شراب سیب [illegible] تناول کنند غذا [illegible] انار دانه [illegible] و آرد برنج
و عدس و پوست انار و گلنار [illegible] و جفت بلوط [illegible] باهم بسایند و با روغن گل استعمال کنند و اگر مدتی
رحم [illegible] ریم و شراب بنفشه و شراب خشخاش باشیره تخم [illegible] تناول کنند اگر [illegible] مستسقی [illegible]

وانه با شراب بهی تناول کنند و اگر وضع رحم بغایت باشد مراد و سنگ یا آب سماقی بپاشند و یا ریگ عفص و گل بغسند [illegible]
استعمال کنند و یا افیون و زعفران و شیر زعفران بکار دارند انشقاق رحم بسبب یبوست مفرط باشد که در حالت
ولادت حادث شود و یا بسبب شدت وجع طلق باشد علامت آنست که در حالت مجامعت منقبض چون [illegible] شود
و علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و [illegible] مغز بادام خورند و پیه بط و مغز ساق گاو
هر یک پنج درم روغن بنفشه ده درم زفت سه درم [illegible] هر یک سه درم [illegible] سازند و استعمال کنند یا زفت و علک [illegible] در روغن
سوسن بگدازند و بر دارند بواسیر رحم از غلبه سودا وی حادث شود و آنرا [illegible] یا بصر در یابند و از آن رطوبت
شبیه بدردی دوم آید علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا و تدهین به روغن نرگس و سوسن و از عروق
و مرداسنگ و قلیمیا فضه و روغن نیلوفر مرهم سازند استعمال کنند اگر نیکو نشود قطع باید کرد حکه رحم عبارت
از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند که مجامعت کنند شوق زیادتر شود و سبب آن خلطی حاد بورقی باشد که بدان
موضع رسد و موجب این حالت شود علاج آن آب انارین یا گشنیزی یا نبات تناول کنند و غذا غوره یا سماق
یا انار خورند و دوغ گاو نیز مناسب بود و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه بلیله کنند و یا مطبوخ فواکه گیرند و تخم بنجنکشت و تخم کاهو
و خشخاش و گشنیز خشک هر یک دو درم بکوبند [illegible] درم از آن با آب انار ترش یا آب سیب ترش تناول کنند نفخ رحم بسبب
سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث شود و غذا که بدو رسد منهضم نتواند کرد و موجب نفخ شود و علامت آن ورم
[illegible] و صلابت و وجع و غلبه بود و علاج آن جلابی از تخم کرفس انیسون و بادیان گلقند تناول کنند یا گوارش کمونی
مثقالی با [illegible] با آب [illegible] بخورند و زیره و [illegible] هر یک [illegible] درم انجیر ده عدد بکوبند با شیر [illegible]
طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت [illegible] و [illegible] مرزنجوش و شیح و [illegible]
بجوشانند و در آن نشینند [illegible] اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت
دم باشد علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و تقدم استفراغ بسیار [illegible] بود و علاج
آن تقویت قلب و معده کنند به [illegible] و مفرحات و اغذیه کثیر الغذا خورند و ترک ریاضت کنند اگر بسبب
خلط دم باشد یا خلطی غلیظ باید [illegible] علامت آن بیاض لون [illegible]
خلط [illegible] و ثقل شود باشد علاج آن جلابی از تخم کرفس [illegible] رازیانه و انیسون و گلقند تناول کنند

[illegible]

چهار درم شیاف ابیض و شیاف مامیثا [illegible] هر یک یک درم و نبات ده درم سرشته با سعتر و تخم کرفس کوفته از بانه [illegible]

شبت و اصل السوس با آب بجوشانند و در آن بنشینند یا سنبل و قرنفل [illegible] و قسط و جوز بوا و زرنباد [illegible]

سازند و در آب بجوشانند چنانچه آب غلیظ شود و پیش گیرند و بنشینند گرم [illegible] یا بخور بار کرده [illegible]

مشکطرامشیع و قسط و زرنباد و ساذج هر یک جزو سرشته بخورند هر یک [illegible] و تخم کرفس [illegible] از بانه [illegible]

شکر قسط و زرنباد و دار فلفل هر یک روغن نیز [illegible] کنند و بعد از آن [illegible]

بولیطا [illegible] و کمه جماری را تنگ گردانند [illegible] استعمال [illegible] و [illegible] تناول کنند [illegible]

عاقرقرحا و سعد [illegible] عود و [illegible] بلیط کنند و در مجمره آتش نهند و زیر [illegible]

دخن سیاه بخور کنند کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت آن [illegible] امتلاء [illegible]

سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود و تدبیر آن [illegible] کنند الا [illegible] ضعف [illegible]

علاج آن فصد باسلیق کنند [illegible] و محجمه بر پستان نهند [illegible] مثقال گل ارمنی [illegible] مثقال [illegible]

کنند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم ساده [illegible] هر یک مثقال گلنار و گل ارمنی [illegible] مثقال [illegible]

بخورند و غذا اسفاناخ با انار دانه خورند و اقاقیا و کندر و دم الاخوین [illegible] کاغذ [illegible]

بسرشته [illegible] بردارند و اگر بسبب رقت و حدت دم باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون [illegible]

خروج آن باشد علاج آن یک مثقال صمغ عربی و یک مثقال گل ارمنی با شراب [illegible] تناول کنند [illegible]

یک مثقال با شیره تخم خرفه [illegible] تناول کنند و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عروق باشد علامت آن [illegible]

بسیار آید [illegible] بود علاج آن قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] دم خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند با آب [illegible] بسرشته بردارند یا [illegible] و پوست [illegible]

و خسته خرما و شاذنج و آهک مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی [illegible]

بسرشته و بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه ضعیف گردد علامت آن [illegible]

عطش [illegible] کمی [illegible]

[illegible]

بکنند یا بسفایج پنج درم و بالنگو و از بادیان هر یک سه درم و شکر ده درم بجوشانند و پنج مثقال معجون خیارشنبر در آن حل
کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابسات که ذکر رفت استعمال کنند سرمه و گلنار و طباشیر هر یک سه درم و طین مختوم و بسد و کهربا
هر یک نیم درم بکوبند با آب سماق بسرشند و بردارند و اگر بسبب بلغم بود و اکثر بسبب آن غذیات عروق کشاده گردد
علامت آن سخافت بدن و خشکی دهن و زبان و غلظ و سواد بول بود و علاج آن شراب بالنگو و شراب گاوزبان
با آب گرم بیاشامند یا جلاب از بالنگو و بیخ و برگ گاوزبان و نبات تناول کنند غذا نخود آب با شیره مغز بادام
خورند و بعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات کنند و اگر سیلان از
رطوبت از رحم بود علت کثرت بسبب ضعف قوت غاذیه رحم بود علامت آن صفرت لون و ضعف بدن و آن
رطوبت بی‌بوی آید علاج آن شراب صندل و لیمو و سیب تناول کنند و قلیه با ستوا لیمه و مرغ گردانیده خورند و
معجون مفرح و دیگر اشربهای گرم تناول کنند و اگر بسبب امتلائی باشد که در رحم جمع شود و استدلال بلون آن کنند یا آنکه پنبه
بدان ملوث کنند و در آفتاب خشک شود معلوم گردد که کدام خلط غالب است اگر دم غالب باشد علامت آن حمرت
لون مستفرغ و حرارت و تشنگی و غلظ قاروره باشد علاج آن فصد صافن یا باسلیق کنند و قرص کهربا تناول کنند و خرفه
[illegible] بلوط [illegible] سوخته بکوبند با آب [illegible] بردارند و اگر صفرا غالب بود علامت آن صفرت لون مستفرغ و شدت تشنگی
بوده باشد که با آن تب نیز بود علاج آن آب انار [illegible] و تخم خرفه [illegible] مطبوخ [illegible]
حابسات استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلظ سودا در رطوبت باشد علاج آن جلاب از بالنگو و گاوزبان
و تخم کاسنی و نبات تناول کنند غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد
از آن تنقیه ایارج فیقرا چهار درم بریان کرده با آب بارد بخورند و غذا سماق با کباب بخورند و خون سیاوشان و شادنج
مغسول و دم الاخوین و کهربا و [illegible] شب یمانی و گلنار و تخم [illegible] و گل ارمنی بکوبند و سه درم از آن با آب سماق یا لسان الحمل
تناول کنند و قشور کندر و پوست انار و زیره [illegible] بکوبند با آب [illegible] بسرشند و [illegible] کنند
زنی که آبستن نشود و اگر بسبب [illegible] باشد که موجب سخافت [illegible] عروق [illegible] گردد
و آنرا استعداد قبول صورت نباشد علامت آن قلت رقت و عدم [illegible] بود و [illegible] آید و لون [illegible]
سفید و [illegible] صلابت [illegible] باشد علاج آن [illegible] جلابی از [illegible] و بالنگو تناول کنند و غذا نخود آب

وشیره خشکدانه و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و حب صبر کنند بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق فاروقی
و شجرونیا طوس معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و اگر احتباس حیض باشد و آنچه بدان منضج بود روغن زنبق
و قسط و نار دین و قیطون حار بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه زعفران و شیاف سماق بیکدیگر در هم کوفته
و بعسل بیامیزند و بعد از طهر بصوف پاره برداشته چند روز استعمال کنند و خرگوش زهره ماهی گرگ شیر انفحه خرگوش و مانند
آن با عسل بکوبند و بعسل بیامیزند و برداشته و بعد از استعمال فرزجه اگر اتفاق مجامعت افتد آبستن گردد و اگر
عقر بسبب سوء المزاج گرم باشد که منی را بسوزاند و رحم خشک گرداند علامت آن نحافت بدن و زردی رنگ و غلظ و سواد
حیض بود و بسیاری موی زهار علاج آن شیر تخم بیوزرک با جلاب نبات تناول کنند غذا نخود آب یا زیرباج
با گوشت مرغ و زیرباج بخورند و پیاله مرغابی باکیان بگدازند و حب بلغم در آن حل کنند و برداشته و اگر بسبب
سرد و تر باشد علامت آن هزال بدن و قلت حیض و پیوست فرج بود علاج آن شراب بنفشه و شیر خشت با
عرق گل و بید و بنفشه و با ترنگ تناول کنند و غذا آب گوشت مرغ و زیرباج و ماهی تازه خورند و استعمال
معتدل و روغن بنفشه و کدو کنند و اگر بسبب رطوبتی باشد که موجب زلق منی باشد علامت آن
سیلان رطوبت رحم بود علاج آن جلابی از بادیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
خورند و تنقیه بدن کنند بقی و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر هر یک بیست درم کوفته بیامیزند و هر روز بده درم
از آن رحم را حقنه کنند و بعضی با پنج ساذج هندی و زعفران بسایند با روغن ناردین برداشته و مشک و
سنبل و جندبیدستر و ثعلب و نشاره عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت کنند باید که بانو را بر همان هیأت
بیابند تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا شوند زن را با هم فشار دو زانو که بغایت فربه بود بر ساق ...
مجامعت کنند تا آبستن شود و علامت منی که مولد بود آنست که سفید و لزج و براق بود و مگس بر آن
ننشیند و بوی آن چون بوی طلع و یاسمین بود و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن میان
ناف و فرج چیزی احساس کند و از جماع متغیر بود و از جماع الم یابد و از آن لذت نشود و حیضش منقطع
گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسد او را عارض
شود و اگر خواهند که او را تجربه کنند عسل آتش نادیده با آب باران بخورانند اگر پیچیدن در شکم پیدا شود دلیل آبستنی بود

ازو بعضی گمان است که بخوردن پنیر با ... فاسده که عادت نسوان بار دار میباشد مثل گل و غیره ذلک ست ... افاقه ... سید محمد صادق سلمه الله تعالی

هریک چهار درم بکوبند و بمثل آن قند بیامیزند و دو درم تا سه درم تناول کنند و غذا از اسفیدباج و نخود آب یا
توابل خورند اختناق رحم علتی بود که شبیه بصرع و غشی و مبدای آن از رحم باشد بسبب آنکه منی او در غیبه خویش
مجتمع شود و بکیفیت ردیه مستحیل گردد و از آن بخارات متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد موجب صرع و غشی شود و
این علت بدور و نوبت باشد اکثر زنان را حادث شود یا بسبب احتباس طمث و تعفن آن حادث شود و علامت آن
صفرت لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر و تفاوت نبض باشد و علیله احساس بخار
کند که از عانه مرتفع شود و غشی حادث گردد و فرق میان آن و صرع آنست که چون افاقت شود از حالیکه بدو واقع
شود همه را خبر دهد و عقل بکلی ساقط نشده باشد و لعاب زبد از دهن روان نشود بخلاف صرع علاج آن در وقت
حدوث دلک و تدهین دستها و قدمین و گرفتن منخرین و گلاب بر روی او زنند و صیحه در گوش او کنند و چون افاقت شود
اشیاء طیبه دور دارند و چیزهای منتن مثل نفط و کندش و قنه و جند بیدستر و سیر پیاز ببویانند و عنبر و مشک با روغن
یاسمین بیامیزند و فرج را بدان بیالایند و هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و بیخ کبر و کلقند تناول کنند و غذا آب نخود
با شیره خشکدانه خورند و طبیعت را بستا و شکر نرم دارند و چون تفتیح ظاهر شود ایارج فیقرا و تربد و صبر سقوطری هر یک
یکدرم حب النیل و غاریقون و افیسون هر یک نیم درم و شحم حنظل و مقل و مصطکی هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه بسرشند و
حب سازند و فرو برند و با ایارجها و حبها تنقیه تامه کنند و بعد از تنقیه مثرودیطوس یا ماء الاصول و شراب افسنتین تناول کنند
از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز کنند و بوره و زیره بکوبند و بعسل آمیخته بصوف بر دارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک
و مرزنجوش و برنجاسف و شیح و ورق غار بجوشانند و در آن نشینند و ناف را بروغن نرگس تمام تدهین کنند
و اگر بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت باید کرد و اگر بسبب احتباس طمث باشد فصد صافن کنند و اورا در
حیض مسهلی نمایند و تخم کرفس و رازیانه و افیسون هر یک سه درم و تخم تمام و بزرگ هر یک دو درم بجوشانند و بروغن بابونه و شبت
هر یک پنجدرم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بغیر از تنقیه هیچ تصرفی نکنند باب سوم و بستم در امراض
مقعد بواسیر زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن سه صنف است یا مشابه ثولول بود و آنرا
ثولولی گویند یا شبیه بانگور سرخ آنرا عنبی گویند یا مانند توت سیاه بود و آنرا توتی گویند و مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج
شرج و از آن خون روان باشد و شاید که از آن خون روان نباشد علاج مجموع فصد باسلیق کنند و صافن باشد و اگر خون از بواسیر

نبایند منفتحات مثل بخور مریم و زهره گاو و آب پیاز و قند و مقل و روغن شتر و زردآلو و شفتالو استعمال کنند و خون
بیاید و وجع ساکن شود و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله کنند و اگر سیلان دم و لین طبیعت باشد آنرا حبس نباید کرد
مگر وقتیکه ضعف آرد و اگر ضعف آرد قرص کهربا و رب سیب تناول کنند و غذا سماق یا انار دانه یا مرغ و کبک خورند
و لبسد و کهربا و صدف سوخته و گل ارمنی هر یک دو درم هلیله سیاه و آمله هر یک پنج درم تخم گندنا شش درم بکوبند و در مقل آن
کنند تا شش حب کنند و دو درم ازان بخورند و اگر غلبه خشکی باشد ... سیاه و بلیله
آمله هر یک پنج درم نانخواه سه درم بکوبند و مقل پنج درم در آب گندنا حل کنند ادویه بآن بسرشند و دو درم ازان بخورند
و اهلیل صغیر و مقل مفید بود و اگر وجع بغایت باشد اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و خبازی و تخم شبت بکوبند و بجوشانند
ابهر شده بموضع نهند یا در گرمابه نشانند تا ... ضماد روغن گل سفید تخم مرغ و طسوج افیون هم بمالند
... شود استعمال کنند اگر خواهند که خشک شود و پوست ... جو ... بادنجان ... تخم حنظل
انار و مازو و مقل و پیاز و دود کنند ... وبهترین علاج ... که قطع کنند یا داروی حاد مثل ...
و یک ... قطع شود و بعد ازان ... ساق گاو و کوهان شتر و روغن بنفشه ... خطمی
... مرهم سازند و استعمال کنند و ... اگر ورمی حار غیر ... حادث شود و علامت آن ...
... موضع و وجع شدید بود علاج آن فصد صافن کنند و عناب و اجاص نبات جلاب سازند و غذا
... باشیره مغز بادام خورند و بنفشه و خطمی و خیارشنبر در آب ... و صافی کنند و با روغن گل و بنفشه
بیامیزند و استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ و روغن گل و طسوج افیون با هم بیامیزند و بکار برند یا اسفیداج
پنج درم کندر درمی و نیم اقلیمیا فضه دو درم بسایند با روغن گل و موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر ... بود
مرهم داخلیون نهند تا صورت قرحه خبیثه شده که طرف معاء مستقیم حادث شود و ازان صدید آید اگر غیر نافذ باشد
... بیاید ... الاخوین ... هر یک چهار درم صبر کنند و انزروت هر یک
درم زنجار نیم دانگ بروغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر نافذ بود قطع باید کرد با آهن یا داروهای تیز و بعد
ازان استعمال مرهم ملحمه کنند **شقاق مقعد** بسبب یبوستی مفرط یا گذشتن ثفل یابس ...
علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین بآب گرم بیاشامند و غذا آبگوشت یا کدو و اسفاناخ

خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم مقل استعمال کنند یا پیه بط و مرغ و بز و مغز ساق گاو با روغن بنفشه
بیامیزند و بکار دارند یا زردهٔ تخم مرغ و مقل ازرق و روغن سرشته زرد آلوی تلخ و کتیرا و شمع بهم مرهم سازند
و از آب سرد و حموضات احتراز کنند و اگر شقاق و وجع التهاب باشد اسفیداج رصاص یک درم کافور دانگی با سفیدهٔ
تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آب و برگ کاسنی و توتک خطمی و خبازی بگیرند و با موم و کتیرا و روغن بنفشه مرهم
سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید حابسات بکار برند استرخای معده آنست که ریح و غایط
بی اراده بیرون آید و حدوث آن اگر بسبب قطع یا هتک عضله بود عسیر بود و علاج پذیر نباشد و اگر بسبب استرخای عصب بود
بواسطهٔ برودت علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیر خشک
خورند و قطن به روغن قسط او زنبق بمالند و شاهسفرم و ورق غار و تخم ترب یا بابونه قسط و مرو جوز سرو و پوست
انار و خطمی در آب بجوشانند و در آن نشینند و معالجات فالج استعمال نمایند بروز مقعد اگر مقعد بسبب
استرخای شرج بیرون آید علامت او آنست که چون دست بران نهند باز گردد علاج او آنست که جوز سرو
اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در آن نشینند و مقعد را به آب مورد و آب لسان الحمل آلوده کنند روغن قسط
در آن بمالند و اسفیداج و مقل و مورد و زیره و اذخر و کندر کوفته بر آن فشانند و جوز سرو و اقاقیا و مازو و [illegible]
و صدف سوخته بکوبند و بر آن بپاشانند و یا روغن گل در آن بمالند اسفیداج و گلنار و مازو و شب و سرو و بلوط [illegible]
کوفته بر آن بپاشانند و غذا سماق خورند از لینات تمام احتراز نمایند اگر بسبب ورم باشد علاج آن گفته شد

باب نوزدهم در امراض پشت از آنجمله حدب که فقره از فقرات پشت از موضع خویش بیرون آید اگر بخارج مایل شود
آنرا حدب گویند و اگر بداخل [illegible] تقعیع و اگر بجانبی مایل شود التوا گویند و سبب آن اگر ورمی باشد که در عضلات فقرات
حادث شود بواسطهٔ ضغط فقره را از موضع خود زائل کند علامت آن تپ دائم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی
و قاروره ناری و نبض عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند جلابی از عناب و روباه ترپک و ترنجبین و نبات
تناول کنند [illegible] کنند با این مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم
کاسنی و بیخ [illegible] هر یک درم روباه ترپک پنج درم [illegible] خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده
درم و چون وجع ساکن شود و ورم زائل گردد ضماد کنند [illegible] بیست درم ورق مرزنجوش [illegible] درم بکوبند [illegible]

[illegible] الانتکاس [illegible] [illegible] بیرون [illegible] باب [illegible] [illegible] کذا [illegible]

نهند شیاف ده درم با گرم حل کنند سپید مرغ و مغز ساق گاو هر یک سی درم بگدازند و با هم بیامیزند و استعمال
کنند و تقطیر زیت گرم و روغن قسط و ناردین بمالند ریاح فرسه این علت باشد که بسبب ریح غلیظ حادث شود
علامت آن سستی باد و تب و تشنگی نباشد بعد از آن وجع شدید به پشت پیدا شود علاج آن هر روز جلاب انیسون
رازیانه و بیخ کرفس سکنگبین تناول کنند غذا نخود و آب با شیره خشکدانه زیره و رازیانه و دوا مشی خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ سورنجان و این حب کنند صفت سورنجان تربد هر یک نیم درم صبر سقمونیا هر یک دو درم حب النیل
غاریقون انیسون هر یک نیم درم مقل مصطگی هر یک دانگی بکوبند به آب کرفس بسرشند حب سازند هر یک شربت
باشد صفت ماء الاصول بیخ رازیانه بیخ کاسنی هر یک بیست درم بیخ کبر بیخ کرفس بیخ [illegible] هر یک ده درم
کرفس رازیانه و شبت انیسون هر یک پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند [illegible]
از آن مداومت نمایند و شبت مرزنجوش تمام بابونه و اکلیل الملک و [illegible] بجوشانند و در حمام بر پشت می ریزند
روغن خروع بر پشت فقرات می مالند زنجبیل چهار درم خشکدانه ده درم بجوشانند و به روغن شیرج بریان کنند [illegible]
آب برود و روغن بماند آن روغن بر پشت بمالند [illegible] مرض بسبب ضربه و سقطه باشد [illegible] باز بموضع بزنند و قسط
و کبر و سنبل [illegible] و کندر و سلیخه متساوی بکوبند با خل خمر طلا کنند وجع ظهر [illegible] پشت اگر از کثرت بلغم و برودت مزاج بود
علامت آن سپیدی لون [illegible] و رطوبت نبض علامت غلبه بلغم بود و بعد از خواب [illegible] از تناول فواکه و بقول [illegible]
شدید گردد [illegible] ساکن شود علاج آن هر روز جلاب انیسون بیخ کاسنی سکنگبین تناول کنند غذا نخود
آب با شیره خشکدانه خورند بعد از نضج مطبوخ سورنجان حب آن حب صبر تنقیه کنند از تناول فواکه و [illegible]
احتراز نمایند و روغن قسط و خیری بابونه در پشت بمالند و [illegible] تناول کنند و اگر وجع بسبب [illegible] کثرت جماع
بود منع سبب کنند و استعمال حمام معتدل نافع بود و همچنین به روغن بنفشه و نرگس بمالند اگر بسبب امراض کلیه
علامات و معالجات آن گفته شد گاه باشد که در پشت بسبب امتلاء عروق بود و علامت آن حمرت لون پشت حرارت [illegible]
و وجع و تشنگی بود علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول جلاب زعفران [illegible] روباه [illegible] نبات [illegible]
یا نبات و غذا ماش با شیره بادام و اسفاناخ خورند و موضع بارده ساکن شود باب بیست و سیم در امراض اوجاع
نقرس و مفاصل و دوالی و داء الفیل [illegible] دوالی علتی است که عروق ساق و قدم فراخ شود و [illegible]

و دوالی و پای پیادگان را حادث شود و علامت آن ظهور رگهای سبز و سطبر باشد گرد ساق و قدم بر آید علاج
آن فصد باسلیق کنند و جلابی از شربت [illegible] و عناب و بیخ کاسنی بدهند و غذا نخودآب با شوربای مزوره
خورند و بعد از نضج تنقیه به مطبوخ افتیمون و حب [illegible] کنند و بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند بر شق بالا که باریک شود
و از روی بران [illegible] و محکم ببندند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و پای را بر پشت نظر نهند و داء الفیل آن باشد که
ساق و قدم بزرگ شود و رنگ آن [illegible] و [illegible] پای فیل خوانند سبب آن ماده سوداوی بود که بساق
و قدم ریزد و علامت آن کدورت لون ساق و حرارت آن بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و در هفته دو بار
[illegible] کنند به مطبوخ افتیمون و حب [illegible] کنند یا این حب صفت آن قنطوریون باریک شحم حنظل
هر یک دو انگی [illegible] مثقالی [illegible] هر یک دانگی بکوبند و با آب [illegible] حب سازند و بعد از تنقیه فصد
[illegible] کنند و [illegible] بر ساق طلا کنند ساق را [illegible] و بعد از آن محکم ببندند و از اغذیه
غلیظه و کثرت مشی و آویختن پای اجتناب نمایند و اگر سبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق با
بی حرارتی و کدورت علاج آن جلابی از بیخ کاسنی و [illegible] غذا نخودآب با [illegible]
خورند و بعد از نضج تنقیه به [illegible] سورنجان کنند [illegible] و بعد از [illegible]
[illegible] کنند [illegible] هر یک چهار درم بکوبند [illegible] آن [illegible] مثقال
[illegible] بر پای طلا کنند و از اغذیه غلیظه [illegible]
[illegible] عرق [illegible] بود که از مفصل [illegible] انگشتان پای
بر [illegible] حادث شود علاج آن [illegible] کرفس [illegible]
[illegible] سورنجان حب آن [illegible]
و بعد از [illegible] چند درم [illegible] در آب حل کنند
و او [illegible] طلا کنند [illegible] قنطوریون [illegible] کرفس [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
حب [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

لیسه شده و طلا کنند و بقیه مداومت نمایند اگر وجع زائل نشود این حقنه استعمال کنند صفت آن خسک سبوس [illegible]

و خشکرانه و سنا و شبت و بابونه و سداب [illegible] قنطوریون [illegible] یک [illegible] درم پوست بیخ کرفس بیخ کبر [illegible]

[illegible] هر یک چهار درم [illegible] شیرخشت [illegible] پانزده درم [illegible] روغن بید [illegible] بالسویه [illegible] و قدری از [illegible]

مملول نشود [illegible] و مسهل [illegible] تنقیه کنند و [illegible] روغن قسط [illegible] چیزی تدهین کنند و سورنجان [illegible] درم

و رازیانه و [illegible] بادام [illegible] هر یک [illegible] درم زعفران [illegible] درم [illegible] ده درم قند [illegible] مثل مجموع بکوبند [illegible] درم [illegible]

کنند با آب سرد و در آب کبریتی [illegible] نشینند [illegible] برگ [illegible] بر آن [illegible] سفید [illegible] مثقال یا شراب

تناول کنند اگر [illegible] شود و داغ کنند [illegible] وجع مفاصل و نقرس اما وجع مفاصل المی باشد که در مفصلهای

دست و پا حادث شود و نقرس مخصوص به انگشتهای پای است و سبب این اوجاع ضعف مفاصل و انصباب

مواد است بدان عضو و تحلیل [illegible] ماده غلیظ بود و شدت وجع مفاصل را سبب تنگی جای

بر ماده تنگ است بدان سبب [illegible] حادث شود [illegible] مفاصل [illegible] نیست [illegible] انصباب [illegible] که ماده [illegible]

تحلیل [illegible] ضعف صلابت [illegible] رباطات [illegible] جمع نشود [illegible] بسبب غلظت ماده [illegible]

[illegible] اکثر آن باشد که ماده مرکب باشد از صفرا و [illegible] دیگر [illegible] که صفرا [illegible] اخلاط [illegible] انصباب گرداند و علامت

ماده دموی [illegible] ضربان [illegible] حرارت [illegible] لمس [illegible] انتفاخ عضو بود و علاج آن فصد کنند از جانب مخالف [illegible] غذا [illegible]

و تخم کاسنی [illegible] نبات تناول کنند غذا [illegible] ماش [illegible] شیره مغز بادام خورند اگر تشنه باشند آب [illegible] بر موضع وجع [illegible]

بعد از آن گلاب و لعاب [illegible] آب کشنیز و آب کاسنی آب [illegible] بستان افروز [illegible] پوست خشخاش [illegible] طلا کنند

و تلیین کنند [illegible] مطبوخ [illegible] سنا [illegible] درم [illegible] گل [illegible] درم [illegible] تخم کاسنی تخم خیارین [illegible] یک [illegible] درم

سورنجان [illegible] هلیله زرد و سیاه [illegible] درم [illegible] شیرخشت پانزده درم ترنجبین ده درم اگر وجع [illegible] و مخدرات مثل

بیخ لفاح و خشخاش سیاه و [illegible] زعفران [illegible] طلا کنند و آب برف بر آن ریزند اگر ماده صفراوی بود علامت

آن حرارت لمس و صفرت لون [illegible] تشنگی [illegible] سرعت نبض [illegible] بود و علاج آن [illegible] سکنجبین

آب گرم با تخم خرفه و آب [illegible] قی کنند و جلاب [illegible] تخم کاسنی و بنفشه [illegible] تناول کنند

یا آب انار [illegible] تمر هندی [illegible] نبات و ترنجبین و [illegible] مطبوخ [illegible] بنفشه [illegible] مطبوخ

کنند حب سنا بنفشه رنم بنفشه شاهتره تخم کاسنی از هر یک پنج درم هلیله سپستان الیک هلیله هر یک بیست عدد
تمر هندی و شیر خشت یک و درم خیارشنبر نیز ده درم استعمال ضماد است بسر کنند منقل آمده چون شده تخم ... کل
عدس بنفشه نیلوفر و پوست خشخاش و اگر با وجع اشتداد کند شکر با سرکه آب کدو خیار بستان و خرفه طلا کنند
و استخوان سپید سوخته با سورنجان عدس تخم خشخاش ورق خشخاش تخم بیخ کاهو ضماد کنند و باید که تا وجع
اشتداد نکند احتیاج بتحلیل ضماد نیفتد استعمال نکنند در آن مبالغه ننمایند چون وجع ساکن شود حرارت باقی باشد اگر وجع
با اقلاع و حمی بنفشه و اکلیل الملک صندل ضماد سازند و اگر با ده بلغمی بود علامت آن بیاض لون غلظ و بیاض عارورم و قلت
وجع بود و مسخنات تسکین باید علاج آن هر روز جلاب از رازیانه بیخ کرفس انیسون گل گاوزبان تناول کنند غذا نخود آب
با شیر خشکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند بعد از نضج تمام تلیین بحب سورنجان یا حب شبطرج یا ازین حب کنند
صبر سقوطری سورنجان تربد هر و عن یا دام هر یک ده هر یک مقل زنبیدان یا سنی از هر یک نیم درم حنظل و زنگ نمک هندی
دانگی نیم مقل و مصطگی هر یک دانگی بکوبند با آب کرفس سرشته حب سازند صفت حب شبطرج هلیله زرد تربد هر یک دو
دانگ و فیقرا شقاقل شحم حنظل انیسون نانخواه تخم کرفس سکنجبین مقل هر یک دانگی شبطرج خردل زنجبیل هر یک نیم درم مقل را
در آب گرم حل کنند ادویه بکوبند بدان بسرشند و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا جمهای قوی ندهند که ماده
رقیق شود و غلیظ باقی ماند بلکه بتدریج لطف کنند و از فواکه آب سرد و جماع و امتلای شب احتراز کنند زرارند حب نقیا
و جندبیدستر هر یک ده درم اشق صبر نیز ده هر یک پنج درم بکوبند ضماد سازند آخر بزرگ مرزنجوش تخم شاهتره سلیخه سنبل
سفر خشکدانه هر یکدرمی زنجبیل عفران هر یک نیم درم روغن سوسن بسرشند اطلول شبت برنجاسف مرزنجوش
حاشا صعتر و دو دنه کنگر چوشانند در آن نشینند شرد یطوس تریاق کبیر تناول کنند و تدهین بروغنهای
گرم کنند و اگر ماده سوداوی بود علامت آن صلابت کودت و شفت جلد قلت وجع و صلابت بطوء نضج بود و علاج
آن هر روز جلاب از بالنگو و رازیانه بیخ کرفس گاوزبان نبات تناول کنند غذا نخود آب با شیر خشکدانه خورند و بعد
از نضج بحب سورنجان یا حب شبطرج یا این حقنه کنند صفت آن هلیله سیاه و زرد صبر سقوطری رازیانه همه
یکدرمی فلفل دارفلفل زنجبیل خردل هر یک نیم درم شبطرج نمک هندی مقل هر یک دانگی بکوبند با آب کرفس بسرشند
و این دو شربت باشد و تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سناشهتره هر یک ده درم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم

قنطوریون باریک پنج بهمک بالنگو گاوزبان هر یک سه درم و چهار درم بلیله اندا اسطوخودوس هر یک چهار درم غار ایقون
پنج درم سورنجان شش مثقال بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون سه درم و خرقه کتان بسته در آن اندازند تا دو نیمه
جوش بزند پس فرو گیرند و صاف کنند و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم ایارج فیقرا یک درم در آن حل کرده بیاشامند بعد از تحلیل
پنج درم ورق الغار ده درم قسط و صبر و مر و بوره ارمنی هر یک سه درم و نیم چهار درم پس یک پیاله با روغن بابونه طلا کنند و ضماد
گرم و تخمها و مغزها مالند و بلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم سنبل الطیب ده درم حاشا و دار فلفل پنج کبر هر یک ده درم تسهیل
بیشتر سازند و مسهلات بخورند و اگر ماده امتزاج مرکب باشد علامت او آن باشد که از اشیاء بارده و قطورات حاره انتفاع می شود بعضی علامت
حاره و بعضی علامت بارده باشد علاج آن بحسب ماده مرکب باشد تنقیه به مسهل اگر اصل صالح بسته شود چنانچه حرارت
علاج آن هر روز جلاب اینج گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشخاش بخورند و بعد از
نضج مطبوخها و حبهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را به روغن کنجد و بابونه و بیبد لطیف و لعاب حلبه و برگ خطمی بمالند یا کنجد را
با آب مرزنجوش سحق کنند و طلا سازند یا حلبه و برگ کرنب بکوبند و به روغن سوسن یا لفظ البسر ضماد سازند و از لبنیات
و فواکه و حموضات و امتلاء شب و جماع و آب سرد و تناول اشیاء بارده و استعمال آن احتراز نمایند مداومت کنند
و نجو حارة تناول کنند و گویند اگر گفتاری یا رده با زنده بگیرند و در روغن زیت بجوشانند و در آن نشینند
مفید بود و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و بابونه و ورق غار و نافع است
نافع افتد الشافی مقاله سوم در حمیات بدانکه حمی حرارتی غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا که به واسطه شرایین
منبعث گردد و جمیع بدن را گرم کند و ضرر آن با فعال طبیعیه لاحق شود و اجناس عالیه حمی سه است حمی یوم و حمی دق
و حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت اولا تعلق به روح گیرد آنرا حمی یوم
گویند و اگر نسبت با عضا شود حمی دق و اگر لاحق باخلاط شود حمی عفن و بیان هر یک در سه باب گفته شود ان شاء الله تعالی
باب اول در حمی یوم و آن تپی باشد که اولا روح را گرم کند پس از قلب به شرایین بجمیع اعضا منبعث گردد و این
تپ از اسباب بادیه حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنی و عوارض
نفسانی و شاید که این تپ از یک روز بیش نباشد و باشد که تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند و علامات
حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد و نبض و بول بسیار تغیر نیابد ظاهر باشد و با آن خشونت زبان نبوده نبض

فائده

و ابتدا با قی بکنند و بعد آن علامت امتلا و علامت [illegible] باشد یا آنچه از حرارت افتاده باشد علامتش [illegible]
تشنگی و حرارت ملمس و خشکی جلد بود و علاج او آنست که در مسکن بارد نشینند و جسم بکشند و صندل و گلاب بر جگر بمالند
و شربتی از شربت سکنجبین و نبات هر یک ده درم یا سکنجبین ساده ده درم با عرق گل و بید و آب سرد بیاشامند و غذا
کشکاب یا اسفاناخ خورند و بقول لکاهو و خیار و کدو و اجاص و انار و مانند آن کنند و چون تپ زایل شد بحمام [illegible]
روند و بدن را بروغن بنفشه و کدو [illegible] کنند و بسیار نشینند و اگر بواسطه تناول ادویه حاره باشد یا شرب شراب [illegible] علامت آن
خشکی دهن و زبان و تشنگی و حرارت مفرط [illegible] و سرخی چشم و سرعت نبض [illegible] بود و علاج آن جلابی از [illegible]
و غذا [illegible] اجاص و نبات بیاشامند یا آب انار [illegible] و نبات با شیره تخم [illegible] کدو [illegible] فواکه کنند
و شراب غوره و ریباس تناول کنند و اگر بسبب تخمه بود علامت آن [illegible]
نبض [illegible] و علاج آن [illegible] باشد [illegible] از شراب صندل و حماض با عرق گل [illegible]
[illegible] و استعمال [illegible] باشد و اگر بسبب [illegible] علامت آن برآمدگی [illegible] و سرخی چشم [illegible]
نبض [illegible] باشد علاج آن شراب ریباس و شراب صندل و [illegible] انار [illegible] نبات هر کدام که خواهند
تناول کنند و غذا انار دانه [illegible] خورند [illegible] و اگر بسبب [illegible] باشد علامت آن ثقل و خفقان
و [illegible] صفرت [illegible] بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه [illegible] با عرق گل [illegible] بیاشامند و غذا [illegible]
یا کدو و اسفاناخ خورند یا شیره مغز بادام و روغن بنفشه و کدو [illegible] بمالند [illegible] اگر [illegible] باشد
علامت آن تقدم سبب [illegible] خشکی [illegible] و ضعف نبض و بول رقیق و مائی بود و علاج
آن تناول مرطبات و استعمال [illegible] و حمام بود و اگر بسبب اسهال مفرط بود [illegible] انار دانه
و ریباس چنانچه گفته شده است و اگر بعد از [illegible] باشد علاج [illegible] کنند [illegible] صندل و حماض و سیب
و [illegible] با عرق گل و بید [illegible] و استعمال [illegible] بخورند و اگر بسبب [illegible]
[illegible] حمام [illegible] یا غضب یا اغتسال با آب سرد پیدا شود [illegible] حرارت [illegible] تپ باشد و علامت آن [illegible]
و اختلاف نبض [illegible] و تشنگی و اضطراب بود و علاج آن جلابی از تخم کاسنی [illegible] و شربت سکنجبین [illegible] نبات
بیاشامند و بعد از [illegible] حمام [illegible] مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد [illegible] یا مطبوخ فواکه [illegible]

کنند و اگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر تپ از تخمه حادث شده قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم
دارند و بعد از تنقیه استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر بسبب خواب مفرط بود که موجب هضم
تحلیل شود علامت آن گرانی و امتلاء و اختلاف نبض و غلظت قاروره بود و علاج آن علاج از تخمه کاسنی
یا نبات تناول کنند و غذا انبه ماش یا مزوره ماش خورند و استحمام بقلیل یا کوان مستمر کنند و اگر بسبب گرما یا استحمام
یا حمام گرم بود شیره تخم کدو با آب خیار و کدو یا سکنجبین ساده یا تمر هندی یا نبات خورند و غذا اسفاناخ یا کدو و اگر
بسبب کاهش و ترا باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات جلاب سازند و اگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر
طبیعت محتبس بود منقوع فواکه تلیین کنند یا به ترنجبین و مربی بنفشه باب دوم در حمی دق و آن تپی باشد که حرارت
باعضا علی الخصوص دل منبعث گردد و موجب فنا رطوبت شود و در ابتداء آن سهولت زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق
برطوبت باقی شود که در عروق و منافذ موجود است آنرا مرتبه اولی گویند اگر این رطوبت را فانی کند برطوبت شبنمیه متعلق شود
که در اعضاء اصلیه است آنرا مرتبه ثانی گویند و اگر این رطوبت را نیز فانی کند و ملحق بعضو باصلیه شود که التیام اعضا بدان باشد آنرا
مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یومیه و حمی عفونیه و حمی ورم و بسبب اهمال و غفلت طبیب و خطای مریض حادث شود و در ابتدا
کم واقع شود علامت اول آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود و حرارت قوی و اضطراب و کرب باشد چون
غذا تناول کنند حرارت اشتداد نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا تجاوز کند ذبول و نهوکت بدن و تشنج
پوست شکم و گردن ظاهر شود و نضارت روی و اعضا زائل گردد و بینی باریک شود و گردن باریک شود و گوش کوچک
گردد و در بول ... باشد امید بهتر توان داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد علاج اول آنست که در مساکن بارده
... و کنار آبی مسکن سازند و بر دوش بید و برگ ... بنفشه ... بگسترانند و گلاب کافور ...
و طبیب ... شربت ... از شراب عناب ... با شیره تخم کدو با آب خیار و کدو یا نبات خورند
و غذا ... اسفاناخ و کدو ... یا ماهی ... خورند سرطان ... الدابه سفید بود ...
... از بقول کاسنی و کاهو و کدو و خیار ... فواکه انار ... شفتالو ...
... انگور ... و دیگر ... گلاب آب ... از ... عوارض ...
... نماید ... کنند که ... باشد ... حمام معتدل ...

ونیلوفر و برگ بید و کدو و بادرنگ شستن مفید بود و احیاناً تا مفرح بارد تناول کنند اگر این تپ بواسطهٔ سهر مفرط حادث شد تا با
شراب خشخاش و بنفشه با لعاب بهدانه بگو و بیدانه و عرق گل و بید بخورند و استحمام و تدهین مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود
حبس طبیعت بقرص طباشیر و رب به کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن گل ارمنی شاه بلوط هر یک چهار درم ورق گل
تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک رمی کهربا دانه مورد هر یک سه درم مغز تخم کدو و خیار و تخم توزک بریان کرده هر یک
پنج درم کافور یک دانگ نشاسته ده درم مجموع را بکوبند و با آب به لسان بسرشند و مثقالی تناول کنند باید که بدقوق را از هوای
گرم و بهوای لغایت سرد محافظت کنند و تقویت قلب و کبد و معده کنند و براحت و دعت و لهو و لعب مایل گردانند و از نای
خوش و نغمات لذیذه و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و از حزن و غضب و جمیع عطش نگاه دارند و قرص کافور
تناول کنند صفت آن طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و بیدانه مجموع
مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک دو درم تخم توزک یک درم کافور نیم درم بکوبند و لعاب بگو بسرشند و قرص
سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان و شیر خر بدهند و بدفعات اندک اندک
غذا بخورند و از گوشت مرغ و کبک و دراج و سینه بیه و امرود و کاسنی و لفناع و درقوع اسفناخ و عرق این بگیرند و بهر روز دو درم
از آن تناول کنند عظیم مفید بود دق شیخوخت نیز باشد که بر مزاج غالب شود بی حرارت و اکثر مشایخ را واقع
شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مدرات یا ادرار حادث گردد و علامت آن ذبول و تشنج جلد بود و التهاب
و اشتعال نباشد و ملمس بارد بود علاج آن تسخین و ترطیب باشد مثل شراب گاوزبان و شراب انار و عذب و شراب سیب
شامی و اغذیهٔ کثیرة الغذا مثل هریسهٔ مرغ و نیم برشت زردهٔ تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و علاوه شکر و شیر و قند استعمال
حمام معتدل و غذای سمنه و مشمومات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن و تدهین به روغن بنفشه و بادام و
بیضهٔ مرغ باب سوم در حمیات عفنیه و آن عبارت از تبی باشد که حرارت اول لاحق اخلاط شود و آنرا گرم کند و لیکن
سخونت بقلب به روح متادی شود و سبب آن اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی نیست که آنرا متعفن
گرداند یا نه اگر متغیر گرداند آنرا سونوخس گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث میشود و اگر متعفن بگرداند بهم
که تعفن او در خارج عروق است یا در داخل عروق از آن اگر در داخل عروق است تولد کند و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن شود
مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود ملثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل

و گاه بود که بطول انجامد و از آن حمیات دائره متولد گردد زیرا که چون ماده و رطوبات عروق متعفن شود به سبب حرارت تحلیل
پذیرد و قوت زایل شود تا آنگاه که آن ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر سودا بود ربع بود
تعفن و هم در رطوبات عروق بود و اگر بلغم بود آن نائبه هر روزی باشد و این انواع حمیات مفرده باشد اما حمیات مرکبه پس آن
یا از اجناس متباعده بود همچو ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه همچو ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیبات از انواع
جنسی واحد بود همچو ترکیب غب لازمه با غب دائره یا ترکیبات از اصناف نوعی واحد شود همچو ترکیب غب و ربع و بیان
هر یک گفته شود ان شاء الله تعالی و بدانکه عفونت سبب غذا است حمی محرقه باشد مثل حمی دق یا آنکه محتاج بدهن صالح است مثل
ماست و خیار باشد که اگر از خلط حاصل شود سبب قبول عفونت بود مثل شیر و اگر با عفونت است کثرت از جهت خلط
حادث شود حمی مطبقه چنین باشد که از تعفن و اخلاط بلغم در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول تیز ماده
یعنی هر روز که باشد زیاده شود به سبب آنکه مقدار ادوم و رطوبات بسیار بود عفونت زیاده از تحلیل باشد و این صنف
بدترین اصناف بود دوم متناقصه یعنی هر روز که آید نقصان پذیرد به سبب آنکه تحلیل از تعفن زیاده شود سوم واقفه و این
حال بود زیاده شود و کم به سبب تساوی تعفن و تحلیل باشد و این هر سه قسم منتقل شود و اگر درین تب سیاه شود و بیل
کرده دلیل بد بود علامت مطبقه حمی ... آماس عروق ضیق نفس و حرارت عطش قلت ... و بتدریج به مثل ...
... باشد و ... علاج آن ... اول ... فصد ... یا ... تبرید ... احتیاج
اگر ... و حجامت و ... ماء الشعیر ... ماء عنب الثعلب و تخم کاسنی ... شربت ... تناول
کنند ... عناب ... شربت ... عرق ... بیدمشک ... کنند و اگر ... باشد ...
... و ... سکنجبین ... کنند و ...
لعاب ... اسهال طبیعت کنند ... آن ... کاسنی ... نیلوفر و ...
هر یک پنج درم عناب ... عدد سپستان ... عدد آلو سیاه ده عدد ... سکنجبین ... درم و اگر تحلیل
ضعیف باشد آلو سیاه ... هر یک پانزده عدد ... عناب ... تخم کاسنی ... هر یک پنج درم شربت سکنجبین ... درم ...
... کنند و اگر احتیاج افتد ... هر یک ... درم سپستان ... عدد ... شکر سرخ ...
هر یکی ده درم ... پنج درم و اگر ... از ... نیلوفر و عناب و سپستان و نبات تناول کنند ... طبیعت

بنفشه مربی با سکنجبین و خیارشنبر هر یک ده مثقال بکنند حمی سوداوی خص اگر از کثرت غلیان خون حادث شود
علامات این همین علامات مطبقه است که حمی او بلغم اقوی باشد و از مطبقه اضعف علاج این فصد و تدبیر فقط بود و اقتصار
بمزورات حامضه اگر احتیاج تلیین باشد به تمر هندی و فواکه و سکنجبین کنند حمی محرقه تپ صفراوی بود که مادهٔ آن در عروق
متعفن شده باشد و این تپ لازم باشد بطریق غب نیز اشتداد کند علامات آن تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت و صفرت
زبان و طبیعت و هذیان و درفتن قوی چشم و نبض سریع متواتر و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلاب با تخم کاسنی و بنفشه
و نیلوفر و آلو سیاه و سکنجبین و نبات تناول کنند غذا آب جو با شیره تخم خشخاش خورند و اگر سرفه باشد بیاتی سکنجبین و نبات آب
حماض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ
تنفر باشد شراب بنفشه دو تولچه درم با سکنجبین سادج ده درم تناول کنند با آب جو اگر سرفه باشد سادج پنج درم بنفشه و نیلوفر
و تخم کاسنی و تخم خیارین هر یک سه درم عناب عدد سپستان بیست عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم تناول کنند شیره مغز
بادام استعمال نماید اگر بیخوابی باشد وقت خواب شراب خشخاش لعوق کنند و در تدبیر تلیین کوشند و بعد از تنقیه شیره تخم کدو
با شیره تخم کاسنی با سکنجبین تناول کنند و نقوع ربعا لو نیز مناسب بود چون بیمار رقت کند تقویت تبرید بشراب حماض و لیمو و صندل
کنند و غیره از تمر هندی و آلو بخارا و انار دانه قرص تبخ با فروج خورند غب خالص تپ صفراوی بود که مادهٔ آن خارج عروق
متعفن شده باشد و این تپ نوبتی آید روزی نیاید و زمان او از چهار ساعت تا دوازده باشد و این تپ بقشعریره و نافض نیاید
و زبان [illegible] بود و باشد [illegible] عرق باشد و هر روز آید علامات آن تشنگی با فواط غثیان و اضطراب و صفراوی قی و نبض
سریع و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات تناول کنند با آب انارین با سکنجبین و نبات
غذا ماء الشعیر با آلو خورند تلیین طبیعت کنند با این مطبوخ هشتم یا نهم سنا مکی برگ گل هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم آلو سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد ترنجبین شیرخشت هر یک ده
مثقال با پنج [illegible] استعمال کنند صفت [illegible] آن سنا مکی هفت درم برگ گل پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم عناب
ده عدد سپستان اجاص هر یک بیست عدد سبوس [illegible] کوفته هر یکی کف لبلاب برگ چقندر [illegible] خیارشنبر شکر سرخ
هر یک ده درم روغن بنفشه دو درم [illegible] و یا سکنجبین [illegible] شراب نیایی یا شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال استفراغ
صفرا اشتر [illegible] تخم کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل سکنجبین تناول کنند و اگر طبیعت [illegible] باشد

نقوع فواکه و نیز سکنجبین یا قرص طباشیر ترهم و سکنجبین تلیین کنند صفت قرص طباشیر طباشیر ده درم تخم خیار ده درم نیم
تخم کدو مقشر درمی نیم کتیرا صمغ عربی نشاسته هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و قرص سازند مثقالی بخورند بعد از
مفارقت تب شراب غوره لیمو و ریباس سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق گل و بید تناول کنند و مزورهٔ زرشک و انار دهند
و تمر هندی با فرنج خورند حمی بلغمی نائبه آن را امرا اطیقا نیز گویند و مادهٔ آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود و این تب
هر روز آید و بیشتر در سن البرد باشد خصوصاً که در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان او هشت ساعت بود و اکثر آن هجده ساعت
علامات آن نافض شدت سرما و کثرت تراق و غثیان و صفرت یا بیاض لون و تهیج روی و چشم باشد و نبض و دیگر انحطاط و تشنگی
و التهاب نباشد علاج آن هر روز بجلاب از تخم کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند یا سکنجبین و گلقند و غذا نخود
و مویز و کشک و رازیانه خورند و بیمار در هر روز از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم شاهسفرم بیاشامند و سکنجبین ساده
بزوری و شراب لیمو و شراب گاوزبان بالنگو و نیلوفر نیز شاید و وقت نوبت مطبوخ نشنت و قرت بیخ مهک انگبین یا عسل
تمام کنند و چون با ده نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا چهار درم بیخ مهک بالنگو گاوزبان هر یک چهار درم
رازیانه افسنتین تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک سه درم ترنجبین اشیده ده درم بادرنجبویه و سنبل هر یک درمی نیم مویز طائفی
پانزده درم گلقند ده درم خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم اگر مزاج قوی باشد یک مثقال رازیانه فیقرا بر سر این مطبوخ کنند و بعد
از دو روز یا سه روز تنقیه کنند باین حب صفت آن تربد تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نمک هندی دو دانگ غاریقون
نیم درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب ساخته بلع کنند و بکار برند بعده گلقند و رازیانه کنند و اگر متمادی شود به جهت تفتیح اقراص
دهند و قرص غافث و امثال آن تلیین کنند صفت قرص غافث عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک شش درم طباشیر و ورق گل
سنبل هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین بزوری دو مثقال تناول کنند و اگر از سده خوف باشد
قرص افسنتین با سکنجبین بزوری تناول کنند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی و کشوث و رازیانه هر یک سه درم عصارهٔ
غافث دو درم پوست بیخ کبر و رازیانه و کرفس هر یک پنج درم انیسون یک درم مجموع نیم کوفته کنند و یک شبانروز در ده رطل آب
و پنج رطل سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا بسه رطل آید و با عسل سه رطل یا قند بقوام آرند حمی لثقه یعنی بلغمی لازم بود که مادهٔ آن در عروق
متعفن شده باشد علامات آن همچون علامات دایره باشد اما بی سرما و نافض باشد و در شبانروزی شش ساعت فاتر گردد
و باز شدت کند و تشنگی باشد و نبض صغیر بود و قاروره غلیظ و کدر علاج آن هر روز بجلاب از تخم کاسنی و تخم کاسنی

بیخ کاسنی و رازیانه و گلقند تناول کنند غذا اسفیدباج خورند و بعد از نضج تام تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سنا
پنج درم تخم کاسنی بیخ کاسنی و رازیانه بیخ کبر [illegible] گل و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده
عدد سپستان بیست عدد ترنجبین و خیارشنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو سه روز تنقیه بشراب بزوری و شکر نبات [illegible]
تحریک کنند یا معجون خیارشنبر و آب گرم عمل کنند و بیاشامند و باقی علاج آن همچون علاج نائبه باشد اما قرص غافث
درین قسم مناسب است [illegible] حمی ربع و آن تپ سوداوی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شود و این روزی آید
دو روز نیاید و نوبت اول بیست و چهار ساعت باشد و باشد که ده روز نیاید یکبار بیاید آنرا ربع مطلق گویند و تپ ربع
از سودای طبیعی یا اخلاط شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد که ربع از مواد طحال حادث شود و این قسم تپ ربع بود
علامت ربع آنست که ابتدا با نفض کند و کم لرزه سرد باشد و چون گرم کند گرمی آن بافراط نباشد اما آنچه از احتراق [illegible]
حادث شود علامات آن حرارت غلیظ بول و تشنگی بافراط [illegible] باندک عرق بسیار بود و بعد از حمیات مطبقه و حمیات ادواری [illegible]
حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامات آن [illegible] و تشنگی مفرط [illegible] بود و بعد از
[illegible] حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامات آن [illegible] بود و بعد از [illegible]
و بعد از حمیات بلغمی حادث شود و آنچه از احتراق سودای طبیعی بود علامات آن [illegible]
علاج این باشد که اطبا تا چهل روز [illegible] مشغول نشوند غذا زیرباج [illegible] آب [illegible]
و از [illegible] ترنجبین [illegible] و گلقند [illegible] از اغذیه غلیظه [illegible] سودا [illegible]
اجتناب نمایند و اگر در ابتدا علامات غلبه دم باشد فصد اکحل یا باسلیق [illegible] و اگر خون غلیظ و سیاه باشد [illegible]
کنند [illegible] و بعد از چهل [illegible] بنضج ماده مشغول شوند [illegible] تخم کاسنی [illegible] گاوزبان و بادرنجبویه
و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بدین
مطبوخ صفت سنا هفت درم هلیله سیاه پنج درم بنفشه چهار درم بادرنجبویه گاوزبان تخم کاسنی رازیانه [illegible] بسفایج
نیلوفر هلیله و آمله هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم ورق گل چهار درم هلیله زرد و کابلی افتیمون هر یک هفت درم
شاهتره ده درم اگر نیابند سه درم تخم آن ترید دو درم عناب ده عدد سپستان [illegible] عدد ترنجبین خیارشنبر هر یک
پانزده درم و بعد از ده روز مطبوخ افتیمون [illegible] با معجون نجاح با شاهتره و بادرنجبویه و سنا تناول کنند زیرا که این ماده

بیا یبس زایل نشود اما آنچه از احتراق صفرا بود علاجش آنکه مطبوخ مویز منقی و گاوزبان و تخم کاسنی و اجاص و تمر هندی و عناب
تناول کنند و بعد از نضج تلیین کنند به مطبوخ صفت سنا هندی [illegible] تخم کاسنی هر یک چهار درم پوست
هلیله زرد پنج درم مویز طائفی پانزده درم تمر هندی خیار شنبر هر یک ده درم یا سه [illegible] درم بالنگو و گاوزبان هر یک چهار درم
بجوشانند و صاف کنند و معجون [illegible] در آن حل کنند و بیاشامند و با این حب تلیین کنند صفت آن هلیله پوست کابلی
بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ هر یک [illegible] ایارج فیقرا [illegible] درم کثیرا با آب حل کنند و باقی ادویه
بکوبند و بیزند و حب سازند علاج آنچه از احتراق بلغم باشد [illegible] مطبوخ [illegible] و رازیانه و تخم کاسنی و گلقند تناول کنند
و بعد از نضج با آب [illegible] تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند صفت آن هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون هر یک [illegible] درم
تربد ده درم رازیانه تخم کاسنی [illegible] اسطوخودوس بسفایج هر یک [illegible] درم بالنگو گاوزبان از هر یک چهار درم مویز طائفی
ده درم خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم [illegible] آنست که [illegible] [illegible] کنند [illegible]
سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال در روز [illegible] کنند و طبیعت [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اجاص [illegible] مویز طائفی تلیین کنند و [illegible] اسطوخودوس [illegible] بسفایج [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] این معجون نافع بود صفت آن سنبل چهار درم [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] هر یک چهار درم [illegible] بسرشته مقدار [illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] [illegible]
[illegible] علاج آنها [illegible] دوازده سال [illegible] [illegible] سودا [illegible]
[illegible] باشند و بیان [illegible] عرق نیاید [illegible] نوبت [illegible] علاج آن [illegible]
علاج [illegible] باشد [illegible] استعمال مسخنات و ادویه قویه نباید کرد و اعتدال لازم باشد حمی [illegible]
[illegible] حمی [illegible] آن باشد که یکروز آید و سه روز نه و سبب آنست که یکروز آید و چهار روز [illegible] آنست که یکروز آید
[illegible] از [illegible] غلیظه متولد شود [illegible] باشد علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال [illegible]
[illegible] نوبت تخم [illegible] هر یک سه درم [illegible] ده درم و برگ [illegible] بجوشانند و [illegible] درم
[illegible] ده درم در آن حل کرده بیاشامند و بدان قی کنند علاج آن [illegible] باشد حمی القیا [illegible]

تبی باشد که در آن احساس برودتی عظیم کنند و در باطن و بلمس گرم باشد و آن تشنگی و لهیب نباشد و ماده این تب بلغمی زجاجی بود
علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشخاش خورند و بعد از
نضج منقیه کنند باین حب صفت آن صبر سقوطری تربد سفید هر یکی درمی غاریقون نیم درم مقل و انگشت بکوبند و بآب رازیانه
بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز قرص سه مثقالی با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و باقی علاج آن همچون
علاج حمی بلغمی بود حمی لیثفوریا تبی باشد که در باطن حرارتی شدید محسوس شود و در ظاهر حرارتی نباشد بلکه برودت
باشد و با آن تشنگی و لهیب و اضطراب عظیم بود و ماده این تب بلغمی مالح باشد علاج آن هر روز جلابی از بالنگو
و نیلوفر و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ خیارشنبر کنند یا باین مطبوخ صفت
آن سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل پنج درم تخم کاسنی سه درم تربد یکدرم اسطوخودوس [illegible] درم عناب و آلو سیاه
ده کیله هر یکی ده دانه رازیانه بالنگو گاوزبان هر یکی ده درم مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یکی ده درم مویز طائفی ده درم شکر سرخ پنج درم
و بعد از نضج گلقند و انیسون تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و انیسون هر یکی درمی بجوشانند و باده درم گلقند بیاشامند
حمیات مرکبه بدانکه حمیات مرکبه مختلف اند ترکیب آن بسیار است چنانچه ترکیب دایره با لازمه و دایره با دایره
و لازمه با لازمه و ترکیب یا اختلاط بود چنانچه تبی باشد و تبی دیگر بر سر آن آید و یا مداخله باشد چنانچه تبی در وقت تبی دیگر آید
و یا مشارکت باشد چنانچه دو تب باهم آیند و باهم زائل شوند و بیشتر ترکیب از حمیات صفراوی و بلغمی بود و بسیار باشد که آنرا
قانون و ترتیب نباشد اما آنچه نامی نهاده اند و قانون معین دارد شطر الغب است و حکیم جالینوس ترکیبات آن بر چهار گونه
گفته زیرا که یا صفراوی غب دایره و بلغمی لازمه باشد یا غب دایره و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی لازمه علامات آن
ممتزج باشد از علامات صفراوی و بلغمی و درین حمیات اعتماد بر دور و نوبت تب نباید کرد بلکه استدلال باعراض و علامات کنند
و فرق میان شطر الغب حقیقی و غیر حقیقی آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت آن متفرق بود چنانچه فرق
و تمییز میان این هر دو توان کرد و در روز نوبت صفرا نبض سریع باشد و قلق و اضطراب و تشنگی سخت باشد و نافض
بطول انجامد و زمان تب دراز نباشد و روز نوبت بلغم نبض بطی باشد و هر روز تب آید و زمان او از دوازده ساعت
زائد بود و این تب بیشتر در پیران باشد و از معالجه آن ملول نباید شد و مسهلات قوی نباید داد زیرا که صفرا رقیق زود
مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تب اگر علامات صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ کاسنی

و نیلوفر هر یک سه درم اجاص بیست عدد عناب ده عدد سپستان ده درم تناول کنند و غذا جو با ماش یا نخود آب دهند و بعد از نضج تلیین با این
مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی هلیله زرد کابلی هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی [illegible] هر یک سه درم
اسطوخودوس بسفایج هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم اجاص الو بخارا عناب هر یک [illegible] سپستان پانزده درم
ترنجبین ده درم و بعد از دو روز دیگر با این قرص کنند صفت آن بنفشه ده درم تربد [illegible] هر یک سه درم
رب السوس پنج درم سقمونیا سوده [illegible] مجموع گرفته با آب بسرشند و با جلاب از آن تناول کنند و اگر علامات بلغم
غالب بود [illegible] بیخ [illegible] و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا جو نخود خورند و اگر اخلاط [illegible] مایل شود
علامات آن ثقل [illegible] بود [illegible] مثل [illegible] تخم کرفس [illegible] کنند و اگر [illegible] مایل شود و علامات
ثقل [illegible] بود [illegible] طبیعت کنند و بعد از نضج سکنجبین [illegible] با ساده و گلقند تناول
کنند و قرص [illegible] نافع بود [illegible] گل ده درم سنبل بیخ [illegible] هر یک پنج درم تخم خیارین و کاسنی هر یک چهار درم
بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و [illegible] با سکنجبین تناول کنند و اگر [illegible] شود [illegible] کنند و معالجه که در
بلغمی دایره ذکر رفت بکار دارند حمی مختلطه چنان باشد که آنرا دوری و نوبت معین نباشد علامت آن مختلطه
باشند و درین [illegible] آنست که تخمین [illegible] معرفت ترکیب اخلاط [illegible] بر یکدیگر و بعضی آن در خارج عروق
و داخل آن حاصل کنند علاج آن چنان کنند که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات ملینه خفیفه و گاهی
بتسکین و تقویت مشغول شوند [illegible] ماده [illegible] خطر آن بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند [illegible] صفرا و بلغم
بود و صفرا غالب باشد اگر اول [illegible] بلغم مشغول شوند [illegible] خطر باشد [illegible] ساده [illegible] با
معالجه [illegible] کنند و تقویت طبیعت [illegible] حمی [illegible] باشد [illegible] شود
بیشتر [illegible] مشغول گردد و غشی بسبب آن باشد که مواد خام [illegible] باشد [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] آن [illegible] غشی گردد و علامت [illegible] آن باشد که بیشتر اوقات [illegible]
[illegible] بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی گلاب [illegible] و اطراف ببندند
[illegible] سکنجبین [illegible] گرم [illegible] کاسنی و رازیانه و گاوزبان و
گلقند تناول کنند یا تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند و غذا جو آب با قند خورند و تلیین طبیعت کنند

یا چهار عدد وصفت آن سنا ده درم قنطوریون باریک بنفشه نیلوفر پنج سماک هریکی ده درم ورق ... ده سبوس
خیار شنبر پانزده درم ترنجبین شکر سرخ هریکی ده درم روغن زیت انگاه هریکی ده درم ... بوره ارمنی هریکی ... درم
واگر این تب از زیادت صفرا ... یا از بخاری حادث شود و علامت آن عطش و کرب و اضطراب بود و ... آید
علاج آن هر روز آب انار ترش یا تمر هندی یا نبات خورند و تلیین طبیعت بطبوخ فواکه یا نقوع فواکه کنند و فصد
و گلاب و کافور و عرق بیدمشک ... سینه طلا کنند و در استفراغ خلط مبالغه ننمایند بلکه بتدریج دفع کنند تا سبب
ضعف بحشی زیادت نشود و حمی لیلیه و نهاریه حمی لیلی آن باشد که بشب آید و بروز زایل کند و نهاریه آنکه بروز آید
و بشب زایل کند و این بدتر باشد و غالب آن که بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده و گلقند تناول کنند یا جلابی از تخم
کاسنی و پنج سماک و نبات و غذا آب جو یا نخود خورند و تلیین طبیعت بطبوخ فواکه و معجون خیارشنبر کنند و در نهاری غذا
بشب خورند اما باید که تمام شب نخسپند بلکه خواب اندک مناسب باشد و در لیلی غذا بروز خورند و چنان کنند که وقت نوبت معده
خالی باشد حمی وبائیه تبی باشد که در وبا حادث شود و سبب آن باشد که هوا متعفن شود و فساد مزاج روح گردد
و موجب تعفن رطوبات شود و از آن حمی ... کند علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید و حیوانات ترکیب مثل
موش و ... بگریزند و ضفادع و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و علامت این تب کرب
و ... نفس و تشنگی و خشکی دهن و قی و سقوط اشتها و غشیان و وجع معده و عظم طحال و بخشی و عرق و ... بود علاج
آن فصد کنند و هر روز شربت از تمر هندی و نبات یا سکنجبین یا گلاب و آب ... و آشامیدن کنند و غراب غوره و زرشک و
ریباس و صندل و ... حماض سفید بود و غذا سماق و زرشک و انار یا فروج خورند و علاج بمعجونات و ... کنند اگر
رطوبات بدن بسیار بود تسکین و تبرید مفید نیفتد تلیین طبیعت کنند و استفراغ اخلاطی که در بدن بود اما تسکین
بهرحال بهتر از تحریک بود و مشروبات و نخود و آب استعمال کنند چنانچه در تدبیر فصول گفته شد حمی حصبه و جدری بدانکه
ماده آبله خون ... بسبب غلیان او حادث شود و بهترین او آنست که سفید رنگ باشد و انبوه نباشد و بدترین او آنست
که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامت ظهور جدری درد پشت و خارش بینی و ... اعضا و حمرت عین و اضطراب و تشنگی
و درد سینه و حلق و ضیق النفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و او کوچکتر از جدری بود و آن را انبوهی نباشد و بزرگ
نبود بلکه با پوست راست باشد و اسلم او آنست که سرخ بود و آنچه بنفش و سبز باشد بغایت بد بود و علامت آن قریب است

[illegible]

بعلامات جدری سعی علاج آن بشیر ابه بیرون آمدن جدری آبله اگر سن تحمل باشد فصد کنند اما چون ابتدا بر ... نه
باشد لیشاید بتجربه یکه تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر یا شیر خشک تناول کنند و غذا جو یا
عدس و عناب خورند و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند تا مدتی که بتمام ... برسد تا تمام بیرون آید و بعد از آن
خود را گرم و شیرین احتیاج نباشد بلکه استنشاق بجهت تفریح قلب اولی باشد و اگر دیرتر بیرون آید انجیر و مویز طائفی
و عدس بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و بجای باروت انجیر زرده و دود کنند و آبله چون تمام بیرون آید گاورس فراش
ریزند و یا کیسه بزرگ پر کنند گاورس بریان کنند و بر روی آن نخسبند و چوب گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند و یا گلاب
بیامیزند و زعفرانی کنند و بعضی نیز بیاورند گل سحق کنند بر اعضا مالند و عصاره تخم ریحان و آب کشنیز تر و سماق در چشم
چکانند و بعضی المر نظر کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر لیست با شراب صندل بخورند و اگر سرفه آید شیره تخم خشخاش
و بنفشه بلیسند و در جدری قطعاً طبیعت با تحریک نباید کرد و غذا در این وقت شیر مغز بادام و جو و ... بریان کرده شود یا خشخاش
بریان کرده تناول کنند قرص کافور یا شراب سیب یا شراب بهی استعمال کنند و اگر بسببی بر طبیعت غالب شود و بنفشه
و نیلوفر با گرم حل کرده بیاشامند و سپستان و بنفشه در جو آب اندازند و بیش از این تصرف نکنند و در تبرید ... لطیفه
و هم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب بنفشه بخورند لیموی شراب گاو زبان مفید افتد والله اعلم تدبیر ناقه چون
نقاهت حالیست میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر اصحاء و تدبیر مرضی پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال
و اعراض که او را حادث شود متفحص باشند پس اگر در نبض سرعت و در قاروره غلظت و صبغ باشد و صداع و ثقل سر و خبث نفس و قلت
نشاط بود لا البته بران کنند که بقیه از مواد باقیست که حبس تدبیر و معالجات کند و تا قوه از آن تنگ نباید مشغول شوند که طبیعت
غیر قویه بتقویت تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید افتد و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج و مزوره
بتدریج با و بتبدیل کنند و چون سه روز بگذرد و مزوره مناسب مزاج بود و با گوشتهای سبک تناول کنند و از امتلای معده
و تناول مسخنات احتراز نمایند و چون قوت بگیرد اهتمام مناسب ... و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب باشد
تا از هوا ضرری نرسد و مسهل زمانی توقف نمایند تا اثر بخار حمام زائل شود و بتدریج زمانی با مسکن ... و از جماع ...
و بعضی اجتناب نمایند و اگر هضم کماینبغی نباشد طبیعت نرم بود و معده ضعیف معلوم شود که غذا بسیار میخورد و هر آئینه
تقلیل غذا کنند و تقویت معده با سکنجبین سفرجلی و غذا زیرباج یا انار دانه یا سماق خورند و گهر ارشش

کذا فی طب اکبر

کذا فی بحر الجواهر

مصطکی تناول کنند تا بدن را قوت تمام حاصل شود و جماع نکنند و چون قوت گیرند ماهی یکبار زیان ندارد
و تبایریج و در غذاها غلیظ التصرف کنند تا معده فاسد نشود مقاله سیم در ورمها و امراضی که ظاهر بدن را حادث شود
مشتمل بر هفت باب باب اول در اورام و بثور و ورم غلیظ و انتفاخی بود که بسبب انصباب ماده که بر اعضا ظاهر
شود و این ماده یا اخلاط اربع باشد یا مائیه یا ریح اما ورم که ماده او دم باشد آنرا فلغمونی گویند و آنچه صفراوی بود
حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر مخالط
عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز بود سلعه و ورم سوداوی اگر داخل عضو باشد صلب بود سرطان گویند و اگر صلب نباشد
خنازیر و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود سلعه و صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غده و آنچه مائیه باشد اگر عام باشد استسقا
زقی و اگر خاص بود قیله مائی و آنچه از ریح بود اگر مخالط عضو باشد لین بود نفخ گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان
هر یک گفته میشود ورم فلغمونی از ماده دم حادث شود و علامات آن تمدد ضربان و انتفاخ و تشنگی و تب بود و رنگ ورم
سرخ باشد و بکمودت مائل بود علاج آن ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود چنانچه ورم اگر در اعالی بدن باشد قیفال را
بگشایند و اگر در اسافل باشد باسلیق و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا آب انار ترش و نبات یا شیره تخم کدو و خیار
و غذا آبجو و زیرباج یا ماش مقشر با روغن بادام و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا تمر هندی آن کنند و اگر ورم در ابتدا بود
و اعضای رئیسه مثل لحم گوشت و زیر بغل و بین ران و در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نریخته باشد استعمال مبردات رادعه
کنند مثل صندل و گلاب و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب کشنیز و کاهو و لسان الحمل و استعمال رادعات نیز مبالغه
ننمایند و بعد از دو سه روز که مواد بریزد محللات مثل بابونه و خطمی و ... اکلیل الملک با رادعات بیامیزند
ماده ریخته باشد محللات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع شود محللات با منضجات مثل برگ ... استعمال
کنند و علامات جمع شدن اشتداد وجع باشد و چون نضج یابد منفجر گردد یا بشکافند یا دوا ... و علامات نضج سکون وجع باشد
و چون ... و بعد از آن که منفجر گردد تا ماده پاک نشود مرهمهای منضجه استعمال نمایند اما اگر
ورم در قرب اعضای رئیسه حادث شود یا ورم بسبب ضربه و سقطه باشد بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم و روغن با محللات
استعمال کنند و قطعاً استعمال مبردات و رادعات نکنند و صنفی از فلغمونی هست که آنرا اشقاقلوس گویند و آن است که ورم
منحط نشود و به تحلیل نرود و نه جمع شود و اگر از آن فساد جوهر عضو پیدا شود و عضو را بمیراند علاج

آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم بمانند اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ
شود و بعد از آن کرسنه با گلاب طلا کنند حمره و آن ورمی باشد که ماده آن صفراوی بود و علامت او آنست که مائل بسطح
جلد بود و لون آن سرخ و روشن باشد و براق بود و چون دست بر وی نهند فرو رود و چون دست بردارند باز معاودت
کند و با آن تپ و تشنگی و حرقت و التهاب باشد علاج آن همچون علاج فلغمونی باشد لیکن در وی تبرید بیشتر باید کرد
و در فلغمونی تخفیف بیشتر ورم رخو آنرا ذوسیا نیز گویند او از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سفید باشد
و با آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت بر وی نهند فرو رود و زمانی همچنان غائر باشد علاج آن هر روز جلاب از نیم مثقال
و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب باشد و خشکه از آن خورند و بعد از نضج بلغم طبیعت کنند بحب ایاره و معجون
خیارشنبر و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و نمک و زیت بسرکه بر ورم طلا کنند و کف دریا و سرکه خمیسانیده ضماد سازند یا افتیمون
صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و ماز و نیز مفید باشد سقیروس ورمی غلیظ بود که آنرا صلابتی باشد و از عضو خارج بود
و بعد از آن از نخود هی تا بطیخی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایاره و ایارج لوغاذیا و استعمال مرهم داخلیون و اگر
تحلیل نپذیرد نشتگافند و با ادویه مقرحه مثل تلد فیون و دیگر بر وی بنهند و چون متقرح شود کیسه غلاف او ست باستاره
بیرون آرند و مرهمهای مدمله بکار دارند سرطان ورمی سوداوی باشد علامت او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز
که آید بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی در لمس آن محسوس شود و در عروق سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان
ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد اکحل یا باسلیق کنند و تنقیه بدن از سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون این حب
نیز مفید بود صفت آن افتیمون یک درم بسفایج اسطوخودوس هر یک نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک درمی نمک
نفطی دانگی غاریقون نیم درم مجموع کوفته با آب کرفس سبز سرشته حب سازند و در اول حدوث این ورم رادعات
استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خیری یا توتیا مغسول مرهم داخلیون اگر صلب باشد و در این
اثنا کسی طمع از آن قطع کنند و اگر متقرح شود توتیا شسته طین مختوم و ورق گل و گل ارمنی متساوی بکوبند و با روغن
گل بر آن نهند یا سرطان نهری بکوبند و نشتگافند و بنهند یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم نفخ
را حادث شود در او رجیعی سیخ نماید خنازیر ورمی مشابه سلع اما او با گوشت آمیخته باشد و متعدد بود و سلع
تنها از سلع بود و بیشتر در گردن و بن ران واقع شود علاج آن تنقیه بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه

وادویهٔ محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون یا آرد جو و نرمس یا بول کودکان یا آرد باقلا و آنچه بدین ماند پوست درم
اگر بسیار فربه شده باشد بیش مثل سیاه پایک سیاه رنگ شده ضماد سازند و اگر تحلیل نرود نشتر گشایند و بعد از آن مرهم و بلیمه بکار برند و از
ضمادها آنچه گرم است و بر آن [illegible] پیه شتر و انجیر و دیگر [illegible] مرهم علک البطم چهار درم بگیرند با بول
کودک استعمال کنند ضماد و آخر زهره گاو ابتنج بول شتر ضماد سازند و نوعی از خنازیر است که پوست نیکو ظاهر
نباشد و این بیشتر خنازیر بود علاج آن قطع باشد اما باید که با احتیاط قطع کنند و عرق و شرایین منقطع نشود و بعد از
منقطع شدن اگر لحم فاسد بماند ادویهٔ آکاله استعمال کنند و بعد از آن مرهم بکار دارند و در سلعه آنرا سبب غلظ اخلاط و
مادهٔ سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود و یا از ورمی که حار استعمال مبردات بافراط کرده باشند و ماده منجمد شده باشد علامت
آن صلابت و عدم وجع باشد و لون آن همچنان لون بدن باشد اما آنچه از مادهٔ سودا بود و لون آن همچون لون سرب باشد
علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال ادویهٔ محلله مثل بیلیط و مرهم و خردل و سعد و مغز ساق گاو
مقل و شمع و روغن بابونه و نرگس ضماد و آخر سرگین مرغ نشا و خطمی بر سلعه در علاج [illegible] استعمال دا هم بگیرند
و بیشتر ضماد و آخر مقل ازرق با شیر [illegible] باهم بکوبند استعمال کنند و اگر [illegible] فرق
میان او و سلع آنست که او در میان عضو باشد و آنرا غلافی نباشد و بزرگ نشود و اگر ماده دیگر ده [illegible] شود
غدد ها دیگر پیدا شود علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال کنند و بعضی آنرا
بشکافند و قطع اصل آن بکنند و اگر در مکانی باشد که خوف باشد تا آنچه باید و باشد بر سرعت یا لیس قطع اصل آن بکنند
اگر دبیلی کوچک باشد اگر به غیر بلا [illegible] آکال و در طرف آن پیه بکار برند یا صفوف و دمی باشد که در جایها
غدد دیگر مثل خیار و امثال آن در زیر ران واقع شود و در وقت آن از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند
و در لون متغیر شده باشد که از آن پیدا شود و آنرا بر شدت علامت آن قی و غشیان و غشی و خفقان بود و تغیر رنگ
آن بسیار شود و باید که قتال بود و درین علاج و قصد کنند و تقویت دل مثل شراب حماض و صندل و سیب و آنچه ضرور
بود و غذا آنچه گفته شده بود و در آن [illegible] بنفشه و گل و صندل و زرشک و بعد ضماد باردهٔ مسکن
مثل صندل و کافور و [illegible] بکار برند و ضمادها مسهل نکنند الا اگر ماده غلیظ را حاجت کنند یا ماده غلیظ باشد
و بعد از آن با مرهم بپوشند باشد [illegible] علامت آنست که بیمار چیزی بیاد بود و چون انگشت بر وی نهند

دی قولنج در رحم مقلیا
آنرا بیضه و سبب [illegible]
[illegible]
[illegible] بلحم باشند
[illegible]
باشند و الم [illegible]
[illegible]
[illegible]
نه ادرک نتوان کرد [illegible]
[illegible] کلی [illegible]
۱۳ مرتان [illegible] قوله
[illegible]
[illegible]

فرو رود و در حال بحال خود نزود محسوس گردد که در وی باد نیست و اگر بزرگ شود چون دست بر وی نهند آواز کند

علاج آن جلابی از تخم کاسنی و سداب و برازیانه و گلقند یا نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیر و گوشت بره

خورند و تا ابل جیران کنند و مجمر بر موضع نهند و شرطه و روغن بابونه و سداب و زیت بمالند و بالتخم کرفس و انیسون

و نانخواه هر یک یک درم با آن بجوشانند و صاف کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و همی جوشانند تا روغن باقی ماند

استعمال کنند و سلعه و خراج ورمی بزرگ بود و لون آن همچون لون بدن باشد و صلب بود و با آن وجع نباشد و در آن

مواد غلیظ بسیار جمع شده باشد و خراج آنست که در وی مده جمع شده باشد از اورام و با آن حرقت حرارت باشد

علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلط که غالب باشد و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و

مواد بیرون کنند و بعد از آن مرهمها بر وی بکار دارند و گویند اگر بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا خطمی با لعاب

خردل منفجر گرداند باب دوم در بثور شرا یعنی بثور اورام بود بعضی دموی چون بثرهای دمل و بعضی صفراوی چون

نمله و حمره و بعضی بلغمی چون بثرهای بلغمی و بعضی سوداوی چون [illegible] اول دمل بثره بزرگ باشد و ماده آن دمی باشد که با آن

رطوبتی فاسد آمیخته باشد از فساد هضم و کثرت تناول گوشت بیشتر متولد شود و بدترین آنست که [illegible] باشد

علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت بیشتر احتراز نمایند و علاج آن همچون علاج

اورام کنند شری بثوری بود پهن باشد که مائل بحمرت بود و چون خارش [illegible] باشد و [illegible] حادث شود و سبب آن بخار باشد

که از دم حار یا بلغم بود رقیق برخیزد که آنچه دموی باشد سرخ تر و گرم تر باشد و در روز [illegible] و آنچه بلغمی بود

[illegible] حادث شود و [illegible] استفراغ کنند علاج دموی فصد با سلیق باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه [illegible]

و در بلغمی بتلیین اکتفا کنند و فصد نکنند و بدن را با آب گرم [illegible] سرکه [illegible] [illegible] الاصل

[illegible] حادث شود و با آن [illegible] عظیم باشد علاج آن فصد کنند و حجامت [illegible] اندام [illegible]

احتیاج باشد تلیین کنند نمله و جاورسیه نمله بثوری چند صفراوی باشد و [illegible] شود و [illegible] گردد

باشد بصفرت اما جاورسیه بثوری چند باشد شبیه [illegible] اصل آن سرخ [illegible] و با آن خارش [illegible]

علاج آن هر دو تنقیه کنند از صفرا و بماء تمر هندی و [illegible] و [illegible] با آب [illegible]

و اگر متقرح گردد و متمادی شود مقرحها اندرو خون طلا کنند [illegible] آن [illegible] بر [illegible]

[illegible]

سه درم فلفلیسون یمی زرا وند سه درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب بسایند و طلا کنند همی سفید باشد و سبز و مرداسنج زرد چوبه گلنار زرد و زراوند طویل قنبل بکوبند و با موم روغن بیامیزند و استعمال کنند حمره شوری چند بثور باشد که بغایت سرخ بود و با آن سوزشی و المی عظیم بود و ماده آن صفرا بود و بامی رقیق آمیخته باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفرا و همچنین ... باشد بشرط آنکه ... شود و باقی علاج آن همچون علاج نمره باشد نار فارسی بثره چند باشد که حادث شود و زود خشک ریشه گردد و با آن حکه و حرقت باشد و در اندرون آن آبی تنک ... در ابتدا ظهور آن قطعها سرخ و طاوسی مانند زبانهٔ آتش باشد علاج آن صندل و کافور با لعاب اسبغول ضماد کنند و مانند و فوفل با سرکه مفید بود و از حلاوت و گوشت احتراز کنند نفاخات آبله چند باشد که اندرون آن خون با آب تنک باشد و از غلیان خون حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن ... تسکین کنند بشراب عناب و نیلوفر و اغذیه بارده مثل عدس و سرکه و تمر هندی و انار خورند و لفظ را ... گردانند تا آنچه در وی باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنج نهند و اگر دیر خشک شود مرهم ... استعمال کنند عرق مدنی بثره باشد که حادث شود و شکافته گردد و از آن همچو رگی بیرون آید و گاه باشد که با آن احساس کنی همچو حرکت کرم کند و بعضی گویند که آن خود کرمی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بشکند بگسلد و آن بغایت بد باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر و خراسان و حبش بسیار بود و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق جمع گردد و بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آنرا بدین طریق دفع کند علاج آن فصد یا باسلیق یا صافن کنند و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل بکثرت و استحمام مفید بود و در ابتدا صندل و کافور و صبر طلا کنند و چون بیرون آید بقطعه اسرب ببندند هر چند دراز میشود بپاره اسرب پیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود و دلان زبان ... گرم و روغن نرگس ... و لعاب ... طلا کنند تا باسانی بیرون آید و خاکستر فی سه درم و مرداسنج پنج درم با موم و روغن بیامیزند و بمالند اگر بگسلد شکافند و آنچه باقی باشد بیرون آرند و بعد از آن مرهم ... بکار برند سعفه قرحه باشد که در سر و روی حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد که متقرح گردد و خشک ریشه شود و اکثر صبیان را واقع شود و آنچه از آن صدید آید آنرا شیرینج گویند علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال ... یا ... مناسب بود و الا حجامت کنند از پس و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و شاهتره و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند ... هر یک ... درم بکوبند

وپنجدرم مقل و زعفران خرما حل کنند و همه با هم بسایند و بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت با آب کاسنی و روغن گل
بسایند و طلا کنند یا مازو و زراوند طویل و گلنار و برابنج و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست
انار و مرداسنگ و حنا نیز مفید بود و آنچه خشک باشد و بران همچو پوستی سفید از ماده سودا باشد روغن بنفشه و کدو
وشیرزنان بسیار بر سر کشند و آنرا بروغن کدو و سفاناخ بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد بهتر آنچه اشنه و علق بران بندند و صبر و
مرهم سنج بابونه و روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا فلدفیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و دران
سوراخها باشد که دران چیزی همچون شهد ظاهر شود علاج آن تنقیه بدن کنند و بربخ اسف و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست
که ازان رطوبتی همچو غساله گوشت آید علاج او آنست که موی بران ستره تا آنچه در وی باشد همه بیرون آید و گل ارمنی و قسط
و مرداسنگ و روغن گل بسرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ باشد و بیک بار سیاهی زند علاج آن کاغذ سوخته
و اسپیداج و زرنیخ هر یک نیم درم کبریت یک درم بکوبند و با خل خمر طلا کنند و سعفه که در دوم عادت شود گل ارمنی و کافور
و زعفران با گلاب و خل خمر طلا کنند ثالث ثول بثره صغیر است که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلط غلیظ بود از بلغم یا
سودا علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و لیشیاب نیز با سرکه طلا کنند و یا شیر انجیر خام یا بکشت
با سرکه و آنرا با آهن قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند قلدفیون و کبریت و برگ حنا یا اشنان سبز و تخم کاکنج و حنظل
و زنجار و نوشادر و آهک آب نادیده بسایند و با آب اشنان طلا کنند و نوعی هست که آنرا عدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد
و اکثر در روی و پیشانی ظاهر شود و آنرا بورق بوره و آب شونیز طلا کنند یا صمغ البطم یا صمغ آلو و کندش و کرنب پوده
با سرکه طلا کنند رابع بثره باشد که متقرح گردد و خشکریشه شود و ازان صدید آید علاج آن تنقیه بدن کنند و آنرا
بگل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و خردل و مویزج و برابنج مساوی بکوبند و با عسل و زیت و سرکه طلا
کنند خامس بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و چین گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخی تیره و مانند پوستی همچون
فلوس ماهی باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظه بکنند و آنرا بلعاب بذر و صمغ آلو و صبر و
سرکه و روغن گل طلا کنند یا علک البطم و صمغ آلو و کبریت باره و روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند یا پیه بط و مرغ و زهره و روغن
بنفشه بمالند یا مورد و منانش با سرکه طلا کنند و در ابتدا چرک دندان صائم و روغن گندم مفید بود و چون مزمن شود قردمانا
و مویزج هر یک ده درم و اسرب سیاه و کبریت زرد هر یک پنج درم نخود و لیشیاب نیز هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات

سودا و از اطعمهٔ غلیظه احتراز نمایند و قوبی شرّ این باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اکثر در روی بود علاج آن
تنقیه ... کنند و از اشیاء حاده و حریفه احتراز نمایند و مرهم ... طلا کنند یا آهن بخراشند تا از آن خون بیاید پس
مرهم ... [illegible] ... باشد که با آن حکه و سوزش بود و آن از سودا و بلغم یا صفرا ... حادث شود و بعضی خشک بود
و امتداد ... و بعضی تر بود و از آن صدید آید علاج آن فصد کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و ...
و نبات تناول کنند و غذا ... و نخود و مغز بادام خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله یا صبر و تربد بیاشامند یا این
مطبوخ صفت آن سنا ... درم پوست هلیله زرد پنج درم ... ده درم شاهتره ... بنفشه و نیلوفر هر یک ... درم
افتیمون یک درم آلو سیاه ... هر یک ... عدد عناب ... عدد سپستان ... عدد بجوشانند و چون ...
افتیمون ... درم ... کتان بسته در آن اندازند ... صاف کنند ... بیاشامند ... ده درم ...
... کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد ... این مرض را ... شاهتره لغایت نافع
صفت آن هلیله سیاه ... کابلی و تخم شاهتره و صبر ... هر یک ... بریان کرده ... درم ...
و ... بعد از تنقیه ... طلا کنند و ... کبریت ... هر یک ... درم ... قرباتا هر یک
ده درم ... طلا کنند ... آخر ... مقتول ... فصد کنند ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بسبب فساد [illegible] تغیر شود فصد باسلیق کنند و مطبوخ هلیله تنقیه نمایند و از اطعمه غلیظه و شیرین احتراز کنند و در آب نشینند

و اگر وقت و سن مقتضی باشد گل ارمنی [illegible] و توتیا و حنا بکوبند و بر آن افشانند و اگر آن موضع متقرح شود بسبب عرق [illegible]

[illegible] باشد باید که شب یمانی و کندر و مازو بکوبند و بر آن افشانند یا با بوره طلا کنند یا مرهم زنجار بمالند و اگر بسبب اختلاط باشد

استفراغ طبیعت کنند و اگر بخارات باشد که تحت الجلد متعفن شود و علامت آن نتن رایحه بدن بود و درین نوع استحمام به آب دریا [illegible]

[illegible] و بول کودکان و اندام بالیدن نافع بود و مغز بادام و خشخاش بکوبند و با سر بمالند و مشایخ را بواسطه ضعف [illegible]

[illegible] حادث شود علاج آن مداومت حمام و تدهین باشد باب سیوم در جراحات و قروح جراحت تفرق اتصال [illegible]

[illegible] حادث شود علاج او آنست که آنرا از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند که تا چیزی در آن نیفتد که مانع

التحام شود و آنرا چنان ببندند که بیکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود بباید دوخت و اگر جراحت غائر باشد [illegible]

[illegible] استعمال نمایند مثل کندر و صبر و انزروت [illegible] و توتیا و اگر درین جراحت وسخ بسیار باشد این

ادویه با عسل بسرشند و استعمال کنند و پنبه بر آن کنند تا از چرک پاک شود آنگاه ذرور یا مرهمهای منبته استعمال کنند

[illegible] گوشت برویاند کندر و انزروت [illegible] مرهم [illegible]

[illegible] انزروت و زعفران [illegible] جراحت [illegible] آنست که با ورم [illegible]

[illegible] الم [illegible] آن باشد علاج آن فصد باسلیق باشد [illegible] یا آب [illegible]

و اگر با آن [illegible] باشد [illegible] استعمال کنند و اگر با ورم باشد [illegible] طلا کنند و اگر

[illegible] استعمال کنند یا مرهم زنگار [illegible] عصب واقع شود و اگر [illegible]

[illegible] علاج او آنست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج او آنست

[illegible] جراحات

عروق جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش آنست که خرقه به سرکه و گلاب بیالایند و بر جراحت افکنند و اطراف
جراحت به مرهمات قویه طلا کنند و مازو بسوزانند و مثل خر آتش آنرا بپاشانند و بسایند و بر جراحت افشانند یا سنگ بچ که آنرا حسبین
گویند و غبار آسیا یا سفیده بیضه بیامیزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بران نهند و ببندند قرحه به سبب جراحات
و خراجات و تقیح حادث شود و چیزی که از قرحه آید اگر تنگ بود آنرا صدید گویند و اگر غلیظ بود آنرا وسخ گویند علاج او آنست
که اگر وسخ و قیح بسیار بود به تلیین طبیعت کنند به سبب خلط و قوت و حاجت و از کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز نمایند و ادویه مجففه
مثل مرداسنگ و زرد چوبه و ورق مهک و پوست انار و گلنار و مر و صبر و روغن استعمال کنند و اگر قرحه در اعضاء صلب
باشد دیگر از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان استعمال کنند و مرداسنگ بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ باشد فتیله مرهم بدو
رسانند تا صدید قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و آنرا ناصور باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت آن سفید سخت باشد و اما ازان رطوبت
روان باشد علاج او آنست که بینه کهنه بشراب تر کنند و بر آن صبر بیالایند و در آن کنند یا الکلان [illegible] ریش شود و اگر [illegible]
و گوشتهای زیادی را [illegible] کنند یا آهن یا دارهای اکال یا داغ کنند باب چهارم در کسر و خلع و حرق و [illegible] آن کسر تفرق اتصال که
که عظم را حادث شود علاج آن اول فصد و تلیین طبیعت کنند و عظم را محکم ببندند و اگر از بستن خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم
بریزند و عصابه به سرکه و گلاب تر کنند و بران نهند و ببندند و چون دو سه روز بگذرد و ورم نباشد [illegible] و گل ارمنی و اقاقیا
بران طلا کنند و غذا بدیشان مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورمی باشد صندل و آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و ببندند و گر
ازان [illegible] آید کنند و [illegible] خون سیاوشان بکوبند و بران افشانند و اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر
متصل گوشت باشد نیک بجای خود نهند و ببندند و معالجات جراحت بجا آرند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید علاج او آنست
که مفصل از میان خود دیگر [illegible] کی از اندیشه [illegible] علاج او آنست که مفصل به رفق باز بجای خود برند و بعد ازان تسکین و جمع و ازاله
ورم کنند وثی آنست که مفصل از جای خود [illegible] نباید [illegible] حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان کرد و وهن آنست
که عارض عظم شود [illegible] تفرق اتصال عادت شود علاجش [illegible] اگر از جای رفته باشد باز بجای خود نهند و [illegible]
[illegible] کنند یا [illegible] تخم مرغ طلا کنند یا ورق [illegible] گل ارمنی و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر
با آن ورم باشد فصد کنند و ماش و [illegible] گلنار و اقاقیا [illegible] با سفیده بیضه طلا کنند [illegible] اگر با آن تفرق اتصال نباشد یا
[illegible] ازان طلا کنند و اگر [illegible] باشد فصد کنند و ببندند [illegible] مرهم [illegible]

بر سر نخود آب کنند و بخورند و اگر ضربه یا سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند سرکه و گلاب و روغن گل بر سر
بمالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند و اندکی شکر و نشاسته و خطمی بالا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود
ازان نفث الدم حادث شود قرص کهربا و قرص گلنار یا به [illegible] تناول کنند یا گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان و کهربا [illegible]
تناول کنند و اگر بر مفصل واقع شود بابونه و اکلیل الملک و شبت و خطمی بجوشانند و آب نطول آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود [illegible]
تشنج و رعشه چون [illegible] بمالند و اگر ازان التوا عصب حادث شود نطول خطمی و مرزنجوش [illegible] بالا کنند یا [illegible] نهند و اگر کسی را
[illegible] زده باشند پوست گوسفند که فی الحال پاره پاره کرده باشند [illegible] گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب [illegible] تر کنند
و بران نهند و عضو را ازان [illegible] کنند [illegible] و اگر [illegible] پیکان در عضوی رود و آنرا بکلبتین بیرون آرند [illegible] انزروت کنند و بران
کنند و اگر خار یا آبگینه در اعضا رود و بیرون نتوان آمد زراوند مدحرج [illegible] کنند [illegible] زنبق مجموع یا بعضی با عسل طلا کنند
شجوج جلد اگر بسبب [illegible] جراحت [illegible] شود فصد باسلیق کنند و خرقه بگلاب تر کنند و بران نهند
گل ارمنی و مرداسنگ با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل بمالند و مورد و گل سحق کنند و بران افشانند یا مرهم [illegible] سفیداج یا روغن گل
و بنفشه با سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بران نهند و اگر بسبب [illegible] حاره [illegible] اطراف [illegible] شجوج حادث شود [illegible]
بران بمالند و سفیداج و مرداسنگ و ورق [illegible] گل بنفشه بکوبند و بران افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و اگر گوشت [illegible]
احتراز نماید حرق اعضا عضوی که باتش بسوزد علاج [illegible] سفیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه کتان بگلاب تر کنند و بران
اندازند عدس بجوشانند و بسایند و بران طلا کنند یا گل ارمنی [illegible] و گلاب یا سفیداج و مرداسنگ [illegible] بمالند و اگر بسبب آب گرم
و روغن گرم سوخته شود پیش ازانکه آبله کند [illegible] کرده و گلاب [illegible] کنند و بران نهند و اگر آبله کند مرهم سفیداج
یا بوره بمالند [illegible] اگر عضو [illegible] آبله [illegible] سکنجبین تناول کنند [illegible]
و [illegible] طلا کنند و اگر بسبب [illegible] آفتاب بسوزد مرهم [illegible] کافور بمالند
فساد اطراف اگر بسبب برودت سرما [illegible] چون [illegible] پوست [illegible] کنند و مسام [illegible] بندد و حرارت [illegible] بخارات
[illegible] گرداند [illegible] بعضی اعضا باشد [illegible] گرم گردانند [illegible]
[illegible] گرم دارند [illegible] آب [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible]

متورم را بر آن نهند و اگر سیاه یا سبز شود نشتر عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون از آن روان شود و بعد از آن گل ارمنی
با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از شش ساعت آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که انگشتان بیفتند
اطراف سلوق کرده در روغن بجوشانند و بر آن نهند [illegible] تا آنچه متعفن شده باشد بیفتد آنگاه [illegible] تریاق [illegible]
و ضمادها که بگویند یا روغن [illegible] بر آن نهند و بعد از آن بعلاج قرحه مشغول شوند. تقشف اصابع بسبب بزرگ شدن
و چاره این انگشتان چنان فضلات بخارات [illegible] بواسطه برودت هوا [illegible] علاج او آنست که گلقند و سکنجبین بزوری تناول کنند
[illegible] سبوس سلوق بجوشانند و انگشتان بدان بشویند یا بابونه و اکلیل الملک شلغم و کرنب و عدس و انجیر و شراب بجوشانند
و ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان تیره شود [illegible] بابونه و عدس و زیت بجوشانند و طلا کنند. اکله تعفن و فساد که در اعضا
ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی یا سده که مانع آن شود یا بسبب سموم یا ورم ردیه که مادهٔ آن سمی باشد پس اگر ببینند که رنگ عضو
متغیر شود و نضارت او زائل بگردد و ابتدای تعفن باشد آرد باقلا و اقاقیا و ورق گل ارمنی و صندل با سرکه طلا کنند
و فصد [illegible] کنند که مقابل آن عضو بود یا حجامت یا ارسال علق کنند و اگر [illegible] موضع بارد [illegible] شود و خیار [illegible]
بیش خورده نهند [illegible] کاهو کاسنی خیار [illegible] تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و سست گردد [illegible]
استعمال کنند تا گوشت متعفن زائل شود و پاک گردد [illegible] که گوشت [illegible] استعمال کنند و اگر تعفن زائل نشود داغ کنند و
اگر [illegible] آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم مانند. باب پنجم جذام و امراض جلد. جذام علتی بد است از آن
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم فرموده اند که فروا من المجذوم کما تفر من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن از غلبه
[illegible] سودا حادث شود [illegible] هیئت و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد آن به حدی رسد که اعضا از هم
فرو ریزند یا باشد که متقرح شود و این علت چون مستحکم شود علاج آن ممکن نباشد و سبب فاعلی این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبد
باشد و سبب مادی آن اغذیه سوداوی بود و علامات ابتدای جذام حمرت بدن [illegible] که مائل به سیاهی [illegible] و ضیق النفس و بحوحت
و باریک شدن آواز و ریختن آن [illegible] و عرق و خبث النفس [illegible] اعضا و [illegible]
علاج آن ابتدا فصد [illegible] سکنجبین [illegible] بسیار بیرون کنند [illegible]
از [illegible] کاسنی و [illegible] سکنجبین [illegible] درهم تناول کنند [illegible]
خورند و بعد از [illegible] مطبوخ [illegible]

ماء الجبن با این سفوف بیاشامند صفت آن هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون سه درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس
و گاوزبان هر یک چهار درم نمک هندی و لاجورد هر یک درمی و نیم بکوبند و سه درم از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه بکرات حمام
کنند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه بجوشانند و اندام بدان بشویند و روغن بنفشه و کدو و بادام می مالند و بیضه و باه
و خروس و اطریفل و مرغ و مغز ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و پاچه و مرماهی تازه خورند چون از
تشنگی شکسته و نیند و روغن بادام نیز مناسب است و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول کنند و گوشت افعی و خمر که در آن
افعی مرده باشد و شیر خر یکی جوان سرخ بود عظیم مفید است و از بقول کاهو و کاسنی و خیار مناسب باشد و در موضع حاره رطبه
مسکن سازند و از جماع و از مساکن بارده یابسه احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مداومت نمودند اسهال به
قی در هفته دو نوبت و بدن را با این ادویه طلا کنند صفت آن کبریت و اسطوخودوس هر یک ده درم و پوست صنوبر حب الغار هر یک بیست درم
بکوبند و با آب ورق چغندر طلا کنند آخر با زره سوخته و مویزج هلیله سیاه سوخته هلیله متساوی بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت
بیشتر آن باشد که سبوس از بدن آن جا جدا شود برص سفیدی که در بدن پیدا شود بسبب ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد
که آن عضو را حادث شود علامت او آن باشد که نرم و براق و سفید بود و مویکه بر آن رسته باشد آن هم سفید بود و آن موضع اگر به
نیشتر فرو برند اگر سوزن را در او فرو برند بجای خون رطوبتی سفید بیرون آید علاج آن هر روز جلابی از سپستان و بانگو در زیان نیم
کرفس و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از نضج استفراغ بلغم بحب ایارج یا باین حب کنند صفت آن صبر سقمونیا
شحم حنظل تربد سفید شاهتره ماهی زهره ایارج فیقرا هر یک درمی تخم حنظل مقل مصطکی هر یک دانگی ملح نفطی دانگی و نیم حب النیل نیم درم مجموع
بکوبند و با آب کرفس سرشته حب سازند و بعد از آنکه فرو برند شربتی گرم از سکنجبین بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل کبیر و مثرودیطوس تناول
کنند و زرنیخ و فاشق و خردل و شونیز و بوره و شیطرج و کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش با سرکه طلا کنند و زیت قسط و زیت
سفید و خربق سیاه و سفید و مویزج و تخم ترب و بصل الفار نیز مفید بود و ادویه مقرحه مثل ذراریح و عسل بلادر و تافسیا و تخم ترب و سرگین کبوتر و زرنیخ
با سرکه طلا کنند و اگر سفید شود بعد از آن بکرات طلا کنند پس آب بزاج و بعد از آن خبث الحدید و مروارید و پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ
آن زائل کند باروناس و نیل و خبث الحدید هر یک درمی بوره و کبریت و زنجفر هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند بهق سفید سفیدی باشد که
صحیح و طبیعت آن را دفع کند و بهق زود زائل شود بخلاف برص و علامت آن است که سخت سفید و براق نباشد و با اندام پیوسته بود چون
در او فرو برند خون آید و موی آن موضع سیاه بود اکثر شکل آن مدور بود علاج آن هر روز جلابی از زیانه یا انگور گلقند تناول کنند

تنقیه و اسهال طبیعت بمطبوخ [illegible] کنند و قی کردن بعد از غذا مفید بود و بعد از تنقیه [illegible] که در [illegible] گرفته طلا کنند و اگر [illegible]
[illegible] بمالند و بعد از آن [illegible] طلا کنند مفید بود [illegible] سیاه باشد [illegible] ظاهر شود [illegible]
[illegible] باشد علامت آن است که چون [illegible] علاج آن [illegible] کنند و
[illegible] طبیعت بمطبوخ افتیمون [illegible] کنند و [illegible] استحمام [illegible] کنند [illegible] سیاه [illegible]
طلا کنند [illegible] باشد و آن سبب [illegible] علاج [illegible]
بمطبوخ افتیمون [illegible] و بعد از تنقیه تخم [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] طلا کنند و اگر [illegible] طلا کنند
[illegible] باشند [illegible]
با سرکه طلا کنند [illegible] سیاه باشد [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
علاج آن فصد و اسهال طبیعت [illegible] و بعد از تنقیه [illegible] طلا کنند و اگر [illegible]
[illegible] با سرکه [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] علاج آن فصد کنند و اسهال [illegible] طبیعت بمطبوخ هلیله [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible marginal notes]

و عاکرسا العظیم طلا کنند یا مرهم زنگار یا دو برگ چغندر یا برگ یا نهند تا موضع مجروح شود پس مرهم ماهی منزل نهند تشقیق جلد راس اگر پوست
سر تشقیق شود و از آن چرک پیدا شود بسبب ملاقات آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا استعمال آب شور و شبی علاج آن اغذیه مرطب
مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند و سر بدان بشویند و
بلعاب اسبغول و خطمی طلا کنند و اگر با آن حرارت و خارش بود و سبب آن امتلاء دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و بنفشه و تمام
آن علاج از تنقیه و غیره مذکوره استعمال کنند تقشر جلد اگر پوست سر پوست پوست شود از آن چیزی مانند سبوس جدا شود و سبب آن
غلبه سودا بود علاج آن هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاو زبان و بیخ کاسنی و ترنجبین تناول کنند و غذا نخود آب و ماش پخته یا
شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه هر یک پنج درم سنا
هفت درم بسفایج هفت درم ورق گل و نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ کاسنی هر یک سه درم سطوخودوس چهار درم آلو سیاه سپستان هر یک بیست عدد
عناب بیست عدد مغز خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن نمایند بکثرت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو
مخ و مغز ساق گاو کنند و از اغذیه مولد سودا احتراز کنند و در بعضی احوال تا یابد تا بجذام انجامد باب ششم در
امراضی که تعلق بموی دارد و غیر از سبب که بسیار حادث شود بسبب بخارات لزجه بلغمی یا سودای متصاعد شود علاج
آن تنقیه بدن کنند از اخلاط و بعد از تنقیه هر روز سر با خطمی سفید و برگ چغندر سر آسوده با قلا و ورق [illegible] اندکی بوره بشویند
یا سر تراشند و روغن گل و اندکی بوره با سر مالند یا [illegible] و طین قیموریا با سرکه طلا کنند داء الثعلب علتی است که موی بریزد و اگر پوست
[illegible] پیدا شود آن را داء الحیه گویند [illegible] ماده ردیه باشد که در منابت شعر استقرار یابد و غذا از موی منع کنند
و این ماده اگر دم محترق باشد علامت آن حمرت لون [illegible] بود علاج آن فصد کنند و شراب عناب [illegible]
تناول کنند و موضع را بآب [illegible] بخراشند یا بپیاز عنصل و سیر خردل [illegible] با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود
علامت آن علامات غلبه بلغم بود علاج آن تنقیه بدن بحب ایارج [illegible] و مطبوخ [illegible] کنند و غرغره [illegible] سکنجبین
عسلی سفید بود و موضع را بجبه [illegible] خراشند [illegible] سوخته و بپیاز عنصل و بادام تلخ و حب الغار طلا کنند و اگر از ماده سودا
بود تلیین طبیعت کنند بمطبوخ افتیمون و سطوخودوس و موضع را [illegible] بمالند [illegible] زرد و [illegible] افتیمون [illegible] سیاه
[illegible] سوخته [illegible] طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامت آن صفرت موضع [illegible] جلد آن [illegible]
[illegible] تشنگی بود علاج آن هر روز [illegible] سرکه [illegible] تنقیه بمطبوخ فواکه کنند [illegible]

بلیلی باشند و فستقین و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و سیر کوبیده با سرکه طلا کنند یا شیح سوخته و حب الخضر و چوب سوخته و کف دریا کوبیده و بروغن زنبق بمالند و اگر پشه و خرس و گرگ با سرکه بسایند و طلا کنند یا نرگس و آنموضع بمالند موی بر وی باز روید و داء الحیه را همین علاج بود و دران تدهین بروغن بنفشه و کدو مناسب بود و اما اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام باشد بروغن سیر استعمال کنند و بوره و زهره گاو و عاقرقرحا شیح سوخته و قیصوم سوخته بمالند یا بیخ نی فارسی خرما مجموع سوخته با روغن زنبق طلا کنند انتشار شعر گاه باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان بخارات دخانی بریزد چنانچه در ناقهان و سل و دق علامت آن تقدم اسباب محلله و مقامات امراض بود و علاج آن تناول اغذیه جید الکیموس و کثیر الغذا بود و استحمام و موی تخطی و برگ مورد و شکات تدهین بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطه یبس و کثافت جلد بود علامت آن جعودت و غلظ شعر بود و موی اندک بر توان کند و علاج آن مداومت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و بادام و بابونه کنند و بادام سوخته و شیح سوخته با زیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب رطوبت بود علامت آن رقت موی و سرعت انتثار بود و چون موی بگیرند بی آنکه قوت کنند جدا شود و علاج آن کثرت استحمام بود و دلک موضع بخرقهای درشت و بعد از دلک سنجاب و شیح و بادام تلخ بسوزانند و با زهره گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز کنند و توابل و طعام کنند و اگر تخلخل بدن و سعت مسام موی بریزد زیرا که بخار بکیاده موی سست تفرق شود و علاج آن استعمال روغن آمله و مورد و یا مازو باشد تا جلد را کثیف گرداند صلع آن باشد که موی سر زائل شود و اگر از پیری بود علاج پذیر نباشد و اگر در اوان جوانی بود اسباب و علاج آن همچنان باشد که مذکور رفت شیب سفید شدن موی بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود و اگر پیش از ان سفید شود تنقیه بدن کنند از بلغم و هاضمه قوی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز نمایند و قلایا و کباب و تیهو و کبک و تیرو و گنجشک و گوشت ها و شکاری مفید بود و اطریفل و اهلیلجه مربا تناول کنند تا حاصل شود استعمال کنند چنانچه گفته شود تشقق شعر اگر موی شگافته شود بسبب یبس است کثرت استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب ... طلا کنند و اگر با فراط باشد تنقیه بدن از سودا باید کرد باب هفتم انچه تعلق بزینت دارد و حفظ شعر اگر خواهند که موی دراز شود از برگ کنجد و کدو و بنفشه و روغن بمالند و آمله کوبیده و بر موی ریزند و اگر موی سیاه باشد ... الغار ... اخضر ... بادام تلخ بسوزانند و آنموضع بمالند یا ... گرگ و خرس سوخته بمالند و اگر خواهند که موی عانه و بغل بر نیاید بخون سلحفات یا مرغ ... طلا کنند یا افیون ... و آب ... بمالند و اگر خواهند که ...

استره موی استرند تا آنکه سفیداب [illegible] ده رطل زرنیخ [illegible] از هر یک بیست درم گل خطمی ده درم بکوبند و با آب گرم طلا کنند اما باید
که پیشتر از آنکه آن را طلا کنند بعد از آن [illegible] گل بمالند یا آنکه پانزده درم ابشیره جو نیک سحق کنند و طلا کنند و بعد از آن
با آب [illegible] بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود [illegible] ده درم مازو و آمله هر یک پنج درم با آب مورد طلا کنند یا حلیله آمله هر یک
پنج درم بکوبند و با آب مورد طلا کنند یا حلیله آمله [illegible] بکوبند و با آب مورد بر موی بمالند و اگر خواهند که موی باریک
شود [illegible] باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که موی سیاه شود [illegible] پنج درم بسایند و بروغن [illegible] کنند و با آب گرم
[illegible] تا خمیر [illegible] موی بمالند [illegible] بشویند آخر شقایق و گل باقلا سحق کنند و بروغن [illegible] بر آن
کنند [illegible] بعد از آن بر موی بمالند [illegible] بشویند آخر پنج درم لادن
[illegible] بیست درم [illegible] بمالند [illegible] بسایند [illegible]
و بر موی بمالند [illegible] هر یک [illegible] درم
[illegible] بکوبند [illegible] اگر موی [illegible] باشد [illegible] ستاره [illegible]
و بعد [illegible] بشویند [illegible] و با آب [illegible] بشویند
[illegible] اگر خواهند [illegible] باشد [illegible] تناول کنند و گوشت [illegible] خورند
[illegible] هر یک ده درم [illegible] پنج درم بکوبند [illegible]
[illegible] تخم خربزه [illegible] و با آب [illegible] طلا کنند و اگر خواهند که [illegible]
شود [illegible] استحمام کنند [illegible] با آب گرم بمالند [illegible] فساد
لون اگر بسبب فساد مزاج [illegible] علامت آن ضعف [illegible] علاج آن [illegible] و اگر بسبب [illegible]
[illegible] علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول [illegible] از کثرت اکل [illegible] لون [illegible]
[illegible] تناول [illegible] علاج آن است که از اشیایی که [illegible] تغییر
اجتناب نمایند و [illegible] استعمال حمام کنند و [illegible] تخم خربزه [illegible] باقلا [illegible] بمالند
و اگر بسبب [illegible] شدت [illegible] اغذیه [illegible] تناول کنند مثل گوشت بره [illegible] و ماهی
تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر [illegible] تناول کنند و از ریاضت [illegible]

وآن قسما در رایحه مغابن و بتن عرق است و سبب آن عفونت و حدت اخلاط است و معین سبب بر این حرکات شوریده مر اخلاط را همچون
حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول چیزی که او را خاصیت باشد در تحریک مواد و بیرون آوردن بظاهر بدن همچون سیر و پیاز و [illegible] و
نخود و امثال آن و علاج آن است که هر روز شربتی از نبات و تمر هندی با آب انار [illegible]
سکنجبین و عرق گل [illegible] تناول کنند و ملین بدان [illegible] و [illegible] الفواکه آن مناسب است و از ریاضت و تعب [illegible] احتراز نمایند و
موضع [illegible] بشویند و [illegible] سوده [illegible] سوسن [illegible] بکوبند و در آن [illegible] بمالند یا [illegible] کافور با گلاب
بسایند و طلا کنند یا ورق گل [illegible] سعد و سنبل بسایند و بمالند یا [illegible] کرمانی چهار درهم و قرنفل یک درهم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص
سازند و در وقت حاجت پاره بسایند و در آن بمالند که [illegible] نفع [illegible] و آب برگ مورد [illegible] و اگر رایحه مغابن انگشتان پای [illegible] بسبب [illegible]
متغیر شود فصد باسلیق کنند و [illegible] تنقیه کنند و از اطعمه حریفه و شیرینی احتراز نمایند و در آب [illegible] بشویند اگر [illegible] مقتضی [illegible] گل ارمنی
[illegible] و سنگ [illegible] ساییده [illegible] پوست انار [illegible] بر آن افشانند و اگر آن موضع متقرح شود بسبب تیزی [illegible] گلاب
بشویند [illegible] بکوبند و بر آن افشانند یا آب [illegible] طلا کنند یا مرهم زرد [illegible] بمالند و اگر بوی ناخوش [illegible] تنقیه بدن
[illegible] کنند [illegible] ورق [illegible] سوخته و کندر بکوبند و با آب مورد بسرشند و طلا کنند [illegible]
مقاله پنجم در ذکر حیله‌ها تا [illegible] زهرها و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و علاج انواع زهرها [illegible]
و مشهور همچنان که معرفت نافع لازم است تا استعمال کنند معرفت ضار نیز واجب است تا از آن احتراز نمایند پس [illegible] مخالف
باشد [illegible] باید که طعام و شراب [illegible] هر کس نخورند و بر گرسنگی و تشنگی [illegible] حاضر نشود [illegible]
در [illegible] شیر [illegible] باشد و باید دانست که زهر [illegible] شیرینها و ترشها و چیزهای حریف [illegible] و چیزهای بوی آن تیز باشد [illegible]
که این [illegible] باشد تریاق [illegible] باشد [illegible] هر روزه [illegible] بخورند [illegible]
[illegible] باید که [illegible] آشنا [illegible] بزرگ [illegible] میان گیاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشند [illegible] کنند [illegible] معده [illegible]
[illegible] آن کنند [illegible] استدلال توان کرد و اگر [illegible] معلوم نشود و اگر در معده [illegible]

و اسهال و عرق و لذع و التهاب و تشنگی و خشکی دهن باشد و دلیل آنست که زهر حاره بوده است علاج آن قی کنند به روغن گل و بنفشه و نقوع
[illegible] و لعاب اسبغول به شیر [illegible] با دام و [illegible] گاو و قرص کافور هر کدام که باشد [illegible] کرده بیاشامند و خیار و کاسنی [illegible]
[illegible] خورند و صندل و کافور و گلاب [illegible] طلا کنند تریاق طین مختوم [illegible] طین مختوم هر یک سه درهم و [illegible]
و ده درهم [illegible] بیاشامند و مثقالی از آن خورند و این [illegible] بکار دارند صفت آن بنفشه و نیلوفر هر یک سه درهم
[illegible] سه درهم و اگر [illegible] که سبب آن [illegible] اعضا و لکنت زبان
[illegible] باشد که زهر بارده بوده است علاج آن [illegible] بیاشامند و تریاق اربعه [illegible] مثقالی بخورند
[illegible] فلفل [illegible] و [illegible] هر یکی [illegible] درهم [illegible] بخورند [illegible] و [illegible]
کنند [illegible] و [illegible] گوشت [illegible] کرده [illegible] و [illegible]
[illegible] باشد که زهر [illegible] بوده [illegible] و [illegible] اسفیداج و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible] قاتل [illegible]
و [illegible] اسهال [illegible] علاج او آنست که [illegible] بیاشامند [illegible] و عسل بیاشامند [illegible]
و اگر [illegible] باشد [illegible] قاتل نباشد لیکن [illegible] علاج آن قی [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] گوش [illegible] اختلاط عقل [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] گرم [illegible] گوش [illegible] آید و اگر [illegible] از [illegible] گوش [illegible]
[illegible] بیرون آید اگر [illegible] مرگ [illegible] آن [illegible] آنست [illegible]
[illegible] بول [illegible] علاج آن [illegible] درم [illegible] بیاشامند
[illegible] و عسل [illegible] درم [illegible] کنند و بیاشامند و [illegible] کنند [illegible] سفرجل [illegible]
هر کدام که باشد [illegible] اسفیداج [illegible] و علامات آن اسهال طبیعت [illegible] بول [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] آن خناق و قولنج حادث شود علاج آن [illegible] العسل [illegible] تناول کنند و اگر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۲ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۲ [illegible]

طبیعت مجتنب باشد سقمونیا نیم درم با شکر ده درم بیاشامند اسفیداج از شرب آن فواق و سعال و الم معده و خشکی دهن

و تشنگی و عرق و استرخاء اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول سیاه شود یا سرخ علاج آن لطیف قی کنند و بعد از آن

سقمونیا یا ایارج العسل تناول کنند یا تخم کرفس و انیسون و رازیانه بجوشانند و بیاشامند یا انجیر تازه بخورند و شراب بعد از آن بیاشامند

اگر مفید نشد حقنه کنند زنجار و زنگ از خوردن آن پیچیدن شکم و قروح امعاء حادث شود و قی کند یعنی آب با جمع معده و

دهن و حبس بول و اسهال دم و خناق و غشی و سردی اطراف حادث شود اگر بول کنند آب یا بول سرخ بیرون آید علاج مجموع

و خبازی و چغندر بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر و لعاب بزرگ و ریشک بخورند و مرقهای چرب با خبازی بخورند

براده آهن از خوردن آن پیچیدن شکم و تصلیع و خشکی دهن حادث شود علاج آن سه جزو شیر ... بنوشند و تخم گل بنفشه با شکر ... بمالند

و اگر طبیعت بسته شود مسهلات مثل فرفیون دهند زاج و شب از شرب آن سعال شدید حادث شود علاج آن شیر و مسکه و روغن بخورند

چرب نباتات از آن جمله بیش بدترین زهرهاست از شرب آن ورم لب و زبان و دوار و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و بار

کنند و بیاشامند و مکرر قی کنند و بعد از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس بخورند و زهر لسیار ... اندکی مشک بخورند و تریاق بیشتر بخورند

ست فرفیون سنبل از شرب آن سوزش زبان و اعراض سمائم و بول دم حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن قرص کافور با گلاب

و دوغ بخورند و آب خیار و کدو با شیره تخم خرفه و لعاب بنگو ... با دوغ با برف سرد کنند و بخورند و ماست ترش نیز مفید بود

فربیون از آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب و لذع معده و فواق حادث شود علاج آن قی کنند و تناول روغن و مسکه و استعمال

معالجات ادویه فربیون سنبل یتوعات نباتی بود که آنرا شیری باشد چون شیر انجیر و چون بشکنند از وی شیری ظاهر شود و از یتوعات

آنچه مشهور است هفت است شبرم و مازریون و عشر و لاعیه و طیتیثا و ماهودانه و محمودة الاوراق و از ین البان اگر قدری

تناول کنند اسهال مفرط پیدا شود تدبیر آن در ابتدا شرب شیر و روغن و مسکه کنند و بعد از آن قابضات مثل قرص طباشیر

و قرص کهربا با رب و سیب بدهند و گویند که دو درم شیر شبرم قاتل باشد و شربان آن آب برف بر بدن باید ریخت و سه درم

شیر عشر قاتل باشد و شارب آن نادر خلاص شود و سقمونیا دو درم قاتل باشد که عامله او بدفع و برف کنند و رب سیب و به

و ریباس تناول کنند یا دریون دو درم قاتل باشد و از شرب آن قی و اسهال دم و لذع و خشی و فواق و الم جمیع بدن حادث

شود علاج او آنست که شیر و روغن بسیار بخورند و اگر مفید نشد تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا تریاق طین مختوم تناول کنند و بعد

از سکون قی و اسهال آب کاسنی یا سکنجبین و غذا از زشک باشد و قلی نیز سهره ست بسیار از آن مهلک باشد و اندکی از آن

ازان موجب کرب و لهیب و انتفاخ البطن باشد علاج آن قی کنند و بعد ازان لعاب بنگو و بهدانه و صمغ و شکر
بار و روغن گل تناول کنند و پیچکست بجوشانند و بیاشامند و پیه بسیار خورند و حلوای حلیب مفید افتد بلادر اگرچه بعضی مردم بخورند و مضرت آن
بسیار نبینند لیکن بعضی را ازان التهاب و حرقت فم و معده و لذع امعا شود و آبله ها درین لب حادث شود و گویند فاد زهر آن مغز جوز است علاج
او آنست که بروغن کنجد و انگرم قی کنند و بعد ازان شیره جو بار و غن بادام خورند و بنوا شربا کنند و دو ستقالنج مغز بادام تناول کنند و
روغن بنفشه در بینی کشند و لذع فواکه و انار بیاشامند و در آب سرد نشینند کندش شربت آن موجب غثیان و خناق بود و خدریق سفید
خاربقون سیاه موجب تشنج و عرق سرد بود و خربق سیاه موجب اسهال و خناق و تشنج و خفقان و حرقت زبان و نفخ بسیار بود و
تبرید زرد و سیاه همچنین باشد علاج مجموع قی باشد و تناول شیر و روغن و اسهال را موجب اقراص بارده علاج کنند لیموی انجیر تناول
مغز بادام گرفته مثل مغز جوز و فندق و فستق و غثیان و غشی حادث شود و علاج آن قی باشد و بعد ازان تناول حموضات افیون
موجب سبات و خدر و دوار و فواق بود و ثقل زبان و تاریکی چشم ازان حادث شود و دو درم ازان قاتل باشد خصوص که
با شراب خورند علاج آن قی کنند و حلتیت و جند بیدستر و فلفل و ابهل همه متساوی بکوبند و دو مثقال با شراب ریحانی یا شراب کهنه بخورند
بدن را بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنه ها بکار دارند جند بیدستر اگر کنده شود زهر قاتل باشد و ازان اعراض سرسام
حادث شود و علاج آن قی باشد و بعد ازان تناول حموضات مثل ترنج و لیمو و کمر و دوغ گاو یا برف سرد انجیر و عسل و قی از
تناول سرو و مرچ اسعاد و سعال حادث شود علاج آن قی کنند و بعد ازان شراب بنفشه و خشخاش و لعاب بنگو و بهدانه
تناول کنند جوز ماثل یک درم ازان زهر قاتل باشد و اعراض دوار و سبات و سکر و حمرت عین و عرق سرد باشد علاج
آن قی باشد بآب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد ازان شراب ریحانی تناول کنند و روغن زیت و ناردین و بدن بمالند
بیروج صنم اعراض او همچون اعراض جوز ماثل باشد علاج او آنست که نگذارند که بخواب روند و موی سر می کنند
تا سست شود و روغن کنجد و عسل و نمک با آب گرم بیاشامند تا قی کنند و روغن گل بسر او بمالند شوکران از شرب آن
خناق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی چشم حادث شود و علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و سعوط و بانا
و انجدان نیز با شراب مفید باشد و روغن گاو یا فستق تناول کنند و شکم با آرد گندم تضمید نمایند عنب الثعلب
روباه و تربک سیاه موجب کدورت لون و خدر و خشکی زبان و فواق و قی الدم و تشنج بود علاج آن قی کنند
بعد ازان شیره جو با شیر نیز بیاشامند یا عسل و بادام تلخ نیز مفید بود و نخود آب با مرغ خورند کشنیز تر هر که بسیار بخورد

و راه‌دار و سده‌ر و اختلاط عقل و تیرگی صوت و تغثیان و سکر و غشی حادث شود بعد قطعها هر که بسیار بخورد نفس و تشنج او منقطع
شود و بدن سرد گردد و ضیق النفس و خناق و چند روز غشی حادث شود علاج هر دو قی کنند بطبیخ ترب و شبت با عسل و بوره
بعد از آن زرده بیضه و فلفل و نمک و مرق مرغ خورند و انیسون و فاقل و دارچینی با شراب مفید بود و کماة آنچه سیاه و مطاوی سمی
باشد و پلید آن که سپید بود قاتل باشد و اعراض آن خناق و ضیق نفس و قولنج و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی کنند با آب
ترب و فودنه و سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف یا انگامه بخاری بیاشامند و تریاق اربعه و مثرودیطوس و جوارش فلافلی
کمون با شراب بخورند کبست حرة کنجد چون بغایت فشرده باشد و بسر و نشسته باشد از آن بیضه حادث شود قاتل باشد علاج آن قی و حقنه
سعده باشد حیوانات و زراریح یک درم قاتل باشد و از آن وجع مثانه و ورم قضیب و عانه و پیچیدن شکم حادث شود و بول با خون
و اگر خون باشد و گاه بود که تشنج و غثیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد به روغن کنجد و آب گرم و بعد از قی
با لعاب بیدانه و بنگو یا آب فوزک با مسکه تناول کنند دیگر قیه‌ها چرب و روغن بادام و سپید … زرده بیضه و عسل …
روغن گل با سفیده تخم مرغ بزنند و در احلیل چکانند و زرنیخ و حجر یا از تناول آن قی و درد دل حادث شود پس از آن قی باشد …
شبت و روغن کنجد و استعمال معالجات زراریح … صفادع از اکل آن … تاریکی چشم و کدورت لون و دوار و حدت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج
حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و بعد از آن بحمام گرم روند و عرق کنند و بدن به روغن قسط و ناردین و … بمالند
شواء مغموم چون گوشت بریان میکنند باید که سر دیگ بپوشند تا هوا بدان در رود که اگر پوشیده دارند از اکل آن بیضه
و اسهال و اختلاط عقل و سبات حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن رب سیب و به با طین مختوم بخورند و معالجات بیضه
بجا آرند و دران روز از حمام و خواب احتراز نمایند سمک بارد و از خوردن ماهی سرد خصوص که در جای نمناک نهاده باشند قولنج و
ضیق النفس و غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از قی تریاق اربعه و مثرودیطوس و فلافلی و شراب مفید باشد مراره
افعی زهر قاتل است معالجه دران مفید نیست اما فی الجمله قی متواتر کنند بشیر و روغن و آب گرم و بعد از آن تریاق کبیر
و مثرودیطوس و فادزهر و دواء المسک بخورند مراره نمر زهره پلنگ قاتل است اما اگر از تناول آن سه ساعت
بگذرد امید بتوان داشت و اعراض آن قی کراثی و یرقان بود و بوی صبر از دهن و سینه شارب آن آید
علاج آن قی متواتر باشد و بعد از قی طین مختوم پنج درم حب الغار پنج درم پنیر مایه آهو بیست درم تخم سداب ده درم
هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و دو مثقال تناول کنند مراره سگ آبی مقدار عدسی قاتل باشد

علاج آن روغن گاو یا دارچینی و خطمیا تا رومی هر یک مثقالی و پنیرمایه خرگوش نیم مثقال بخورند طرث ذنب ابل
سه دنبال گاو کوهی زهرست و از آن غشی و کرب حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن فندق و فستق تناول کنند
دم ثور اگر کسی خون گاو تازه بخورد او را اختناق و غثیان و غشی حادث گردد علاج آن که بعد مسهل با آب کرده و قی کردن بر بن انشا یه دوی
که در بسته شدن خون در معده مفید باشد تناول کنند مثل انجیر خام و تخم کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر
فلفل و بیخ انجدان و پنیرمایه خرگوش با سرکه و شیر بز نیز مفید بود عرق دواب از شیر عرق چهارپایان هضم و تورم و
در بیان و سیلان عرق بستن از فعل حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و روغن کنجد و بعد از آن تریاق کبیر
تناول کنند و شراب و روغن گل نیز مفید بود دلبن فاسد شیر که متغیر شده باشد اگر کسی بخورد او را دوار دهد و پیچیدن
شکم گیرد علاج آن قی کنند و روغن نار دین گرم کرده بر معده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود علامت آن غشی و عرق سرد
و ناقص بود علاج آن مثقالی پنیرمایه خرگوش با سرکه که قی کنند و بعد هم پیاشاند
نافع بود باب دوم در گزیدن حشرات اگر کسی را چیزی بگزد و نداند که آن چه بوده است باید که بالای موضع
گزنده را محکم ببندند و محل زخم را بمکند و بعد از آن مضمضه بسرکه و روغن گل کرده باشد یا بمحجمه بمکند و اگر ممکن نباشد
باشد حجامت و ارسال علق کنند و سرگین باز و کبوتر و قوه و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول و سرکه بر آن
موضع طلا کنند و زیت و نمک و بوره ارمنی و سیر صحرائی و پشک بز و ضمیان و شکاعی مرو و حلتیت نیز مفید بود
و تریاق کبیر اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و با عراقی که ظاهر شود اگر نتوان دانست که کدام نوع بوده است استدلال
کنند و بعلاج که خاص آن باشد استعمال کنند چنانچه گفته میشود لدغ حیات ماربا انواع است و بدترین آن افعی باشد
علامت گزیدن افعی آنست که از موضع گزیدن خون بیرون آید و بعد از خون صدید و ستورم شود و رنگ سبز گردد و
التهاب و عرق سرد و تواتر نفس و غشی و عطش و قلق و بول حادث شود علاج او آنست که بر جراحت رانشتر فراخ کنند و محجمه
نهند و بمکند و مضمضه بشراب ریحانی بکنند و بعد از آن بروغن گل و آنجا مص کنند و در آن مبالغه نمایند و بعد از آن
ادویه مثل سیر و پیاز و بوره ارمنی و زفت و جاوشیر و فرفیون بر آن موضع نهند و اگر در وقتی بیان کرده همچنان گرم شکافند
و بر آن موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانکه انگشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بمانند و تریاق کبیر
و مثرودیطوس و تریاق اربعه تناول کنند و سیر و پیاز در گندنا با شراب کهنه بخورند و تخم

بیخ خطمی فلفل هر یکی ده درم زراوند یا جرج چند بیدستر هر یک پنج درم بکوبند و با عسل بسرشند و شربتی درم از آن با شراب [illegible] کنند

در دهن [illegible] گوشت [illegible] خشک شده مقدار سه درم [illegible] سرطان بریان کرده نیز سودمند بود باید که قطعا [illegible]

در دهان [illegible] اگر [illegible] بدن متادی شده باشد [illegible] استعمال کنند و اگر موضع خاص بسبب لدغ متادی شده باشد

و علاج [illegible] بکار دارند و گویند که اگر پیاز نرگسی بخایند و آب او فرو برند و ثفل آن بر موضع زخم نهند نفع کند و سداب

[illegible] و خاصه حلتیت با شراب [illegible] موضع [illegible] سفید بود و بول آدمی نیز آورده اند [illegible] نافع [illegible]

[illegible] هر یک پنج درم [illegible] هر یک چهار درم [illegible] درم بکوبند و با شراب بسرشند [illegible] با شراب [illegible]

[illegible] اگر [illegible] نافع باشد لدغ [illegible] عقرب [illegible] بزرگ [illegible] آن

[illegible] باشد و از گزیدن عقرب خفقان استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود و گاهی احساس [illegible]

علاج او آنست که بالای موضع [illegible] عقرب بکوبند و بر آن نهند یا حلتیت [illegible] فندق و بزرگ و نمک [illegible]

بر آن طلا کنند و گویند اگر موش یا ضفدع زنده بگیرند و [illegible] کنند و بر آن نهند سودمند بود و انجیر خام و لعاب بزرگ [illegible]

[illegible] کاسنی بری بکوبند [illegible]

[illegible] هر یک پنج درم بکوبند و با انگبین بسرشند [illegible]

[illegible] اگر کسی [illegible]

[illegible] عقرب [illegible] نوعی از عقرب است که آنرا جراره میگویند و آن

عقرب [illegible] باشد و دنبال بر زمین کشد و در شهر آن گرم باشد و آن در نواحی اهواز و خوزستان و عسکر مکرم بسیار باشد و چون کسی را بگزد

[illegible] و از آن [illegible] آنجا [illegible] فی الحال [illegible] موضع [illegible]

[illegible] کنند و این تریاق [illegible] صفت آن کاسنی بری خشک برگ [illegible]

[illegible] خشک [illegible] بکوبند و با [illegible] بسرشند [illegible] درم از آن با شراب [illegible] بدهند و اگر

[illegible] شراب [illegible] برف [illegible] اگر خفقان عارض شود شراب [illegible] کافور [illegible] باشد

[illegible] کنند و اگر زبان [illegible] زیر زبان [illegible] آب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا [illegible] غوره و انار [illegible]

[illegible] فی لدغ العقرب [illegible] موضع [illegible] در آب نهند یا [illegible] بادام [illegible]

بساییند و بران موضع نهند و شراب حماض بعرق گل یا شربت بخورند و غذا نخود آب و فروج و تریاق اربعه نیم مثقال فرو برند و ضماد
بران موضع بمالند نهش رتیلا و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و بروی نقطه‌های سیاه باشد و نیز دیگر بهن او دو شاخ باشد
و بدان بگزد و او را اصناف هست بدترین آن مصری باشد و آن شبیه است به زنبور بعضی سرخ باشد بعضی سیاه بعضی سفید بعضی زرد
علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع را بکشند و بحمام روند و آب گرم بران ریزند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انجیر و اقلیمیا و آب
قضب کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و این تریاق تناول کنند صفت آن فلفل راوند ابرسا ناردین عاقرقرحا و قوزیره کراثی
بوره ارمنی نیم پاینه خرگوش و اجتبنی صمغ حب بلسان سرطان نهری عصاره نعنع امش متساوی بکوبند و آب کبریت سرشته دو درم
تناول کنند و اگر از گزیدن عنکبوت ریاح و قراقر شکم و قشعریره و برودت اطراف انتشار قضیب حادث شود علاج او آنست که
بحمام روند و عرق بکشند و شونیز و سداب و ... هریک یک درم با شراب صرف بخورند و نوعی از عنکبوت است که آنرا عنبیا گویند دیبا
و پای کوتاه بود و از گزیدن آن حکه موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او حار بود بخلاف دیگر عناکب
علاج آن فصد کنند و تمر هندی و نبات با آب خیار و کدو و سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه و اگر موضع
متقرح شود تدبیر قرحه کنند و اگر متعفن شود با آهن جدا کنند و نوعی دیگر است که آنرا قمله گویند و آن عنکبوتی سفید بود که بر او نقطه‌ها
سیاه باشد و دست و پای او بغایت کوتاه باشد همچو زنبور بگزد و از گزیدن آن حکاک حادث شود از خفقان دهن گل طلا کنند
بیخ کرفس و کبر بخورانند و بران ریزند و نوعی دیگر است که قدم او بسیار است و دراز بود و از گزیدن آن وجع معده و دق و عسر بول
و قولنج حادث شود و علاج لدغ آن همچون علاج لدغ رتیلا باشد قمله النسر ... همچو قرادی خرد و از گزیدن آن عطش و ولع
نفث دم حادث شود علاج آن رب سیب و به و آب برف تناول کنند و شیره تخم ... و آب کاهو و کاسنی و خیار و کدو بیاشامند
و طین مختوم و جدوار با شیر سفید بود و موضع را با آب کاهو و کاسنی و صندل سرخ و فوفل زهر طلا کنند زنبور با انواع است بعضی
زرد و سرخ و سیاه باشد و بعضی سفید بلون یار باشد و این دو صنف بدترین زنبور است و بعضی کوچک باشد علاج گزیدن
زنبور آنست که موضع لسع را بنشتر یا سوزن فراخ کنند و مص نمایند و شراب ریباس بخورند و لیمو یا عرق گل بیاشامند
تناول کنند و آب ماهی و آب خیار و کدو بیاشامند و موضع را با آب خبازی و بادروج و برهاو شربت طلا کنند یا آب سکه
یا انجیر و سرکه یا سیب خورده و گل با گلین گاو یا ورق کنوید طلا کنند و گزیدن نحل که آنرا انگبین ... زنبورهای خورده اعلم
باشد و نحل نیش در عضو رها کند عضو به پارسی آنرا سو گویند چون بگزد ... باریک سیاه در موضع

گزیده را گفتند تدبیرش آنست که آن دندانهای بیرون آرند اگر تیر یا ابریشم در آن جای باشد و دندان مار آن جا بود بیرون
آرند یا خاکستر و روغن تخم خیار بر آن نهند تا بیرون آید و موضع را مص کنند و در آب گرم نهند و تریاق بکار دارند گزیدن [illegible]
[illegible] شام ابرص [illegible] زهر است و او که [illegible] باشد [illegible] نقطهای سیاه باشد و [illegible]
باشد و او نیز چون بگزد دندانها در عضو بماند علاج او آنست که پاره تیر یا سر کاردی بجنبانند و بر آن موضع بمالند یا [illegible]
موضع صفا و ساده سازند [illegible] تا دندان بیرون آید و باقی علاج او چون گزیدن
[illegible] باشد [illegible] بیست [illegible] چهار پای دارد و [illegible] گویند اگر در آتش [illegible]
[illegible] گزیدن او [illegible] علاج او آنست که موضع را [illegible]
[illegible] با شیره تخم [illegible] بخورند و [illegible]
[illegible] المرجع الابیض [illegible] باشد و گزیدن او [illegible]
[illegible] باشد [illegible] علاج او آنست که [illegible]
[illegible] باشد گزیدن او [illegible] باشد علاج آن چون علاج [illegible]
و [illegible] گزیدن آن [illegible] اگر [illegible]
سازند علاج آن تریاق [illegible] گزیدن [illegible] والله اعلم بالصواب باب
سیوم در گزیدن آدمی و چهارپایان آدمی اگر [illegible] مزاج باشد و گرسنه بود گزیدن او بد باشد علاج او
آنست که [illegible] بمالند [illegible] با خاکستر [illegible] استخوان [illegible]
[illegible] گزیدن [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حادث شود [illegible]

وجاهای روشن گریزد و اعضای خصوص روی او سرخ شود و در روی تفرح پیدا شود و آواز بگیرد و از تشنگی فریاد کند و
چون آب بیند بترسد و مدهوش شود و باشد که آواز سگ کند و خواهد که مردم را بگزد و هر چه بیند تصور سگ کند حتی که اگر خود را
در آینه بیند پندارد که سگ است و باشد که بعضی را از ایشان بول روان شود و اگر تشنج و کزاز و عرق سرد و غشی حادث شود
دلیل موت باشد چون کسی را سگ دیوانه بگزد [illegible] آب و طعام [illegible] این حالات حادث شود و بعضی را این عوارض
[illegible] شش روز بعضی را بعد از شش ماه حادث شود و بعد از هفت سال [illegible] سگ دیوانه [illegible]
و علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و طعام و شراب نخورد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و گوش‌ها
و زبان بیرون افتاده و از بینی و دهان لعاب آید و پشت او برآمده و کج شده باشد و خائف باشد و از آب بترسد و با
که چون آب بیند از ترس بمیرد و چون مستان براه رود و آواز گرفته باشد و چون شخص را بیند حمله کند و سگان از وی
بگریزند و کلب را حالی همچون جذام حادث شود و دیگر شغال و روباه و راسو نیز دیوانه شوند کسی را که سگ بگزد
و باید که تحقیق کنند که این سگ دیوانه بود یا نه و تجربه بدان کنند که پاره نان بخونی که از آن موضع آید بیالایند و پیش
سگان اندازند اگر بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است یا شاه بلوط و جوز بکوبند و بشی بران موضع نهند و پیش مرغ اندازند
اگر بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است علاج او آنست که جراحت را بگذارند که ملتحم نشود بخلاف جراحتی که سگ
گزیده کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت باز کنند و محجمه بکر مص کنند تا خون بسیار بیاید و
ادویه محرقه و مقرحه مثل خردل [illegible] و جوز [illegible] پیاز و نمک و بول آدمی یا خاکستر [illegible] نمک و پیاز [illegible]
با سرکه بران نهند و یا [illegible] قلقدیس هشت درم [illegible] کرده [illegible] درم
چهار درم [illegible] چهار درم [illegible] پیاز و عسل و سرکه [illegible] و طلا کنند یا داغ کنند و این تدبیر از ابتدا [illegible]
[illegible] اما چون هفته بگذرد تنقیه بدن بمطبوخ هلیله [illegible] مطبوخ افتیمون کنند و این حب [illegible]
صفت آن [illegible] هلیله کابلی [illegible] افتیمون [illegible] مثقالی و نیم نمک هندی نیم درم غاریقون نیم درم بسفایج
و حجر ارمنی یک مثقال بکوبند و با آب بادرنگبویه سرشته دو مثقال از آن شربتی باشد [illegible] هلیله کابلی و مثقال غاریقون
نیم افتیمون هفت مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج یک مثقال حجر ارمنی نیم مثقال [illegible] شربتی دو مثقال باشد و [illegible]
با افتیمون [illegible] و غذا [illegible] گوشت مرغ [illegible] شیر [illegible] باشد [illegible]

[illegible]
گویی واکسته بود
و هم در پیش [illegible]
کرده [illegible] برآورده
[illegible] در میان
[illegible]
[illegible] مستان باشند
[illegible]
[illegible] دیوار
[illegible]
حمله [illegible] آواز [illegible]
آواز گلو گرفته بود و
سگان از وی گریزند ۱۲
طب اکبر

آهن سرخ گردانیده در آن اندازند و باید که حیله کنند تا آب بخورد و الا بیم هلاک باشد و گویند اگر از پوست گفتار سگ
دیوانه آب خورند نافع بود یا از آنائی که از زر خالص ساخته باشد یا از چوب یا از پوست و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده
نهند یا بریان کنند و بخورند نهایت مفید بود و جنطیانا با چشم سرطان و حضض و حلتیت و طین مختوم با شراب بخورند و ضماد
سازند و تریاق کبیر و تریاق اربعه و دواء السرطان تناول کنند و از سرما و حمام اجتناب نمایند صفت دواء السرطان
سرطان نهری زنده در دیگ مسی نهند و بهیزم آتش کنند تا بسوزد و ده درم از آن با ده درم جنطیانا و پنج درم کندر بکوبند
و در روز اول مثقالی و در روز دوم دو مثقال و در روز سوم سه مثقال با روغن بخورند و دواء الذراریح نیز
مفید بود و صفت آن ذراریح سر و قدم جدا کرده یکمثقال عدس مقشر یکمثقال زعفران سنبل قرنفل دارچینی از هر یک
پنج درم بکوبند و با آب بسرشند و قرص سازند و یک درم از آن با آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز نمایند فصل گزیدن سگ
و سگ آبی و ماهی سیاه موضع گزیدن را به عسل و بوره ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه در آن بمالند بعد از آنکه
پاک شود و پیه مرغابی و پیه مرغ و پیه گاو کوهی نهند و اگر پیه تمساح بدست آید بهتر باشد و باقی علاج او همچون علاج فصل
کلب کلب غیر کلب بود فصل سنور اگر از گربه جهی حادث شود پیاز و لوبیه یا شونیز و کنجد ضماد سازند و بربندند فصل
بود فصل راسو اگر کسی را راسو بگزد سیر و پیاز بجوشانند و ضماد کنند یا کرسنه و انجیر خام ضماد سازند و شراب صرف بیاشامند
و اگر پوست بکشند و بر آن موضع نهند وجع را ساکن کند باب چهارم در دفع هوام و دیگر حشرات و بهائم اگر سیر و فودنه
بکشت در خانه نزدیک هر قد نهند هوام بگریزد و بخور چوب زر و انار و بیخ [illegible] قنه و فودنه و مقل سکبینج و حلتیت و حب الغار
داشته و قرون و اظلاف حوافر حیوانات همین خاصیت دارد و نگاه داشتن لقلق و طاوس و مرغابی و خارپشت و گاو کوهی
راسو و گربه در خانه نافع بود و اگر سیماب را بقطران آلوده کنند و گرد مرقد بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر چراغی دور از مرقد بنهند
حشرات نزدیک چراغ گرد آیند و پیش مرقد نیاید و طرد حیات از دود کردن شاخ گاو کوهی و سم و موی آدمی و سکبینج وقت [illegible]
و اگر موضع را با آب نوشادر و خردل بشویند یا بمیرد و آب [illegible] نوره دارد خصوص که نوشادر در سرگین [illegible] چون در بین مار اندازند [illegible]
بمیرد و مار نزدیک نوشادر نگردد و طرد عقارب از شاخ گاو کوهی و آب ترب و بادروج عقرب بگریزد و دود کردن عقرب [illegible]
و سم خر و بیخ [illegible] پیه و روغن گاو و آب حلتیت خانه [illegible] خاصیت دارد و اگر [illegible] بیخ [illegible] لشک گوسفند و پیه گاو با هم بیامیزند و سوراخ عقرب بدان
کنند عقرب بیرون آید و اگر بیخ [illegible] پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند عقرب بیرون نیاید و طرد [illegible] اگر حنظل و [illegible] بجوشانند و در خانه بریزند [illegible]

واگر چوبی یک خارپشت بیالایند با طبیخ خرنوب ودود هم [illegible] در حجره کنند کیک بدان جمع شوند واز زیبق
خربزه وکیک بگریزد وطرد پشه اگر چوب ورق سرو وبرگ جوز وشونیز وبورد وسرگین گاو وکبریت وحرمل دود کنند پشه گریزد
واگر افسنتین وحرمل وشونیز بجوشانند ودر خانه بریزند همچنین بود واگر بدن بروغن شب بمالند پشه بران ننشیند
طرد نمل سوراخ او از مقناطیس وزفت وحلتیت وزهره گاو ودود کبریت وقطران بگریزد طرد ذباب اگر زرنیخ
در شیر گاو حل کنند ونهند تا مگس بخورد بمیرد واگر زرنیخ دود کنند همچنین واز بوی گندش بگریزد زنبور اگر
سیر وکبریت دود کنند زنبور بگریزد واگر بدن را بآب خطمی وخبازی وزیت بیالایند زنبور بران ننشیند
طرد ارضه اگر سپند وگلنگ وگشنیز خشک وفودنه بسوزانند شپش بگریزد واگر بورق خیار زه دود کنند [illegible]
بگریزد واگر افسنتین وفودنه وپوست ترنج در میان جامه ریزند سوس دران نیفتد طرد وقتل موش اگر مرداسنگ
وخربق وبرنج وبیخ کبر وبصل الفار وهرگ موش وخبث آهن وزعفران هرکدام که باشد در چیزی کنند که موش
بخورد وبمیرد واگر موش را در خانه بگیرند یا پوست بکشند یا گوش ودم ببرند ورها کنند دیگر موشان بگریزند طرد هوام
از بوی سداب را سو بگریزد طرد هوام وقتل آن ورق انار درخت وخربزه جمیع هوام را بکشد واگر
وگرگ وخوک وخربق سیاه بخورند بمیرند خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد وخانق الذئب گیاهی است گرگ را
بکشد وبادام تلخ وخربزه روباه را بکشد وگرگ از جای که فصد باشد بگریزد وازانجا نفرت گیرد والله اعلم
دوم در ادویه واغذیه واشربه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده واغذیه مشتمل بر هفت باب
باب اول در طبائع ادویه وتاثیر آن بدانکه هرچیز که اندر بدن تاثیر از کیفیات باشد چون وارد بدن
شود از حرارت غریزی او متاثر گردد واگر در بدن تاثیری زیاده از کیفیت که بدن را حاصل شود نکند آن چیز را
معتدل گویند واگر در وی کیفیتی زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس شود آن کیفیت در درجه اول است واگر محسوس شود اما ضرر
نباشد درجه ثانیه بود واگر مضرت رساند لیکن مهلک نباشد آن کیفیت در درجه ثالث واگر ضرر آن بهلاکت رسد درجه رابع
چنانچه ادویه سمیه وبباید دانست که تاثیر دوا شاید که در خارج باشد ودر داخل همچون پیاز که ضماد آن مقرح است واکل آن [illegible]
همچنان سفیداب که اکل آن قاتل بود وضماد آن شاید که تاثیر خارجی اعضا وتاثیر داخل او بود همچو کشنیز که در خلل اغلیظ وتبرید کند ودر خارج تحلیل
وبدانکه بعضی ادویه را قوای مختلفه باشد وشاید که آن قوت او چنان محکم باشد که آتش آنرا تحلیل ندهد وبعضی محکم نباشد شاید که آتش آنرا

به تحلیل برد اما طبع تحلیل نبرد چون بابونه که در قوت قابضه متعادله است و طبع تحلیل نبرد و هیچکدام زائل نشود و
شاید که طبع آن را به تحلیل برد ولیکن [illegible] زائل شود چو عدس که طبع قوت جلاء او به تحلیل نبرد و قوت قابضه باقی ماند
و شاید که قوت او چنان ضعیف بود که [illegible] زائل شود چو کاسنی که مطبوخ و [illegible] شستن قوت تفتیح و تلطیف او
به تحلیل برد و تبرید باقی ماند چون ادویهٔ مفرده بسیار است و معرفت کیفیت و خاصیت اثر قوانین است و ذکر آن باعث طول گردد
پس ذکر بعضی ادویه که احتیاج به استعمال آن بیشتر است اکتفا می‌نماییم ادویه که در درجهٔ اول از حرارت مشترک‌اند بابونه
افسنتین فندق [illegible] پوست [illegible] شاهتره و آنچه در درجهٔ
دوم از او مشترک‌اند [illegible] شیرخشت [illegible] سلیخه [illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ سوم از آن مشترک‌اند [illegible] قرنفل [illegible]
سوم [illegible] سنبل [illegible] افیون [illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ چهارم از آن مشترک‌اند [illegible] فلفل [illegible]
درجهٔ اول از برودت مشترک‌اند [illegible] و آنچه در درجهٔ دوم از
مشترک‌اند گلنار [illegible] و آنچه در درجهٔ سوم از مشترک‌اند [illegible]
[illegible] کافور و آنچه در درجهٔ چهارم از مشترک‌اند [illegible] سیاه و ادویه که در درجهٔ اول از
رطوبت مشترک‌اند [illegible] و آنچه در درجهٔ دوم از رطوبت مشترک‌اند [illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ سوم از مشترک‌اند [illegible] ادویه که در درجهٔ اول از یبوست مشترک‌اند [illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ ثانی از مشترک‌اند [illegible] گلنار [illegible]
[illegible] فلفل [illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ سوم از مشترک‌اند [illegible] افیون [illegible]
[illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ چهارم از مشترک‌اند [illegible] فلفل [illegible]

وتمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر گلسرخ ترنجبیل مسهلات بلغم شحم حنظل
قنطوریون ماهیزهرج غاریقون حب النیل تربد بسفایج مسهلات سودا ابلیلج کابلی وسیاه بالنگو افتیمون
اسطوخودوس حجر لاجورد بسفایج غاریقون کشوث حب النیل سنا آملہ مقیئات تخم ترب و برگ آن
کندش کنگر زرد خربق سوسن تخم شبت پوست تخم خربزه تخم خیار تخم خربزه نمک هندی بوره سرخ آب کدو بادرنج
تخم بادزیون بوره سکنجبین مفتحات ادویه که سده بکشاید ترمس افسنتین شاهتره غاریقون راسن انیسون
قنطوریون افسنتین سقمونیا ومامیثا اسطوخودوس عود فاوانیا اقلیمون فطراسالیون اسارون سنبل کرمانی ایرسا نانخواه
حماما ابهل اذخر جینی زعفران فرنجمشک کرفس کبابه کرسنه حاشا کشوث حرمل ملطفات ادویه که تلطیف وتقطیع اخلاط
غلیظ نماید ابهل اشقیل حماص سکر اسطوخودوس حب البان اقحوان انجیر بوره عنصل تخم بطم افسنتین
بابونه دارچینی جعده وج زوفا خشک قسط سعد ماناو زراوند حاشا حرمل کمافیطوس شکاعی اذخر ایرسا
تمام سداب نانخواه گندنا مقل قردمانا ادویه ادرار بول وحیض کند ابهل اقحوان ترمس شیطرج انیسون رازیانه انجدان قنطوریون
برنجاسف قردمانا بابونه قسط کبابه پرسیاوشان سنبل فراسیون عروق عود فاوانیا فطراسالیون نانخواه بابونه قسط حماما
تخم کرفس دارچینی جعده سداب اسقولوفندریون تمام زوفا خشک اذخر کرفس فرنجمشک اقوریون انجره مفتحات ادویه
حیض ایرسا اسارون برنجاسف صمغ آلو تخم خربزه خشک پرسیاوشان وسیاه حجر الیهود اقسام سکنجبیل رازیانه قابضات
ادویه که طبیعت را ببندد بلوط برنج لسان الحمل اقاقیا جوز سرو حب الآس گل سرخ مازو کلنار دم الاخوین عفص طین ارمنی
طباشیر مصطگی کهربا طین مختوم شاهتره بارتنگ محللات ادویه که غلظ و صلابات را تحلیل کنند
کرنب حاشا زراوند اکلیل الملک خربزه حلبه ضیمران جعده حاشا اشق پرسیاوشان سنبل بابونه بادیان
برنجاسف اذخر باقلا اسارون اقحوان قیصوم صمغ البطم لادن تمام سوسن مقل الیهود فرنجمشک
ملینات ادویه که صلابات را نرم کند اصل الکرنب مقل سفید روغن خیری وبیه بط پیه مرغ مغز ساق
گاو سفید زفت صمغ البطم منضجات ادویه که اورام و صلابات را نضج دهد اکلیل الملک برگ زعفران ایرسا
صمغ البطم لادن مرباء انجیر موم مصطگی مرزنگوش مفششات ادویه که نفخ و ریح را بشکند و تحلیل دهد انیسون کمون
بسباسه چنکشت حاوشیر تخم کرفس زنجبیل دارفلفل حماما بیره زراوند نانخواه کست ... بزرینا دنقوقون بابونه

سپید فلفل تیره. باب مفرحات ادویه که عضو را ریش کند و بسوزاند اسقیل بیخ راج سرخ و سبز حرف البان
یتوعات سرگین کبوتر آهک قسط سفید و دهمنه فیون صابون سداب فودنج راسن قلقطار سیر و رابیح ادویه
که قیلیقی ریح کند افیون بیربطا تورک سفید تخم مرغ بیخ بیروج کثیرالشاشته صمغ اسفیداج ادویه که
سر گران کند و خواب آرد کاهو شبت اقحوان زعفران حماما تفاح قرشقائق اصطرک شاهسفرم ادویه
که کرم شکم و گوش بکشد بیخ کابلی افسنتین جعده زردفاخشک کرد یا حرف فودنج قیل شیم شونیز ورق شقتالو ترمس
ادویه که منع رعاف و نفث دم و اسهال دم کند انزروت شکر بادروج بلوط بسد گلنار دم الاخوین تخم گل خشخاش
ارمنی کهربا کافور کندر لسان الحمل زیره مصطکی نعناع نشاشته بیارزو قسطوریون ریوند شاه دانه جو سمرو
کشنیز بذر البنج ادویه که قروح را مندمل کند گلنار اخضمی آلوانزروت اسفنج ورق بلوط دم الاخوین
رفت زراوند لسان الحمل زیره ایرسا صبر طین مختوم ادویه که قروح و سخنه را پاک کند اسپل رفت نمک
آبکامه ایرسا عسل زنجبیل حب بلسان ادویه که گوشت زیاده از قروح زائل کند انزروت اشنان زنگار
مرداسنج توبال اسرب صدف سوخته زنگار ادویه که قروح را خشک کند توتیا صبر صدف سوخته انزروت اسفیداج سوخته
آهک شسته ادویه قلبیه مقویات دل مفرحات یاقوت کهربا لؤلؤ زرد کافور گاوزبان سیب ابریشم
کشنیز خشک طباشیر طین مختوم زرنباد زعفران دارچینی گل سرخ درونج هلیله سیاه بالنگو بادرنجبویه سندی انار یمن
صندل لیمو ریباس شقاقل قاقله قرنفه دارچینی فستق زرنقره عنبر عود نعناع سوسن سنبل سلیخه فرنجمشک عود
فادرنیا تمام هلیله سعد استوخودوس اترج ابریشم آمله بهمنین جدوار نارمشک نارنج پوست ترنج ادویه
که مقوی معده باشد پوست ترنج آمله هلیله بالنگو جوز بوا دارچینی هلیله کابلی زرنباد طباشیر کندر یا مصطکی
شکر طبرزد نعناع سعد سلیخه سماق سفرجل قرنفل قرفه قاقله اذخر سادج هندی ادویه مقوی کبد انجرا اطیب
حب بلسان جوزبوا دارچینی حماما کشوث مصطکی ناردین قرنفل قرفه عافث ادویه باهیه گذر ریوند حب الخضرا
کرفس تخم حب الزیابا افلانخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی لیساه چلغوزه فندق فستق کتیرا حلتیت قسط ریبا خصیة الثعلب
شقاقل زنجبیل چلغوزه سورنجان سقنقور بیضه کبوتر گنجشک نرگیک مغز کنجد شیر انگور انجیر بادام مغز والله اعلم
باب [illegible] گندم [illegible] اول [illegible]

بخلاف اگر خورده نان با روغن غذا اتمام دهد و دیرگوارد و کلیچه [illegible] بکشد را سده آورد و معده را مضر باشد جو سرد و
خشک است بدرجهٔ اول و غذا کمتر از گندم دهد و پشت جو قابض و مبرد و کشکاب جو مبرد و مرطب باشد نخود
خشک بدرجهٔ اول و حرارت و برودت او اختلاف است و او غذا لطیف بسیار دهد و گوارد و او را با زعفران و روغن
یا با شیرینی و شیر خورند گاورس در ثالثه بارد و یابس است غذا اندک دهد و قابض باشد و مصلح آن شیر
روغن است عدس بارد و یابس است تسکین التهاب خون کند و دیرگوارد و سوداوی بود و ظلمت [illegible] آرد
و آب آن مطلق و جرم آن قابض بود و آن را با چغندر خورند باقلا بارد و یابس بود و غذا اندک دهد و آب او
بود دریه و حلق و امراض سینه را مفید بود و اما نفاخ باشد و مصلح آن نمک و صعتر باشد نخود حار و رطب است غذا بسیار
دهد و تقویت باه و او را تفتیح کند و صفای لون و تسمین بدن پدید آرد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم و تر باشد و او را
آن بیشتر بود لوبیا قریب است به نخود و او را بول را مقوی بود و نیز ماش بارد و رطب است [illegible]
بود و بثورهای گرم و سرفه را مفید بود و دندان را مضر باشد و مصلح آن مغز بادام کنجد حار و رطب است و دیرگوارد
و افساد غذا کند و معده را زیان دارد و اما دفع یبوست کند و فربهی آرد و قوت باه دهد و مصلح آن شیرینی است
خشخاش بارد و رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد خشخاش
و سبات آرد و تخم کتان حار و رطب است نزله و سعال را مفید بود و قوت باه دهد شهدانه حار و یابس است [illegible]
بود و شهوت جماع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرینی باشد قرطم خسکدانه حار و یابس است اسهال
و باه باشد تخم ریحان حار و یابس است مفرح و مقوی قلب بود و رعاف باز دارد باب سیم
در لحوم و البان بهترین از گوشتها گوشت گوسفند است و خصی بهتر از فحل بود و تر به از باده و بسیار موی را
به از اندک موی و چرا کننده به از معلوف و گوشت گوسفند حار و رطب است و گوشت بره از رطوبت بیش بود
و گوشت بیش را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت شیرخواره سرد و تر باشد و گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین بز
یکساله بود و گوشت کهنه بیشتر [illegible] و گوشت گاو سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود و زود هضم شود
و گوشت شتر گرم و خشک بود و بهترین آن جوان است و گوشت گوسفندان کوهی گرم و خشک است لقوه و فالج را مفید بود و گوشت
اسپ گرم و خشک است [illegible] و گوشت گورخر گرم و تر بود و غلیظ باشد و آن را با توابل خورند

بخورند و گوشت خرگوش سرد و خشک ست قابض بود و گوشت گاو کوهی سرد و خشک بود و غلیظ و اولی آنست که
ازان اجتناب نمایند و گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر باشد و گوشت کبوتر
گرم و تر باشد و دیرگوار و مقوی باه بود و گوشت کبک و گنجشک و فاخته و کلنگ و دراج گرم و خشک باشد
و مقوی باه بود و بط و مرغابی گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیرگوار و ماهی شور گرم
و خشک و ثقیل بود و شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد بلکه از طب و شیر گاو چرب تر و غلیظ تر بود
و شیر شتر و اسپ بعکس این و شیر بز معتدل و شیر میش چرب تر ازو بود و سابه حار رطب تلیین کند و فربه گرداند
و سعال و خشونت را مفید بود روغن گرم تر ازو باشد پنیر تر سرد و تر باشد ترطیب بدن و تسمین کند و مصلح
آن شیرینی باشد پنیر خشک گرم و خشک و قابض بود و مصلح آن جوز و مغز بادام بود کشک معده را قوت دهد و قابض
بود ماست سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود و مصلح آن نمک و نعناع بود اما انچه شیرین باشد
سینه و ریه را مفید بود و ترطیب بدن کند و دوغ تبرید کند و قابض بود و غذا نیک دهد بیضها خایه هر مرغی
مناسب مزاج او بود و بهترین از خایه مرغ خانگی خصوص زردهٔ نیمبرشت که غذا تمام دهد و تقویت باه کند و سفیدهٔ
بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد و بیضه گنجشک و کبوتر مقوی باه باشد والله اعلم باب چهارم در فواکه و شیرینی
انگور حار رطب ست خون نیک ازو حاصل شود و فربه کند و قوت باه دهد و بهترین آن انگور سفید که پوست آن
تنک باشد و انچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانهٔ انگور گرم و خشک باشد و پوست
انگور سرد و خشک ست مویز به پوست مائل باشد معده و جگر را مفید و کشمش ازو لطیف تر بود غوره سرد و خشک ست
و تسکین صفرا و حبس طبیعت کند انجیر گرم و تر بود و غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول
کند و قمل پیدا آورد و مصلح آن جوز و بادام بود و انجیر خشک را رطوبت کمتر بود ثمرهٔ نخل و بسر قسب گرم و خشک باشد مقوی معده
و کبد و قابض بود رطب گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش
بود و خرما گرم و خشک باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع تردد و خون غلیظ و سودا تولید کند مصلح آن سکنجبین باشد تمر هندی سرد
و خشک باشد و تسکین صفرا و تلیین طبیعت و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین گرم و تر باشد مقوی قلب و معده و مفرح بود و دفع سعال
کند و مجاری پاک کند و غذا انار ترش سرد و خشک باشد مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش بود و اگر با شحم بفشارند مسهل صفرا بود و سبب تشنج باشد

مفرح و مقوی معده و گرده و دافع خمار و قابض بود و تولید قولنج کند و آنچه شیرین باشد باعتدال آن اقرب بود
سیب شیرین معتدل باشد و مقوی قلب و معده و مفرح و دافع عفونت بود و به سموم مقاومت کند و آنچه
ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد و سرد و خشک بود اصفر و بارد یابس ست و اسهال صفراوی
و بهد و ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین عطش و قی و غثیان کند شفتالو بارد رطب ست و دفع حرارت
تشنگی کند و دیرگوار و مولد حمیات عفنه و بلغم ست آلو بارد رطب ست و دفع حرارت و بحرارت تلیین طبیعت کند
اما در معده فاسد شود و خونی بد از و تولد گردد آلو بارد رطب ست تلیین کند و معده را مضر باشد قراسیا آلو بالو
گویند بارد یابس بود و آنچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و آنچه ترش بود معده را مفید بود و تسکین مضرت او
آن حار یابس مقوی معده و قلب و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و پوست آن حار رطب بود و غذا
بسیار دهد و دیرگوار و حماض آن بارد یابس بود و تقویت معده و دل و دفع خفقان و غشی و غلیان صفرا کند
و تخم آن حار رطب ست و مقاوم ست با همه سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت و با کند قوت بارد رطب ست
تسکین عطش و خفقان و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود نارنج لطیف تر بود و خواص آن همین باشد
و پوست آن اگر در پیشانی مالند دفع صداع خماری کند لیمو طبیعت در خاصیت همچو ترنج بود زیتون آنچه
نارسیده باشد بارد و یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت مائل بود و عصاب او جاع مفاصل
را مفید بود جوز گرم و خشک و مقوی باه و مصدع و مولد اخلاط و مفسد معده باشد و آنچه تر باشد حار رطب باشد
جوز هندی نارجیل حار یابس ست لیکن حرارت آن بیشتر از یبوست بود و آنچه تر باشد حار رطب بود و مقوی باه و دافع سرد
آنچه کهنه باشد گرم شکم بکشد فندق حار رطب ست غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع مضرت زهر کند بادام حار رطب
غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و مصلح او شیرینی باشد و آنچه تلخ باشد بیوست مائل بود و منضج و مقطع
و رافع فضول باشد فستق گرم و خشک ست و مقوی باه بود و سعال بلغمی و گزیدن هوام را نیز مفید باشد و پوست آن
مقوی معده و دافع غثیان بود و بن گرم و خشک و مقوی باه و گرده بود و طحال را مضر بود و بحر آورد و غبیرا میوه باشد که آن را سنجد گویند
و یابس و مانع اسهال و قی بود و فوق کنار ست طبیع او بارد و یابس فائده او تیز قبض باشد عناب قجلی معتدل ست سکیعیا اربعه
بارد ست و اول معتدل در رطوبت و غلظت سینه و غلیان دم را مفید بود قبض و تغلیظ دم کند سپستان بارد رطب بود و تلیین حلق

وسینه و مسهل سودا بود زرشک بارد یابس است تقویت کبد و قلب و معده کند و تسکین عطش و منع قی و اسهال کند
و سده بگشاید زعرور بارد یابس است مقوی معده و مانع قی و مسکن صفرا بود خرما آنچه شیرین باشد گرم و تر بود و ادرار
و سرعت انحدار و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد و رطب بود و تولید رطوبات فضلیه کند و مصلح خرما
سکنجبین است خیار و خیارزه بارد رطب اند و بهترین آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم آن مدر باشد و معده را مضر بود
سپیدانه بارد و رطب است تب محرق و جگر گرم را نافع بود و معده را مضر بود مصلح آن شیرینی بود خشخاش حار رطب است
حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار و تقطیع بلغم کند و اگر بدان قی کنند دفع بلغم کند قسط سیاه حار رطب است
تنقیه آلات سینه و مثانه و مجاری کند و مولد صفرا بود و تشنگی آرد فانید مقوی باه بود و بارد و بلغم را مفید بود و نبات
از همه لطیف‌تر بود و بهترین سکنجبین معتدل است در حرارت و برودت و رطب است بدرجه دوم سعال و خشونت حلق
و امراض ریه و آلات تنفس را مفید بود و مسهل صفرا بود و دافع عطش باشد شیرخشت در حرارت از ترنجبین کمتر است و در
تلیین [illegible] ترانگبین حار رطب است و مقوی معده و مقطع بلغم باشد تفتیح مجاری کبد کند و باد را بشکند عسل حار یابس
و بهترین آن عسل سفید و خوشبو بود و فایده آن جلا و تقطیع بلغم و منع برودت بود و مضرت آن احداث [illegible]
و تولید صفرا بود و مصلح آن حموضات باشد خشک انگبین حار یابس است فایده آن همچو فایده عسل بلکه اقوی
و کسر ریاح و انفتاح قولنج نافع بود [illegible] بقول کاهو بارد و رطب است تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون
نیک از و متولد گردد و خواب آرد و دفع حرارت کند و [illegible] را مفید بود کاسنی بارد و بود مایل به یبوست و دفع تشنگی و تسکین
صفرا و کسر حرارت جگر کند و نافع است [illegible] اسفاناخ بارد و رطب است و غذا نیکو دهد و زود گذرد و خشونت حلق
و سرفه را مفید بود کرنب حار یابس است آب آن مسهل [illegible] است و تلیین آلات صدر و نافع خمار و [illegible] آن قابض
و نفث و مولد خون بد بود و مصلح آن گوشت فربه باشد شلغم بارد رطب است تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع یرقان کند
[illegible] مبارک [illegible] گویند بارد رطب است و دافع تشنگی و حرارت بود و التهاب تب محرقه را مفید [illegible]
و معده [illegible] را مضر بود [illegible] حار یابس است [illegible] سده بود و ضماد آن گزیدن عقرب را مفید بود [illegible] حار یابس [illegible]
قلب [illegible] و مانع خفقان [illegible] مالیخولیا و دافع سودا بود [illegible] معده را پاک گرداند [illegible] نوعی از [illegible]
[illegible] حار یابس [illegible] حار یابس [illegible]

بود و حس ذوق را باطل کند سپندان حار و یابس است و ادرار بول و طمث کند و معده را مضر بود و کفیس حار و یابس
مفتح سدد و مقوی معده و صرع را مضر بود گشنیز تر بارد و یابس است و تقویت دماغ و منع بخارات کند و خفقان
و معده گرم را مفید بود و مضر باه باشد کندنا حار و یابس است مقوی هضم و مقطع بلغم و صداع آورد سداب
گرم و خشک اند تقویت معده کند و بادها بشکند شلغم حار و رطب مقوی باه و مصلح بود و آلات صدر و مفاصل
را مفید بود و غذا نیکو دهد ترب حار و رطب است آب آن مقطع و ملطف بلغم بود و مفتح و مقوی شهوت اشتها و جبر آن
و دفع نفخ شود و مقی بود گزر حار و رطب است و غذا بسیار دهد مقوی باه و قطع بلغم بود و ادرار بول کند
مفید بود و باه را برگواه و بدی الکیموس و چقندر در طبع او اختلاف کرده اند که بد و طحال را مفید بود محلل
مفتح بود و با و اسطه بو بعضی گویند و جست اما بعضی الکیموس است اما پیاز حار و رطب است مقطع بلغم بود و آلات
مقوی باه باشد و در دفع ضرر اختلاف آب و هوای مفید بود سیر حار و یابس است بادها بشکند و ادرار بول
طبیعت و مقطع بلغم و همچنین ان بود و مقاومت با ضرر سموم کند و چشم را مضر بود گشنیز حار و رطب است تقویت باه
و مجاری آلات صدر و بول و تقطیع بلغم کند و لوبیا در نفخ گرداند باذنجان حار و یابس تسکین صفرا و در تشنگی و منع
غثیان و بخارات و اسهال کند و مقوی معده و قلب باشد و بادرنجبویه حار و رطب است تفریح دماغ کند و طبیعت
معده را زیان دارد بادنجان تحلیل اللاغذیه بادنجان بالسلاق و هم آن بارد و یابس قابض مقوی معده
فساد دون جهات امراض سوداوی بود و گویند طحال و زبان دارد و کبر حار و یابس محلل و طحال
و ادرار طمث کند و کرم شکم را بکشد و تریاق سموم باشد و انچه محلل باشد و طحال را بکشاید و بلغم
باب ششم در توابل نمک حار و یابس بود تحلیل و تخفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت هاضمه کند و فلفل
و بهار و شکر بارد و یابس قوی منع از عفونت و تلطیف حرارت و تسکین سموم و دفع تشنگی کند و اصحاب
فلفل حار و یابس ملطف و رطوبات را زائل کند و دفع ضرر سموم کند و جگر و معده را تقویت کند و بادها
و رطوبات را زائل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند و انچه حار و یابس تخفیف بلغم
سام کند زنجبیل حار و یابس است بادها بشکند و بلغم زائل کند مقوی معده باشد خولنجان حار و یابس رطوبات
گرده و مثانه را مفید بود و ادرار بول کند زعفران حار و یابس تقویت دل و جگر و تفریح و تسرق لون کند و معده و دماغ

ضرر دهد مصلح آن انیسون ست شونیز حار یابس ست قطع بلغم کند و ریاح کشر کند و حصات زایل گرداند شیطرج هندی حار یابس بود و قابض مانع بخار و صداع بود وجشا حامض را مفید بود رازیانه حار یابس ست باد را بشکند و سدها بگشاید و مقوی بصر بود باب هفتم در ریاحین و طیوب گل سرخ سرد و خشک ست و مقوی اعضای باطن بود و مقوی قلب و دماغ بود و سوسن و نسرین حار یابس اند و صرع و لقوه و فالج را مفید باشد شاهسفرم گرم و خشک ست و بوی آن خواب خوش آورد و دل و دماغ را قوت دهد نرگس معتدل ست و مایل بحرارت صداع بارده و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند بنفشه و نیلوفر بارد و رطب اند صداع گرم را مفید بود مورد بارد و یابس ست و روغن آن موی را سیاه کند فستان افروز بارد یابس بود و صداع را مفید بود و صفرا و تشنگی بنشاند و گریبن عنکبوت را مفید بود مشک حار یابس بود و مقوی دماغ سرد و مفرح و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و دهن خوشبو کند و خفقان بارد را عنبر گرم بود و در رطوبت و یبوست معتدل و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود عود حار یابس ست مفتح سده و مقوی قلب و دماغ و مفرح بود و خائیدن آن بوی دهن خوش کند و خوردن آن رطوبت معده کم کند و قابض باشد غالیه مفرح ست بوئیدن آن بود صرع و مصروع و صداع بارد را مفید بود و ضماد آن اورام صلب را نرم کند و اختقان بدن او جاع رحم را مفید بود صندل بارد و یابس ست خفقان و حمیات حاره و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود سنبل حار یابس ست مقوی معده و دماغ باشد و مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود لادن حار یابس ست و موی که ریزد چون بخورند او را ادرار بول کند و جنین میت را بیرون آورد و بلغم زایل کند زرنباد گرم ست بدرجه سوم و در رطوبت و یبوست معتدل باشد مقاله دوم در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب و آن مشتمل بیست باب ست باب اول در بیان ترکیب و کیفیت ادویه و قوت و امتحان تریاق بدانکه کسیکه ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیک تازه حاصل کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا بباید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف نشود و بعد از آن بکوبند و بیزند و وزن درست گردانند و همه را باهم در هاون سحق کنند تا باهم آمیخته شود و اگر عسل مصفی باشد عسل خوش طعم و خوشبوی آب نادیده را کف بگیرند و ادویه در آن ریزند و نیک بهم زنند و در ظرف ریزند و باید که ظرف مملو نباشد و سر ظرف بپوشانند تا سر شود و تا هفته سر ظرف یکبار در روز بردارند تا بخار آن بیرون رود و فساد آن ظاهر نشود

واگر قرص سازند اگر در آن صمغ باشد بخیسانند و ادویه در آن بسرشند والا آبی اندک چندانکه ادویه بهم متعلق شود
بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا بازگردانند تا گره نگیرد و اگر مطبوخ
کنند مثل عناب و آلو و امثال آن بشویند و گیاها و تخمها پاک کنند اول جو بیاد و چنانچه کوفته در دیگ بریزند و بعد از آن
تخمها و بعد از آن فواکه و در عقب آن گیاهها بریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و شگوفه در وقت پختگی
باید ریخت تا دو سه جوش بزنند و اگر افتیمون در مطبوخی کنند آن را در خرقه کتان ببندند و در وقت فرو گرفتن
در دیگ اندازند پس جوش بزنند پس بیفشارند و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر بخیسانند و با آب گرم حل کنند
و بعد از آن که مطبوخ فرو گیرند و صافی کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ سرداروی بود مثل ایارج و صبر ترید و
سقمونیا آنرا بکوبند و ببیزند و حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا کفچه از آن مطبوخ
بردارند و سرداروی کوفته در آن ریزند و بیاشامند پس عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخم چیزی بریان کنند و ظرف
بریان کنند تا ماده را نیک گرم کنند و از آتش فرود آرند و تخمها در آن ریزند و بهم میزنند چندانکه بوی آن برآید
پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل توتیا و کحل و حجر لازورد و نوشادر و امثال آن را اول بکوبند و با آب حل کنند
پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب از و بریزند و خشک کنند و بعد از آن بیاشامند و غسل ادویه حجری [illegible] مثل
مذکورات و اقلیمیا و خبث الحدید بدین طریق بشویند و ادویه که باید سوخت مثل سرطان [illegible] کهربا و [illegible]
نارسیده کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان را دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند و به آب نمک و
خاکستر بشویند و بعد از آن به آب خالص بشویند و آنگاه استعمال کنند و اگر در جوی آب نیز بکوبند و در دیگ اندازند
و اگر خواهند که آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه بگداختن نزدیک بود پس برآرند و آب قلیه برآن زنند
و بعد از آن بسایند و صدف و شیخ را چون بسوزانند در گل بگیرند و در تنور نهند و عقرب را که بسوزانند
بگیرند و در ظرف مسی نهند و سر آن مجمر محکم کنند و در تنور نهند و اگر مس بسوزانند آنرا تنک سازند و پلیله پلیله [illegible]
و صافی کنند و آن آب در دیگ مس بجوشانند و آن صفائح مس را گرم کنند و در آب می اندازند تا [illegible] یکبار [illegible] کنند
بعد از آن فرو گیرند آنچه رسته شده باشد برآرند و بر آتش نهند و قدری بول گاو بر آن ریزند و [illegible] یکبار و دیگر بار صفائح اگر گرم کنند
و در آن اندازند و سبب این با آن [illegible] کنند و [illegible] و فولاد همچنین سوزانند اما سوختن نقره چنان بود که نقره [illegible]

بسایند و بعد از آن در آب نمک بجوشانند در کفچهٔ آهنی تا محرق شود و اگر نسوزد اندکی کبریت زرد در آن نیز
کرده سوخته شود و سرب را نیز چنین سوزند و اگر نسوزد اندکی البوبان بسایند و پارهٔ سرب بر آن هم بسایند
پس پاک کنند تا سرد شود و باز بسایند پارهٔ دیگر سرب با آن بسایند و نمک در کفچهٔ آهنی کنند و بجوشانند تا آب نمک خشک شود
پس در هاون کنند و بسایند تا مقدار زمان بقای قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج سال
یا هفت سال استعمال کنند زیرا که تا تأثیر قوت این مرکبه بلا مفرقت بعد از این مدت نرسد تا سی سال قوت آن نیز
بود و او از زمان طفولیت و ترعرع و شباب و شیخوخت و موت اعتبار کنند تا شش ماه گویند که طفل است بعد از این تزاید
و ترعرع باشد تا ده سالگی و در بلاد حاره بیست سال و در بلاد بارده بعد از آن او در سن شباب باشد تا ده سال که تا سی سال
برین ترتیب باشد و بعد از آن انحطاط باشد تا چهل سال و شصت سال بعد از آن [illegible] تا سی سال قوت او [illegible] بعد از آن نقصان
پذیرد تا شصت سال [illegible] باشد تریاق [illegible] قوی شده استعمال آن سموم و ادویه قتاله و نهش
افاعی کنند و تریاق [illegible] استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی ماند [illegible]
و متصل بعد از دو ماه استعمال کنند تا ده سال [illegible] باشد [illegible] بعد از شش ماه استعمال کنند تا تأثیر آن
سه سال باشد و دواء المسک [illegible] و مادة الحیات و [illegible] از دو ماه تا دو سال نیکو بود و قوت معاجین مثل
مثل معجون [illegible] شهریاران [illegible] فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد تا دو ماه نیک بود و قوت سفوفات تا دو ماه
نیک بود و قوت قرصها تا شش ماه و مرهم همچنین بود و روغنها استعمال توان کرد و لیکن چون کهنه و متغیر شود هیچ کار نیاید الا
روغن بلسان و مومیا که هرچند کهنه تر باشد بهتر بود و اما شربتها هم آن روز که بسایند استعمال توان کرد و
آن تا چهار سال باقی ماند مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون ده ساعت بگذرد ضعیف بود و اما امتحان
تریاق [illegible] تجربه تریاق بدان کنند اگر کسی دوای مسهل قوی مثل سقمونیا و شحم حنظل بخورد و بعد از آن
نیم درم تریاق بخورد اگر اسهال بعد از آنکه ابتدا کرده باشد منقطع شود تریاق نیک است و تا نیم درم
بخوردن خروس [illegible] بار افعی یا یکی از هوام [illegible] اگر خروس نمیرد تریاق بقوت
و الا ضعیف یا مغشوش [illegible] قوت تریاق و قوت و ضعف آن ندانند استعمال نباید کرد اما مقدار تناول
آن [illegible]

سمی خورده باشد نیم مثقال تا یک مثقال بخورد و کسی را در سینه سعال مزمن باشد یا درد معده و امعاد احشا و شهوت کلبی و ناقص بی تپ بود دو دانگ بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود نیم مثقال تا یکمثقال بخورد با آب سداب و کسی را قولنج باشد نیم درم بخورد و در استسقا مثقالی و در سهال و قروح امعا نیم درم با آب سماق و در ضیق نفس دانگی و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام مثقالی با آب افتیمون و گاوزبان و در حصات کلیه و مثانه نیم مثقال با آب کرفس و در هیضه دانگی و نیم با شراب و در ضعف شهوت و شهوت کلبی یکمثقال با شراب و در احتباس طمث یکمثقال با طبیخ مشکطرامشیع خورند باب دوم در تریاق و تریاق کبیر از تریاق فاروق گویند جلیل القدر عظیم المنفعت باشد و مقاومت با زهرها و ادویه قتال کند و مقوی قلب و دماغ و کبد و در حمیات و غب و در کلب کلب و جمیع امراض بلغمی و سودادی و وبا و سرسام و صرع و فالج و قولنج و برص و بهق و لقوه و وسواس و نفس و جذام و خفقان و تشنج قلب و جمود و ادرار بول و طمث و سده و حسن لون و اوجاع کلیه و مثانه و تفتت حصات و صلابت کبد و طحال و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح امعا و اسهال و نفث دم و وبا و سرسام و سوء هضم و قولنج و درد معده و استسقا و کرم شکم و صداع و هضم و ضعف لثه و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سودادی و بلغمی و ادرار بول و طمث کند و اگر بر نیش هوام طلا کنند مفید افتد صفت آن اقراص عنصل چهل و هشت مثقال قرص افاعی و قرص اندروخون هر یک بیست و چهار مثقال افیون دارفلفل هر کدام بیست و چهار مثقال تخم شلغم بری نیسر بری دارچینی ورق گل سرخ ابرسا غاریقون رب السوس روغن بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل زرد ند فطراسالیون فلنجا قیلیون قردمانا فراسیون فطر اسطوخودوس فلفل و دار فلفل اسود کمادریوس مشکطرامشیع فقاح اذخر صمغ الطیب ساذج سنبل الطیب جعده هر یک شش مثقال بیخ سائله تخم کرفس جنطیانا دوقو حرف بابلی کمادریوس مر انیسون کما فیطوس سنبل رومی عصاره لحیة التیس ناردین قلقطار شحم حنظل ورق بادنج حنطیانا زراوند طویل سلیخه تخم جزر حماما چوب البلسان صمغ عربی فود و انیسون اقاقیا هر یک چهار مثقال قنه جندبیدستر با قسطخیتخ بیدستر باد آورد قیقلوریون بازیا کمونی جوج هر یک دو مثقال عسل کهنه گرفته و دوک شحم زنجبیل خیسانده نیم آنچه کوفتنی باشد کوفته و صمغها خورده و شیر جوشانده قولها و ادویه کوفته بروغن بلسان چرب گردانند و عسل و شراب بیفشند و بخورند

یا چینی و ظرف حلوا بنهاده و هر روز سر آن بپیمایند و بعد از سالی استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و
بعضی دوازده سال قرص اشقیل آن را عنصل نیز گویند طریق او آنست که عنصل تازه در زمان خریف که ورق
او خشک شده باشد در خمیر گیرند و بریان کنند پس آن خمیر از عنصل جدا کنند و لب آن را سحق نمایند و با هم چندان آرد
کرسنه بیامیزند و بشراب بسرشند و دست بروغن گل بمالند و آن را قرص سازند قرص اندروخون مصطکی اذخر
قصب الذریره سلیخه عود اسارون عود بلسان قسط جعده حماما هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران ریوند سلیخه دارچینی
هر یک دوازده مثقال اندروخون بیست مثقال بکوبند و بیزند و بشراب ریحانی یا نبیذ مویزی بسرشند و دست بروغن
بلسان یا روغن کدو چرب سازند و آن را قرص سازند قرص افاعی افعی جوان ماده اشقر سرخ حاصل کنند و ماده
بدان بدانند که او را دو نیش بود و نر را دو نیش بود و جوان را بدان بدانند که متحرک بغایت باشد و
او سرخ بود باید که در بهار صید کنند و از مواضع که از آب دور باشد و از کنار جویها و زمین شور و نزدیک آب
نگیرند و آنچه که اسود و ازرق باشد احتراز کنند و در اول روز صید کنند و از سر و دنبال مقدار چهار انگشت ببرند و
جدا کنند و بیندازند و باقی را پوست بکشند و اشکافند و پاک بشویند و در دیگی کوزه نهند و آب در وی بریزند و
شاخها شبت در آن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص را در هاون
سنگین بدستۀ چوبین نیک بکوبند و با ربع آن کعک بیامیزند و با هم بسایند و بآن عرق بسرشند و دست در
روغن بلسان چرب کنند قرص سازند و در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب بر وی نتابد و در آوند
بمانند و در ظرف آبگینه کنند و نگاه دارند تریاق عشره قائم مقام تریاق کبیر باشد صفت آن حماما سنبل
هندی سلیخه لک مایشا فرنقل اریعی ریوند قیصوم یا قسط مرچبلیا نا هر یک دوازده مثقال فقاح اذخر عصاره
لحیة التیس مقل ازرق هر یک هشت مثقال عاقرقرحا رازیانه کبریت خام تخم شبت اسارون فودنج فرفیون افیون
ناردین شکوفه زرگل باقلا تخم کرفس کوهی فطراسالیون دوقو افتیمون سنبل الطیب هر یک سه مثقال کندر خشخاش
سفید فلفل سیاه سی مثقال هر [illegible] بیست و هشت مثقال سلیخه ورق گل قرص اندروخون هر یک شش مثقال
سکاب یک مثقال دارچینی سماق شامی هر یک ده مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال فقاح چهار مثقال
و نیم عصاره قیصوم هشت مثقال ورق [illegible] سیزده مثقال آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغها در شراب حل

کنند با سه چندان ادویه عسل بسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یک مثقال تناول کنند تریاق اربعه [illegible]
و بادهای غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود صفت آن جنطیانا زراوند حب الغار مر بالسویه
بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند شربتی مثقال باشد تریاق الانفع صفت آن فلفل افیون تخم مشک
[illegible] هر یک ده درم مر افیون حب الغار هر یک هفت درم جنطیانا زراوند طویل زعفران جدوار [illegible]
هر یک چهار درم ناردین عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم خربق سفید سیر یک درم بکوبند و با سه چندان
عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند قولنج و فالج و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط را مفید بود و تشنجها
[illegible] و درد سر زائل کند و جنین را از اسقاط نگاه دارد و چشم روشن کند مثرودیطوس از تریاقهای بزرگ است
و منافع بیشمار دارد و سده کبد و اورام و رطوبات بطن و نفخ و وجع معده و امعا را مفید بود و مقوی باه و
صفت حصات و دفع مضرت زهر و نیش هوام و کلب کلب را مفید بود صفت آن سلیخه قرنفل فلفل سفید
سیاه سورنجان جعده میعه [illegible] اکلیل الملک جنطیانا روغن بلسان حب بلسان بوزیدان فرفیون مقل
هر یک هفت درم اساروان سقنقور انیسون وج سکبینج چهار درم و نیم سنبل [illegible] سفید حرف بابلی عود بلسان
اسطوخودوس اذخر قسط سیسالیوس کمافیطوس قشر علک البطم [illegible] فلفل عصاره لحیة التیس جندبیدستر
جاوشیر ساذج میعه هر یک هشت درم زعفران غاریقون تخم سداب زنجبیل دارچینی علک البطم کتیرا هر یک ده درم
فستق ناردین مصطکی طین مختوم صمغ عربی قردمانا قطراسالیون افیون بزر البنج ورق گل [illegible]
تخم رازیانه هر یک پنج درم ادویه بکوبند و بیخته و به شراب حل کنند و بعد از آن سه چندان ادویه عسل بسرشند و
[illegible] بعد از شش ماه بخورند بزرگ دارو شبیه است به تریاق بجای فلونیا در قولنج نافع باشد و منافع بسیار
دارد صفت آن زعفران بزرالبنج سفید هر یک چهار درم فلفل سفید دو درم افیون فرفیون هر یک بیست درم
سنبل میعه سائله هر یک دوازده درم ساذج قرنفل هر یک چهار درم لولو ناسفته نوشادر تخم سداب بیش مشک کافور قاقله
دارچینی سلیخه هر یک [illegible] تخم سپندان غاریقون عاقرقرحا دارفلفل هر یک چهار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر یک یک درم زرنباد و تخم
[illegible] روغن بلسان قسط هر یک بیست درم چنانچه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند تریاق [illegible] صفت
آن انجیر خشک پنجاه درم [illegible] سداب خشک سی درم سیر بیست درم نمک ده درم همه بکوبند با انجیر بیامیزند [illegible] تناول کنند تا [illegible]

هریک درمی و نیم افیون مرسپیدان هریک یک درمی شونیز پنج درم خیطیانا سه درم سداب دو درم بکوبند و بعسل
بسرشند و مثقالی تناول کنند **باب سوم** در مفرحات مفرح معتدل لولو ناسفته بسد عود خام گاوزبان هریک ده درم کهربا تخم
کاسنی کشنیز هریک پنج درم صندلین طباشیر هریک هشت درم فرنجمشک افتیمون ورق گل سرخ هریک شش درم
زعفران عنبر هریک دو درم ساذج هندی زرنباد بالنگو خشخاش بنفشه گل ارمنی هریک چهار درم کافور یک درم مشک نیم
بکوبند و بشراب سیب بسرشند و یک مثقال تناول کنند **مفرح یاقوتی** لولو ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی
دو درم صندل سرخ بالنگو بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی هریک دو درم ورق نقره مثقالی حجر لاجورد دو و نیم
مثقال عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز تخم گل عود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ تخم کاسنی کافور تخم
هریک سه درم طباشیر صندل سفید ورق گل سرخ هریک پنج درم ساذج زرنباد درونج هریک سه درمی و نیم مشک
نیم مثقال ابریشم سوخته یک درم آمله بلیله کابلی هریک بیست درم گلاب و قند هریک نیمی شراب سیب و آب انارین
هریک بیست درم مفرح حار قرنفل دارچینی سنبل فرنجمشک درونج هریک ده درم زرنباد قاقله کبابه هریک
پنج درم نارمشک عود ساذج هریک سه درم زعفران مصطکی هریک مثقالی عنبر اشهب درمی مشک نیم مثقال
ورق زر نیم درم ابلج در آب مویز جوشانیده خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته بیخته بعسل و هلیله بسرشند مفرح بارد
ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هریک درمی کشنیز خشک صندل هریک نیم درم تخم توزک مغز تخم خیارین و کدو
هریک دو درم زرشک دانه بیرون کرده سه درم لولو ناسفته کهربا بسد هریک دانگی بکوبند و بشیره قند بسرشند
آخر خفقان گرم را مفید بود بسد لولو ناسفته کهربا گاوزبان گل ارمنی هریک درمی کشنیز خشک صندل هریک
پنجدرم تخم توزک تخم خیارین و کدو هریک دو درم مشک یک درم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند
آخر خفقان سرد را نافع بود گاوزبان درونج هریک شش درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند آخر خفقان
و خفقان غشی را مفید بود مصطکی دارچینی فلفل نانخواه فرنجمشک درونج ساذج هریک پنج درم کشنیز خشک سنبل هر
سه درم کهربا لولو طباشیر هریک درمی و نیم بالنگو هشت درم مشک یک درم زعفران پنج درم بکوبند و بعسل هلیله
دواء المسک حار خفقان و امراض سودا و وحشت قلب و معده را مفید بود زرنباد درونج بهمن ساذج سنبل قاقله قرنفل
لولو ناسفته کهربا بسد ابریشم خام مقراض کرده هریک سه درم و نیم زنجبیل دار فلفل هریک پنج درم مشک دانگی بکوبند

عسل با شیرهٔ قند سرشته دوا المسک مفرح خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب را مفید بود و مزاج حار
صبیان و رطوبت معده و آماس جگر را نافع افتد سنبل مرزنگوش سادج هر یک دو درم زعفران
قرنفل ... یک چهار درم ... فستقین رومی هر یک بیست درم ... شش درم ...
را در آب گرم حل کرده عسل خام سه وزن ادویه سرشته ... مقوی قلب و معده و کبد و مفرح و مقوی نفس
بدان ... رنگ روی نیکو گرداند صفت آن ورق گل سرخ شش درم ...
قرفه ... دارچینی قاقله ... جوز بوا بسباسه هر یک دو درم مصطکی قرنفل اسارون رومی یک ...
... آب بجوشانند تا یک ثلث آید پس صافی کنند و ... قوام آورند ...
... فلونیا رومی قولنج و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود زعفران ...
فلفل سفید بزرالبنج هر یک بیست درم افیون ده درم ... اسارون سنبل هر یک چهار درم ...
عاقرقرحا ... فربیون هر یک ... بلسان ... با عسل چندان ...
... شش ماه ... فلونیای فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت استفراغ ...
... فلفل سفید بزرالبنج هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل عاقرقرحا فربیون هر یک ...
... هر یک پنج درم ... نیم مثقال ... بکوبند و با عسل سه وزن ... سرشته
و بعد از شش ماه استعمال نمایند ... معجون ... سودا و اخلاط ...
باشد ... هلیله سیاه و بلیله آمله هر یک ده درم ... افتیمون اسطوخودوس ... هر یک پنج درم بکوبند ...
شربتی پنج مثقال باشد معجون ... قولنج ... یک مثقال ...
... دارچینی ... مشک قرنفل فلفل هر یک ... ده مثقال جمیع بکوبند و با عسل
سرشته شربتی پنج درم باشد معجون سورنجان ... فلفل سفید نمک هندی ورق گل سرخ خشک هر یک ...
... سورنجان سه درم ... سفید پانزده درم روغن بادام هفت درم ... سه درم عسل کف گرفته ...
... سرشته شربتی ... پنج درم باشد معجون خیار شنبر ... بیست درم ... ده درم نمک هندی ...
... انیسون مصطکی ... درم ... السوس هفت درم ... عسل خیار شنبر ... درم ... پنجاه درم روغن بادام

بیست درم بکوبند و بعسل قوام آرند بسرشند معجون حجر الیهود کلیه و مثانه را پاک گرداند و ادرار بول کند صفت آن تخم خربزه
خیارین و کدو مجموع مقشر حب کاکنج هر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال
بود معجون عقرب کلیه و مثانه را از حصات و رمل پاک گرداند عقرب سوخته سه درم و نیم جنطیانا یک درم و نیم زنجبیل
یک درم فلفل دار فلفل هر یک دو درم بیخ کاکنج هر یک پنجدرم جند بیدستر چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی دو دانگی باشد معجون حلتیت تب ربع و گزیدن عقرب و رتیلا را مفید بود صفت آن حلتیت فلفل مر روغن
سداب متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود صفت
آن بزر البنج تخم کرفس رازیانه هر یک هفت درم مغز تخم خیارین تخم حماض افیون مغز چلغوزه مغز بادام مغز فندق
بریان کرده زعفران هر یک سه درم حب کاکنج بیست پنج عدد کتیرا چهار درم بکوبند و بعسل آمیخته بسرشند شربتی
یک مثقال باشد معجون شهریاران قولنج و پیچش و نفخ معده و امعا را مفید بود صفت آن زنجبیل قرنفل دار
بزر داریا مصطکی قرنفل سلیخه قاقله حب بلسان هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد حب النیل هر یک
بیست درم شکر سفید هفتاد درم بکوبند و با چندان ادویه عسل بیامیزند شربتی دو مثقال باشد معجون
فلاسفه آنرا مادة الحیوة نیز گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و وجاع پشت و مفاصل و سلسل البول
دفع کند ... رومی و بوی دهن خوش گرداند و عقل بیفزاید و شهوت را زیاده کند صفت آن فلفل و دار فلفل زنجبیل چهار
بلیله آمله شیطرج ... اصل ... چلغوزه ... خصیة الثعلب هر یک دو درم و نیم ...
... کوفته بعسل با چندان بسرشند معجون شیرشا وجاع قولنج و درد ... را مفید بود صفت آن
فلفل سفید ... هر یک بیست درم بزر البنج افیون مصری هر یک ده درم زعفران پنجدرم فرفیون سنبل
عاقرقرحا هر یک مثقالی بکوبند و با صد و پنجاه درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی
بخورند معجون مشک ... وجع ... سرد ... کبد را مفید بود و سده بگشاید صفت آن سک سلیخه سنبل ساذج هندی
اسارون ... جنطیانا هر یک دو درم زعفران نانخواه کرفس مصطکی هر یک سه درم عود قرنفل هر یک پنجدرم
بکوبند و با چندان ادویه عسل بسرشند شربتی یک درم باشد معجون ورد ادرار و صلابت کبد را مفید بود ورد ...
چهار درم سنبل ... هشت درم ریوند چینی ... مغسول هر یک سه درم و نیم زعفران هر یک پنجدرم کوفته بعسل بسرشند

شربتی یک مثقال بود معجون راست و درد پشت و ریاح را مفید بود و قولنج بگشاید ص آن مصطگی فلفل دار فلفل
زنجبیل جوز بوا سقمونیا کمون سداب خولنجان قرفه بتساوی و بعسل یا شیرهٔ قند بسرشند شربتی یک مثقال باشد
معجون [illegible] و سیلان [illegible] را مفید بود صفت آن [illegible] حلتیت زنجبیل رازیانه بتساوی بکوبند و بعسل یا شیرهٔ قند بسرشند شربتی
یکمثقال باشد معجون الحبوب منی بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روی نیکو گرداند صفت
آن مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب الزلم فندق نارجیل خشخاش تودری سرخ و سفید کنجد تخم گندنا جرجیر پیاز و
شلغم شبت و بهمنین زنجبیل و دار فلفل و کبابه و قرفه و دارچینی و شقاقل و خولنجان و تخم بابونه با عسل سه چندان
ادویه بیامیزند مثقال تا دو مثقال تناول کنند معجون شاذریطوس مزاج سرد و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال
و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و بادها بشکند و سده و تنگی نفس و اوجاع سینه
صداع و صرع و جذام را مفید بود صفت آن صبر سقوطری پانزده غاریقون بیست درم زعفران و
مصطگی حب بلسان فرفیون فلفل دار فلفل جنطیانا مرفقاح اذخر حماما هر یک دو درم قسط کمادریوس
هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه
چهار مثقال تناول کنند معجون سورنجان اوجاع نقرس مفاصل و عرق النسا را مفید بود ص آن سورنجان سفید
شش درم بوزیدان ماهی زهره بیخ کبر کربانی شیطرج هر یک دو درم پوست بلیله زرد هفت درم تخم کرفس
رازیانه ورق حنا زبد البحر فلفل سفید و کشنیز خشک نمک هندی سعتر هر یک درمی و نیم ورق گل محموده زنجبیل هر یک سه درم
تربد پنج درم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یک درم تا پنج درم باشد معجون بلادر رعشه و فالج
سکته و لقوه و جمیع امراض بارده را مفید بود ص آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل هر یک ده درم
ورق سداب حلتیت جنطیانا رازیانه حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر یک پنج درم عسل بلادر پنج مثقال
ادویه بکوبند و بروغن جوز یا بادام ملوث کنند و بعسل بسرشند شربتی مثقال باشد معجون سقمونیا جمیع امراض کبد ریاح غلیظه
و سده الهضم و سوء الاستمرار و قولنج و عسر البول و اوجاع اسنان را مفید بود ص آن جندبیدستر افیون
اسارون دوقو هر یک درمی دار فلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران نیم درم بکوبند بعسل بسرشند و بعد از
شش ماه نیم مثقال تناول کنند اطریفل کبیر ریاح و بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی نیکو گرداند

[illegible] پوست آن هلیله سیاه و کابلی و بلیله [illegible] دار فلفل از هر یک [illegible] درم زنجبیل [illegible] سپیدان [illegible]

[illegible] سقمونیا [illegible] مصطکی [illegible] هر یکی [illegible] بادام [illegible]

و مثقالی [illegible] فلفل [illegible] هلیله کابلی [illegible]

[illegible] زنجبیل [illegible] فلفل [illegible] هلیله [illegible] درم [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] مثقال [illegible] فلفل [illegible]

پوست آن هلیله کابلی و بلیله و آمله هر یک [illegible] درم [illegible] فلفل [illegible]

[illegible] بادام [illegible] زنجبیل [illegible] مثقالی [illegible] فلفل [illegible]

کابلی [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] کابلی [illegible] زنجبیل [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] فلفل [illegible] هر یک [illegible] درم فلفل [illegible] دار فلفل [illegible]

[illegible] زنجبیل [illegible] پوست آن [illegible]

[illegible] فلفل [illegible] هر یک [illegible]

[illegible] زنجبیل [illegible] درم [illegible] هلیله کابلی [illegible]

[illegible] زنجبیل [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] شراب بنفشه [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] آن [illegible] آب [illegible]

[illegible] صداع و سعال

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] آن [illegible] کابلی [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] صفرا [illegible]

ومقوی معده باشد صفت آن آب انار بگیرند و با قند چندان که مذاق را خوش آید بقوام آرند شربت ریحان
صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند صفت آن ورق ریحان تازه چهار من و خیسانند ده من
آب گرم بران ریزند و شبانروزی بگذارند پس نیک بجنبانند و بمالند دیگر کنند و بجوشانند تا طعم داروی گل
تا آب بدهد پس صاف کنند و هر یک من آب را دو من قند بچاشنی نهند و بقوام آرند و بعد از آن اتخاذ کنند
چهار من دیگر ورق گل دران آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام آرند و شراب ورد مکرر گویند
و فایده او بیش بود شراب فواکه مقوی قلب و معده و احشا بود و رفع صفراوی را مفید بود و صفت آن سیب ترش
امرود و سماق و انار ترش و زرشک و زعرور و ریباس و نعناع هر یک مساوی بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب
ریباس اسهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی معده باشد صفت آن ریباس بکوبند
آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب توت اوجاع حلق را مفید بود و همچنین سازند که گذشت شراب
خشخاش سعال و نزله و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود و صفت آن خشخاش بکوبند و در خرقه کنند
و در دیگ سنگین بجوشانند هر دم بیرون آرند و بدست می‌مالند تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند
لیمو مقوی قلب و معده بود و صفرا و تشنگی بنشاند صفت آن قند را جلاب سازند و بقوام آرند و بران
آب لیمو چندان که احتیاج باشد بران ریزند و نجوشند و فرو گیرند و شراب حماض و نارنج همچنین سازند شراب
صندل صندل سفید بسوهان بسایند پنجاه درم از آن و یک من گلاب بر آن نهند شبانروزی بخیسانند پس بآتش نرم بجوشانند
و بدست می‌مالند تا به نیمه آید صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب نعناع غثیان و قی و فواق را مفید بود
آن یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید با دو رطل قند بقوام آرند شراب زوفا تصفیه سینه
و ربو و سعال را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند صفت آن انجیر بیست عدد مویز طائفی پنجاه درم
چهار درم سپستان هفتاد عدد تخم خطمی پنج درم بیخ سوس زوفای خشک هر یک هفت درم [illegible] ده من آب بجوشانند تا به نیمه
پس صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب دینار صفراوی بسیار [illegible] سده جگر بگشاید و یرقان حرارت
کبد را مفید بود و ادرار بول و حیض کند صفت آن پوست بیخ کاسنی پانزده درم [illegible] تخم کرفس [illegible]
بیخ رازیانه ده درم تخم کشوث در خرقه بسته پنج درم تخم کاسنی بادیان ده درم [illegible] گل ده درم [illegible]

و ده من آب بجوشانند و بپالایند کوفته در خرقه کتان بندند و در دیگ اندازند و تا بچهار دانگ آید پس ده من قند

بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید کوفته آن ریزند و بپزند اقوی بود شراب بزوری پوست بیخ کاسنی

بیست درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنج درم تخم کاسنی هفت درم تخم رازیانه پنج درم تخم

ده درم مجموع همه کوفته در ده من آب بجوشانند تا به یکمن آید و با یک من قند بقوام آرند شراب انجبار اسهال

دموی و نفث خون و نزف دم را مفید بود و کبد و معده را تقویت دهد صفت آن انجبار هفت مثقال [illegible] مثقال

صندل سفید سرخ هر یک چهار مثقال صندل به سوهان بسایند و باقی بکوبند و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند

شراب اسطوخودوس اعراض سوداوی و بلغمی را مفید بود صفت آن اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک ده درم عود صلیب

بیخ مهک گاوزبان رازیانه تخم کرفس تخم خطمی هر یک پنج درم سپستان سی عدد مویز [illegible] بیست درم ورق گل

بنفشه هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید و با سه رطل بقوام قند آرند [illegible] سده و ریاح

را مفید بود صفت آن اسطوخودوس ده درم بسفایج پنج درم بالنگو گاوزبان هر یک پنج درم همچنین قند با سه رطل

رطل بقوام آرند شراب افسنتین سقوط اشتها و ضعف معده را مفید بود صفت آن افسنتین ده درم در سه رطل

آب بجوشانند تا به رطلی آید و صافی کنند و به و [illegible] گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث رطلی و شراب العسل

هر یک نصف رطل مجموع باهم ضم کنند و بقوام آرند شراب پخته جوش [illegible] معده و کبد و باه و درد پشت

و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول نافع باشد صفت آن آب انگور صد من گوشت

نیم فربه پخته بیست من در دیگ کنند و بجوشانند عود ده درم زعفران مصطگی خولنجان جوزبوا هر یک پنج درم

قرنفل بسباسه [illegible] کبابه [illegible] و سعد هر یک سه درم سلیخه زنجبیل دارچینی دار فلفل عاقرقرحا قاقله سنبل

هر یکی [illegible] همه کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود و بعضی بالنگو نعناع

نیز بیفزایند بعد از آن کیسه را بدست می مالند و می فشارند بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند مشک و [illegible]

عنبر یک یک مثقال [illegible] گلاب حل کنند و بر آن ریزند پنج من قند یا عسل بقوام آرند [illegible] ضعف معده و کبد و

تشنگی را مفید بود صفت آن [illegible] پاره کنند و از دانه پاک کرده در هاون [illegible] بکوبند [illegible]

از آن بگیرند و ده من شراب صافی باشد [illegible] شبانروزی [illegible] صافی کنند و آن [illegible] آن

قوله [illegible] مراد اطبا ازین لفظ [illegible] اردو [illegible] ۱۲ مولوی سید صادق علی سلمه الله تعالی

[illegible]

طلامی نهاند و بریزند و آن آبها با هم گرد در دیگ سنگین بجوشانند تا بنیمه آید پس دیگر بار بپالایند و با پنج من قند یا عسل
در دیگ کنند و قرنفل دو درم قاقله و بسباسه و کبابه و زعفران دارچینی هر یک سه درم مصطکی زنجبیل هر یک درمی
و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم بدست بمالند تا قوت آن بدر آید پس بیرون آرند
بقوام آرند و یک درم مشک در گلاب حل کنند و در آن ریزند آمار ربوب فواکه چنان باشد که آب آن بگیرند و نیز
بقوام آرند رب اجاص التهاب حمیات و یبوست طبع و تشنگی را مفید بود صفت آن آلو سیاه در آب بجوشانند
و صافی کنند و آن آب صافی بجوشانند تا بقوام آید و بیشتر ربوب بدین طریق گیرند سکنجبین ساذج حمیات
حاد و تشنگی و سده را مفید بود و قطع بلغم و صفرا کند صفت آن سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و با یک من قند
یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری استسقاء و سوء القنیه و حمیات سودا را مفید بود صفت آن تخم کاسنی
پنج درم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنج درم و نیم کوفته در سه رطل آب و در
سرکه بخیسانند شبانروزی بعد از آن بجوشانند و ثفل بدست می مالند و صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند
سکنجبین بزوری حار سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند صفت آن تخم کرفس و
رازیانه و کاسنی و انیسون هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه و کرفس هر یک هفت درم غافث ریوند هر یک ده درم
چنانچه گفته شد بسازند سکنجبین بزوری معتدل تخم کاسنی و رازیانه و کرفس هر یک سه درم سه تخم پانزده درم
پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ رازیانه پنج درم سکنجبین سفرجلی تقویت معده و کبد کند و اشتها آرد و سده
بگشاید و ناقه را مفید بود صفت آن آب به یک من قند و سرکه رطلی یا کمتر بحسب ارادت بقوام آرند سکنجبین عنصلی
ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و تشنج و امراض بلغمی را مفید باشد صفت آن سرکه عنصلی
ده من شراب صافی ده من عسل سه من در ظرفی کنند و انیسون و زنجبیل و رازیانه و حلتیت و عاقرقرحا و
و سداب و فلفل هر یک ده درم تخم کرفس و کمون و [illegible] هر یک پنج درم نیکو کوفته و در میان آن ریزند و
در آفتاب نهند بعد از آن صافی کنند و نگاه دارند سرکه عنصلی عنصل را بکارد چوبین بشکافند و خارج و داخل آن پاک کنند
و از آن یک من با ده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین رمانی حمیات حاره و سده کبد را مفید بود صفت
آن آب انار پنج من آب زرشک یا غوره یا ریباس یا سرکه بحسب ارادت یک من گلاب سی درم با هم بیامیزند و

اثران را یکمن قند سپاشی نهند و بقوام آرند سکنجبین لوبیا و اوجاع و سده کبد را مفید بود طبیعت نرم کند صفت
آن سپلوبید چهارده درم غاریقون تربد بسفایج تخم کاسنی هریک هفت درم زنجبیل یکدرم همه کوفته در چهار رطل آب
بجوشانند تا به دو رطل آید با چهار رطل قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت
را نرم کند صفت آن سپستان دویست عدد و مویز طائفی دانه بیرون کرده چهار درم مغز چهار شنبر پانزده درم در من آب
بجوشانند تا یکمن آید با رطلی شکر بقوام آرند لعوق زوفا بود سعال مزمن را مفید باشد و سینه و ریه را پاک کند
صفت زوفا ایرسا هریک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید با رطلی قند بقوام آرند لعوق سپندان سعال بلغمی
را مفید بود و قطع بلغم کند صفت حب الرشاد ده درم بیخ مهک چهار درم رازیانه انیسون هریک سه درم همه کوفته در رطل
آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی عسل بقوام آرند لعوق طباشیر سعال و قرحه ریه را مفید بود صفت صمغ عربی
هریک شش درم نشاسته کتیرا هریک ده درم طباشیر کبود چهار درم جلغوزه هفت درم تخم خیار هفت درم قند شش درم
بکوبند و با رطلی عسل و بیست درم روغن بادام بیامیزند و بقوام آورند لعوق حلبه سعال و خشونت حلق و حنجره را مفید بود
صفت صمغ عربی کتیرا نشاسته رب السوس هریک دو درم مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر هریک پنج درم حلبه چهار درم
قند بیست درم بکوبند و در میان رطلی شیر قند بقوام ارند لعوق عنصل سعال لزج را مفید بود صفت عنصل بریان کرده سه درم
ایرسا دو درم فراسیون زوفا هریک درمی بکوبند و در میان رطلی عسل کنند لعوق جلغوزه فرفیون ریه و
سعال بلغمی را مفید بود صفت جلغوزه مقشر کتیرا ایرسا صمغ عربی هریک ده درم سیر بزرگ بریان کرده و خرما دانه
بیرون کرده هفتاد درم با هم بسایند و بروغن گاو چرب کنند و در میان عسل گرم بریزند لعوق رب السوس
سعال مزمن را مفید بود صفت رب السوس کتیرا قند مغز بادام تخم رازیانه متساوی بکوبند و در میان عسل بریزند [illegible] فالج
و لقوه و صرع و استسقا و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت پوست بیخ کرفس و رازیانه هریک ده درم بیخ اذخر
پنج درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هریک چهار درم مصطکی سنبل قتاع اذخر حب بلسان اسارون [illegible]
دو درم عود و بلسان لوبیدان هریک سه درم سلیخه سپندان هریک [illegible] درم مویز طائفی دانه بیرون کرده بیست درم در
سه من آب بجوشانند تا یکمن آید با یکمن قند بقوام ارند اختناق رحم را مفید بود و طمث بگشاید صفت تخم کرفس [illegible]
هفت درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و فطراسالیون و فستق

سلاه پانزده بکسر لفظ فارسی است در زبان تازی اصل السوس را گویند [illegible] آزاد و ست [illegible]

عود و فاوانیا حب الرشاد هر یک سه درم سنبل الطیب پانزده درم آنچه مضاعف کلیه و مثانه را مفید بود ص پنج گز شیر
و کلیه هر یک پنج درم ماش مقشر تخم خیار هر یک شش درم پسته ها پانزده فستق هر یک سه درم سنبل الطیب ده درم انجیر ده عدد
در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید با رطلی قند با قوام آرند و پنج درم تخم بیدانه بکوبند و با آن بیامیزند آخر بیده و بیرون
کنند و جلال و بر دو شب شربت آن دهند تا جماع با بلغمی را مفید بود ص پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک هفت درم بیخ اذخر
اذخر هر یک پنج درم [illegible] هر یک ده درم تخم کرفس و بلسان هر یک دو درم بادآورد [illegible] پوست بیخ کبر افسنتین
گل هر یک سه درم سنبل الطیب [illegible] درم انجیر ده عدد در ده من آب بجوشانند تا یکی آید با یک من قند بقوام آرند گلقند مقوی
معده و دافع بلغم ص ورق گل سرخ یک من در دست بمالند تا پژمرده شود و یک من قند در جلاب سازند و بر سر آن ریزند و
در آفتاب نهند و هر گاه کم شود باز قند بیامیزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین نیز چنین سازند بگیرند گل بنفشه نیلوفر بمالند
و نیم من از آن با یک من شیره قند بیامیزند و در آفتاب نهند سیب مربی مقوی قلب و معده بود ص سیب شیرین [illegible]
پوست باز کنند و در دیگ سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند مربی بهی نیز چنین سازند اما آنرا پاره کنند و اندرون
پاک سازند بادام مربی سرفه و نقصان باه را مفید بود ص مغز بادام مقشر در دوشاب بخیسانند و سه روز نگه کنند
پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و سه روز نگه کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند هلیله مربی
معده را تقویت دهد و کبد را نفع نماید و ریاح و بواسیر و تقویت جگر کند و ذهن تیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود ص
هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب و خاکستر بر سر آن ریزند و هر سه روز آب و خاکستر تازه می کنند و بعد از ده روز خشک نمایند
و در دیگ سنگین با کفی جو نیم کوفته بجوشانند تا پخته شود آنگاه هلیله بیرون آرند و در مثلث سوراخ کنند و در ظرفی چینی
یا کاسی نهند و عسل که کف گرفته با شیره قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از بیست روز باز عسل بر سر آن بریزند یک بار
دیگر بجوشانند و بخورند زنجبیل پرورده زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و آنگاه پاره کنند و در آب و عسل بجوشانند
تا آب منتفی شود و در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود شقاقل مربی باه را بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید
ص شقاقل ده روز در آب بخیسانند پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند ترنج مربی مقوی معده
مفرح باشد ص ترنج را پاره کنند و ترشی از آن بیرون آرند و بعضی پوست آن نیز باز کنند اما اگر باشد بهتر
و در دیگ سنگین با آب و عسل بجوشانند تا بیست و بیست شود آنگاه در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند

جوز جرجیر مقوی باه بود صفت آن جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست خارج و داخل آن باز کنند
و در عسل بجوشانند و در ظرفی کنند باب ششم در جوارشات جوارش عنبر خفقان و سوء هضم و اوجاع رحم را مفید بود
صفت آن قاقله کبار و صغار کبابه بسباسه دارچینی هر یک چهار درم زنجبیل دار فلفل قرنفل زعفران هر یک ده درم عنبر شش درم
مصطکی هر یک دو درم جوزبوا پنج درم مشک یک درم بکوبند و بیزند و بعسل بسرشند و در میان قند بقوام آورده بر سر تخته پهن کنند
شربتی یک مثقال تا پنج مثقال باشد جوارش سفرجلی اسهال مقوی معده بود و قولنج بگشاید و باد را بشکند صفت به سبید یک رطل
پاره کنند و در ده من خل خمر یا شراب بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بیفشارند و صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام آرند آنگاه
زنجبیل و دارچینی و دار فلفل هر یک ده درم قاقله زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم ... درم بکوبند و در آن
ریزند تا با هم آمیخته شود آنگاه فرود گیرند و بر سنگی یا تخته که بدان ایکار باشد پهن کنند و بعد از آن که آن را چرب کرده باشند
بگذارند تا خشک شود پس بکارد پاره کنند و شربتی مثقال باشد آخر آن را خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه
... درم از آن با یک درم سقمونیا و چهار درم فلفل و چهار درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربتی از آن یک درم باشد جوارش
... فالج ضعف معده و اسهال را مفید بود صفت آن به سبید ده من کوفته در خل خمر بجوشانند چنانچه
مهرا شود پس صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک چهار درم تخم کرفس و نانخواه ده درم
زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانچه گفته شد شربتی یک مثقال باشد جوارش تمری قولنج و اوجاع معده را
مفید بود صفت آن ... که ... فطراساليون زنجبیل فلفل هر یک ده درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنج درم
مغز بادام برگ سداب دو درم بکوبند و خرمای نیکو دانه بیرون کرده بیست درم تا ... و در خل خمر بخیسانند
تا حل شود و بمالند و با عسل بیامیزند و داروها با آن بسرشند شربتی پنج مثقال باشد جوارش کافور
ضعف معده و سوء استمرار و بلغم غلیظ را مفید بود صفت آن دار فلفل جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه ...
خرخشک قرنفل قاقله کافور زعفران ... بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود جوارش عود ...
معده ... رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران هر یک ... عود
فلفل هر یک پنج درم بکوبند و با شیره قند یا عسل بیامیزند شربتی یک مثقال باشد جوارش سنبل سنبل تخم کرفس انیسون
مصطکی هر یک ... عود ... سه درم بسباسه قرفه بلیله کابلی قرنفل خرخشک هر یک دو درم و نیم جوزبوا یک درم

مرزنجوش سه درم ورق گل قصب الذریره هریک دو درم و نیم جوارش مصطگی برودت معده و کبد و سوء هضم
و ریاح و سیلان لعاب را مفید بود صفت آن مصطگی هشت درم بکوبند و با شکر بقوام آرند جوارش کمونی جهت نفخ
و سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود صفت آن زیره کرمانی شبانروزی در سرکه خیسانند و خشک
کرده بریان کنند چهل درم انزان با ورق سداب و فلفل و زنجبیل هریک شش درم بوره ارمنی دو درم بکوبند و با دو چندان
عسل باقوام آرند شربتی یک مثقال باشد جوارش بلادر ذهن و فکر صافی کند و رنگ و روی نیکو گرداند
و برودت و اوجاع معده و نسیان را مفید بود صفت آن فلفل دارفلفل هلیله کابلی بلیله آمله هریک بیست درم
چهار درم قسط قصب الذریره شکر طبرزد هریک دوازده درم بکوبند و با عسل بلادر و روغن گاو هریک پانزده
درم بیامیزند و بعسل سرشند و بعد از شش ماه دو درم بخورند جوارش اشتیج هضم طعام کند و رنگ و روی را نیکو و بوی
دهن خوش کند صفت آن پوست اشتیج شش درم قرنفل جوزبوا فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی خولنجان هریکی
مشک دانگی بکوبند و بعسل سرشند جوارش سقلیطا بواسیر و نفخ و زحیر را مفید بود صفت آن سوخته
بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هریک ده درم مصطگی شش درم پوست هلیله کابلی بروغن گاو بریان
کرده چهار درم بگلاب سرشند جوارش سماق اسهال باز دارد صفت آن سماق ده درم دانه مورد چهار درم انار دانه
ترش و شیرین هریک سه درم صمغ عربی گلنار هریک سه درم بکوبند و بگلاب سرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش
مشک خفقان و ضعف قلب و معده را مفید بود صفت آن مشک نیم مثقال قاقله جوزبوا قرنفل زنجبیل دارفلفل
عود هریک دو درم دارچینی شش درم زعفران دو درم قند مثل جمیع بکوبند و بعسل سرشند جوارش سنگ شکن مثانه
و کلیه بود صفت آن تخم خیار بادرنگ تخم شلغم و شبت و گندنا و تخم کرفس و حب و خیار و انجیر و تربد هریک سه درم تخم لسان
العصافیر حب الرشاد اسفیل بریان کرده هریک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل هریک پنج درم
جوزبوا یاسمین دارچینی هریک ده درم سقنقور پنج درم فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند با عسل سرشند شربتی دو درم
جوارش مسهل بواسیر و هضم طعام را مفید بود و قوت باه بدهد صفت آن زنجبیل فلفل هریک ده درم دارفلفل
شش درم فانید یکمن و نیم جوز کنجد مقشر هریک پنجاه درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی یک مثقال بود جوارش شهریاران برودت
معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند صفت آن شیطرج تا شکر فلفل دارفلفل قرنفل قاقله جوزبوا و کبابه

قرنفل ساذج بسباسه مصطکی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم فطراسالیون تربد هر یک دوازده درم
سقمونیا ده درم شیر بید انجیر شش درم قند بیست درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال با شربت جوارش کمونی
برودت و ضعف معده را مفید بود صفت آن فلفل دارفلفل قرنفل جوزبوا هر یک ده درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان
هر یک دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند و بعسل بسرشند آخر کنند شش درم فلفل هر یک دوازده درم زنجبیل خولنجان
دوازده درم جوزبوا قرنفل سنبل پنج درم مشک نیم درم با هم ضم کنند برودت معده و عدم اشتها و اسهال معدی و
سلسل البول را مفید بود و اخری دیگر عاقرقرحا فلفل فودنه کاشم نانخواه انیسون بلیله سیاه چهار درم شونیز ده درم
ده درم شکر سه درم جوارش قاقلی برودت و جماع معده و سوء اشتها و سوء هضم ... و شهوت کلی ...
مفید بود صفت آن فلفل سفید و سیاه دارفلفل هر یک بست درم عود بلسان ده درم ... سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم
کرفس سلیخه اسارون ... هر یک ... بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم باشد با شربت ... قرصها ی
و غیره قرص طباشیر ... حمیات ... و سعال ... را مفید بود صفت طباشیر دو درم ... تخم خیارین
و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کثیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب بالنگو بسرشند شربتی یک مثقال با ...
ورق گل سرخ ... هر یک شش درم طباشیر کثیرا هر یک ده درم نشاسته ... درم بکوبند و باب ترنجبین بسرشند قرص طباشیر
حمیات حاره ... را مفید بود صفت آن طباشیر زرشک ورق گل سرخ هر یک درمی و نیم مغز تخم خیارین تخم کدو ... کاسنی
صندل هر یک نیم درم کافور ... بکوبند و بلعاب بالنگو بسرشند قرص طباشیر ... ورق گل پنج درم تخم خاص شش درم طباشیر
چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال باشد ... صمغ عربی تخم خاص ... نشاسته
هر یک ... درم ورق گل سه درم طباشیر سماق زرشک گل ارمنی هر یک درمی نیم بکوبند و بلعاب بالنگو بسرشند و قرص سازند قرص زرشک
حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود صفت آن عصاره زرشک مغز تخم هر یک سه درم ورق گل ... ترنجبین هر یک
شش درم ... اصل السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل خانفث ریوند لک ... هر یک دو درم زعفران
یک درم بکوبند و باب ترنجبین بسرشند آخر صغیر زرشک دانه بیرون کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین هر یک
سه درم ورق گل پنج درم ریوند چینی سنبل هر یک درمی بکوبند و با سکنجبین بسرشند قرص کهربا نفث و نزف دم را مفید بود
صفت آن خشخاش سفید مصطکی کهربا هر یک ده درم زعفران دو درم بکوبند و باب بسرشند قرص گلنار ... اسهال

و نیم درم را مفید بود صفت آن سلیخه طین مختوم و صمغ عربی متساوی بکوبند و بآب کاکنا بسرشند قرص تخم کشوث
سده و کبد و طحال را نافع بود صفت آن تخم کشوث تخم کاسنی تخم توزک و مغز تخم کدو متساوی بکوبند و به سکنجبین بسرشند
قرص افسنتین سده و کبد و طحال و عسر البول و امراض بلغمی را مفید بود صفت آن افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون
بادام تلخ متساوی بکوبند و بآب قراح قرص سازند قرص ورد حمیات بلغمی و صفراوی را مفید بود صفت آن ورق گل
هفت درم عصاره غافث طباشیر سنبل الطیب رب السوس هر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند قرص ورد کبیر اوجاع معده و سوء هضم و
حمیات بلغمی را مفید بود صفت آن ورد عود سنبل مصطکی اذخر سلیخه تفاح واج صینی افسنتین هر یک یک مثقال بشراب بسرشند
و شربتی دو مثقال باشد آخر اوجاع معده و حمیات بلغمی را مفید بود صفت آن ورق گل شش درم تخم کشوث چهار درم سنبل یک درم
قرص ریوند حمیات مزمنه و امراض کبد و طحال را مفید بود صفت آن ریوند صینی شش درم روناس لک هر یک سه درم تخم
کرفس انیسون عصاره غافث هر یک دو درم بآب بسرشند قرص کافور حمیات حاره و دق را مفید بود و ص ورق گل شش درم
صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم تخم خیار و کدو و توزک و بیخ مهک ترنجبین هر یک شش درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم
بکوبند و با لعاب اسبغول بسرشند قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و دوار را مفید بود و ص بنفشه دو درم تربد یک درم بیخ مهک
رب السوس هر یک یک درم هلیله زرد چهار درم سقمونیا بریان نیم دانگ بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد آخر بلغم مسهل صفرا و
صفت آن بنفشه دو درم رب السوس چهار درم تربد دو درم سقمونیا دانگی جلاب یک شربت است آخر رب السوس بنفشه ده درم تربد بیخ
مهک هر یک سه درم بکوبند و بآب بسرشند شربتی سه درم قرص سنبل اورام کبد و معده را مفید بود صفت آن تفاح اذخر سلیخه
و ریوند قصب الذریره سنبل هر یک سه درم زعفران افیون قسط فلفل هر یک یک درم مصطکی مقل کندر هر یک سه درم اشق نیم درم
یک مثقال قرص کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود و ص تخم کرفس شهدانه هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر
تخم خاص مغز بادام افیون هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد تخم خیارین مقشر هشت درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند شربتی
مثقال باشد قرص خشخاش قروح سینه و ریه و وجع آن مفید بود و ص ورق گل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته کثیرا تخم
کاسنی هر یک سه درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم طباشیر قرص گل ارمنی که سل و نفث دم را نافع بود گل ارمنی
نشاسته گل سرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر شادنج هر یک چهار درم بیخ مهک سه درم بکوبند و بآب گاوزبان بسرشند
شربتی دو درم آخر تخم خیارین مقشر سه درم توزک بیخ مهک هر یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته هر یک سه درم نشاسته کثیرا هر یک

باب ششم در حبها [illegible] بارده و تنقیه دماغ کنند از بلغم و اخلاط غلیظ و ثقل [illegible] ایارج فیقرا [illegible]
[illegible] غاریقون [illegible] هر یک [illegible] شحم حنظل [illegible] هر یک دانگی [illegible] بکوبند و با آب [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] بلیله زرد [illegible]
کثیرا مصطکی سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و با آب [illegible] شربتی دو درم باشد حب [illegible] صبر سقطری سه درم تربد [illegible]
پوست بلیله زرد ورق گل سرخ هر یک [illegible] بکوبند و با آب [illegible] شربتی دو مثقال باشد [illegible] حب قوقایا
مصطکی [illegible] هر یک [illegible] سقمونیا شحم حنظل هر یک [illegible] بکوبند و با آب کرفس بسرشند شربتی یک مثقال [illegible]
اوجاع [illegible] مفاصل و فالج و لقوه [illegible] تنقیه دماغ [illegible] صبر سقطری [illegible] مثقالی [illegible]
[illegible] غاریقون [illegible] شحم حنظل [illegible] دانگی [illegible] هر یک دانگی [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible] مفاصل و عرق النسا [illegible] صبر سقطری [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] شحم حنظل هر یک [illegible] غاریقون هر یک [illegible] دانگی [illegible]
بکوبند و با آب [illegible] شربتی [illegible] حب [illegible] تنقیه دماغ [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] دانگی سقمونیا [illegible]
بکوبند و با [illegible] شربتی [illegible] باشد حب اسطوخودوس صرع [illegible] ماخولیا و امراض بلغمی و سوداوی [illegible]
[illegible] بلیله زرد [illegible] هر یک [illegible] صبر سقطری [illegible] اسطوخودوس افتیمون [illegible] غاریقون
[illegible] شحم حنظل [illegible] هر یک [illegible] بکوبند و با آب بسرشند [illegible] شربتی [illegible]
حب [illegible] بواسیر و اوجاع مقعده [illegible] بلیله سیاه بلیله آمله هر یک [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] شربتی دو درم باشد حب [illegible] جمیع [illegible] بلغم و سودا [illegible]
صبر سقطری [illegible] بکوبند و با آب بسرشند شربتی یک مثقال باشد حب سکبینج [illegible]
و اوجاع [illegible] حب سکبینج تخم کرفس [illegible] بلیله زرد هر یک [illegible]
[illegible] شحم حنظل [illegible] بکوبند و با آب بسرشند شربتی [illegible] حب اسطوخودوس کبیر صداع بارد را
[illegible] تنقیه دماغ [illegible] بلیله کابلی [illegible] آمله افسنتین غاریقون سقمونیا سه درم

[illegible]

افتیمون پنج درم ایارج فیقرا ده درم هر یک شش درم قرنفل یک درم تخم کرفس اسارون انیسون هر یک دو دانگ بکوبند
و با آب بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر تربد دو درم صبر سقوطری حب النیل هر یک سه درم تخم حنظل سقمونیا هر یک
دو دانگ بکوبند و با آب بسرشند شربتی یک مثقال بود حب افتیمون مسهل سودا بود صفت افتیمون ده درم
غاریقون تربد هر یک شش درم روغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یکی درمی نمک هندی بکوبند با آب بادیان
بسرشند و این شربتی باشد حب با افاویه قولنج بگشاید و باد را بشکند و طبیعت نرم کند صفت زنجبیل قرنفل دارچینی
فلفل دارفلفل اشنه مصطکی هر یکی درمی و نیم سقمونیا سه درم تخم حب بکوبند و با شکر بسرشند و حب سازند مقدار نخود
و هر یک حب از آن نوبتی استعمال کنند حب شیطرج اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و ظلمت بگشاید صفت تربد
ده درم صبر سقوطری بیست درم زنجبیل قرنفل خردل شیطرج هر یک دو درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا هر یکی درمی
قاقله چهار درم بکوبند و با آب گندنا بسرشند شربتی سه درم باشد حب ایارج اعلال سرد معده را مفید بود صفت
ایارج فیقرا شش درم بلیله زرد چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و با آب کرفس بسرشند شربتی دو درم و نیم
باشد آخر تربد ایارج فیقرا هر یک درمی نمک هندی نیم درم سقمونیا دانگی تخم حنظل دانگی و نیم بکوبند و با آب بسرشند و
این شربتی باشد حب السعال سعال را که از حرارت بود مفید افتد صفت مغز بادام مقشر تخم خیار بسته کتیرا صمغ عربی
هر یک درمی رب السوس دو درم باقلی سه درم بکوبند و به لعاب اسپغول بسرشند و حب سازند مقدار نخودی زیر زبان
نهند آخر سعالی را که از برودت بود مفید افتد صفت آن مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس تخم
رازیانه قسط هر یکی بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند حبی که بوی دهن خوش کند صفت جوزبوا قاقله قرنفل قرنفل کافور
دارچینی خولنجان هر یک درمی بکوبند مشک دانگی بگلاب حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب سازند
تنبول ورق ترنج قصب الذریره سنبل قرنفل جوزبوا اشنه سنبل زنجبیل کبابه بسباسه هر یک ده درم مشک نیم درم
بکوبند و با آب بسرشند و حب سازند باب سیم در ایارجات ایارج فیقرا امراض سرد معده و قولنج و اوجاع
مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود صفت مصطکی زعفران حب بلسان سنبل قرنفل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی
عود بلسان هر یک دو درم صبر سقوطری مثل جمیع بکوبند و با هم بیامیزند و یک مثقال از آن استعمال کنند
ایارج جالینوس تخم حنظل غاریقون بصل الفار بریان کرده شحم سقمونیا خربق سیاه و غاریقون

هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل کمافیطوس سلیخه فراسیون هر یک هفت درم سکبینج زراوند طویل فلفل سفید
وسفید دارچینی جاوشیر جندبیدستر دارفلفل فطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند و دو مثقال از آن شربتی باشد
در نسخهٔ دیگر مقل و بسفایج و افتیمون و کمافیطوس و سلیخه نیست و بعضی گفته اند که صبر و زعفران هر یک چهار درم شربتی یک مثقال
است ایارهٔ لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات غلیظه و لزجه کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع و صداع و جذام
و داء الثعلب را مفید بود و اوجاع مفاصل و برص و بهق و سعفه و صمم و دوار و تغیر عقل و وسواس و جنون و امراض کلیه و مثانه
و اورام بارده و سرطانات را مفید بود صفت شحم حنظل پنج درم بعضی الفاظ بریان کرده غاریقون سقمونیا ماثیتا ساذج
خربق سیاه [illegible] غاریقون فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج جندبیدستر
مر فطراسالیون زراوند طویل عصارهٔ افسنتین فرفیون سنبل حماما زنجبیل خبطیانا اسطوخودوس هر یک دو درم افتیمون
کمافیطوس مقل صبر سقوطری هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال بود ایارجا لالی از افتیمون و بسفایج
هر یک سه درم زوفا سه درم بلیله کابلی سه درم گاوزبان پنج مثقال اسطوخودوس سه مثقال ایارهٔ روفس
داء الثعلب را مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند صفت شحم حنظل کمافیطوس هر یک بیست درم صبر سقوطری
پنج درم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر هر یک شش درم زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل بعضی سلیخه دارفلفل
دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر هر یک دو درم چنانکه گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال
بود ایارهٔ ارکاغانیس امراض مزمنه و دوار و اوجاع و صداع و ابتدای آب و اوجاع
حلق و عسر نفس و مفاصل و جرب و کلب کلب و تشنج و قولنج را مفید بود صفت شحم حنظل بیست و دو درم
فراسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل دارفلفل خربق سیاه کمافیطوس هر یک بیست درم بعضی الفاظ
بریان کرده صبر فرفیون زعفران خبطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر هر یک ده درم جعده دارچینی
سکبینج سنبل اذخر فو [illegible] جبلی زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال
باشد بعد از پختن باه اگر بجهت کلب کلب تناول کنند پنج درم سرطان سوخته به ادویه ضم کنند و اوجاع
شکم و چشم ها با آب سداب و وجع کلیه و لب با آب کرفس ایارهٔ شیخ الرئیس خربق سیاه یک درم
شحم حنظل مثقالی صبر پنج درم [illegible] درمی و نیم غاریقون مثقالی حجر ارمنی نیم مثقال و ورق گل درمی فلفل سفید

مثقالی زنجبیل دو مثقال حماما انیسون حاشا حب البان سعتر تخم کرفس و تخم کندر هریک سه درم گاوزبان دو درم ابهل
بنج سفرجل تخم خشخاش بالنگو تخم اسپغول هریک دو درم افیون درمی نیم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد بعد از شش
ماه که مقوی لعبر باشد و صداع و علل معده و کبد و طحال را مفید بود صفت تخم حنظل ده درم کمافیطوس بسفایج فلفل
سیاه و سفید هریک دو درم صبر زعفران هریک درمی سقمونیا شش درم عصاره افسنتین دو درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی چهار درم باشد باب دهم در سفوفات سفوف انار دانه ضعف معده و امعا و تشنگی و قی و
اسهال را مفید بود صفت انار دانه بریان کرده پانزده درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده بریان کرده خرنوب سماق
دانه مورد سنبل پست کنار شاه بلوط کشنیز بریان کرده قرظ هریک پنج درم بکوبند و با هم بیامیزند آخر انار دانه ده درم
بلوط سماق دانه مورد زیره موصوف پست کنار کشنیز بریان کرده خرنوب هریک پنج درم سک رامک هریک دو درم
و نیم سفوف مقلیا نا اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده بواسیر را مفید بود صفت حرف بریان کرده
سی درم زیره موصوف ده درم بزرگ تخم گندنا با هلیله سیاه در زیت خیسانیده هریک پنج درم مصطکی دو درم
مجموع بکوبند و مثقالی با آب سرد بخورند سفوف نشاسته اسهال و سحج را مفید بود صفت نیکو مرو زرشک تخم
خشخاش مجموع بریان کرده نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هریک ده درم بکوبند و بروغن بادام بریان کرده
یا بروغن گل چرب کنند و پنج درم با گلاب بخورند سفوف سماق اسهال و تشنگی را مفید بود صفت سماق انار دانه
زرشک هریک بریان کرده ده درم مورد پنج درم خرنوب شامی درم صمغ عربی گلنار هریک درمی بکوبند و مثقالی
بخورند سفوف زرشک مقوی معده و حابس بود صفت زرشک سماق انار دانه بریان نانخواه زنجبیل اسبغول
هریک ده درم بکوبند و با بیست مثقال قند بیامیزند سفوف بزوری باد را بشکند صفت نانخواه کرویا تخم
کرفس انیسون هریک دو درم قرنفل قاقله صعتر زنجبیل دارفلفل هریک پنج درم قند بیست مثقال آخر اشتها آرد
و رنگ روی نیکو کند و زنان آبستن را مفید بود صفت زرنباد تخم کرفس هریک درمی نانخواه کندر هریک سه درم
جند بیدستر پنج درم زیره کرمانی دو درم کنجد دو درم قند بیست درم آخر سرعت خروج منی که از حرارت بود مفید
باشد صفت نیلوفر دو درم تخم توکسه درم کشنیز یک درم بکوبند و مثقالی بخورند آخر لذع عقارب را مفید بود صفت
ریوند چینی زراوند طویل بیخ کبر جاقرجا هریک ده درم بکوبند شربتی سه درم باشد آخر قرص

و جمیع مفاصل را مفید بود صفت سورنجان دو درم قنطوریون یک درم کبابه سه درم [illegible] درم [illegible] سه درم باشد

اوجاع مفاصل و ضعف معده را نافع باشد صفت [illegible] قاقله سنبل هر جزو سه درم هر یکی دو درم مصطکی تخم کرفس [illegible]

کهربا هر یک سه درم سنگ [illegible] هر یک دو درم بکوبند و سه درم بخورند آخر سده و صلابت طحال را مفید بود صفت تخم کاسنی

ترنجبین هر یک پنج درم [illegible] یک درم [illegible] بیامیزند و دو درم بخورند آخر فواق که از امتلا بود زائل کند صفت

فطراسالیون سنبل کندر هر یک سه درم

باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات و غیره

مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده را نافع بود صفت سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم تخم کاسنی نیلوفر هر یک سه درم عناب [illegible] سپستان آلو سیاه آلو [illegible] هر یک بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم

مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود صفت سنا پنج درم [illegible] سه درم هلیله زرد کابلی هر یک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب بیست عدد سپستان آلو سیاه هر یک بیست عدد خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم

مطبوخ افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی را نافع بود صفت آن سنا پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد و ورق گل افتیمون هر یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم بادرنجبویه گاوزبان هلیله آمله اسطوخودوس بسفایج [illegible] تخم کشوث شاهتره سه درم [illegible] ده درم مویز طائفی ده درم مجموع غیر از افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا دو رطل آید و وقت فرو گرفتن افتیمون در خرقه کتان بندند و در آن بیاندازند تا نیم جوش [illegible] ترنجبین پانزده درم خیارشنبر بیست درم حل کنند

مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد صفت آن پوست هلیله زرد دو درم [illegible] هلیله کابلی و سیاه هفت درم هلیله آمله هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو عاقرقرحا اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته ده درم غاریقون یک درم افتیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی هر یک ده درم هلیله آمله عاقرقرحا افتیمون گاوزبان بالنگو هر یک چهار درم آلو سیاه بیست عدد مویز طائفی بیست درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس [illegible] بسفایج هر یک سه درم [illegible] افتیمون [illegible] هر یک [illegible] تخم [illegible] ده درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صاف کنند غاریقون صبر سقوطری هر یک [illegible] انتقالی [illegible] هر یک ده دانگ [illegible] حنظل دانگی و نیم شکر ده درم [illegible] ریزند و بیاشامند

مطبوخ خیارشنبر اخلاط [illegible] و صفرا را دفع کند صفت آن پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی هر یک پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنج درم خیارشنبر پانزده درم

مطبوخ زوفا ذات الجنب

و اوجاع صدر و سعال را مفید بود صفت سنا پنج درم عناب و عدد سپستان بست عدد انجیر سفید ده عدد و
پانزده درم بیخ بهک سه درم پرسیاوشان تخم خطمی زوفا خبازی هر یک چهار درم جو مقشر بکوبند شب
ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محترقه و بلغم لزج را دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت سنا پنج درم
بیخ بهک سورنجان روباه ترب هر یک پنج درم تربد بازیانه تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر عناب هر یک
ده عدد سپستان بست عدد گاوزبان خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم مطبوخی که صفرای محترقه و ذات الجنب را
مفید بود صفت سنا مکی بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد سپستان بست عدد تخم کاسنی
خبازی هر یک سه درم شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم نقوع صبر صداع سوداوی را مفید بود صفت
افسنتین ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم و ظرفی کنند و روز در آفتاب می نهند و شب در جای
گرم و بعد از سه روز صافی کنند و بیست درم از آن باده درم روغن بادام بیاشامند نقوع بلیله مسهل صفرا بود و
صداع گرم را مفید بود صفت پوست بلیله زرد ده درم آلو سیاه عناب هر یک بست عدد سپستان سی عدد
تمر هندی بست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم و سه رطل آب گرم
شبانروز بخیسانند و در رطلی از آن بیاشامند نقوع فواکه مسهل صفرا بود صفت آلو سیاه آلوبالو هر یک بست
عدد و عناب ده عدد و تمر هندی بست درم زرد آلو خشک سی درم ترنجبین نبات هر یک ده درم در یک من آب بخیسانند
نقوعی که ادرار بول و طمث کند صفت تخم خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک ده درم تخم
بکوبند و با سه رطل آب در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند آخر انقایا امراض
حاده را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند صفت آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه سوبرطالقی بست درم
تمر هندی شش درم تخم کاسنی کشوت کشنیز همه نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند و آب گرم بر آن ریزند و
روز در آفتاب نهند و شب بجای گرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات یا ترنجبین
بیاشامند باب دوازدهم در عمل شرابها که در امراض حاده استعمال کنند صفت آن انجیر ده عدد عناب بست
سپستان سی عدد سنا هفت درم جو نیم کوفته ده درم سبوس خشک هر یک کفی بنفشه پنج درم بجوشانند در سه
رطل آب تا به نیمه آید صافی کنند و شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و آنگاه سه درم روغن بنفشه یا کنجد

بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قولنج را نافع بود ص حلبه بزرگ هر یک ده درم عناب انجیر هر یک ده عدد سپستان بیست عدد خطمی خشک بابونه شبت هر یک کفی نانخواه رازیانه هر یک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به نیمی آید صافی کنند بوره یک درم نمک ده درم مقل نیم درم عسل روغن کنجد هر یک ده درم با آن ضم کنند حقنه که برودت اعضا سفلی را مفید بود ص مقل اشق سکبینج هر یک پنج درم جاوشیر جندبیدستر هر یک درمی نانخواه رازیانه تخم کرفس انیسون هر یک ده درم حلبه خشک بابونه سپستان هر یک هفت درم در سه رطل آب و سه رطل شیر بجوشانند تا به نیمی آید صافی کنند و باز روغن کنجد و روغن گاو و عسل هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند حقنه که حمیات حاده را نافع بود ص جو مقشر خطمی بنفشه هر یک کفی عناب ده عدد سپستان مویز طائفی هر یک بیست دانه روغن کنجد بنفشه ترنجبین هر یک ده درم بوره هر یک نیم درم حقنه که تقریح مفاصل را مفید بود ص شاهتره قیصوم زراوند نانخواه کبر قنطوریون ورق سپندان سورنجان جاوشیر هر یک ده درم شحم حنظل اذریون هر یک نیم درم روغن کنجد بیست درم حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود ص اکلیل الملک شبت هر یک کفی حب قیل هر یک هفت درم گندم انجیر خشک دانه مجموع بجوشانند هر یک ده درم رازیانه تخم کرفس هر یک درمی سبوس خطمی قنطوریون هر یک پنج درم انجیر ده عدد مرات تریاق هر یک دسته عسل و روغن نخود خیری و اکلیل هر یک ده درم بوره ارمنی مثقال سکبینج یک درم جاوشیر نیم درم حقنه که حج و قروح امعا را مفید گردد ص اسپغول بلوط هر یک ده درم گلنار داخل سویق و رق گل هر یک پنج درم ورق مورد دوازده درم بجوشانند و آن لسان الحمل پانزده درم زرده بیضه بریان کرده ده درم باده درم روغن گل نرشند اقاقیا یک درم اسپ کاغذ سوخته و پسته نشاسته بریان کرده دم الاخوین هر یک نیم درم عصاره لحیه التیس نیم درم بکوبند و با آن ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را بگشاید ص شحم حنظل یک درم قنطوریون بارنگ هر یک نیم درم ورق سداب نوده نه هر یک شش درم سقمونیا پنج درم بجوشانند و صافی کنند عسل ده درم جندبیدستر سکبینج جاوشیر هر یک نیم درم با آن ضم کنند حقنه بابونه شبت هر یک ده درم سداب خشک دانه سبوس زیره بیدانجیر هر یک هفت درم سکبینج سه درم مقل چهار درم تخم حنظل یک درم بوره نیم درم آبکامه ده درم روغن زیت پانزده درم حقنه که در امراض حاره استعمال کنند ص عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی سبوس هر یک کفی بجوشانند در آب حقنه سی درم روغن کنجد بیست درم آبکامه ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند باب سیزدهم در بیان فهاء و فرزجهاء شیافی که قولنج بگشاید ص جندبیدستر زهره گاو بوره

قثاء الحمار افسنتین متساوی بکوبند و شیاف سازند آخر بورهٔ ارمنی نمک هندی تخم حنظل متساوی بکوبند آخر
ریاح غلیظ را مفید بود ص بورهٔ زهرهٔ گاو قثاء الحمار هر یک دو درم بکوبند و بشکر سرخ بسرشند آخر محروری
مزاج را نافع بود و در عقب مسهل که قاصر باشد بکار دارند ص ترنجبین پنج درم بورهٔ صابون خطمی نمک هندی هر یک
دو درم بکوبند و بشکر معقود بسرشند آخر قولنج بلغمی را مفید بود ص سکبینج بورهٔ مقل تخم حنظل برابر بکوبند با شکر بسرشند
آخر در حمیات و امراض حاده بکار برند ص نمک بورهٔ خطمی متساوی بکوبند و بشکر بسرشند آخر زحیر و رفتن خون
از مقعده باز دارد ص افیون کندر زعفران متساوی بکوبند با آب کشنیز بسرشند آخر مر اقاقیا بزر البنج
صمغ عربی سنبل بریان کرده هر یک درمی بکوبند و با آب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و وجع رحم را
که از برودت بود نافع باشد صفت آن کندر مقل قنه هر یک دو درم با شیر اشق زعفران جندبیدستر هر یک دانگی
میعه سائله روغن سوسن بابونه غاریقون پیه مرغ و بط هر یک سه درم صمغها بخیسانند و پیه بگدازند و باقی
بکوبند و بهم بیامیزند و بصوف بردارند آخر اختناق رحم را مفید بود صفت پیه مرغ و بط زعفران سنبل …
سعد مکی هر یک درمی روغن بلسان و سوسن هر یک سه درم شمع شصت درم آخر که رفتن خون را مفید بود
ص آخر اقاقیا هر یک دو درم گلنار صارف سوخته نشاسته قرطاس سوخته شب یمانی زعفران هر یک درمی
افیون نیم درم بکوبند و با آب بسرشند و بردارند آخر مر اقاقیا پیه لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی
بکوبند و با آب بلسان الحمل بیامیزند فرزجه که طمث باز دارد صفت آن ورق گل پوست انار مورد صمغ
پوست طلع بجوشانند و با عصاره لحیة التیس استعمال کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید بود صفت آن حب بلسان
روغن ناردین هر یک سه درم قرنفل جوز بوا کتان سوخته هر یک درمی زیره دو درم جندبیدستر نیم درم فرزجه که
ریاح را مفید بود صفت آن تخم شبت و کرفس سداب قنه سکبینج مصطکی مرزنجوش زیره فودنج قسط میعه سائله سنبل …
اشق جندبیدستر متساوی بکوبند و با روغن شبت یا بابونه استعمال کنند آخر که طمث باز دارد صفت آن شب یمانی
نیم درم افیون بزر البنج هر یک دانگی آخر مردارسنگ سراج گلنار طین مختوم گل ارمنی هر یک [illegible] بکوبند و [illegible] سازند و بردارند
فرزجه که فرج را گرم کند صفت آن گرم دانه بکوبند و بروغن زنبق بیامیزند و بردارند فرزجه که [illegible] صفت
آن سک زعفران در شراب بجوشانند و خرقه کتان در آن اندازند تا آب آن بکشد بگذارند تا خشک شود و آنرا پاره

پاره کنند بوقت حاجت پاره ازان بردارند پیش از جماع فرزجه که فرج را تنگ کند صفت آن قماح اذخر
یک درم مازو دو درم بکوبند و خرقه بشراب تر کنند و بدان بیالایند و خشک کنند و پاره ازان بکار برند فرزجه
که رطوبت فرج را باز دارد حص مازو تخم حماض هر یک دو درم [illegible] هر یک چهار درم بکوبند جفت بلوط
گلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و باین ادویه بیالایند و استعمال کنند باب چهارم در روغنها روغن بابونه
منافع بسیار دارد و جمیع امراض بارده و اوجاع اندرونی را مفید بود و شرابی مخصوصا و آن اوجاع رحم و اختناق رحم را
و ثآلیل پستان و کلیه و مثانه را سود دارد حص قصب الذریره ورق [illegible] سعد و بلسان سلیخه اذخر
اصل مورد و قرنفل [illegible] از هر یک بیست درم بکوبند و در دیگی کنند و با شراب آب بجوشانند تا آنکه بر سر آن بایستد پنج رطل
روغن کنجد بر آن ریزند و با آتش بجوشانند پس صافی کنند و روغن گل [illegible] سلیخه و عصاره سوسن [illegible] هر یک
هشت درم با آب و روغن که اول صاف کرده اند شراب بجوشانند و صاف کنند و سرد نمایند و بعد از آن جوز بوا
درم سنبل رومی و قرنفل [illegible] هر یک شش درم و روغن بلسان شش درم ادویه بکوفته کنند و با آن شراب و این روغن
صافی درآمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن قسط مقوی عصب باشد و اوجاع بارده را نافع بود
حص قسط قرفه [illegible] سنبل [illegible] هر یک ده درم [illegible] و بلسان سلیخه هر یک پنج درم جمع بکوفته و در [illegible]
خیسانند و در پنج رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
اخر اوجاع و برودت کبد و معده را مفید بود و تقویت عصب کند و موی برویاند حص قسط ده درم [illegible] شش درم
ورق [illegible] بیست درم [illegible] بکوفته و در شراب خیسانند و رطلی و نیم روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند پس صافی کنند روغن مورد موی را برویاند و تقویت کنند و استرخای مفاصل را مفید بود
حص ورق مورد تازه دوازده من در ده من آب بجوشانند و در روغن کنجد دو من و نیم بر سر آن ریزند و بجوشانند
تا روغن باقی ماند اگر عصاره مورد و عصاره مورد کنند اقوی بود و آخر [illegible] مورد خشک بیست رطل بکوبند و در شش رطل آب
خیسانند [illegible] و بعد از آن بجوشانند و صافی کنند و چهار رطل روغن کنجد در آن ریزند روغن بابونه
اوجاع کبد و ریاح را مفید بود حص بابونه تازه [illegible] خشک کنند و یک رطل ازان در ده رطل روغن کنجد
اندازند و در آفتاب نهند روغن افسنتین همچنین بگیرند [illegible] بابونه تازه یا خشک یک من و چهار من

آب بجوشانند تا یکمن آید پس صافی کنند با یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن گل ورق گل تازه یکمن بادام مقشر چهار من در کیسه
کنند و در زیر فراش نهند تا ورق گل خشک شود و آنگاه بادام را روغن بکشند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی
رطلی ورق گل بدست بمالند و با یکمن روغن کنجد در شیشه کنند و با آفتاب بیاویزند روغن بنفشه بنفشه تازه یکمن با دو من
بادام چنانکه گفته شد بسازند و روغن نیلوفر و نرگس و شقایق نیز چنین سازند روغن کدو کدو را پوست و تخم برکشند
و مغز او را پاره کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من از آن آب و یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن مصطکی
ضعف معده و اورام معده را مفید بود و صلابات نرم کند صفت یک رطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل
آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته شود روغن بان
اعصاب نرم کند و دوی زائل نماید و تقویت اعصاب نماید صفت مغز حب البان بکوبند و با آب بجوشانند روغن او
بیرون آید پس صاف کنند روغن نارجیل تقویت و تسخین باه کند او را نیز همچنین بسازند روغن آمله تقویت
و تسوید شعر کند صفت آمله پوست بیخ صنوبر برابر ساوی نیکو کوفته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند
روغن حنا داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود صفت ورق حب الغار در روغن نیز بجوشانند و در
ظرفی نهند و هفته در آفتاب نهند روغن خشک عسر بول و درد گرده را مفید بود صفت زنجبیل چهار درم
خشک ده درم در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید رطلی روغن کنجد بر آن ریزند و بجوشانند روغن زنبق
امراض بارده را مفید بود صفت گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند و روغن یاسمین
و خیری و اذخر همچنین بگیرند روغن سوسن اورام را تحلیل برد و صلابات نرم کند صفت سلیخه قسط
حب البان مصطکی هر یک ده درم قرنفل [illegible] هر یک پنج درم زعفران سه درم نیکو کوفته با شصت عدد گل سوسن
آسمانی بخوبی ورق کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از دوازده روز
استعمال نمایند روغن سداب برودت کلیه و مثانه و رحم و استرخای اعصاب و ریاح را مفید بود صفت
نیم من ورق سداب و چهار من روغن کنجد و چهار من آب ورق کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند
و روغن [illegible] بجوشش همچنین بگیرند روغن [illegible] که موی را سیاه و دراز کند صفت ساذج هندی [illegible] و قسط هر یک [illegible] درم
لادن یکدرم زعفران یکدرم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید صافی کنند و با نیم رطل روغن زیت

بجوشانند آخر دانه مورد و تخم کرفس برگ مورد و تخم خشخاش برگ شقایق پوست جوز لاوان سپیدار وشان متساوی بکوبند چنانچه
گفته شد آخر که بواسیر و امراض بارده را مفید بود صفت مقل ده درم اشق جاوشیر سکبینج حب بلسان مغز بادام تلخ
هر یک پنج درم بکوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی روغن کنجد بجوشانند تا آب بپرد و هم در سعوطات
و حلوسات و غرغرات و سنونات سعوطی که سهر و دماغ گرم را مفید بود صفت آب کاهو روغن بنفشه با شیر و شیر زنان
متساوی بکوبند و بیامیزند و در بینی کشند سعوطی که صداع گرم را مفید بود صفت طباشیر دو درم نشاسته کافور
هر یک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه برکشند آخر صداع بارد و لقوه را مفید بود صفت صبر شونیز بوره متساوی
بکوبند آخر جذام را مفید بود صفت دارفلفل مامیران شیطرج هر یک درمی مسلطر اشیع نیجگشت هر یک سه درم
بکوبند و با روغن کنجد برکشند آخر که لقوه و فالج را مفید بود صفت تخم حنظل اسطوخودوس فلفل جندبیدستر
کندش متساوی بکوبند و در خرقه تنک بربندند و ببویند آخر شونیز بوره جندبیدستر تخم حنظل فلفل هر یک دو درم
مرزنجوش سه درم آخر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر دارچینی مشک مرزنجوش خربق سفید
جندبیدستر متساوی بکوبند آخر سبات و صداع را مفید بود صفت خربق سیاه و صداع را مفید بود صفت خربق سپید
مرزنجوش هر یک ده درم پشمان خردل کندش شونیز تخم گل هر یک پنج درم سماق دانگی فلفل دارفلفل هر یک سه درم غرغره
که فضلات را از دماغ و سر فرود آرد صفت عاقرقرحا زنجبیل دارفلفل هر یک دو درم خردل فلفل هر یک چهار درم انار دانه
پنج درم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان غرغره کنند نافع باشد غرغره که خناق و ذبحه را مفید بود صفت عدس مقشر
عناب ده عدد رب توت یک درم بجوشانند و با ده درم آب کشنیز بیامیزند و رب توت ده درم در آن حل کنند غرغره
که ذبحه و خناق را نضج دهد و منفجر گرداند صفت سپستان سی درم خمیر ترش ده درم مرداسنگ پنج درم غرغره که سقوط لهات
و اوجاع حلق را مفید بود صفت شبت ورق گل عصاره سحیه التیس با ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند مضمضه
که قلاع را مفید بود صفت کشنیز خشک عدس هر یک دو درم طباشیر یک درم بکوبند و با آب کشنیز بیامیزند و بدان
کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود صفت شب یمانی مازو هر یک دو درم تخم گل چهار درم هر یک درم بکوبند
با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود صفت زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و با سرکه گرم
و سرکه بیامیزند مضمضه که درد دندان را مفید بود صفت آن حب الغار ورق غار در سرکه بجوشانند

و بدان مضمضه کنند سنوفی که دندانها را از چرک پاک کند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم
نوشادر اذخر مصطکی هر یک دو درم نیم نشادر یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و بمسواک بر دندانها بمالند سنوفی
که دندان سیاه شده را پاک کند ص سنبل دو درم فلفل چهار درم حماما سه درم سادج دو درم مازو سوخته مقدار
سنوفی صدف سوخته شاخ گاو کوهی سرطان مجموع سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته سه درم
بکوبند سنوفی که بوی دهان خوش کند و لثه را سخت گرداند و دندان را پاک کند صفت آن [illegible] حب بزر [illegible] سوخته
سوخته تلخ انار زرانی زبد البحر هر یک ده درم عاقرقرحا کبابه ثمره کز هر یک پنج درم شب یمانی دو درم قرنفل یکدرم
سماق چهار درم سنوفی که لثه را سخت گرداند و رطوبات آن زائل کند ص گلنار [illegible] نمک سوخته [illegible]
هر یک ده درم نوشادر دو درم سونیرج سه درم مازو یکدرم آخر که قروح لثه و سیلان خون از آن باز دارد
صفت آن ثمره کز و سک هر یک سه درم [illegible] طین مختوم و اهل هر یک درمی [illegible] آخر فرو [illegible] ده درم
شب یمانی پنج درم سنوفی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک سوخته
پنج درم زعفران سنبل مصطکی سداب هر یک دو درم سماق گلنار هر یک درمی سنوفی که بن دندان سخت
کند صفت آن تخم [illegible] بوره ارمنی زبد البحر [illegible] بکوبند سنوفی که [illegible] دندانها که از
برودت بود و سفید باشد صفت آن فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا سونیرج زنجبیل هر یک
چهار درم آخر شونیز هر یک دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند آخر سونیرج پنج [illegible] قسط دوا
که قلع اسنان کند ص شب یمانی [illegible] بکوبند و بر دندان نهند چنانکه [illegible] و بکار نرسد زبانی صبر
کنند که برآید آخر نشتر و اطراف دندان فرو برند زراج و مازو و سونیرج شب یمانی را [illegible] بسایند و بشیر
و قطران بسرشند و بر دندان نهند آخر عاقرقرحا در سرکه بجوشانند چهل روز بعد از آن بسایند و نشتر در
حوالی دندان فرو برند و این ادویه نهند باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات و نطولات طلائی که کلف و
نمش را سفید بود صفت آن پوست بیضه اشنان با آب خربزه پرورده آرد جو [illegible] لوبیا باقلا [illegible]
زبد البحر با سیران [illegible] بادام تلخ [illegible] بکوبند و با آب ترب و شیر [illegible] بسرشند و طلا کنند آخر [illegible] جو نخود [illegible]
کرسنه تخم خربزه هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ایرسا حب بلسان زبد البحر زراوند مدحرج هر یک دو درم فلفل تخم ترب [illegible]

بعد از آنکه [illegible] حلقه [illegible]
و آن آب را در دهان
نگاه دارند [illegible]
نیم گرم باشد [illegible]
قرابادین کبیر

ورق شیطرج برنگ سرگین کنجشک انزروت هر یک درمی و نیم بکوبند و بآب سبوس بسرشند طلائی که بهق سفید
را مفید بود صفت آن زرنیخ ده درم کندش شیطرج هر یک پنج درم بکوبند و با روغن زنبق بسرشند و طلا کنند
طلائی که برص را ببرد صفت آن شیطرج خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب بورق ناس خردل تساوی بکوبند
و با سرکه و آب بسرشند و طلا کنند ضمادی که بهق سیاه و سفید را مفید بود صفت آن کندش خربق سفید بورق تخم ترب
هر یک ده درم سقاقل بیست درم بورق ناس شیطرج خردل با دیلون تخم ترب تخم حنظل هشت درم بکوبند و با سرکه بسرشند
طلائی که جرب را مفید باشد صفت آن [illegible] کبریت فلفل مردارسنگ جرگ انقره [illegible] خربق تساوی بکوبند و
در زیت بکشند و همه بیامیزند و طلا کنند و در آفتاب شش ساعت رها کنند پس بآب اشنان بشویند طلائی که جرب
و حکه را مفید بود صفت آن زرنیخ اقلیمیا زرد صبر مرداسنگ حضض سماق [illegible] زعفران گل ارمنی بکوبند
و بآب کشنیز بسرشند ضمادی که ورم ماده کبد را مفید بود صفت آن صندلین بابونه اکلیل الملک هر یک
سه درم ورق گل و فوفل بنفشه آرد جو هر یک چهار درم بکوبند و به روغن گل بسرشند و بران نهند ضمادی که حرارت
قلب و کبد را ساکن کند صفت آن سنبل مصطکی افسنتین حضض نیلوفر [illegible] هر یک ده درم [illegible] چهار درم بکوبند
و شمع ده درم بگدازند و بدان بسرشند ضمادی که حرارت قلب و کبد را ساکن کند صفت آن شمع سفید
سی درم روغن گل و بنفشه هر یک بیست درم با هم دیگر بگدازند و در هاون کنند و با گلاب و آب [illegible] و آب کشنیز [illegible]
پستان افروز [illegible] خرفه بسایند و بران نهند ضمادی که صلابت طحال را مفید بود صفت مقل ازرق بیست درم
اشق ده درم با قلاتر [illegible] اکلیل الملک [illegible] بابونه سنبل هر یک چهار درم بکوبند و [illegible] انجیر در
خمر که [illegible] حل شود و [illegible] بسرشند و [illegible] روغن [illegible] بابونه [illegible] طلا سازند
و اگر اشق و مقل در خمر بگدازند و طلا کنند مفید بود و آخر انجیر سیاه پنج عدد در سرکه بسایند قسط چهار درم
بادام تلخ ده درم بیخ کبر سه درم بکوبند و با روغن خیری و آن سرکه و انجیر بسرشند و در [illegible] طلا کنند
دو ساعت بگذارند ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت [illegible] صندل سفید [illegible]
[illegible] سورنجان مساوی بکوبند و با روغن کنجد [illegible] و سرکه بسرشند [illegible] اگر [illegible]
قی آورد و اگر بر پا نهند اسهال و اگر بزیر پا نهند ادرار بول [illegible] کند صفت [illegible] کابلی [illegible] هر یک ده درم خربق

هر یک چهار درم سپید نجید درم درحی زیست دو درم شمع پنجدرم باهم بیامیزند و استعمال کنند ضمادی که سرخی و خلع را نفع دهد

ص مغاث گل ارمنی هر یک بیست درم خطمی هر یک ده درم اقاقیا پنجدرم بکوبند و با سفیده بیضه بسرشند آخر تا اش نفع دهد

خطمی گل ارمنی صبر هر یک ده درم شب یمانی بریان کنند سنگ زعفران هر یک پنجدرم بکوبند و با آب عدس بسرشند آخر آتش

بیست درم لادن گل ارمنی هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و با آب گرم و سرد و گلاب بسرشند آخر که پستان را اسجال

بگذارد تا بزرگ نشود و ص آرد جو و [illegible] سوخته بتساوی بکوبند و بسرکه بسرشند و هر ماه سه روز بپاشی طلا کنند ضمادی

که شیر از پستان کم کند صفت آن [illegible] سرکه اکلیل الملک آرد باقلا با آب خورده بسرشند ضمادی که ورم پستان را نفع دهد

صفت آن باقلا و جو خطمی [illegible] هر یک ده درم زعفران پنجدرم بکوبند و بسفیده تخم مرغ بسرشند ضمادی که [illegible]

صفت آن [illegible] زرد [illegible] زاج بتساوی بکوبند و با روغن گندم و سرکه و عسل بسرشند ضمادی که [illegible]

نفع دهد صفت آن نمک هندی سوخته زاج سوخته کبریت [illegible] زرد چوبه مرداسنگ [illegible] که [illegible]

صفت آن بنفشه تخم کاهو هر یک پنجدرم نیلوفر پوست خشخاش ورق گل بابونه هر یک کفی بجوشانند و سر بران فرو دارند

و بر سر آن ریزند لطول که صداع بارد را مفید باشد صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک [illegible]

تمام ورق غار شیح هر یک چار درم آخر مالیخولیا را مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید و ورق کاهو خیار

روباه تریک تخم خشخاش گل خطمی سفید بابونه هر یک پنجدرم سپستان بست عدد بجوشانند و سر بران [illegible]

باده درم روغن بنفشه بر سر ریزند لطول که صداع ریحی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت

هر یک هفت درم تمام ورق غار شیح هر یک چار درم لطول مالیخولیا را مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید

کاهو خیار سی روباه تریک تخم خشخاش گل سفید بابونه هر یک پنجدرم سپستان بست عدد بجوشانند و سر بران [illegible]

آن باده درم روغن بنفشه بر سر ریزند ضمادی که صداع ریحی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک تخم [illegible]

سعتر مرزنجوش شبت [illegible] بتساوی بجوشانند آبزن که قولنج و عسر بول و ریاح بارده را نافع بود ص [illegible]

اکلیل الملک شبت حلبه روباه تریک خطمی رازیانه سبوس بنفشه پوست خشخاش هر یک کفی بجوشانند و دران نشیند

باب هفتم در ادویه معین بر عین [illegible] که ابتدای نزول و انتشار [illegible] بسیار [illegible]

باشد و رطوبت زائل کند ص توتیا هندی توبال مس سوخته لولو ناسفته بسد ناسفته [illegible]

زعفران سنبل هر یک دو درم شادنه مغسول شش درم فلفل سفید دار فلفل نوشادر هر یک درمی و نیم مشک دانگی کافور
نیم دانگ اخضری اقلیمیا زر توتیا صبر سرطان بحری مس سوخته توبال نحاس سادج صبر نحاس محرق فلفل سفید و سیاه
فلفل نوشادر هر یک درمی شادنه مغسول دو درم و نیم مشک دانگی باسلیقون کبیر جرب و سبل و ظفره و دمعه
و حکه عین و سفیدی بود ص اقلیمیا القره زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پانزده درم نمک اندرانی سادج هندی
اسفیداج رصاص فلفل دار فلفل سفید سیاه سنبل اثمد هر یک دو درم قرنفل یک درم صبر سقوطری پنج درم اشنه
نمک هندی هر یک درمی ماميران نوشادر زنجبیل هر یک شش درم پوست هلیله زرد چهار درم نمک نیست دو
مثقال عصاره ماميثا پنج درم نمک سحق کنند تا همچو غبار شود باسلیقون صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هر یک ده درم
مس سوخته پنج درم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر جعده سادج فلفل دار فلفل هر یک دو درم مشک شحم حنظل هر یک نیم درم
قرنفل سنبل هر یک درمی روشنائی که سبل و ظفره و جرب و بیاض و ظلمت و دمعه و غشاوه را مفید بود ص شادنج
مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی هر یک ده درم زنجار دار فلفل هر یک چهار درم فلفل سیاه و سفید زبد البحر هر یک
هشت درم سنبل قرنفل هر یک چهار درم و نیم پنجشیل [illegible] هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک درمی شنجه اخضری
مس سوخته شادنج هر یک پنج درم فلفل دار فلفل زعفران شحم حنظل هر یک نیم درم زنجار صبر بوره هر یک درمی
اقلیمیا زر دو درم کحل زعفران تاریکی و تار دیدن و آب ریختن چشم را مفید بود ص زعفران سنبل هر یک
دو درم فلفل دانگی و نیم دار فلفل یک درم نوشادر نیم درم مازو سه درم کافور نیم دانگ کحل الجواهر مقوی بصر
ص اثمد مغسول ده درم توتیا مرقشیثا پنج درم اقلیمیا زر مغسول بسد لولو ناسفته هر یک سه درم زعفران نیم درم
شادنج دو درم کحل سادج تقویت عین کند و شره [illegible] ص [illegible] شش درم مرقشیثا چهار درم
اقلیمیا [illegible] دو درم زعفران بسد هر یک نیم درم قرنفل مشک قیراطی لولو دانگی و نیم کحل سنجی ظلمت و [illegible]
مفید بود ص شادنه دو درم خون سیاوشان قاقله مشک هر یک دانگی مس سوخته مازو هر یک درمی سادج دو دانگ
سنبل دار فلفل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ کحل توتیا بیاض را زائل کند ص زبد البحر اقلیمیا [illegible]
مرجان مرقشیثا سرطان بحری هر یک چهار دانگ نمک اشمانی [illegible] شادنه لولو ناسفته هر یک نیم درم توتیا هندی سه درم
زنجار نوشادر فلفل دار فلفل سنبل قرنفل هر یک دانگی و نیم ماميران نمک هندی هر یک دو دانگ کحل [illegible]

کفایه منصوریه [illegible]

جرب و قروح را مفید بود توتیا سه درم اقاقیا سه درم توبال مس یکدرم و نیم شیح سوخته لولو قلیمیا ز هر یک درمی کحل [illegible]
مقوی بصر و باشعف رطوبت بود و جرب و سبل را نافع باشد صفت اثمد توتیا هندی توبال مس شیح سوخته هر یک چهار درم [illegible]
یکدرم کحلی که سبل را مفید بود صفت پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر یک درم
شادنج مغسول دو درم برود حصرم جرب و سبل و سلاق و دمعه را مفید توتیای کرمانی پوست هلیله زرد هر یک پنج درم
زنجبیل دار فلفل سه درم ملح هندی مامیران هر یک دو درم بکوبند و به آب غوره هفت روز بپرورند و بعد از آن خشک
کنند و بسایند آخر توتیا زرد چوبه هر یک دو درم هلیله زرد زنجبیل هر یک دو درم نمک هندی یک درم برودی که حرارت
چشم را ساکن کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیای [illegible] هر یک پنج درم بسایند و به گلاب و صمغ عربی بسرشند و در خرقه کنند
و بشویند و بمالند و بعد از آن خشک نمایند باد و دانگ کافور سحق کنند برودی که رمد را مفید بود صفت [illegible]
افیون نشاسته هر یک هفت درم صمغ عربی سه درم اقلیمیا چهل درم اسفیداج شصت درم بسایند برود اسود [illegible]
صفت افیون ده درم کافور دو درم مشک یکدرم زعفران دو دانگ هر یک پنج درم مس سوخته درمی اقلیمیا ذهب چهار درم
صمغ عربی چهار درم توتیای هندی [illegible] هر یک درمی سرمه بیست درم نبات دو دانگ [illegible] ساذج [illegible]
برود کافوری توتیای کرمانی مغسول پنج درم کافور دو حبه برودی که بیاض و رمد را مفید بود صفت اقلیمیا شانزده درم
دوازده درم افیون کثیرا نشاسته هر یک دو درم انزروت هشت درم ذرور [illegible] کبیر [illegible] که از رطوبت بود مفید
باشد صفت انزروت بشیر خر پرورده پنج درم مامیثا دو درم [illegible] تخم گل زعفران هر یک پنج درم افیون چهار دانگ
ذرور ابیض رمد حدیث را مفید بود صفت انزروت پنج درم نشاسته دو درم نبات و صمغ عربی هر یک درمی
ذرور [illegible] صبیان و ریاح و وجع را مفید بود صفت انزروت پرورده ده درم نشاسته چهار درم [illegible] کثیرا [illegible] درم
با هم بسایند ذروری که رمد کهنه را مفید بود صفت اسفیداج اقلیمیا فضه هر یک ده درم شادنه مس سوخته هر یک ده درم
و نیم و کثیرا [illegible] درم [illegible] صمغ عربی چهار درم افیون پنج درم لولو [illegible] نشاسته هر یک چهار درم [illegible]
که دمعه و ظلمت و حکه را مفید بود صفت آب رازیانج پنجاه درم [illegible] هر یک سه درم
مشک و کافور هر یک نیم مثقال بسایند و در آب رازیانج پرورده کنند تا خشک شود و پس سحق کنند ذرور
[illegible] رمد را مفید بود صفت انزروت پرورده و نشاسته نبات شادی بسایند الکبیر قرح عین را مفید بود صفت

شادنج مغسول لؤلؤ ناسفته توبال برنج مس سوخته اقلیمیا از هر یک ده درم سرمه قرشی شادنه زبد البحر هر یک درمی زنگار
کرم قرص صمغ عربی اسفید بود صفت شادنه مغسول شادنج سوخته هر یک ده درم پوست بیضه شتر مرغ نشاسته هر یک چهار درم زنگار
کبیاض را مفید است صفت سرطان بحری اقلیمیا ذهب سرگین سوسمار شادنج سوخته زبد البحر نشاسته هر یک درمی بسایند
شیاف قیصری ظفره را مفید بود صفت شادنه دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلقطار سوخته
هر یک شش درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بسایند و به آب باران بسرشند و شیاف سازند و [illegible] کنند
بستگی بالند و در چشم کشند شیاف دینارجون جرب و حرارت و ظفره را مفید بود صفت اقلیمیا ذهب اسفیداج هر یک
ده درم کثیرا هر یک پنج درم بسد لؤلؤ خون سیاوشان هر یک چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هر یک دو درم
زرد چوبه یک درم زرنیخ سرخ نبات افیون اقاقیا هر یک نیم درم بکوبند و به آب بسرشند و شیاف سازند شیاف [illegible]
ظلمت و ضعف چشم را مفید بود صفت انزروت [illegible] زعفران هر یک دو درم زهره گفتار زهره کبک [illegible]
بسایند و با [illegible] شیاف سازند [illegible] زهره کلنگ [illegible] عقاب [illegible] باز و کبک [illegible] باشد [illegible]
در سایه خشک کنند و عند الحاجه [illegible] ده درم [illegible] با تخم حنظل [illegible] هر یک درمی بسایند و به آب [illegible] بسرشند
شیاف [illegible] ظفره و سبل و بیاض را مفید بود صفت کحل زنگار [illegible] هر یک درم و نیم اقلیمیا دو درم اشق [illegible]
هر یک نیم درم اشق و سکبینج را بجوشانند و باقی را بکوبند و بدان بسرشند شیاف اسود جرب و سبل را مفید بود [illegible]
چهار درم صمغ عربی کثیرا هر یک درمی اقاقیا مغسول پنج درم سنبل افیون هر یک چهار دانگ و نیم درم شیافی که درم [illegible]
[illegible] را نافع باشد و حرقت سبل را مفید بود اقلیمیا زر اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چهار درم
سنبل نشاسته هر یک درم و نیم اقاقیا مغسول بیست و چهار درم بکوبند و به آب [illegible] بسرشند شیاف ابیض [illegible]
و ابتدای رمد را مفید بود صمغ نشاسته کثیرا هر یک دو درم اقلیمیا [illegible] درمی اسفیداج شش درم بکوبند و به سفیده
تخم مرغ بسرشند شیاف احمر رمد را مفید بود شادنه مغسول شش درم مس سوخته چهار درم بسد لؤلؤ کهربا هر یک دو درم
صمغ عربی کثیرا هر یک پنج درم خون سیاوشان زعفران هر یک نیم درم صمغ بجوشانند باقی بسایند و بدان بسرشند آخر
جرب و سلاق و سبل [illegible] را نافع بود شادنج شانزده درم زنجار دوازده درم قلقطار سوخته هشت درم
شب یمانی دو درم مس سوخته چهار درم بسایند و به شراب بسرشند شیاف اخضر بیاض را [illegible]

درمی و نیم اسفیداج اشق نشاسته صمغ عربی هر یک درمی بکوبند و با آب سماق بسرشند آخر جرب و سبل و بیاض
و آثار قروح و خشاوه را نافع بود قلیمیا فضه افیون هر یک درمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق هر یک دو درم
اشق بخیسانند و ادویه کوفته بدان بسرشند شیاف احمر خشاوه و ابتدای آب را نافع بود و از زودتر شیاف
باشد با شیاف هر یک هشت درم بورهٔ ارمنی فلفل سفید هر یک چهار درم زنجبیل سرخ دو درم زعفران درمی و نیم آخر خشاوه
سلاق را نافع بود و قرحه بوی باشد و مقوی بصر باشد اقلیمیا زر اقاقیا هر یک پنج درم صمغ دو درم افیون هر یک نیم درم
صمغ عربی زنجار هر یک چهار درم اثمد یک درم پایه هر یک دو درم و ... و اقلیمون خمار زبرد و درام
صلب ... هلیله زرد و مرداسنج ده درم بسایند و با بیست درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب حلبه و بزرگتخمی
هر یک بیست درم به سه رطل آن بجوشانند تا غلیظ گردد و پس فرو گیرند و بر هم زنند تا آنرا استاتی حاصل شود و نیم کافور گوشت ویا
و ریش خشک کند شمع سفید اسفیداج هر یک دو درم و نیم روغن گل چهار درم کافور دانگی سفیده تخم مرغ درمی مرهم باسلیقون
مرهم باسلیقون گوشت برویاند زفت راتینج هر یک پنج درم قنه چهار درم با زیت بگدازند آخر مردارسنگ سپیداج
انزروت زراوند ماحی هر یک چهار درم زفت رومی راتینج شمع هر یک پنج درم روغن کنجد پانزده درم مرهم خنازیر
و سرطان را نافع بود مردارسنج پنج درم قنه اشق هر یک ده درم علک البطم شمع ده درم زنگار چهار درم با زیت
یا روغن کنجد مرهم سازند مرهم جل قروح را خشک کند و گوشت برویاند مردارسنگ ده درم با زیت و سرکه هر یک چهل درم
بسایند دو درم زرد چوبه بسایند و با آن ضم کنند و بپزند مرهم زنجار گوشت زاید کند و قروح را خشک گرداند علک البطم
راتینج هر یک پنج درم زنجار ده درم با روغن زیت بیامیزند مرهم نوره اگر در حرقت آتش را مفید بود آهک شسته با روغن
زیت بیامیزند تا غلیظ گردد آخر اگر شسته چهار درم تخم کرفس شمع هر یک سی درم روغن گل نیم رطل مرهم صندل ابراهیم صلابت
خنازیر و سرطان و طاعون را نافع بود شمع راتینج مقل ازرق مردارسنگ هر یک چهار درم و شیر زنجار تنبه هر یک
ده درم اشق هفت درم زراوند طویل میعه هر یک سه درم انچه کوفتنی باشد بکوبند باقی را بزیت بگدازند مرهم سماق
مرهم اسفیداج گوشت برویاند شمع ده درم روغن گل پنج درم بگدازند اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم
قلقطار قروح مزمنه و سرطان و اورام و جاورسیه را نافع بود پیه خوک و زیت هر یک رطلی مردارسنگ نیم رطل قلقطار
چهل درم با هم بسایند مرهم شادنج هر جزو شقاق و قروح فروج و قضیب را نافع بود روغن گل بنفشه

کفایهٔ منصوری

قرابادین کبیر

هر یک بیست درم شمع شش درم اسفیداج ارزیز عصاره لحیة التیس شیاف دم الاخوین مغسول گل ارمنی هر یک ده درم افیون مصری پنج درم آخر باشد که گوشت بر رویاند قروح رطبه را خشک کند مردارسنگ شش درم گلنار روغن سرخ زرد چوبه خون سیاوشان شیخ سوخته شب یمانی قلیمیا نقره هر یک درمی و با شمع و زیت مرهم سازند آخر مردارسنگ ده درم بسایند و با سی درم زیت بجوشانند پس کنندر و قیه و انزروت و خون سیاوشان زرفت هر یک پنج درم بسایند و با آن بیامیزند مرهمی که احتراق و قروح مقعد و گزیدن دواب را نافع بود مردارسنگ یک درم اسفیداج پنج درم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند و چون از آتش فرو گیرند سفیده تخم مرغ با آن بیامیزند مرهمی که بواسیر را نافع بود شمع سفید کوهان شتر گداخته هر یک پنج درم زفت رومی ده درم قطر اسالیون درمی آب گشنیز تازه ده درم مرهمی که بحرقت آتش مفید افتد خبث نقره اسفیداج قیمولیا بوره مغسول روغن گل سفیده تخم مرغ باهم بیامیزند مرهمی که گوشت زاید ببرد و اورام منفجر گرداند اشق در آب بخیسانند و با هم چند آن صابون در هاون بسایند و با پیه آن زرد چوبه بیامیزند و یک بیرون یک دوای اکال بود که قطعه آن گوشت زاید را اکل کند زنجار سرخ زرد هر یک شش درم مرده درم ابهل آب ده درم با ده درم زنجار یک درم بسایند و بگل خمیر سرشته و قرص سازند و خشک کنند ذروری که گوشت زاید ببرد و ابهل آب انار ده درم زنجار سرخ زرد و قلقطار هر یک ده درم کندر اقلیمیا نقره خربق سفید هر یک سه درم بسایند و نگهدارند آخر ابهل پنج درم زاج ده درم قلقطار قوابل بس مردارسنگ خبث رصاص هر یک مثقال ذروری که بواسیر و قروح را مفید بود انزروت دم الاخوین شادنج مغسول ذروری که گوشت برویاند و قروح خشک کند صبر ده درم کندر گلنار هر یک پنج درم ذروری که خون بازدارد و جراحات خشک کند صبر انزروت دم الاخوین گلنار کندر ذروری که زخم شمشیر و کارد را نافع بود و خون بازدارد صبر انزروت دم الاخوین زنجار را شیخ اشق شادنج ذروری که قروح را مندمل گرداند صبر گلنار روغن شیخ مغسول اقلیمیا مغسول شادنج ذروری صبر گلنار مازو زرد چوبه با نقره ده درم و خشک نمایند جراحات حلوایی که تقویت باه کند و فربه گرداند و ناقه را مفید بود قند نیم من با چهار یک آب چوب یک کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و پس بردارند و یک اوقیه بادام مقشر کوفته در آن ریزند و بجنبانند تا خشک شود حلوایی که گرده و باه را تقویت دهد رطلی آرد سفید با یکمن روغن گاو بریان کنند و سه رطل عسل و بیست درم گلاب و یک درم زعفران رطلی آب باهم بیامیزند

بواسیر نافع ... [illegible]

بر آن ریزند و بریان کنند پس خشخاش و مغز فستق و بر آن ریزند و فرود آرند آخر از دست شکمین در سه رطل آب جوشانند ده درم
گلاب و یک رطل روغن کنجد بجوشانند پس دو من قند بر سر آن کنند و نیز [illegible] قرص مقوی باه و [illegible] بدانند
بیرون کرده و دو من بادام آب بجوشانند تا حاصل شود پس فرود گیرند و بدست مالند و بپالایند و با رطلی قند و رطلی عسل و یک درم
زعفران بجوشانند و کماک خرد کرده کوفته و بیخته آنقدر که باید و در آن ریزند با کمین روغن کنجد بریان کنند و [illegible] بادام
و فستق مجموع مقشر در آن بریان کنند سمن مغز بادام و فندق و فستق و حب الصنوبر و شاهدانه بکوبند و بعسل سرشته شود
هر روز مقدار بیست درم تا شش درم بخورند سفوفی که فربه کند بادام و فندق و مغز کنجد و خشخاش هر یک [illegible] درم
کبیلا ده درم فانید مثل مجموع بکوبند و هشت درم تناول کنند سمنی که مجرب است را مفید بود نخود و شاهدانه [illegible]
[illegible] شش درم از آن با پنج سپید [illegible] و خشخاش و گندم و حب [illegible] هر یک شش درم بادام مقشر پنجاه درم
بکوبند و هر روز شش درم تا چهل درم از آن در شیر بجوشانند و بخورند بحمام روند آخر نخود باقلا [illegible] سفید [illegible]
دو درم کبیلا چهار درم زیره کرمانی فلفل هر یک درمی بکوبند و با مثل آن آرد سفید بسرشند و باقی بریزند با شیر [illegible] بسازند
آخر [illegible] گندم همین [illegible] کثیرا خشخاش و کهربا هر یک سه درم بکوبند و با آرد گندم و شکر با شیر [illegible]
از آن با شیر و شکر و روغن حسو سازند سمنی که هزال از اکل طین حاصل شود و [illegible] آرد و خشخاش کثیرا همین [illegible] بکوبند با
و شکر حسو سازند و بعد از آن بحمام روند سمنه که فربه کند که مثل [illegible] فربه [illegible] بکوبند و نیم رطل [illegible] بسرشند
نیم رطل و نیم و دو رطل شیر و نخود و پنج شسته و گندم هر یک دو رطل و نیم بکوبند و بجوشانند تا مجموع مهرا شود پنجاه [illegible]
از آن آب صافی کرده با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند بعد از آنکه دفع براز کرده باشند و بحمام
روند و با هر پنج نوبت همچنین کنند که موجب فربهی باشد باب بیستم در متفرقات طلیات رعاف کاغذ سوخته [illegible]
سوخته انزروت گلنار خون سیاوشان کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا مر مازو سوخته و شب یمانی هر یک درمی کافور دانگی بکوبند و
در بینی دمند آخر پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته هر یک دو درم بکوبند و با سپیده بسرشند و فتیله سازند و در بینی
دمند آخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی کافور هر یک پنج درم زاج [illegible] اکلیل الجبل [illegible] سوخته بسرکه [illegible] هر یک درم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] سوخته و دو درم بکوبند و با [illegible] بسرشند طلیات فی ادویه [illegible]
[illegible] شیر [illegible] دانه [illegible] هر یک درمی پوست فستق پنج درم بکوبند و مثقالی از آن با آب سیب [illegible] بخورند

قی سوداوی بازدارد ورق گل چهار درم زرشک سه درم نعناع پوست فستق مصطکی عود خام سنبل سعد قرنفل مرزنجوش یک
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هر یکی دو درم بکوبند دو درم از آن با آب بخورند آخر قی و هیضه را نافع بود انار دانه ترش دو درم
مصطکی نعناع هر یکی درمی در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند عود و مشک هر یک درمی بسایند و بدان بریزند و
صافی کنند و بخورند آخر مشک درمی قرنفل سعد هر یک دو درم کزمازج پوسته انار کندر هر یک پنج درم افیون دانگی بکوبند
و با آب بسرشند شیافی بکنند [illegible] بیاشامند ادویه که اشتها گل خوردن قطع کند زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس هر یک
ده درم فلفل دو درم قرنفل پنج درم بکوبند و مثقالی بخورند آخر مصطکی دو درم عود خام درمی زیره کرمانی پنج درم بکوبند و
با ده درم شکر [illegible] بیامیزند [illegible] بخورند ادویه عرقیه اگر بوره ارمنی به روغن بابونه حل کنند و در بدن بمالند عرق
نیاید و آب [illegible] آخر [illegible] روغن [illegible] بجوشانند و بمالند آخر زنجبیل و آب [illegible] برگ مورد [illegible] و سوخته
و کوفته به روغن گل پرورده و در بدن بمالند عرق نبند آخر گل ارمنی مرداسنج برگ [illegible] پرورده بسایند و با آب مورد در بدن
بمالند عرق بازدارد آخر گلنار مورد مازو سماق بکوبند و با آب سرشته بمالند آخر گل ارمنی ورق گل بکوبند و با روغن مورد
بمالند ادویه حبل بهمن سرخ [illegible] زهره گاو زرنباد درونج هر یک مثقالی لولو ناسفته خردل سفید هر یک
نیم مثقال بکوبند و بعسل بسرشند و سه روز بیاپی هر روز مثقالی بخورند بعد از آن مجامعت کنند که موجب حمل شود
فرزجه مقل چهار درم روغن بلسان دو درم جاوشیر [illegible] نرگس هر یک درمی عسل سه درم با هم بیامیزند و [illegible]
بر دارند آخر پنیرمایه خرگوش [illegible] زعفران عود هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و [illegible]
آخر زعفران حماما سنبل اکلیل الملک هر یک سه درم سازج [illegible] درم پیه بط و مرغ شمع روغن سنبل
هر یک دو درم با سپیده بیضه ده درم بیامیزند و بعد از طهر بر دارند بخوری که نافع بود خون خرگوش [illegible]
[illegible] بکوبند و بروغن گاو [illegible] در مجمر آتش نهند و بر سر گیرند بخوری دیگر زرنیخ [illegible]
[illegible] مازو هر یک پنج درم حب الغار هشت درم بکوبند و بشراب کهنه بسرشند و حب سازند و بعد از طهر بر آن بخور کنند
دوای که چون استعمال کنند جنین مرده [illegible] زرنباد درونج مازو جند بیدستر حلتیت طباشیر هر یک درمی
زنجبیل دو درم [illegible] دوازده درم [illegible] نیم مثقال [illegible] با عسل بسرشند دو درم تا دو مثقال بخورند فرزجه که
درین باب نافع بود [illegible] هر یک دو درم [illegible] هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند [illegible] از

مجامعت برو ارند ادویه که در استعمال آن استدلال جویند بدانکه زن آبستن خواهد شد یا نه کنند حب بلسان هر یک درمی [illegible]
قرنفل و [illegible] هر یک رومی سنبل نیم درم ساذج نیم درم بکوبند و بسرشند و حبها زنند و در مجمر آتش نهند و در زیر گیرند اگر بوی بخار آن در دهن
بیرون آید آبستن خواهد شد ادویه که مسکر باشد گاه باشد که جهت اخراج پیکانی یا داغی یا شقی که در حالت هشیاری طاقت
نمی دارند بدان محتاج شوند انیسون نیم درم خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو [illegible] درم در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی آید
نیم رطل گندم پاک در آن بجوشانند تا آب تمام نشیب شود پس گندم خشک کنند و بکوبند و مثقالی از آن هر کرا بدهند بیخود شود
آخر خشخاش سیاه تخم کاهو هر یک پنج مثقال بذر البنج دو مثقال بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند مثقالی از آن مسکر بود
اگر اشنه در شراب بجوشانند و بدهند که بیخود کند و چون خواهند که افاقه شود [illegible] بجوشانند و بدهند یا رازیانه در شراب بجوشانند
و اگر از آن استاذی شوند تریاق کبیر بدهند و اگر خواهند که مست تر و هشیار شود سرکه کهنه با گلاب بدهند یا دوغ گاو یا برف
از شراب غوره برف سرد کرده اگر چهار روز بآن در شراب خیسانند و از آن شراب کسی را بدهند دشمن شراب گردد عکس خشک
کرده و دانگی بسایند و در شراب کنند همین عمل نماید و اگر [illegible] و [illegible] هر یک مثقالی شب یمانی شیخ کعب خوک رازیانه هر یک
مثقالی سوخته با هم بسایند و با آب رازیانه بسرشند و بر احلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود با هر که مجامعت کنند موجب
دوستی شود و عسل و زنجبیل بر قضیب الذا همین کند و اگر اسفیداج و ماسیران و دندان پلنگ سوخته و سرگین کبوتر و زهره خرس
و اشنان سوخته هر کدام که باشد دانگی بسایند و زن بخود بردارد موجب دشمنی گردد و اگر بادنگو و گاوزبان لوبو ماسیران و [illegible]
و مرزنجوش صعتر عود خام بسباسه هر یک مثقالی بکوبند و بشراب [illegible] مثقالی بناشتا کسی را که عاشق باشد بدهند عشق او زایل گردد و اگر
بهمن سرخ طالیسفر لسان الفرو تخم [illegible] کرفس [illegible] فراسیون افلونیا قیصوم کندش هر یک مثقالی بکوبند و با آب [illegible] بسرشند
سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم از آن بسایند و کسی را بدهند که عاشق باشد ناشتا عاشق و محزون گردد و اگر علق و خراطین بکوبند و [illegible]
کنند و ذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده شود و بزرگ گردد و اگر قضیب [illegible] بمالند و بعد از آن زفت رومی با روغن یاسمین
کنند همچنین بود و اگر عاقرقرحا دو درم تا ده درم آب عسل بسایند و بر ذکر طلا کنند همین عمل کند و اگر سرکه [illegible] آفتاب نهند تا کرم [illegible]
و در آن اندازند و برآرند و بر ذکر نهند چون خشک شود دیگر بردارند دیگر چنین کنند و اگر [illegible]
[illegible]
فرج را گرم گرداند و اگر کبابه با حلتیت در دهن دارند و آب آن بر قضیب بمالند لذت حاصل شود و اگر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

چوب چینی نزد قومی گرم وتر ست در اول و حکیم عماد الدین محمود را هم اعتقاد همین ست و گروهی بایبس در حرارت معتدل دانسته اند و گروهی سرد در اول مرتبه اول و خشک در اول مرتبه دوم گمان کرده اند و امتزاج آب موجب مزید سردی وی ست و تقلیل یبس او و نزد جمیع رطوبت فضلیه بسیار دارد لهذا مقوی باه ست و نزد وی مسبب میگردد و در اثر چه قرطوبی اثر سوراخ دار زیاده ست بنابر زوال رطوبت فضلیه و بعضی گرم و خشک دانسته اند لیکن بسبب مجاورت آب چوب ست و حرارت ضعیف میشود و نزد محققین مرکب القوی لیکن و نزد ما نه بودن احدی الکیفیتین فاعلتین اختلاف ست چوب چینی مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه و باه و اعضای تناسل و معده و مخفف رطوبت مجیب ملاطت و سریع التفتیح و تعمق بدن و مفتح سده و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق ست و منقی روح از کثافات خون و ملین صلابات و تعقدات و قاطع قروح و جروح مزمنه متعسر الاندمال و آتشک و اکله و اورام و شبیه و جمیع علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و مالیخولیا و اقسام جنون و ربو و نواصیر و وجع مفاصل و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان و بهق سیاه و اکثر امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقاء و امثال آن و جهت تحسین لون و تفریح و تسمین بدن و امراض عصبیه و رفع سمیت خلط و قطع عادت افیون بی نظیر و انواع بواسیر را در غایت النفع ست و آنکه در بعضی امزجه مضر دانسته اند از عدم مراعات امزجه ست تخصیص و مجرد تعریق و استعمال شیرینها و ادویه حاره مضرت و سرد و را در شیر باد و کثرت آب با قلت قدر چوب چینی و صاحب سده اخشار احجم آن که مسدد قومی ست لهذا در اکثر مواد استعمال جوشانده او ست و مربای او ضعیف الاثر ست از طبخ او و اگر در ضعف معده و دماغ و باید دانست که خوبی بیخ چوب چینی است که وزن دوی محکم گره و غرقی باشد و بعضی گفته اند که نیم غرقی بعضی هرگاه در آب بنیدازند در میان بایستد و تنشین نگردد و چه غرقی دلیل افراط ثقل وی و دلیل نجابت ست و پوسیده و کرم خورده و کهنه و سخت که از کارد بدشواری بریده شود نباشد و میانه باشد در خوردی و بزرگی اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی بنسبت بلکه هر چند بزرگتر بهتر و اگر جامع صفات نباشد کوچک تر بهتر ست دیگر آنکه مثل کمان بسیار کج نباشد و سطح ظاهر وی مخالف باطن نشود بلکه اندکی سرخ تر باشد در لین و صلابت و لون مستوی الاجزا بود زیرا که استوا

دلیل استوا نضج در جمیع اجزاست و طعمی بد و غالب نباشد و لقدر غیر محسوس مائل بشیرینی بود و طعم لعاب دلیل سستی است برآنکه وی
طعمی نموده و بی رایحه بود که دلیل ست بر بودن این بطبیعت خود و عدم اختلاط بچیزهای دیگر که بوی رایحه دهد و دیگر آنکه از مفسدات
و مغیرات مثل مجاورت کافور و فرفیون و عنبر و بید ستر و آب و مشک و امثال آن و رسیدن نمی باران و آب دریا و گرمی آفتاب
محفوظ باشد و نگاهداشتن آن در عسل و شکر مانع افتادن کرم ست و دیگر آنکه ریشه دار نباشد و هرگاه قصد خوردن کند باید
اول تنقیه بحسب حاجت نماید و اکثر حاجت بفصد و مسهل افتد و گاهی بر یکی اکتفا نموده میشود و گاهی بحسب شرط عدم حاجت
هر دو ترک نموده می آید و آب ترک نماید بشربا و غسلا و بر عرقهاء مناسبه اکتفا ورزند و اوفق مدت ترک آب
یکهفته است و قبل شروع نمودن این هیچ بعادت کم خوردن نمک نماید تا اینکه وقت شروع نمودن قدری قلیلی از نمک باقی
باشد و برای مزاج گرم خریف و برای مزاج بارد ربیع مناسب است و گرمای گرم و در سرمای سرد استعمال ممنوع است و بدون ضرورت
عظیم استعمال این دوا نباید کرد و در ایام خوردن اجتناب از آب سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک
و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و امتلاء معده و جماع و حمام و حرکات مختلفه و جز آن آنچه منافی صحت باشد لازم دانسته و از شیرینیات
مفرط و او و بسیار گرم پرهیز کنند اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه بید مشک و گلاب و دیگر اشربه
استعمال باید کرد و اگر دیگر عوارض مثل پیچش و جز آن رو دهد ادویه این مرض همراه چوب چینی با عرقیات استعمال باید نمود
و تا مقدور از غم و جز آن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت بگذرانند و چون از خوردن وی فراغ شود همان پرهیز که
در میان خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و بتدریج در هر حصه بیست روز
تمام نمک کنند و از حمام واجب تا دو اربعین پرهیز باید کرد و اگر خواهش بسیار باشد بعد از بیست روز قصوری ندارد
و لیکن باید که موجب مضرت نگردد و ایام خوردن چوب چینی کهولت و ابتداء شیخوخت بود و در آخر شباب نیز تجویز نموده است
و ترکیب خوردن این دوا را بطریق چند در رساله ها مرقوم شده اما طوریکه مخصوص این دودمان است اینست که
یک مثقال چوب چینی وازکار و ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا نقره یا سفال یا مس بسیار قلعی دار انداخته عرقهای مناسب
که بوزن دو آثار باشد تا دو پهر شب تر نمایند و بعد از آن که دو پهر بگذرد بر آتش ملائم نهند تا که چهارم حصه بماند آهسته آهسته
و همین طرف واکنند نیم ایام وقت صبح و نیم ایام وقت شام باقدری نبات شیرین کرده بطریق قهوه بخورند باقی بجای آب صرف
نمایند و غذا نان آرد گندم و جو و قلیه و شوربا پلاو و چلاو و کباب بی نمک زده و حلویات مناسبه و نقل بادام و پسته و گوشت

مرغ بچه و تیهو و دراج و دیگر غذاهای لطیف و سبک هرچه طبیب روا فرماید و از سبزیها پیاز لقب ریکه رائحه گوشت
باصلاح آرد و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در دو آثار آب بطریق سابق بجوشانند
تا نصف بماند از آتش موقوف نمایند و در همین ظرف آهسته آهسته بگذارند این راهم طبخ ضروری مثل ردی گشتن و طعام
پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری از این گرفته سر و پا و سر و کلاه و پا جامه و جز آن نگین نمایند و تا ایام خوردن
چوب چینی همین پارچه رنگا بدارند و بپوشند و احتیاط خود را فرا دارند تا هوا اثر نکند بعد سه روز یک ماشه
هر روز هر دو جا افزوده باشند و آنچه از چوب چینی اول زبون سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که برای استعمال تیار
میشود افزوده باشند و اینکه مرقوم شد اکثر چنین است والا گاهی از یک مثقال که برای خوردن مقرر است زیاده و کم هم
نموده غرض همه امور مفوض برای طبیب است و باید که سرپوش دیگ و از گون بگذارند و خمیر محکم بگیرند که بخار دیگ نیاید
و از هر جا که بخار برآمدن آغاز کند همان وقت بند نمایند و باید که با آتش نرم بجوشانند و بهتر آنست که سنگی بر سرپوش
بگذارند چرا که بسا است که در قوت بخار سرپوش مندفع میگردد و معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب رسیده یا
چند طریق است اول آنکه قدر آب اینکه بعد طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ بلند از سرپوش نزدیک گذاشته
سوراخ در سرپوش نمایند و چوب باریک از راه چیده از راه سوراخ بنهند تا هرجا که تری باشد نشان سازند پس در ابتدای
طبخ امتحان کرده باشند تا به نشان برسد فرود آرند و دیگر آنکه مقدار مطلوب از آب در دیگ انداخته و سر آن به خمیر گرفته در
ترازو وزن نمایند بعد از آن در انتهای طبخ وزن کرده باشند هرگاه برین وزن برسد از آتش فرود آورده بکار برند طریق سوم
آنکه بتجربه و امتحان معلوم نمایند که در یک پهر شب این قدر آب میسوزد و این قدر باقی بماند برین قیاس وقت طبخ سیاده باشند
و باید که سعی کنند و طبخ تمام تا دم صبح شود و چنان نشود که وقت خوردن آب سرد گردد و باید که هر روز سر دیگ نزدیک مریض
آهسته وا کنند تا بخار خفیف او بسر و دیگر اعضا برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را به بخار چوب چینی بگذارند
و اگر قوت و تحمل مریض را باشد هر روز تعریق توان کرد و اگر نه هر دو روز یکبار و یا پنج روز یا هر هفته یکمرتبه غرض مفوض
برای طبیب است بهتر آنست که روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق اینست که علیل را بر کرسی سوراخ دار گذاشته
یا بر کرسی چوبی که سوراخ دار باشد بنشانند و لحاف بر سر کشند و این وقت هم راه نفس را بیرون گذاشته بپوشند
که موجب ضعف و هلاک نگردد و جمعی از جهال بعضی را که امر بپوشیدن تمام راه نفس بند نموده بود

بلاک ساختن پس راه نفس گشاده باشد تا عرق دارند اصلا از جای خود حرکت نکنند و دیگ در زیر کرسی آورده
تبادریج بخار برسانند و صبر کنند که تمام بخار برآید و عرق تمام شود و پس دیگ برآورده آب صافی او گرفته
یکدو پیاله از همین آب بیاشامند تبادریج عرق را از پارچه خشک نمایند و از لحاف برآیند و لباس خود بپوشند
باید دانست که قدر آب جوشانیدن بحسب مزاج مختلف ست در مزاج حار که تشنگی غالب باشد کمتر جوشانند و آب
زیاده نگاه دارند و در مزاج بارد ثلث یا ربع آب نگاه دارند نیز در مزاج حار شربتهای سرد چوب چینی مخلوط کرده
میدهند و گفته اند که بهتر آنست که در سه چار روز اول تعریق بشفیند تا مسامات مفتوح و رطوبات رقیق شوند
بمواد استعداد اندفاع بهمرسانند بدانکه سفوف چوب چینی در مزاجهای و معده هائی که رطوبت غالب باشد
با دویه مناسب بغایت نافع ست لیکن باید که سده و ورم در احشا نباشد چه درین حالت بغایت مضرست و
میر هاشم گفته که گاهی به تنهائی و گاهی به نبات و بعضی اوقات با دویه مناسبه بمرض و مزاج ترکیب نموده
سفوف نموده با گلاب و بیدمشک و عرق گاوزبان دادم بغایت موثر یافتم قدر خوراک چوب چینی در سفوف
چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد تبادریج اضافه نموده از یکمثقال تجاوز نمایند و در بدن
متوسط الحال باعتدال از چهار دانگ شروع باید کرد تبادریج یک مثقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی باشد
از یک مثقال شروع نمایند تا دو مثقال تبادریج رسانند نهایت تا سه مثقال و مدت خوردن این سفوف
دوازده یا پانزده روز ست و گاهی نیز کمتر ازین مدت کافی ست و اگر بعد ازین احتیاج باقی باشد بهتر آنست
که بدستور اول شروع از اقل نمایند و بهمان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول یا کمتر از آن برسد

خاتمة الطبع

فراوان سپاس بارگاه حکیم علی الاطلاق که درین آوان سعادت توامان کتاب لاجواب و نسخهٔ انتخاب
منتخب فوائد ضروری اعنی کفایه منصوری مع رساله چوب چینی در مطبع آفاق مرجع
چشمه مروت منبع فتوت صاحب همت و ذوی جناب منشی نول کشور صاحب در ماه
جنوری ۱۸۷۸ع مطابق ماه محرم ۱۲۹۵ هجری بار سوم بمقام لکهنو منطبع گردید

رسائل طب میں —
نبض الحواقت — علم طب کی کتاب نادر —
کامل الصناعہ — مقالہ اول و دوم تصنیفات علی بن العباس ہے بہت مشہور کتاب فن طب میں ہے —
موجز — مشہور کتاب متن فن طب کی ہے —
نفیسی شرح موجز — شرح حامل المتن مطبوعہ نظامی
قانونچہ مع رسالہ قبریہ — علم طب میں اعلے درجہ کی متن کتاب درسی ہے مطبوعہ کانپور —
آقسرائی عربی — از ابی الحسن القرشی قواعد طبیہ شرح موجز قانون طب —
نامر المعالجین — فارسی حکیم محمد ناصر علی عالم طب میں

رسالہ صحیۃ الواقیۃ بسام الامراض الوبائیۃ مشتمل و نادر رسالہ نقابیہ علاج مرض وبا اور مستفسر بابی ہے کہ منشور اس عنوان شائستہ اور ... کا کوئی رسالہ تالیف نہیں ہوا تصنیف نقراط زمان نفیسی دوران جناب حکیم سید افضل علی صاحب رضوی ابن حکیم سید اکبر علی صاحب فیض آبادی المخاطب بہ شفاء الدولہ بہادر —

کتب طب اردو

تشریح الاسباب معروف بہ سفیر العلوم اردو — از حکیم قاضی الٰہی بخش صاحب علم طب میں عمدہ کتاب ہے
رسالہ زبدۃ المفردات منظم بطرز اردو — از حکیم سید علی حسین صاحب تخلص بہ لیچ نظم مفید الاطبا
زبدۃ الحکمت — فصول اربعہ کے رو سے چیزوں کے کھانے کا بیان —
مفید الاجسام مع فوائد عجیبہ — ہر قسم کے امراض کے نسخے —
علاج الغربا — اسکی گڈریوں کی دوا قیمتی کام کی
مخزن الادویہ اردو — دو جلد ترجمہ مولوی محمد نور کریم مرحوم —
زینت الخیل منظوم — فن سالوتر گھوڑوں میں مع نقشہ جات —
الشفا — مع رنگ —
ترجمہ طب اکبر اردو — یہ ترجمہ تمام حوالی کی ہوا ہے ہر ایک مطالب و تفصیل کو ساتھ محاورہ زبان کے شہرہ کیا ہے —
قانون عشرت — مصنفہ حکیم عشرت حسین صاحب سب نسخہ مجرب ہیں —
تحفۃ الاطبا — تصنیف حکیم شرف حسین صاحب خیرآبادی نہایت عمدہ ہے —
قرابادین شفائی — فن حکمت میں نہایت عمدہ اور مستقل ترجمہ ہوا ہے —
قرابادین ذکائی — فارسی سے اردو میں نہایت عمدہ ترجمہ ہوا ہے —
انیس الاطبا — اس کتاب میں علم طب کی تشریح ہے از حکیم مولوی سید محمد صادق علی خان صاحب
ثمرات اکبری — اردو یہ کتاب طب مرغوب

عمدہ ہے —
طب نبوی — کہ جسکا نسخہ مریضوں کے لئے فائدہ مند ہے
ربیع الحکمت — تصنیف حکیم رجب علی صاحب نہایت عمدہ ہے
معالجات احسانی — یہ کتاب عجیب فن طب کی اردو کتاب ہے
ترجمہ اردو علاج الامراض مشہور و معروف کتاب ہے
رسالہ قارورہ — شناخت رنگ و قوام بول میں نادر کتاب ہے
مرکبات احسانی — یہ کتاب مثل قرابادین احسانی کے نافع و جامع از تصنیفات جناب حکیم احسان علی مرحوم —
علاج احسانی — اسمیں علاج بہائم و طیور کے عمدہ نسخے مجرب لکھے ہیں اور شناخت امراض بہائم کا بیان
مجموعہ میزان الادویہ و الفاظ الادویہ و فرہنگ تصنیفیہ و مخزن الادویہ — یہ ایک مجموعہ نادر طب کا ہے —
میزان الطب اردو — مع رسائل نبض و قارورہ و دلائل بول —
اکسیر القلوب ترجمہ مفرح القلوب — مولوی محمد نور کریم مغفور نے حسب ایمائے مالک مطبع ترجمہ فرمایا —
عجالہ نفیسی — معالجہ امراض مالی و سودہ بقسمی میں
ضروری الطب اردو — اسمیں تاثیر و خواص ادویہ مفردہ جدول میں لکھے ہیں مولفہ حکیم مہتاب رائے صاحب بیکس متخلص —
فرسنامہ رنگین — گھوڑوں کے علاج میں ہے —
کیمیائے عناصری ترجمہ قرابادین قادری اسی ترجمہ ہوکے

حکیم نور کریم مغفور ساکن ملیح آباد قرہ وہیں کا اردو میں ترجمہ ہے۔

تشریح الاجسام — یہ ایک مجموعہ اقسام علاج امراض جلدیہ جسکو انگریزی میں مرتبہ ڈاکٹر میر فضل علی صاحب مطبع علوی —

مجمع البحرین — یہ کتاب لاجواب تصنیف حکیم محمد حیدر رضا صاحب ساکن جالندھر ملازم سرکار ریاست کپورتھلہ ہے یادگار ہے اس کتاب لاجواب میں فن طب ڈاکٹری و یونانی کو باہم متفق

کیا ہے اسوقت تک ایسی نادر کتاب دیکھنے میں نہیں آئی — طبع جدید —

مقالات احسانی — فن طب میں مشتمل مضمون کے ادویات کے تاثیرات میں تشریح مجمدہ کی گئی ہے تصنیف حکیم محمد احسان علی وکیل مطب ..... نہایت عمدہ ہے —

علاج الحواشی — مجموعہ عمدہ تدابیر علاج امراض جانوروں کی جسکو جناب مولوی ابوالحسن صاحب نے انگریزی و انگریزی ایج .... صاحب بہادر سے ترجمہ کرایا

مجموعات علم وغیرہ کتب نایاب زمانہ

عجائب المخلوقات — تمامی مخلوقات عجیبہ کے اشکال اور احوال اسمین مندرج ہیں با تصویرات نہایت عمدہ چھپی ہے —

ایضاً — رنگین —

مطلع العلوم و مجمع الفنون فارسی از حکیم واجد علیخان متخلص واحد —

ترجمہ اردو مطلع العلوم و مجمع الفنون — از منشی زین العابدین خان مرحوم —

معلومات الآفاق — یہ کتاب اسم باسمی ہے اسمیں تمام دنیا کے حالات اور وسعت اور آبادی و ویرانی مع رنگین تصویرات —

ایضاً — بلا رنگ مع تصویرات —

مطلع العجائب — ترجمہ معلومات الآفاق مذکورہ بالا —

ریاض الفردوس — مصنفہ مولوی محمد حسن حسب الحکم ..... شمس مطلع العلوم

اعمال عیسوی — اردو ترکیب عملیات و نقوش تحریر مطبوعہ کانپور چھپی ہے

اعجاز خسروی — تصنیف حضرت امیر خسرو دہلوی علیہ الرحمہ صنائع و بدائع لفظی و معنوی ہر قسم کے ہر قسم میں شامل ہیں اور پانچ رسالے ہیں یہ کتاب کاغذ ..... وغیرہ پر چھپی ہے —

عجائبات فرنگ — یعنی حالات ملک انگلستان و کیفیت سفر یوسف خان کمبل پوش نامی سیاح ممالک یورپ قابل دید ہے —

انار رحمانی اردو — اسمیں ہر قسم کے نقش و تعویذ و منتر ہیں —

تاثیر الانظار — سید محمد تقی صاحب لکھنوی کی کتاب طلسم فرنگ سے منتخب کیا ہے —

اعجاز محمدی مسمی بہ انوار جمال مرتبہ پنڈت بخشانند صاحب

خزینۃ الامثال — اردو و فارسی و عربی کی مثلیں زبان زد مندرج ہیں —

تسہیل الستارہ — فن ستارہ میں مولفہ مرزا رحیم بیگ صاحب —

مجموعہ طلسم اسکندر ذو القرنین مشتمل بر فنون پنجگانہ یعنی کیمیا — و لیمیا — و سیمیا — و ریمیا — و ہیمیا — ترجمہ کیا ہوا مولوی محمد عثمان خان صاحب کا ہے —

رسالہ علم موسیقی — تصنیف مولوی محمد عثمان خان شہید —

مخزن العلوم — کل علوم صرف و نحو و منطق و بیان و معانی و عروض و ریاضی و حساب و نباتات و طب و اخلاق و نجوم و رمل و موسیقی و حکمت و نیز علم حدیث و فقہ و قرآن و تفسیر یعنی علم ارضی و سماوی کا عجیب اور بعض فروع کا بیان ہے —

انشائے اسرار — فن منشی فارسی فن منشی کا اسرار اسمیں لکھا ہے —

طلسم فرنگ — علم مقناطیسی میں یہ ایک کتاب نادر ہے

شبستان نکات و گلستان نغمات ایک نادر کتاب صنائع و بدائع لفظی کی کہ جسکے ہر ایک لفظ و فقرہ سے ایک لطف صنعت کا ظاہر ہوتا ہے یہ کتاب بڑی کوشش سے بوسیلہ جناب نواب محمد مرزا افضل خان بہادر رسم ..... — تصنیف مولوی عبد الفتاح قنوجی

قانون ستار — مصنفہ سید صفدر حسین خان اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر دہلی —

رسالہ علم قیافہ تصنیف منشی دیبی پرشاد صاحب سب ڈپٹی انسپکٹر مدارس بدایون —